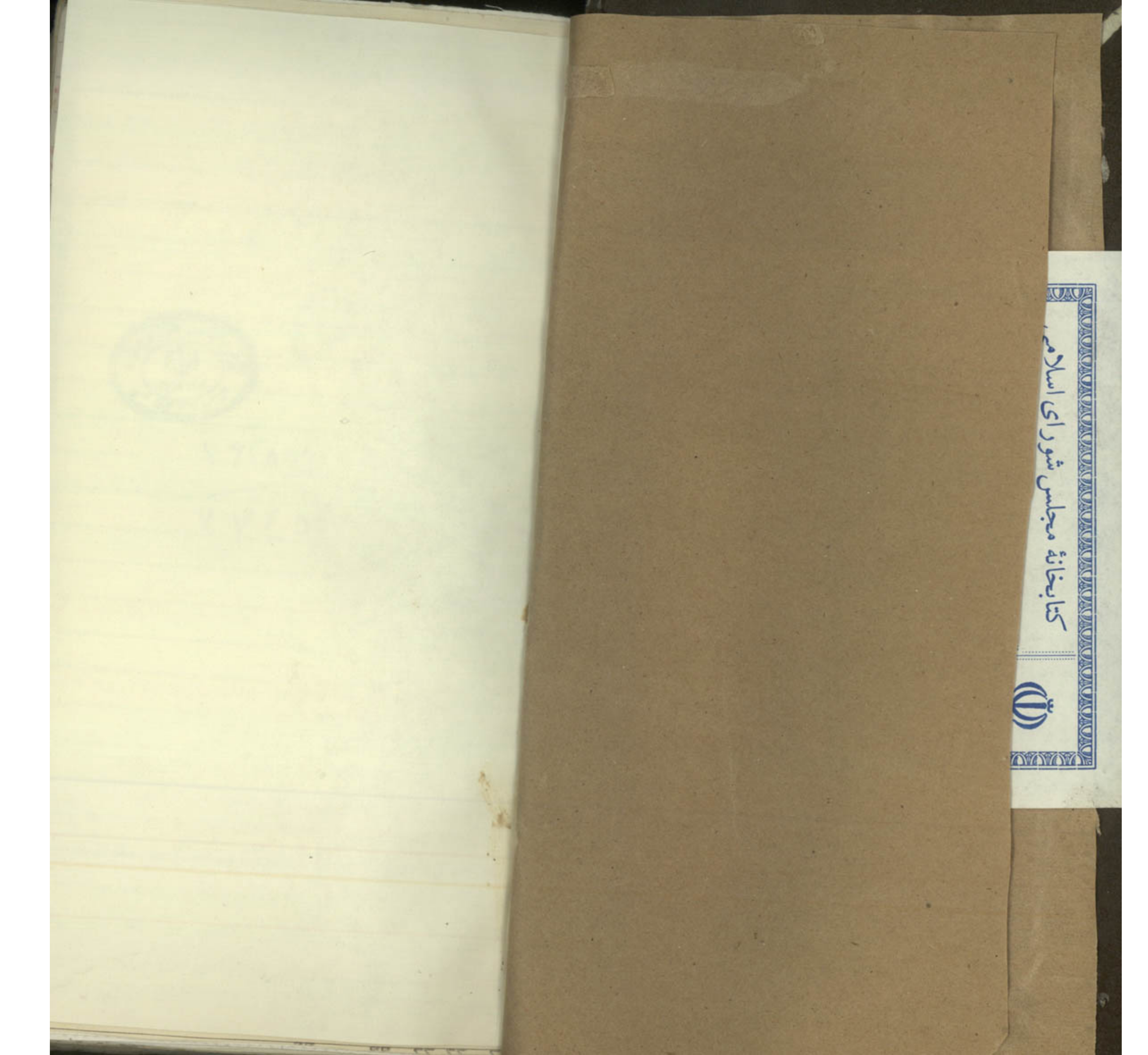
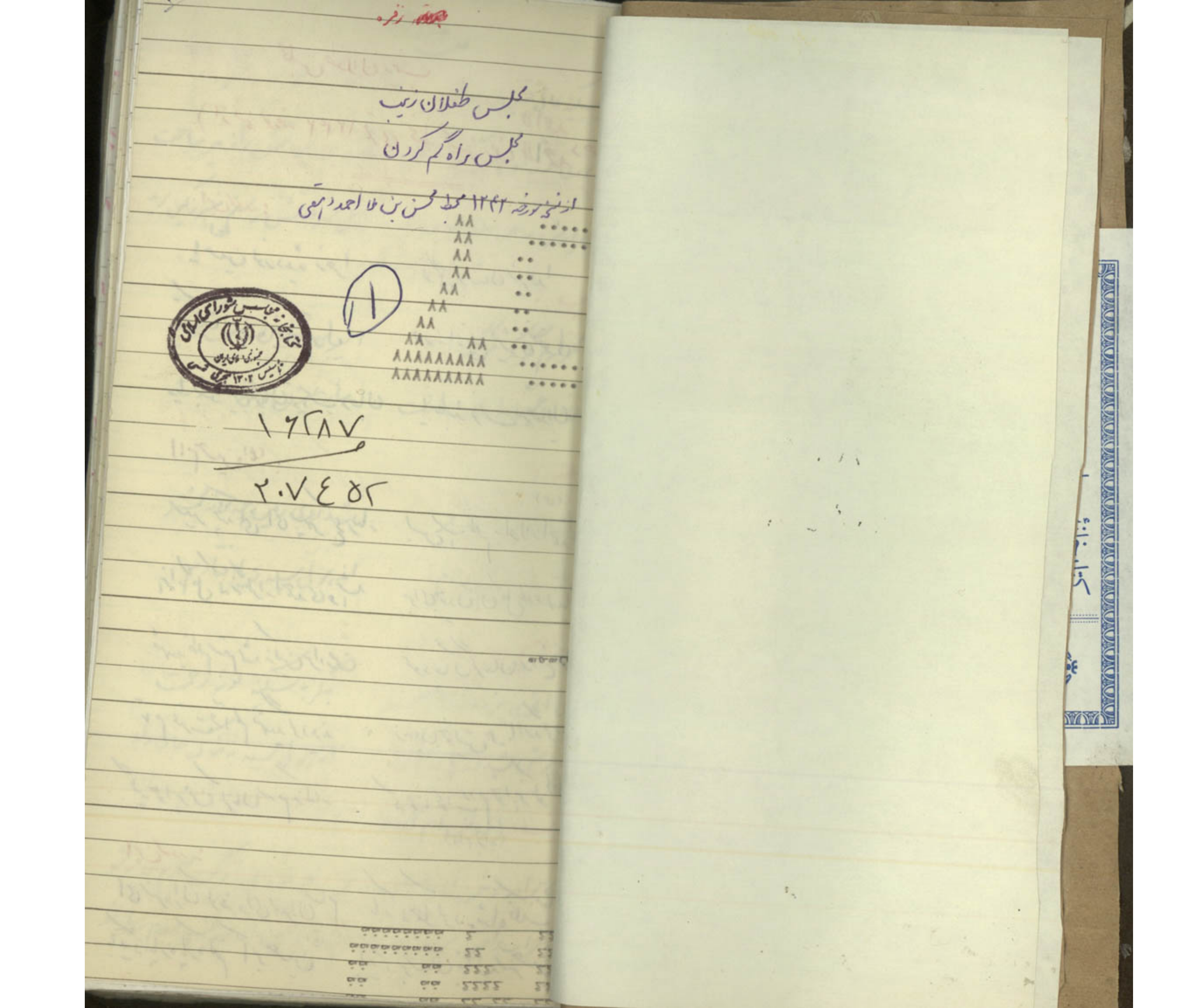

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجالس تعزیه خوانی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۲۸۷
شماره ثبت کتاب


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجالس تعزیه خوانی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۲۸۷
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۴۶۲


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

١٦٢٨٧

٢٠٧٤٥٢



مجلس طفلان زینب

مجلس راه گم کردن

از نسخه مورخه ۱۳۴۲ بخط محسن بن ملا احمد قمی

(۱)

مجلس طفلان زینب

(از نسخهٔ مورخه ۱۲۴۲ قمری بخط محسن بن ملا احمد دهق... [ملا احمد]

ابن سعد:

یا حسین(ع) نور دیدهٔ زهرا — ذگل بوستان شیر خدا

تو بکن بیعت یزید قبول — ورنه از تیغ میشوی مقتول

یا بشو این زمان تو دست رجان — یا مبارز فرست در میدان

امام حسین(ع):

ستیز چند کنی ای سپهر کج رفتار — بس است ظلم به اولاد احمد مختار(ص)

هزار گل که ز گلزار احمدی وا شد — برای چیدن آن گل عدو مهیا شد

شهید ظلم ستم شد ز کین برادر من — نمود چاک گریبان ز داغ خواهر من

تمام عترت و آلم شهید گردیدند — ز جان خویش همه ناامید گردیدند

بگیر خواهر من یکزمان سرم زکنار — که من بخواب روم خواهر نکو اطوار

(امام بخوابد)

ابن سعد:

ای سروران کوفه و ای مهتران شام — باید که حمله کرد به شاه فلک مقام

باید که پاره پاره کنم اکبر حسین(ع) — باید که بر سنان بنمائید سر حسین(ع)

باید سکینه حال یتیمی بی پدر شود — باید که اهلبیت همه دربدر شود

باید بروی سینهٔ او اسب کینه تاخت — باید که پاره پاره تنش را ز تیر ساخت

…ون نورش به خیمهٔ سلطان دین برید — اهل سرادقش ز ستم سر ز کین برید

(به طرف خیمه نورش آورند)

زینب:

به گلزارم ز گرگ مرگ بارید — اسیری زینب من راست گردید

مسلمانان حسین(ع) از دست ما رفت — بهار عیش بر باد فنا رفت

سکینه:

الوای رسید عمه لشکر — شد روی زمین چه روز محشر

ای عمه بیا برس به دادم — از هول سپه ز پا فتادم

مادر قاسم:

ای بانوی پرده های عصمت — بنگر به سکینه نور رحمت

بی هوش شد و ز پا در افتاد — از هول سپه به خاک جان داد

زینب: (بربالین امام آید و گوید:)

ای برادر دشمن آمد بر سرم بیدار شو — می شود خیلی ز مرگت معجرم بیدار شو

تو به خواب راحتی من در اسیری می روم — یا حسین(ع) ای نور چشم حیدرم بیدار شو

ص ۴

امام حسین (ع) : (بیدار شود و خواند)

خواب دیدم مرغزار با صفا گلذاشتی
باغ بود و حور بود و قصرها گلذا

جد من خیرالبشر از یک طرف ایستاده بود
یک طرف زهرا و یک جا مرتضی گلذا

مادرم می گفت فردا کشته می گردد حسین (ع)
می شود زینب اسیر اشقیا گلذ

زینب :

گو بگو به فدایت شوم برادر جان
نظر نما تو در این دم به عرصه مید

به خیمه های حرم رو نهاده اهل ظلم
پی اسیری ما بیکسان بی محر

امام حسین (ع) : (کفن پوشد و گوید)

سلاح رزم نظر کن کفن به بر کردم
برای دین رسول تو ترک سر کردم

به یاد آبرم الهی ذوالجناح مرا
شوم سوار روم سوی لشکر اعدا

که شاید این که شهید نمایان گردم
به نزد قبر پدر روسفید از آن گردم

علی اکبر : (کفن بردارد و گوید)

ایا گزیده خیر النسا مپوش کفن
شهید راه رضای خدا مپوش کفن

کفن مپوش که جان را کنم به قربانت
کفن بپوش پدر دست من به دامانت

برای باب خدایا کفن به بر کردم
به رزم می روم الهی ترک سر کردم

قاسم :

من فدای تو ای علی اکبر
تو به زودی چرا کفن کردن

با چنین حالت ای نکو سیما
به کجا می روی بیان فرما

ص ۵

علی اکبر :

قاسم ای نور بخش دیده من
نوگل حضرت امام حسن (ع)

پدرم در برابر لشکر
مانده او دل فکار و بی یاور

می روم سر نهم به فرمانش
جان شیرین کنم به قربانش

قاسم :

تو مرو دست من به دامانت
من کنم جان خود به قربانت

عمم اندر زمانه دلگیر است
من یتیمم دلم ز جان سیر است

بهتر آن است ای ضیاء بشر
که شوم من فدای آن سرور

علی اکبر :

قاسم ای بن عم وفا اندیش
تو کفن مرا مکن به گردن خویش

من هوای جنان به سر دارم
گر شوم کشته من پدر دارم

می روم من یقین کوی میدان
جان به پای پدر کنم قربان

قاسم :

یک سخن گویم ای علی اکبر
بشنو از من به جان پیغمبر (ص)

می رویم هر دو ای ضیاء دو عین
نزد سلطان دین امام حسین (ع)

هر کسی را که داد اجازت شاه
می رود او بسوی قربانگاه

علی اکبر :

خوب گفتی سخن بذات خدا
که رویم هر دو نزد آن مولا

(نزد امام آید علی اکبر گوید)

ما دو تن خواهش سفر داریم | سفر مرگ در نظر داریم
تو بده اذن ای شه دوران | که کدامی رویم سوی میدان

امام حسین (ع):

ای دو سرو جنان علیک سلام | نور دو دیدگان علیک سلام
لیک امروز قاسم افکار | از برای پدر بود خونبار
برو ای نور دیدگان پدر | سوی میدان کین علی اکبر

قاسم:

علی اکبر ز دیده خون فشانم | مرو من از غمت آتش به جانم
علی اکبر به قربان وفایت | مرو تا جان خود سازم فدایت

امام حسین (ع):

بازگرد ای نهال باغ حسن (ع) | کرده بابت وصیّتی با من
که کنم از برات دامادی | ابد این جا عروسی شادی
بکن ای نور دیده رو به جهاد | که خدای جهان پناه تو باد

قاسم:

مرو به جنگ فدایت شوم علی اکبر | مرو مرو تو بحق جناب پیغمبر
گذار تا بروم من و دل فکار کنم | به امر لم یزلی جان خود نثار کنم

امام حسین (ع):

ایا یگانه آفاق شهریار زمین | فدای جان عزیز تو قاسم بن حسن (ع)
که نیست حرب تو ای نور دیده امکان | که هست رخصت این حرب دست مادرتان
بهر کدام اجازه بداد مادر خویش | روان شوید به میدان کینه بی تشویش

علی اکبر: (خطاب به مادر)

ای مادر افکار من | از خیمه‌ات بیرون بیا
ای مادر غمخوار من | از خیمه‌ات بیرون بیا
دارم به سر شوق سفر | رفتم به پابوس پدر
فرمود آن شاه بشر | رخصت بگیرم از شما

شهربانو:

فدای جان تو ای نوجوان علی اکبر | یگانه گوهر من شبه پیغمبر
تو وعده‌ای که به مدینه به فاطمه دادی | چرا تو وعدهٔ خود را بجا نیاوردی

علی اکبر:

فدای جان تو ای بی قرینه | نصیب من نشد دیگر مدینه
اگر خواهی به بینی بار دیگر | بده سوی سرم را جان مادر

شهربانو:

خدایا یک طرف بی هوش اصغر | ز یک سو عزم میدان کرده اکبر

خدایا الامان از قوم عدوان | خدایا اصغرم گردیده گریان

علی اکبر :

بدست اصغر بده من تو مادر | که بوسم عارض آن ماه انور

ع اصغر بقربان تو گردم | مکن افغان که حیران تو گردم

شهربانو :

برو برو که خدا یار و یاورت باشد | در این سفر نظر بابت برسرت باشد

اگر ز دوری تو غم بجان مادر رسد | ولی علاج ندارم خدا به دادرسد

قاسم :

بازگرد ای علی اکبر زار | من سرو جان کنم بپایت نثار

مادرم از حرم بیا بیرون | بنگر حالت من محزون

که مصمم به حرب کفارم | بهر عمم ز دیده خونبارم

کن مرخص مرا کنی خدا | که شوم من فدای آن مولا

مادر قاسم :

جان مادر خوشا به احوالت | من تصدق به سرو بالایت

تو برو جان بکن فدای حسین (ع) | شو به قربان خاک پای حسین (ع)

شهربانو :

بازگرد ای قاسم افکار زار | بازگرد ای نوگل جان فکار

شو روان تو ای علی اکبرم | سوی میدان لعینان از برم

مادر قاسم :

ای شبه حضرت خیرالبشر | ای ضیاء نور هر دو چشم تر

بازگرد ای من بلاگردان تو | تا رود قاسم شود قربان تو

قاسم من سوی میدان شو سوار | جان بکن قربانی آن دل فکار

شهربانو :

ای قاسم نوجوان زارم | بر بیکسیت سرشک بارم

برگرد سرم شود فدایت | قربانی غیرت و وفایت

تو بی پدر و یتیم و زاری | از جور و جفا پدر نداری

بگذار ضیاء دیده تر | بر جنگ روانه گردد اکبر

مادر قاسم :

تو بازگرد فدایت شوم علی اکبر | که تا روم به نزد حسین تشنه جگر

بهر کدام اجازه دهد فزون وفا | رود به جانب میدان لشکر اعدا

شهربانو :

ایا امام زمان پادشاه تشنه جگر | ز روی مهر نظر کن به قاسم و اکبر

بهر کدام تو دانی صلاح ای سرور | بده اجازه که تا او رود سوی لشکر

امام حسین (ع) :

گهی که شوق لقای محمدی دارم | هوای طلعت خورشید احمدی دارم

کنم نظاره سوی عارض علی اکبر — که هست عارض ماهش شبیه پیغمبر

گهی ز شوق لقای حسن(ع) مرا به سر است — تسلّی دل من قاسم است به بین نظر است

به این دو طفل جوانان اذن جنگ خواهم داد — کنون رضا به قضا من چه سان توانم داد

ابن سعد:

ای نونهال حضرت خیر النسا حسین(ع) — ای نوگل جناب رسول خدا حسین(ع)

بفرست سوی حرب مبارز تو این زمان — یا خود بیا به جانب میدان تو کودکان

مادر قاسم:

الحال بیکس است حسین سبط مصطفی(ص) — قاسم بکن تو یاری سلطان کربلا

قاسم و علی اکبر: (همصدا گویند):

ما هر دو به قربان تو ای شاه مدینه — مگذار به ما دست رد ای ماه مدینه

بنمای مرخص که به قربان تو گردیم — قربانی این دیده گریان تو گردیم

امام حسین(ع):

روان شوید شما ای دو سرو باغ ادب — به نزد خواهر هجران کشیده ام زینب

بهر کدام اجازه دهد ز روی وفا — روان شوند در آن دم بسوی قربانگاه

علی اکبر:

فدای جان تو ای عمه کشیده تعب — که جان قاسم و اکبر رسیده هر دو به لب

بده تو اذن که این دم روم بسوی میدان — کنیم جان به فدای امام تشنه لبان

زینب:

مرو مرو به فدایت شوم علی اکبر — مرو تو قاسم ای نور چشم شاه بشر

دو طفل هست مرا در سرای این فانی — کنم برای شما من ز مهر دامادی

برون ز خیمه بیائید ای دو غم پرور — شوید هر دو به قربان قاسم و اکبر

طفلان (همصدا - جفت خوانند)

کنیم ما هر دو ای یاران — به اکبر جان بلاگردان

روانیم جانب میدان — که جان خود کنیم قربان

قاسم و علی اکبر (همصدا گویند)

شما طفلید ای یاران — میائید رو بسوی میدان

بسوی خیمه برگردید — شما با دیده گریان

به قربان شما گردیم — مرو میدان مرو میدان

طفلان (همصدا با هم گویند)

مخور غصه تو ای مادر — که ما با دیده های تر

به دور قاسم و اکبر — بگردیم از دل و از جان

به قربان سرت گردم — علی اکبر علی اکبر

ع اکبر و قاسم (همصدا با هم خوانند)

به بین زینب محزون — شده بهر شما گریان

نشوید کشته ای طفلان — مبادا اندر این میدان

به قربان شما گردیم — مرو میدان مرو میدان

طفلان (با هم و همصدا گویند)

شماها قاسم و اکبر — بحق روح پیغمبر

نشو مانع به ما دیگر — که جان خود کنیم قربان

به قربان شما گردیم — مرو میدان مرو میدان

امام حسین (ع):

بزرگوار خدایا ببین ز آل جفا — چه ظلم‌ها که به ما می‌رسد در این صحرا

فدای جان شما ای دو طفل خواهر من — خدا برد به کجا می‌روید از بر من

محمد (برادر بزرگ طفلان)

جان فدای تو باد ای سرور — می‌کنیم جان به گفته مادر

به فدای علی اکبر تو — که شویم کشته در برابر تو

امام حسین (ع):

مریزد اشک خواهرزادگانم — که از داغ شما من در فغانم

شما را لب بود آلوده از شیر — کجا دارید تاب زخم شمشیر

بدست آرید یاران خاطرم را — مسوزانید جان خواهرم را

عون (برادر کوچک طفلان)

بیا آقا ببوسم دست و پایت — مرخص کن که جان سازم فدایت

دلم جز مرگ مقصودی ندارد — گمان کن خواهرت رودی ندارد

امام حسین (ع):

ای زاده خوب خواهر من — ای نور دو دیده تر من

آماده شدی به جان سپردن — اینقدر مکن شتاب رفتن

محمد:

ای یاور ما و مادر ما — خاک قدم تو بر سر ما

گر کشته شویم ز اهل کینه — قربانی اصغر و سکینه

هر چند که ما دو نامرادیم — ما هر دو غلام خانه زادیم

تو بی‌کسی و کسی نداری — ما راست هوای جان سپاری

عون:

بیا آقا به قربان تو جانم — مرخص کن به حرب دشمنانم

پس از تو با حیاتم ننگ و عار است — مرا با زندگی دیگر چه کار است

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای خواهر جگر پرخون — بیا که خانه صبر من و تو شد ویران

بیا که هر دو جوانت سر سفر دارند — در این سفر سفر مرگ در نظر دارند

زینب:

برادر جان حسین یاور نداری — در این جا غیر یک خواهر نداری

برادر جان دو نو داماد دارم — دو تا قربانی ناشاد دارم

دریغا من نمی‌زادم نبودم — به قربان تو بادا هر دو رودم

امام حسین (ع):

جان خواهر طریق احسان نیست — مرگ فرزند دیدن آسان نیست

دو پسر داری ای ضیاء دو عین / تو یکی را بکن فدای حسین (ع)

زینب:

من رضایم که در بلا باشم / سر برهنه به کوچه‌ها باشم

نخورم قوت غیر خون جگر / نکنم جز سیه لباس به سر

امام حسین (ع):

من رضایم که سر جدا باشم / کشته از خنجر جفا باشم

شمر خنجر زند به سینهٔ من / مو پریشان کند سکینهٔ من

که تو باشی به خیمه پرده نشین / کنندت اسیر لشکر کین

زینب:

کام دشمن فلک روا نکند / این سخن را بگو خدا نکند

چون ندارم به غیر این دو پسر / که به قربانیت کنم خواهر

قسمت میدهم بحق رسول / که کنی التماس من تو قبول

امام حسین (ع):

چه آرزوی تو این است اندر این دنیا / کنی فدای حسین (ع) نور دیده‌هایت را

کفن به گردنشان کن که خوبتر باشند / در این معامله اجر تو بیشتر باشد

ز مهر کاکل این هر دو را بزن شانه / بکن تدارک این هر دو طفل دردانه

زینب:

بیا که شانه زنم زلف عنبرین شما / بیا که سیر ببینم مه جبین شما

مرو بیار سکینه گلاب با عنبر / بریز بر سر طفلان من بدیده تر

سکینه:

فلک از گردش ظلم تو فریاد / به آل مصطفی کردی تو بیداد

بگیر از دست من عمه تو شانه / بکن افغان تو از جور زمانه

زینب (شانه کرده گوید)

ز گیسوان تو بوی فراق می‌آید / نوای درد و غم اشتیاق می‌آید

هزار حیف از این موی عنبر افشانت / هزار حیف از این کاکل پریشانت

محمد:

شوم فدای تو ای مادر نکو اطوار / کفن بپوش تو ما را به دیده خونبار

خیال بکن که نزادی به مثل ما دو جوان / مرا تصدق آقای خود حسین گردان

سکینه:

توقعم ز تو آن بوده ای حمیده سیر / طلب کنی تو اماث عروسی دو پسر

به صد هزار شعف جمله‌شان بیارائیم / به عیش و عشرت و شادی ز غم بیارائیم

زینب:

ای سکینه شود عمه‌ات به قربانت / فدای جان تو و دیده‌های گریانت

زمانه از پدر بی کس تو برگردید / لباس‌های عروسی ما کفن گردید

سکینه:

کفن بگیر ز من عمه نکو بنیاد / عروسی دو جگر گوشه‌ات مبارکباد

فلک خراب شوی ظلم کین بس است به ما — بس است ظلم به آل نبی در این صحرا

زینب :

جان مادر جان مادر من ندیدم شادیت — رود من آخر کفن شد خلعت دامادیت

من نمیدانم کفن کن یا خلعت شادی است این — شادی رودم مبارک تخت دامادی است این

پسرانم برای خدمت تو — ایستاده به نزد حضرت تو

هر دو را من خودم کفن کردم — بهر قربانی تو آوردم

امام حسین (ع):

ای فلک خاک تیره بر سر من — داغ کردی تو جان خواهر من

آفرین بر تو از ره یاری — خوب کردی به من وفاداری

محمد :

بکن مرخصمان ای امام حسین دلبر — که ما رویم سوی حرب لشکر کافر

امام حسین (ع):

مرخصید شما ای دو سرو باغ جنان — که خود برای شهادت روید سوی میدان

طفلان (همصدا گویند)

الوداع ای نوگل شیر خدا — الوداع ای اهل بیت مصطفی (ص)

الوداع ای مادر زار الوداع — مادر زار دل افکار الوداع

زینب و ام کلثوم (همصدا گویند)

خداوندا به اعزاز پیمبر — خدایا داد ما رس — بحق احمد و اولاد حیدر — خدایا داد ما رس

مادر قاسم و شهربانو (همصدا گویند)

خداوندا بحق آل طاها — بده صبری به زینب — بحق سوره انا فتحنا — بده صبری به زینب

خداوندا دو طفلش را نگهدار — بده صبری به زینب

ندارد زینب محزون پرستار — بده صبری به زینب

طفلان (همصدا گویند)

برادر جان برادر جان — تو را گردم بلا گردان

بیا تا هر دو تن باهم — رویم ما جانب میدان

(به میدان جنگ بروند)

ابن سعد :

ایا دو طفل شهزاده کدام شه اید — که هر یک از رخشان چون مه چهارده اید

طفلان (همصدا گویند)

بدان ای ابن سعد قوم کافر — پدر ما راست عبدالله جعفر

دو خواهرزاده زار حسینیم — دو طفل بی مددکار حسینیم

ابن سعد :

تیرباران قد رعنای حسین نمایید — حرب الحال به همراه حسین نمایید

کوفیان اهل ستم حمله به میدان تازید — شه بی خیل و حشم را به زمین اندازید

قوت حرب نمانده به حسین بن علی (ع) — حرب سازد زبی غیرت او شیردلی

(جنگ کنند و کشته شوند)

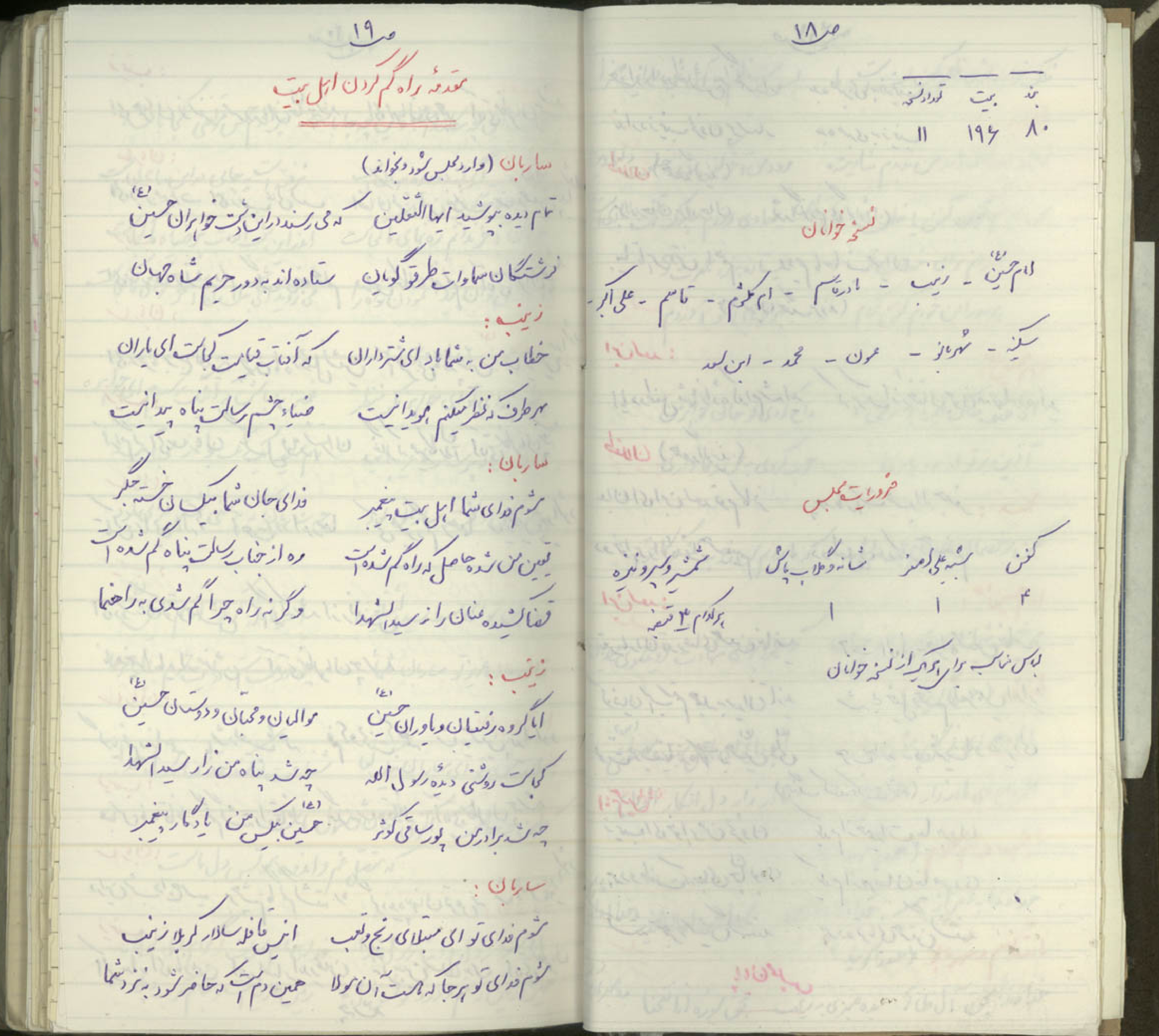
امام حسین (ع)

زینب ای خواهر من محزون — یکدم از خیمه ات بیا بیرون

هر دو طفلت به جای جان بودی — یکدم از بهرشان بیا سودی

کشته خنجر و سنین گشتند — هر دو قربانی حسین گشتند

پایان مجلس



بند	بیت	تعداد نسخه
۸۰	۱۹۶	۱۱

نسخه خوانان

امام حسین(ع) - زینب - مادر قاسم - ام کلثوم - قاسم - علی اکبر -

سکینه - شهربانو - عون - محمد - ابن سعد

ضروریات مجلس

کفن	شبیه علی اصغر	شانه و گلاب پاش	شمشیر و سپر و نیزه
۴	۱	۱	هر کدام ۲ قبضه

لباس مناسب برای هر یک از نسخه خوانان

مقدمه راه گم کردن اهل بیت

ساربان (وارد مجلس شود و خواند)

تمام دیده بپوشید ایها الثقلین — که می رسند در این دشت خواهران حسین(ع)

فرشتگان سماوات طرقوا گویان — ستاده اند به دور حریم شاه جهان

زینب:

خطاب من به شما باد ای شتر داران — که آفتاب قیامت کجاست ای یاران

به هر طرف که نظر میکنم هویدا نیست — ضیاء چشم رسالت پناه پیدا نیست

ساربان:

شوم فدای شما اهل بیت پیغمبر — فدای جان شما بیکسان خسته جگر

یقین من شده حاصل که راه گم شده است — ره از جناب رسالت پناه گم شده است

قضا شده عنان را ز سید الشهدا — وگر نه راه چرا گم شدی به راه خدا

زینب:

ایا گروه رفیقان و یاوران حسین(ع) — موالیان و محبان و دوستان حسین(ع)

کجاست روشنی دیده رسول الله — چه شد پناه من زار سید الشهدا

چه شد برادر من پور ساقی کوثر — حسین(ع) بیکس من یادگار پیغمبر

ساربان:

شوم فدای تو ای مبتلای رنج و تعب — انیس قافله سالار کربلا زینب

شوم فدای تو هرجا که هست آن مولا — همین دم است که حاضر شود به نزد شما

زینب:

ای همرهان نوسفر سرو ریاض من جا چه شد   ای مهربان بی خبر آه ای مظلومان چه شد

ساربان:

ای دختر میرعرب ای زینب عالی نسب   افغان مکن این نیمه شب شاه حسین (ع) پیدا شود

زینب:

ای ساربان خون شد دلم بگشای بند محملم   در این مکان منزلم آه ای مظلومان چه شد

ساربان:

ای زهره برج یقین چون ماه در محمل نشین   آخر نمی ماند چنین شاه حسین پیدا شود

زینب:

آرام گیر ای ساربان بگسل مهار اشتران   بنگر که میر کاروان آه ای مظلومان چه شد

ساربان:

تا کی نمایی ناله ها آه تو رود اندر سما   کی می‌شود گم رهنما شاه حسین پیدا شود

زینب:

ای دوستان کو توسنش   آگه شد از رفتنش

نامد چرا یاد از منش   آه ای مظلومان چه شد

ساربان:

گویا غم دنیا همه باشد نصیب ما همه   غم کو و محنت‌ها همه شاه حسین پیدا شود

زینب:

عباس ماه قافله گم گشته راه قافله   بنگر به شاه قافله آه ای مظلومان چه شد

ساربان:

در این شب داج سیه بر چشم ما گم گشته ره   گردیده پنهان قرص مه شاه حسین پیدا شود

زینب:

اکبر بناز ای نازنین اندر لباس اندر یمین   بنگر ببین سلطان دین آه ای مظلومان چه شد

زینب:

که یارب این چه مکان است و این چه جا باشد   برادرم حسن مرتضی کجا باشد

چو آفتاب اگر از دو دیده پنهان است   نرفته است به جایی در این بیابان است

(بلافاصله گوید)

همرهان آخر بدانم ره نمای ما کجاست   اندر این شب آفتاب پر ضیاء ما کجاست

بی برادر کی توان پیدا نمودن راه را   می روید ای بیکسان آخر لوای ما کجاست

امام حسین (ع) (بیاید و بخواند)

شوم فدای تو ای خواهر نکو منظر   غمین مباش که اینک رسیدم ای خواهر

ایا کسان که پرستار ما غریبانید   تمام شیفتهٔ یک نگه و از محبانید

به همره من دلخسته ساربانی بود   چه ساربان که به معنی شتر چرانی بود

ساربان:

سلام من به تو ای سبط سید الثقلین   امیر قافله کربلا امام حسین (ع)

فدای جان عزیز تو ساربان شما   چه خدمت است فدایت شوم بیان فرما

امام حسین (ع):

خطاب من به تو ای ساربان نیک لقا   شفاعت تو کند جد من رسول خدا

بگو این چه جا است که اکنون مکان و منزل ماست

که متصل غم و اندوه مونس دل ماست

ساربان:

ایا سرور دل و دیده رسول خدا   فدای نام شریف تو گردم ای مولا

همین زمین که غم و درد مونس دل ما   زمین ماریه است و بنام کرب و بلا

امام حسین (ع):

سؤال این من این قتلگاه آل عباست — مکان ریختن خون ماتم زده‌هاست

در این زمین سر ما می رود به نوک سنان — در این زمین تن ما می شود بخون غلطان

ای گروه در این دشت بار بگشایید — رسیده وقت اجل از شتر فرود آیید

به پای دار همه خیمه‌های ماتم را — که راه نیست به ما خیمه را نما برپا

پیاده شود و به زینب گوید:

ای انیس بیابان کربلا خواهر — سکینه را ز ره لطف پیش من آور

که تا شود دمی آن نور دیده مونس من — که داشت در همه اوقات خواهشی بر من

زینب:

که ای عزیز برادر سکینه تب دارد — هنوز واهمه از های و هوی شب دارد

ز اضطراب تو دیشب دلش کباب شده — ز بس که گریه نموده است او بخواب شده

امام حسین (ع):

شوم فدای تو خواهر بیاورش بر من — که نیست طاقت دوری نور دیدهٔ من

برو بیار سکینه که طاقتم طاق است — برای دیدن او مرغ روح بی تاب است

زینب:

شوم فدای تو ای نور دیدهٔ عمه — فدای جان تو ای غم رسیدهٔ عمه

بیا که باب عزیزت ز غم پریشان است — برای دیدن رویت چه ابر گریان است

سکینه:

شوم فدات پدر جان بگو کجا بودی — چرا ز ما تو این تیره شب جدا بودی

تو چون سوا شدی از ما پناه گم کردیم — ز ظلمت شب دیجور راه گم کردیم

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای نور دیدهٔ تر من — فدای جان عزیز تو ای سکینهٔ من

بیا بیا که قربان دیدن رویت — هزار جان گرامی فدای هر مویت

سکینه:

دیدم بخواب دوش زمین بود شور و شین — افتاده بود کشته بابای من حسین (ع)

ترسم که این سپاه برای پدر کنند — ترسم که نخل عیش مرا بی ثمر کنند

امام حسین (ع):

هنوز با پدرت آرمیده‌ای بابا — هنوز درد یتیمی ندیده‌ای بابا

هنوز با پدرت کامیاب هم سفری — به زیر بال همای منی نه دربدری

نوحه خواند:

همرهان گر این زمین کربلاست — وای داد

قتل ما باشد در این دشت بلاست — وای داد

خواهرانم پیش من اینجا اسیر — وای داد

می شود اینجا سکینه دستگیر — وای داد

اکبر من می شود اینجا به خاک — وای داد

می کند زینب در این جا سینه چاک	وادی داد

حضرت عباس :

شوم فدای تو ای بهترین زمره ناس	منم برادر با جان برابرت عباس

تو چون شهید شوی من چه کار خواهم کرد	چه خاک بر سر این روزگار خواهم کرد

امام حسین (ع) :

ایا برادر با جان برابرم عباس	عزیز اهل حرم نور چشم اشرف ناس

به من تو نعش برادر بخون نخواهی دید	تو خیمه‌های حرم واژگون نخواهی دید

سلام من به ریاض بهشت خواهی برد	چرا ز واقعه سرنوشت خواهی برد

علی اکبر :

سلام من به تو ای نور چشم پیغمبر	منم غریب دلفکار تو علی اکبر

من ستم زده از دوریت چه خواهم کرد	تسلّی دل پردرد با که خواهم کرد

امام حسین (ع)

فدای تو ناز در آغوش پرورده من	غمین مباش و میندیش نور دیده من

تو چون برادر خود بی پدر نخواهی شد	تو پیش تر ز پدر نا امید خواهی شد

قاسم :

شوم فدای تو ای نور چشم اهل زمن	منم یتیم دل افکار قاسم بن حسن

در انتظار شهادت دلم پر از خون است	اگر شهادت من از حساب بیرون است

امام حسین (ع) :

شوم فدای تو ای نور دیده امکان	که ای به بیکسیت دیده ملک گریان

شهادت تو در این دشت پربلا باشد	عروسی تو به هنگامهٔ عزا باشد

امام عباد (ع) :

شوم فدای تو ای نور دیدهٔ ابرار	فدای جان عزیز تو عابد بیمار

من ستم زده تشنه کام بیمارم	قرین محنت و اندوه صاحب آزارم

امام حسین (ع) :

که ای غریب بیابان کربلای پدر	به درد بی پدری گشته مبتلای پدر

در این زمین بلا من شهید خواهم شد	قتیل تیغ سپاه یزید خواهم شد

ز اهل بیت رسالت همین تو خواهی بود	پی امامت امت همین تو خواهی بود

پایان

بند	بیت	تعداد نسخه
۳۷	۷۶	۸

اسامی نسخه‌ها :

امام حسین (ع) - زینب - حضرت عباس - علی اکبر - قاسم - امام عباد (ع) - سکینه - ساربان

فهرست مجلس

شتر	اسب	لباس و اسب برای بزرگ از نسخه خوانان
۴	۱	

از بیاض خطی مورخه ۱۲۴۲ و بخط محسن بن ملا احمد دهقی در تاریخ
۲۵ مهرماه ۱۳۷۴ برابر ۲۱ ج ۱/ ۱۴۱۶ در دبستان زفره
رونویسی نمودم

محمدحسن رجائی زفره‌ای

دستجرد کهک قم

مجلس توکل عباسی

مجلس متوکل عباسی

متوکل :

در دولت به ما گشوده سپهر
زیب اورنگ ما شده مهر

آفرین بخت سرکش فیروز
شب هجران ما شده نوروز

نزد دیوان حکم حشمت جاه
بحر در بحر موج خیل سپاه

منت ایزد که پایدار شدم
والی شهر هر دیار شدم

وزیر متوکل :

ای سپهر دورنگ جور و جفا
آفت خاندان اهل وفا

متوکل قرین دولت و بخت
سرنگون شد حسین از سر تخت

دولت امروز منحصر به امیر
بندهٔ درگهش شده است وزیر

متوکل — **وزیر**

وزیرا پای دولت پیش بگذار
چه فرمایش بخدمت گشتم احضار

وزیرا دولت و اقبال با ماست
بلی مطلب همه جمع و مهیاست

به ما ختم است فر کامرانی
بلی باید نمودن کامرانی

همه گردان به زیر کند و زنجیر
به فرمان تو فرمان می‌برد شیر

متوکل — **وزیر**

مرا یک مشکلی افتاده در دل
بیان فرما که سازم حل مشکل

مرا بغض حسین(ع) سوزد چه آذر
حسین شد کشته از شمشیر و خنجر

مرا بغض حسین(ع) زهری به جام است
چه غم داری که ایامت به کام است

متوکل :

بلی دانم حسین گردیده بی سر
به دشت کربلا از تیغ و خنجر

بلی دانم که زینب دربدر شد
بلی دانم سکینه خون جگر شد

چه سود از آنکه بعد کشتن او
همه یاران و انصارش ز هر سو

به زحمت طی هر منزل نمایند
بسوی مرقدش از قهر آیند

وزیرا نامه‌ای بنویس از قهر
بهر کشور بهر قریه به هر شهر

به ترکستان و شیراز و به تهران
به چین و اصفهان و یزد و کرمان

به بلخ و کابل و کشمیر و زنجان
به تبریز و خوی و سلماس و کاشان

به قزوین و به رشت و خطهٔ تور
به گیلان و به سردشت و به فغفور

که هر کس شاه دین را دوست دارد
سر خود از بدن بر کف گذارد

وزیر :

به حکم خسرو بغداد ایدم
نویسم نامه‌ای با حال خرم

بدانید ای خلایق با دل شاد — شده حکم خلیفه شاه بغداد
ز دل قبر حسین را دور سازید — وگرنه ترک جان و سر نمایید
نوشتم نامه بر اطراف بلدان — که ترک شاه دین سازید از جان

متوکل :

وزیرا بغض اندر دل برآید — مگر بختم در دولت گشاید
حسین را تا کند زوار یاری — نمایم خون دل از دیده جاری
بکن فکری که قبر شاه دین را — کنی پنهان چه در در بحر و صحرا

وزیر :

هر چه فرمان دهی به جان خواهم — زانکه من بنده شهنشاهم

متوکل :

چاره نبود مگر شتاب کنید — قبر سلطان دین خراب کنید
گاو بردار و رو به کرب و بلا — قبر سلطان دین خراب نما

وزیر :

حکم سلطان دوام دولت باد — ای غلامان والی بغداد
شیعیان را کنید حوصله تنگ — هر طرف آورید بیل و کلنگ
قبر سلطان دین خراب کنید — دل یاران او کباب کنید

جبرئیل :

ای دوستان احمد مختار از چرا — ساکت نشسته اید در این مجلس عزا

یاد از گلوی تشنه سلطان دین کنید — جان را فدای راه امام مبین کنید
دست از جفا و ظلم ندارند اشقیا — لعنت به آن گروه ستمکار بی‌حیا

وزیر :

ای غلامان ز جور و ظلم و عذاب — قبر سلطان دین کنید خراب

جبرئیل :

ساکت نشسته اید چرا شیعیان ز غم — یاد آورید خیمه سلطان محترم
چون ابن سعد حکم نمود از ره جفا — آتش زدند خیمه سلطان کربلا

و بیلان حمله کنند :

ای کلنگ بی‌حیا با شور و شین — شرم کن ای بیل از قبر حسین (٤)
آخر این قبر حسین بن علی است — نور حق از قبر پاکش منجلی است

وزیر :

این چه معجز بود دیدم آشکار — شد کلنگ و بیل یکسر پار پار
ای خلیفه زین عمل بردار دست — بیل‌ها در دست ما یکسر شکست

متوکل :

[illegible] دیگر چه [illegible] — ساز آور ای وزیر [illegible]
[illegible] با صد شتاب — [illegible] قبر حسین از [illegible] آب (٤)
تا شود ویران مزار شاه دین — شیعیان گردند [illegible]

بروغلام دوباره بسوی قبر حسین(ع) — ببند گاو تو بر قبر آن شه کونین

نما تو قبر حسین را ز کینه زیر و زبر — که بشکنند دل زوار و شیعیان یکسر

جبرئیل:

~~شیعیان خاک غم کنید بسر~~ — ~~جنیان رخت غم کنید به بر~~

~~گاو بستند بر مزار حسین(ع)~~ — ~~نوحه خوانید از برای حسین(ع)~~

وزیر:

گاو آرید این زمان با شور و شین — تا ببندم گاو بر قبر حسین

قبر سلطان دین کنم ویران — تا نماند از او به دهر نشان

جبرئیل:

شیعیان خاک غم کنید بسر — جنیان رخت غم کنید به بر

گاو بستند بر مزار حسین(ع) — نوحه خوانید از برای حسین(ع)

ای شیعه بی یار حسین(ع) وای وای — کشته اشرار حسین وای وای

کشته شد از کینه ی امت — در کف اشرار حسین وای وای

چون شد جهت همه زائران — رو به مزار تو حسین وای وای

وزیر:

گاو ببندید ای غلامان بر سر قبر حسین(ع) — تا کند ویران تمام قبر را با شور و شین

جبرئیل:

دور شو ای گاو از قبر حسین(ع) — خون ببار از بهر او با شور و شین

آخر این قبر حسین بن علی(ع) است — نور حق از قبر پاکش منجلی است

دور شو ای بیحیای بد نشان — از سر قبر امام انس و جان

وزیر:

بدان امیر که آن گاو را ز کین کشتم — دل رسول خدا را ز غصه بشکستم

رسید گاو سر قبر آن امام حسین(ع) — نهاد صورت خود را به قبر سرور دین

بگو چه چاره کنم ای امیر کل جهان — پی خرابی قبر امام تشنه لبان

متوکل:

نکل بکشتی دگر چندی بیار — باز آور ای وزیر نابکار

رو بدشت کربلا با صد شتاب — بند بر قبر حسین(ع) از کینه آب

تا شود ویران مزار شاه دین — شیعیان گردند زار و دلغمین

وزیر:

کاری از کین اندر این دوران کنم — مرقد پاک حسین(ع) ویران کنم

آب بندم بر مزار کشتگان — تا که آثاری نماند در جهان

ای غلامان آب بندید از جفا — بر سر قبر حسین(ع) سر جدا

جبرئیل :

حکم از خدای هر دو جهان گشت جوریان شمر کشید از جلو آب این زمان

ای آب آن دمی که حسین تشنه بود دل کباب بودی کجا که شرم نکردی از آن جناب

ای آب بی مروت خاکت به سر به دوران

دوری چرا نمودی از حلق شاه خوبان

زبیر :

ای خلیفه خاک عالم بر سرم معجزی دیدم که سوزد پیکرم

آب را بینم چه بر قبر حسین شد بلند از قبر بانگ شور و شین

قطره آبی به قبر او نتافت گوئیا دیوار دور قبر ساخت

لرزه افتاده است بر جانم امیر گشته ام از عمر خود در دهر سیر

متوکل :

برو به یک طرف ای روسیاه سگ کمتر مزخرفات مگو در برابرم دیگر

زید [illegible] :

اندر این شهر من زار به بازار تو باشم

من دیوانه چه سازم که هوادار تو باشم

دارم امید که چون خار به گلزار تو باشم

خاک پاک علی اکبر بی یار تو باشم

من بی مایه چه سازم که خریدار تو باشم

حیف باشد که تو یار من و من بار تو باشم

بهلول :

چشم میگوید که خندان دل خرم با اوست

او سلیمان زمان است که خاتم با اوست

لاجرم حرمت پاکان دو عالم با اوست

چکنم با دل مجروح که مرهم با اوست حلقه در گوش

کنم بنده درگاه تو باشم

زید :

ای که صد پرده بپوشیده بود زنده به اوت

به خدا شکوه نمایم ز ستم های عدوت

زید مجنونم و دارم هوس دیدن دوست

گر از دست [illegible] رقیبان نتوان کرد به اوت

گر آن وقت که در سایه زنهار تو باشم

بهلول :

السلام ای زید ای دل فگار

السلام ای بینوا بهلول زار

کن بیان پیش که من درمانده ام دور از وطن

زید :

السلام ای بینوا بهلول زار

کن بیان احوال خود را نزد من

بهلول | **زید**

گشته این قدم کمان دارم ملال
از چه گشته پشت تو شکل هلال

از غم اکبر کشم آه و فغان
نام اکبر زد شرر بر جسم و جان

ام لیلایی پسر شد آن نزار
گشتم از هجرت علی دیوانه‌وار

در کجا بودی بگو ای دل فکار
بودم اندر مصر با حال فکار

در کجا خواهی روی با شور و شین
می‌روم تا بر سر قبر حسین (ع)

مانعی گر نیست گردم با تو یار
کس به دیوانه ندارد هیچ کار

من چه سازم ٤ دی ام باش ای جوان
بند بگسل باش آزاد این زمان

از دل خونین کشم هر لحظه آه
تو بگو کشتند حسین (ع) را بی گناه

اشک بارم همچو دُر از این دو عین
تو بگو حیف از علمدار حسین (ع)

می‌زنم بر سینه و سر در جهان
بند بگسل باش آزاد این زمان

شال ماتم گردنم در این سفر
باز بنمایم کمربند از کمر

از خلیفه من ندارم هیچ باک
بهر اکبر خویش غلطانم به خاک

یا حسین آقا شوم قربان تو
جان ما گردد بلاگردان تو

بهلول: مرقدت بوسم ای شاه هُدا
زید: تا روم بار دگر در کربلا

وزیر:
برآورید شما خاطر خود از تشویش — روان شوید به نزد امیر کافر کیش
ایا خلیفه بدان این دو تن به دیده تر — بدشت کرب و بلا می‌زنند به سینه و سر

متوکل:
کیستید ای عاقلان بدشان — خویش را کردید چون دیوانگان
عشق تو برده است از سر تابتان — چیست باعث دیده پر آبتان
گوئیا دیوانه اید ای هر دو تن — این چنین هستید در رنج و محن

زید:
بلی دیوانه هستیم ای خلیفه — که ما دیوانه هستیم ای خلیفه
نه ما دیوانه ~~هستیم~~ ایم ای ناسلمان — همه عالم شده مجنون و گریان
زبهر روی اکبر دل کبابیم — ز دست ظلم تو خانه خرابیم

متوکل
بلی دیوانه را تدبیر باید — به مجنون از جفا زنجیر باید
وزیرا این هر دو را بر سوی زندان — که گردند از جفایم زار و نالان

متوکل: وزیرا چاره ای بنما به کارم
وزیر: ندارم چاره ای ای شهریارم

توکل

بکن تدبیر در این کار مشکل
بکن تدبیر تا ویران کنی قبر
زند از این حسد خون در دلم جوش
مرا آید به خاطر پند دیگر

وزیر

امیرا بگذر از این فکر باطل
از این اندیشه بیهوده بگذر
عروس بخت خوابیده در آغوش
بیان فرما امیر ظلم گستر

متوکل

یادم آید وزیر تدبیری — کن اندیشم ز بهر تأخیری
سنج و شیپور آر و شادی کن — رو به بازارها منادی کن
کن به بازار ای وزیر ندا — هر که آید به سوی کرب و بلا
صد تومن باج همرهش آرد — ورنه او سوی کربلا ناید

وزیر:

حکم سلطان چه لؤلؤ اختر — ای غلامان شاه تشنه جگر
متوکل خراج می خواهد — از زر و سیم باج می خواهد
هر که آید به کربلا با آه — صد تومن باج آورد همراه
هر که آید به کربلا بی زر — سر او را بریم از خنجر

پیره زن:

دل من شوق کربلا دارد — الم و درد و ماجرا دارد

دل من شوق کربلای حسین (ع) — دارد از درد ماجرای حسین (ع)
آرزو دارم ای خدا از غم — قبر عباس و خیمه‌های حسین (ع)

یارب مکن امید کسی را تو ناامید
در راه انتظار دو چشمم شده سفید

چرخ ریسی کنم به شور و شین — تا روم سوی کربلای حسین (ع)
راضیم با پیاده یا زوار — جان خود را کنم فدای حسین (ع)

چاوش: (وارد مجلس شود و چاووشی خواند)

بازم کشیده همت سلطان کربلا — از راه دور سوی بیابان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید — خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
چون خدا گفته در همه آیات — بر محمد و آل او صلوات

پیره زن

بانگ چاوش می رسد بر گوش — برد از دل قرار و طاقت و هوش
چه کنم نیست سرپرست کسم — ترسم آخر به مدعا نرسم
نیست بر عمر چون وفا و بقا — تا بکی خون دل خورم شب؟
چرخ ریسی بس است ای زن زار — خیز از جا برو مگیر قرار

چاوش (چاوش خواند)

می روم من به کربلای حسین — تا کنم جان خود فدای حسین (ع)

هر که دارد هوای کوی حسین (ع) — زود آید رود بسوی حسین

خوش بحال کسی که گوید این کلمات — به سر بریده گودال قتلگاه صلوات

پیره زن

سلام من به تو زوار ای برادر من — علیک ای زن محنت کشیده خواهر من

چاوش

روانه ای به کجا از طریق مهر و وفا — سعادتی است روم من بسوی کرب و بلا

مرا به نزد تو یک حاجت است از یاری — بگو ی حاجت خود تا روا کنم باری

مرا به همره خود بر بسوی کرب و بلا — به چشم می برمت من ز راه مهر و وفا

مرا به دل هوس دشت کربلا باشد — تمام شیعه در این راه هم نوا باشد

پیره زن :

بیا چاوش ببوسم دست و پایت — مکن محروم از کرب و بلایت

اگر گشتم هلاک از ره کینه — به قربان تن زار سکینه

اگر جانم رسد از غصه بر لب — نباشم بهتر از کلثوم و زینب

دمی کن صبر تا چادر نمایم — پیاده همرهت از پی آیم

برو چاوش تا آیم بهمراه — خدایا رحم کن با حال جانگاه

چاوش

رضا شد از تو جناب کننده خیبر — رضا شد از تو خداوند خالق اکبر

روان شوید همه زائران بسوی سفر — که تا رویم به پابوس شاه تشنه جگر

ابراهیم پسر چاوش :

ای پدر ای سرفرازم ای پدر — می روی اندر کجا با چشم تر

هر کجا هستی روان ای باب زار — بر بهمراهت من محزون زار

چاوش :

می روم کوی کربلای حسین — چشم داریم بر عطای حسین (ع)

که ببخشد خدا به روز جزا — جرم ما را به خون بهای حسین (ع)

ابراهیم :

بیا بابا ببوسم دست و پایت — مرا همره ببر جانم فدایت

منم دارم هوس با دیده تر — ببوسم مرقد شهزاده اکبر

چاوش

کنون که عازم کوی حسین شدی فرزند — برم تورا بسوی کربلا ای دلبند

ابراهیم : (همراه چاوش و پیره زن دور مجلس گردند)

ای زائر روضه پر انوار حسین (ع) — بشنو سخنی ز قدر زوار حسین (ع)

از سوزن مژگان کند آرد برون — خاری که رود به پای زوار حسین (ع)

که خدا گفته در حق آیات — به سر بریده صحرای کربلا صلوات

پیره زن: (بنشیند و خواند:)

ای وای که خون دل فشاندم — دیدی که ز پا فتاده ماندم

با این همه محنت فراوان — تنها چلیم در این بیابان

ای وای کسی به سر ندارم — از قافله‌ام خبر ندارم

افسوس چه رنج‌ها کشیدم — ای وای که کربلا ندیدم

(برخیزد و راه برود)

وزیر

ای پیر زن فقیر نالان — لنگان تو کجا روی شتابان

پیرزن اندر کجا باشی روان — پا پیاده تا دم این جهان

محرمت کو ای زن محزون زار — مرکبت کو این چنین هستی فگار

با چنین رنج و مشقت بربلا — پا پیاده می روی اندر کجا

پیره زن:

می روم ای مرد اندر کربلا — بر سر قبر حسین (ع) سر جدا

پای من در راه گردیده آبله — دور ماندم ای جوان از قافله

کن ثوابی ای برادر در جهان — ده نشانم بر من سواد کاروان

وزیر:

کم کن فغان و کم کن ناله ای زن افگار — بیا ز مهر رسانم ترا بر زوار

ای خلیفه همین پیره زن به دیده تر — رود به کرب و بلا پا پیاده و مضطر

متوکل — **پیره زن**

پیره زن بگو روانی در کجا — می روم ای مرد اندر کربلا

از چه می باری سرشک از هر دو عین — تا به بینم مرقد پاک حسین (ع)

زین مکان برگرد رو سوی وطن — زین تکلم آتشم بر جان مزن

میکنم جسمت به خاک و خون طپان — شرم کن از خالق کون و مکان

متوکل:

گر نشنیدی ای زن حکم سردار — که می گیریم صد درهم ز زوار

اگر داری تو زر اندر زمانه — بده باج و روان شو بی بهانه

پیره زن:

بگیر از دست من باج ای خلیفه — بکن ما را تو اخراج ای خلیفه

بده اذنم روم با دیده تر — ببوسم مرقد شهزاده اکبر

متوکل:

تو با این فقر و با این محنت و رنج — کجا آورده‌ای این صد درم گنج

یقین دزدیده‌ای این سیم و زر را — که دادی بی تحمل باج ما را

پیره زن :

نترسیدم خلیفه نیست باکم   بود چل سال نان جو خوراکم

به شب تا صبح با چشمان خونبار   نمودم چرخ ریسی با دل زار

متوکل :

چرا پس ای زن محزونه زار   نداری مرکبی با چشم خونبار

پیرزن :

ترسم این بود اندر این دوران   ندهد مهلتم اجل به جهان

چون نمودم خراج تو پیدا   رو نهادم بسوی کرب و بلا

متوکل :

ای وزیر آتشم فتاد به تن   داد از دست این زن پرفن

دست این پیرزن بگیر از کین   تن او را بکش بروی زمین

ببرش در کنار شط فرات   سر او را ببر فکن در آب

وزیر :

خوب رفتی به کربلا ای زن   می کنم سر جدا تو را از تن

وزیر	پیرزن
سر جدا سازمت بروی زمین	رحم بر من نما تو ای بی دین

وزیر	پیرزن
من ز زوار حسین[ع] بیزارم	گنهم چیست که سازی خوارم
میکنم جسم تو پامال جفا	گنهم چیست که سازی تو جفا
رحم نبود به دلم ای پرفن	زن پیرم بنما رحم به من
سرت از قهر ببرم از تن	تو چرا ظلم نمائی بر من
ماند بر دل زیارت شهدا	خوب رفتم بسوی کرب و بلا

پیره زن :

صبر کن ای لعین به شور و شین   که سلامی کنم به قبر حسین[ع]

وانگه از غم جدا نما تو سرم   ای خدا من ضعیفه ام چه کنم

وزیر :

روی خود را بکن به قبر حسین[ع]   تا به دادت رسد به شور و شین

گو شهاده سرت را ز تن جدا سازم   میان سر و تنت طرح دوری اندازم

پیره زن :

یا حسین زوار خود را کن نظر   خوب از احوال من داری خبر

هر که زوار تو شد اینش سزاست   هر که آید کربلا اینش رواست

یا حسین چهل سال خوردم نان جو — زخت خواب و معجر دادم گرو

چرخ ریسی نانوایی کرده ام — بیت و شش منزل گدایی کرده ام

یا حسین شب تا سحر خفتم تا صبا — چرخ ریسی کردم و دست آسیا

پا پیاده آمدم در این بلا — بعد دلم خوش می روم در کربلا

ناله می کردم آمدم سرجدا — بعد از این بهتر بکش زوار را

آقا یا حسین (۴) — آقا یا حسین (۴)

حضرت عباس نقابدار وارد شود و گوید :

برو به یکطرف ای روسیاه سگ کمتر — ترا چه کار به زوار شاه تشنه جگر

ایا ضعیفه مکن ناله و مکن غوغا — ز جای خیز و روان شو بسوی کرب و بلا

پیره زن :

بیا ای نوجوان دورت بگردم — نگردی فارغ از اندوه و دردم

اگر بودی ملک در این بیابان — به دادم رسیدی شاد و خندان

بده دستت ببوسم ای برادر — نگردی فارغ ام از دست کافر

حضرت عباس :

ببخشا ای زن نیکو شعارم — من از خطر ببین دستی ندارم

ببخشا مادر محزون به دوران — ندارم دست تا بوسی به دوران

پیره زن — **حضرت عباس**

چرا ای نوجوان دستی نداری — ز بی دستی کنم افغان و زاری

چه باعث شد که دستت نیست بر تن — مرا دست از بدن افتاده ای زن

کجا دست تو افتاده زپیکر — بدشت کربلا از تیغ و خنجر

بگو نامت ایا گلگون قرینه — منم عباس عموی سکینه

پیره زن :

به قربان تو و مهر و وفایت — بیا آقا ببوسم هر دو پایت

تمام زائران رفتند آقا — من محزون چه سازم زار و تنها

حضرت عباس (ع) :

بیا سوار شو ای زن به دیده گریان — ترا از قهر رسانم به جمله زواران

همین سوار که بر دیده تو گشته عیان — سوار کرب و بلا هست ای زن نالان

پیره زن :

شکر لله به مدعا گشتم — وارد دشت کربلا گشتم

بروم هم چو گل کشم در بر — قبر عباس و مرقد اکبر

السلام ای شهید کرب و بلا — السلام ای قتیل تیغ جفا

لطف بی حد نمودیم آقا — من بگردم به دور تو آقا

وزیر:

ایا خلیفه بود خاک عالمم بر سر
حکایتی است بگویم از این زن مضطر

کنار آب نشاندم ببرم سرش ز جفا
نگاهدار گواری ز دور شد پیدا

گرفت پیرزن از من گواری و خوار
نهیب داد که گم شو ایا سگ غدار

متوکل:

به نزد خلق مکن این سخن دیگر تقریر
برو دوباره منادی نما ز بهر وزیر

هر آن کسی که بیاید به کربلا از حد
دو تن خلیفه یکی را ز راه کین بکشد

وزیر:

خبر شوید ایا دوستان به شون و شین
هر آن کسی که بیاید به پای بوس حسین

امیر خورده قسم این زمان ز راه حسد
دو تن خلیفه یکی را ز راه کین بکشد

چاوش

بزرگوار خدایا دگر چه چاره کنم
به غیر آنکه گریبان صبر پاره کنم

گواه باش خدایا که این گروه دغا
چه می کنند به زوار شاه کرب و بلا

وزیر:

باز ای خلق این چه فریاد است
این چه هنگامه و چه بیداد است

دست از این کار بدارید شما
روز خود را نمائید سیاه

متوکل:

چرا خیره هستید ای زایران
بترسید از تیغ آتش نشان

شما سر به صحرا نهید از چه رو
چه منظور دارید زین گفتگو

چاوش:

اگر جدا بنمایی تو از تن ما سر
اگر که پاره کنی بند بندم از خنجر

اگر تمام عالم اسیر و خوار شوند
اسیر لشکر کفار نابکار شوند

به عادت ار برود جمله اهل اسلام
که پای ما نشود در ره زیارت کم

متوکل:

ای وزیر ای وزیر بد آیین
خنجر خون فشان بکش از کین

ببر این فرقه را کنار فرات
بنما قطع از این گروه حیات

هر دو تن یک نفر شهید نما
از دم تیغ ناامید نما

وزیر (خطاب به چاوش)

فغان و ناله تا کی ای عزیزان
نشین بر زیر تیغ ای مرد نالان

ابراهیم:

مکش جلاد بابم را ز خنجر
دخیلم این زمان جلاد کافر

بکن شرم از حسین ای مرد کافر
بجای او ببر از تن مرا سر

چاوش

حسین جانم ببین در سوز و تابم

بکن شرم از خدا ای مرد کافر

ابراهیم

بکن جلاد شرم از روی بابم

مرا جلاد کن قربان اکبر

چاوش

کجایی یا حسین (ع) هستم بی‌کس — برس بر داد من ای شاه ابرار

ابراهیم

کجایی یا حسین فریادم رس — کجایی یا حسین بنگر به زوار

وزیر:

گوش ها ده ایا پسر اندم — تا سرت از بدن جدا سازم

ابراهیم:

دگر مهلت بده ای بی‌مروت — که من دارم به بابایم وصیت

بیا بنشین پدر از مهربانی — که گردم من شهید اندر جوانی

دوم بند آرزو آمد مرا یاد — روی چون ای پدر در کربلا شاد

بزن از ماتمم بر سینه و سر — سلام از من رسان بر قبر اکبر

بگو آقا برایت جان سپردم — امید بحضرت در گور بردم

بگو با مادرم با آه و فریاد — نگردی نوجوان خویش داماد

بگو شب‌های جمعه گر توانی — برایم سوره قرآن بخوانی

روم ز گیتی چون جانب رسول الله — اول واشهد ان لا اله الا الله

پایان

بند	بیت	تعداد نسخه
۸۶	۲۶۵	۹

نسخه خوانان

متوکل - وزیر متوکل - جبرئیل - زید - بهلول - چاوش - ابراهیم - پیره زن - حضرت عباس

ضروریات مجلس

گاو با شخم	زارع با بیل و کلنگ	شبیه قبر	زوار
۱	۲	۱	۲ نفر

چرخ ریسندگی با پنبه	کیسه پول	صندلی	شمشیر
۱	۲ / ۱	۴	۲

لباس مناسب برای هر یک از نسخه خوانان — بیرق چاوش ۱

اسب	تازیانه	تخت متوکل
۲	۱	۱

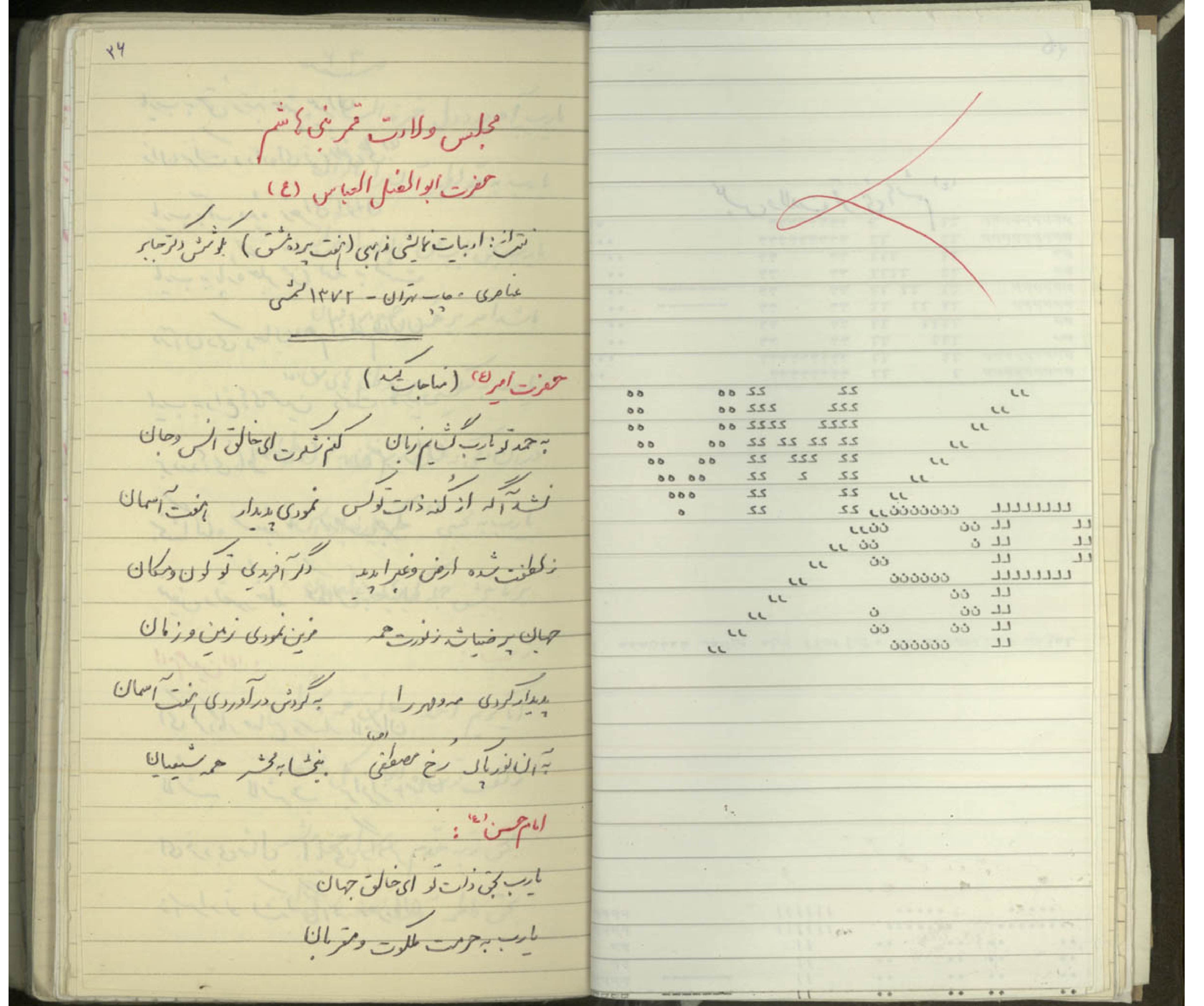
از روی نسخه خطی (زمینه دستجرد کهک قم) رونویسی نمودم

محمدحسن رجائی زفره‌ای

مرداد ۱۳۷۴ = ربیع الاول ۱۴۱۶

[illegible]

مجلس ولادت قمر بنی هاشم (ع)



مجلس ولادت قمر بنی هاشم

حضرت ابوالفضل العباس (ع)

نقل از: ادبیات مأثور مذهبی (هفت پرده عشق) بکوشش دکتر جابر عناصری - چاپ تهران - ۱۳۷۲ شمسی

حضرت امیر(ع) (مناجات کند)

به حمد تو یارب گشایم زبان — کنم شکرت ای خالق انس و جان

نشد آگه از کنه ذات تو کس — نمودی پدیدار هفت آسمان

ز لطفت شده ارض و غبرا پدید — دگر آفریدی تو کون و مکان

جهان پر ضیا شد ز نورت همه — مزین نمودی زمین و زمان

پدیدار کردی مه و مهر را — به گردش درآوردی هفت آسمان

به آن نور پاک رخ مصطفی(ص) — ببخشا به محشر همه شیعیان

امام حسن(ع):

یارب بحق ذات تو ای خالق جهان

یارب به حرمت ملکوت و مقربان

یارب به حق رتبه ختم پیمبران

زان منزلت که داده ای تو بر مرتضی علی (ع)

یارب به آب دیده زهرای ناتوان

یارب به پاره جگر من فتد به تشت

در آن دمی که جان دهم از ظلم ظالمان

یارب به داغ های حسین (ع) دشت ماریه

بر دردهای فاطمه (س) آن فخر زمان

بخشا گناه شیعه ما در صف جزا

فیض و قصور خلد عطا کن به شیعیان

امام حسین (ع):

ای کردگار صانع و ستار لامکان

لاشبه لاشریک برافراز آسمان

ای فرد بی مثال ایا حی دادگر

ز اسرار تو نشد کسی آگه ز مردمان

یارب به آه درد دل خیرة النسا

یارب به جد اطهر آن زار ناتوان

یارب بحق باب من آن شاه لوکشف

باشد امیر بر همه جمع مؤمنان

یارب به بیکسی من و طفل های من

در آن دمی که غرق شوم من به خون طپان

یارب به مجتبی (ع) جگر پاره پاره اش

بر ما ببخش جمله گناه آن عاصیان

زینب:

ایا کریم احد خالق همه اشیا

ز لطف تو شده ایجاد کل ما فیها

بحق رتبه جدم رسول جن و بشر

بحق فاطمه آن بضعه رسول ا...

به حق باب من دل شکستهٔ رنجور

به حرمت حسن (ع) مجتبی امام هدا

بحق آه جگر سوز سید الشهدا

در آن دمی که به دشت بلا شود تنها

بحق این دل و اندوه عالم ای الله

در آن دمی که شوم دستگیر قوم دغا

ببخش جرم دل‌ها کان شیعیان علیر

مسوز از غضبت ای کریم بی همتا

ام البنین :

هزار شکر تو ای کردگار بی همتا

ز لطف خویش بکر کرده ای به من تو عطا

چه شکر گویمت ای خالق زمین و زمان

تو یک گهر به من زار کرده ای احسان

کنم ثنای تو ای کردگار ربّ ودود

به من نما تو مبارک قدوم این مولود

ایا کنیزک مه پاره روی همچون بدر

بیا برو تو به پیش علی (ع) عالیقدر

بده تو مژده به آن برگزیدهٔ والا

بگو بیا قدمی رنجه ساز ای مولا

نما تو عرض به آن افتخار جن و بشر

بگو بیا به برم ای گشندهٔ خیبر

کنیز :

به چشم بی بی فرخندهٔ من ملال

روم به نزد همان مقتدای عالمیان

(نزد امام آید گوید :)

سلام ای شه خوبان شیر یزدان

سلام ای رهنمای جمله خلقان

حضرت امیر (ع):

علیک ای بینوای زار نالان   کنیزک همچو گل هستی تو خندان

کنیز:

بشارت دارم ای سلطان ابرار   اگر رخصت دهی سازم من اظهار

حضرت امیر (ع):

چه مژده ای کنیز باوفایم   بیان کن برمن ای نیکولقایم

کنیز:

خداوند جهان آن فرد یکتا   پسر کرده عطایت جان آقا

حضرت امیر (ع):

مرا خوشحال کردی ای نکوزاد   ولی زین مژده دارم آه و فریاد

کنیز:

چرا آقا شدی خونبار چشمان   چرا از دل کشی فریاد و افغان

حضرت امیر (ع):

مدان سری ز اسرار است مدان   نباشی مطلع ای زار نالان

کنیز:

چه سر است آن، سر و جانم فدایت   بفرما سر نهم بر خاک پایت

حضرت امیر (ع):

تو این اسرار را باید ندانی   کنیزک هست این سر نهانی

تورا زین سر چه کار است ای حزینه

ازاین مطلب گذر ای بی قرینه

کنیز:

به من مژده عطا فرما ز احسان

به قربانت شوم ای شاه خوبان

حضرت امیر (ع):

کنیز باوفا ای خوش بشارت

ببینم روز محشر دلفگارت

شفیع تو شوم در روز محشر

کنیز باوفای نیک منظر

ز هول رستخیز ای زار بی یار

نه بگذارم ببینی هیچ آزار

تورا سیراب سازم حوض کوثر

جزا بخشد به تو خلاق داور

کنیز :

بدان ام البنین بی پرستار
شما را نزد خود بنموده احضار

قدم رنجه نما ای شاه اوتاد
بود او منتظر ای فخر ایجاد

بود چشمش به در ای نور یزدان
برآر از انتظار او را به دوران

حضرت امیر (ع) :

ایا ام البنین زار نالان
ایا یار وفادار پریشان

به تو بادا مبارک ای زن زار
همین مولود ای بی یار غمخوار

بیاور نزد من خونبار بینم
که تا بینم جمال نور عینم

نظر سازم رخ مه انورش را
ببوسم هر دو چشمان ترش را

بیا ای یار دیرین وفادار
بیاور بلبل باغ من زار

ام البنین :

سلام ای والضحی والشمس والطور
سلامم بر تو ای نور علی نور

تو را تاج است والنجم و تبارک
همین طفلت به تو باشد مبارک

بگیر ای جان من بادا فدایت
سرم بادا نثار خاک پایت

ز دست من بستان ای یار جانی
بگو ما زیر گوش او اذانی

بگیر از ناله‌اش من دل کبابم
نظر کن بر من و حال خرابم

حضرت امیر(ع): (اذان در گوش مولود)

الله اکبر ...... الله اکبر

ام البنین:

دهم شهادت ای پادشاه کون و مکان

توئی رحیم توئی راحم و توئی رحمان

دهم گواه تو ای خالق همه اشیاء

به ذوالجلالیت ای لا اله الا الله

حضرت امیر(ع): (خطاب به تازه مولود)

بیا اندر بغل ای نور عینم تو باشی مونس حسینم

بیا جانا به دامانت نشانم برایت ای پسر افغان نمایم

مکن گریه نگهدار آب چشمان تو گریه در عقب داری به دوران

نگهدار آب چشم ای جان بابا منال ای بلبل گلزار بابا

نهال نورس باغ امیدم گل گلزارم ای طفل وحیدم

مشو آلوده زمانی در بر من مکن افغان یگانه گوهر من

ام البنین:

فدایت طفل شیرین شکر من

چرا نالی کنی خونین دل من

چرا چون رعد باشی تو خروشان

چرا ریزی تو خون از هر دو چشمان

چرا ناله نمایی آه و افغان

چرا سازی فغان ای جان جانان

چرا هر دم بریزی لؤلؤ تر

شدم خونین جگر الله اکبر

چرا کردی تو روز روشنم شب

شده خون قلب من اندرم لبالب

مگر عیبی است بر این زار ناشاد

بیا کن جان من اذنش برون باد

ز آه و ناله‌ات حالم نگون است

ز افغان تو دل که پر ز خون است

حضرت امیر (ع) :

ایا ام البنین ای یار دیرین
غریب و دربدر ای زار غمگین
کنم شکوه ز دست چرخ زنگاری
ندارد عیب میدان حق باری

(قنداقه حضرت عباس بغل کند و خواند :)

ببوسم دست تو ای فخر ایجاد
بیفتد از تنت چون شاخ شمشاد
ببوسم هر دو بازوی تو جانا
بیفتد زیر پا ای جان بابا
دو بازویت بیفتد همچنان شاخ
کنند مشک ترا سوراخ سوراخ
کجایم آن زمان سازم نظاره
شود زحمت فزون تر از ستاره

امان از آن زمان این جسم اطهر
شود در کربلا در خون شناور
کجایم تا کشم تیر از جبینت
به قربان عذار نازنینت
فغان از شومی قوم ستمگر
ببارند تیر بر این جسم اطهر

ام البنین :

تو چرا افغان نمایی دل اضطراب داری
تو لبی قطره به این طفل جگر کباب داری

حضرت امیر (ع)

بگذار تا بنالم زبرای نور عینم
دل بیقرار دارم رخ اشکبار دارم

ام البنین

تو بگو به جان آقا ز چه رو کنی تو زاری

زبرای طفل محزون بکنی سرشک جاری

حضرت امیر (ع) :

به خدا دلم به تنگ است زبرای پور زارم

زجفای اشقیا من دل سوزناک دارم

ام البنین :

تو بگو زعیب دستش چه کنی تفکر به دستان

تو مپوش راز از من تو عزیز جان جانان

حضرت امیر (ع) :

نیست عیبی در دو دستش ای زن زار مکدر

شکوه از گردون نمایم هست با من کینه پرور

ام البنین :

جان آقا کن تو اظهار از جگر افغان نمایی

میکنی تو آه و ناله شکوه بسیار داری

حضرت امیر (ع) :

به فدای دست عباس ز بدن جدا نمایند

زعناد قوم کافر رخ او به خاک مالند

ام البنین :

لطف فرما مخبرم نما ای روح روانم

از غم این زار بیکس من ز دیده خون فشانم

حضرت امیر (ع) :

کی تو تاب می آری تا سخن کنم اظهار

جا به جای حسبت را میکنی زغم صد بار

ام البنین :

بخدا به من بیان کن به من حزین دلریش

تو ای عزیز داور که کنی بسی تو تشویش

حضرت امیر (ع) :

کم نما افغان و ناله صبر کن ای یار دیرین

ترسم از آتش بسوزد پیکرت ای جان شیرین

ام البنین :

جان من فدایت باد تو به من سخن عیان کن

که دلم بدان شده خون تو به من سخن بیان کن

حضرت امیر (ع):

نیست طاقت بر دل تو حالیا

یکدمی راحت نما ای باوفا

ام البنین:

می روم در خواب ای فرد مبین

تا شود واضح بمن مطلب یقین

حضرت پیغمبر (ص) [غایب]

روم به سرکشی اهلبیت مضطر من

ببینم آنکه چه کارند جمله یاور من

که مدتی است ندیدم جمال فرزندان

ز شوق روی حسینم کنون شدم خندان

گمانم آنکه علمدار او وجود آید

ز عرش و لوح کنون ناله سرود آید

بیا عباس قربان تو گردم   فدای چشم گریان تو گردم

تو عباسی علمدار حسینی   مرا نور ضیاء عالمینی

ببوسم من درآنیدم بازوانت   به قربان تو و مهر و وفایت

بدشت کربلا ای جان جانان   حسینم بیکس است از جور دونان

مبادا دست برداری ز زینب   شود در کربلا روزش چنان شب

برو در گاهواره ای خوش انفاس   نهادم نام نامی تو عباس

ام البنین:

چه خوابی بود دیدم بار الاها   بستان جان مرا ای فرد یکتا

کجایی یا علی جانم فدایت   به قربان تو و مهر و وفایت

سؤالی از تو دارم جان آقا   جوابم را بگو تو جان آقا

ام البنین: حضرت امیر (ع)

ایا آقا ز تو دارم سؤالی   سؤالت را بگو با لطف حالی

بگو نام همین طفل خوش انفاس   نهادم نام او را دان تو عباس

چرا هر دم به او سازی نظاره   بدان جسمش نماید پاره پاره

چرا سازی نظر دستان عباس   جدا سازند دو دستش قوم نسناس

کی سازند شهید ای شاه اوتاد   بدشت کربلا ای داد و بیداد

ام البنین — **حضرت امیر (ع):**

ام البنین: شدم از گزارش اینم خاک بر سر
حضرت امیر: امان از کربلا الله اکبر

بگو تنها رود این نور ماجد
به همراه حسین (ع) آن نور سرمد

حسین (ع) نبود مگر آن شاه خوبان
کنند او را به خون خویش غلطان

که راس او جدا سازد ز پیکر
بدان شمر لعین شوم ابتر

به حکم که ای سلطان خوبان
به حکم بن زیاد نامسلمان

دگر همره کسی دارد ز یاران
بلی دارد بسی از قوم و خویشان

بگو حالت آن غم نصیبان
رکاب او کنند جان را به قربان

تو باشی در کجا ای نور یزدان
نباشم بر سر آن تشنه ریشان

کجایم من زنم بر سینه و سر
مدینه در بر صغرای مضطر

دگر بر گو چه سازند قوم اعدا
زنند آتش تمام خیمه‌ها را

چه سازند آن زنان مو پریشان
کنند غارت همه اموال ایشان

بگو تو زینبم آن دل فسرده
بدان گردد همی فرزند مرده

ام البنین — **حضرت امیر (ع)**

کجا باشد نور ما آن نکوخو
اسیر کوفیان زشت بدخو

بگو کلثوم زارم آن حزینه
گرفتار است با طفلم سکینه

مگر آن بیکسان اشتر سوارند
بلی نالان چو ابر نوبهارند

کجا بر گو مکان بیکسان است
خرابه منزل محنت‌کشان است

چرا این ظلم بینند ای وفادار
برای شیعیانم ای زن زار

برای شیعیان تو چه سازند
تمامی روز و شب نوحه سرایند

دگر بر گو چه سازند جان آقا
نمایند صرف راهش مال و جان را

ام البنین:

حسینم حسینم فدایت شوم
فدای سر از تن جدایت شوم

کجایم من آندم که آیم برت
به مژگان کشم تیر از پیکرت

نیم تا نهم زخم تو مرهمی
غریبی نداری دگر همدمی

ز بی یاوری گشته‌ام سینه چاک
شوی سر جدا ای تو روحی فداک

کجایم نهم پنبه چشم ترت
شدی مرده ای کاش این مادرت

نباشم که تا مو پریشان کنم سر نعش تو شور و افغان کنم

حضرت امیر :

روم به سرکشی طفل‌های خسته جگر بوند منتظرم آن دو دانهٔ احمر

حمیده زینب من ای ستمکش دوران دو چشم مانده به ره ای خزینهٔ گریان

ای حسین و حسن ای دو لالهٔ احمر کجا است احمد مرسل جناب پیغمبر

ببوسد آه حسن جان لب ترا چون جان دهند زهر ترا ظالمان بی ایمان

بیا گلوی تو بوسم ای حسین جانم بیا ز لطف به دامان خویش بنشانم

امان امان چو روی کربلا ای مضطر نهد گلوی ترا شمر از جفا خنجر

ترا شهید نمایند قوم بی ایمان کنند جسم شریفت به خاک و خون غلطان

بیا تو زینب من ای ستمکش دوران بیا بیا به برم ای اسیر قوم خسان

کجاست فاطمه چون جان ترا به بر گیرد کجاست حالت این زار خونجگر بیند

امان امان چو روی کربلا تو وا ویلا سر حسین تو بینی کنند ذبح ز قفا

سر حسین به سنان پیش روی ای دختر چو ماه چارده است شود به دست قوم شرر

ترا اسیر کنند ای گزیدهٔ والا روی به شهر و به هر کوچه و به هر ماوا

تو باش یاور طفلان ای ستوده ناس شوند اسیر گروه شرار حق نشناس

نما نوازش طفلان اسیر و بی یارند

همه اسیر به دست سپاه مکارند

ام حسین (ع) : پدر جان در کجا بودی به من مطلب نما اظهار

حضرت امیر (ع) : بُدم در حجرهٔ ام البنین آن زار بی غمخوار

ام حسین (ع) : بگو ما بهر چه رفتی ایا میر مهین والا

حضرت امیر (ع) : خدا داده است فرزندی ایا گزیدهٔ یکتا

ام حسین (ع) : چه فرزند است فرما ای عزیز خالق اکبر

حضرت امیر (ع) : بدان باشد پسر ای بلبل گلزار پیغمبر

ام حسین (ع) : چه نام او را نهادی کن بیان ای باب کز ایمان

حضرت امیر (ع) : بدان عباس نام او نهادم با دو صد افغان

ام حسین (ع) : دگر برگو ز نام غم فزایش شیر یزدانی

حضرت امیر (ع) : بدان ماه بنی هاشم امان ای وای می دانی

ام حسین (ع) : چرا ریزی ز چشمان دُر ایا شاه ملک لشکر

حضرت امیر (ع) : بدان آن بینوا گردد شهید نیزه و خنجر

ام حسین (ع) : کجا گردد شهید آن بینوای زار غم پرور

حضرت امیر (ع) : بدشت کربلای پُر بلا ای سبط پیغمبر (ص)

امام حسین (ع) : رود در کربلا بی‌کس زارت ای پدر تنها

حضرت امیر (ع) : بهمراه تو آید ای حسین (ع) ای زاده زهرا

امام حسین (ع) : چسان سازند شهیدش کن بیان ای مخزن ایجاد

حضرت امیر (ع) : دو دستش را جدا سازند همچون نخل شمشاد

امام حسین (ع) : دگر برگو چه سازد آن غریب زار سرگردان

حضرت امیر (ع) : بدشت کربلا در خاک و خون سازند غلطانی

امام حسین (ع) : بنزما بار دیگر قلب زارم غرق خون گردد

حضرت امیر (ع) : شود سوراخ مشکش تیرش از زین نگون گردد

امام حسین (ع) : چه تقصیرست او را ای شفیع جمله خلقان

حضرت امیر (ع) : ندارد هیچ تقصیری بحق خالق سبحان

امام حسین : دگر فردا چه آید بر سر آن زار بی یاور

حضرت امیر : نمایند بیرقش را واژگون قوم جفاگستر

امام حسین (ع) : چه سازم ای پدر آن دم من زار الم پرور

حضرت امیر : ز کید او تو را سازند بی سر قوم بد اختر

امام حسین (ع) : مگر مادر ندارم من ایا سلطان دین پرور

حضرت امیر (ع) : تمام مادرت گردند در آن صحرا همه بی سر

امام حسین (ع) : بنزما خواهرم باشد که تا سازد عزاداری

حضرت امیر (ع) : بلی زینب باید از برایت نوحه و زاری

امام حسین (ع) : عجب دل دارد آن بی یار غمخوار الم پرور

حضرت امیر (ع) : اسیر کین شود دست سپاه مرتد کافر

امام حسین (ع) : کجا او را برند گشته دلم لبریز بحر خون

حضرت امیر : امان واه و واویلا برند پیش یزید دون

امام حسین (ع) : کجا وارد کنند او را نمایم رعدسان فریاد

حضرت امیر (ع) : خرابه زینب نه بامی نه دری ای گل ایجاد

امام حسین (ع) : بحکم که نمایند خانمانم ای پدر ویران

حضرت امیر (ع) : بحکم ابن زیاد و هم یزید زشت بی ایمان

امام حسین (ع) : که راسم را ببرد زینت نوک سنان سازد

حضرت امیر(ع): بدان شمر لعین در خیمه‌ات آتش زنان گردد

امام حسین(ع): چرا باید ببینم این چنین جور و جفا سرور

حضرت امیر(ع): شفیع عاصیان گردی حسین(ع) جان در صف محشر

امام حسین(ع): برایم عاصیان بر کوچه سازند ای شه خوبان

حضرت امیر(ع): برایت روز و شب نوحه نمایند و کنند افغان

امام حسین(ع): دگر بر کوچه سازند شیعه پاک اعتقاد دین

حضرت امیر(ع): نمایند مال خود را صرف در راحت ایا غمگین

امام حسین(ع): خداوندا ببخشا شیعیان را بر من بیکس

حضرت امیر(ع): تو یارب در صف محشر به داد شیعیانم رس

امام حسن(ع):

بیا بیا تو ایا بلبل ریاض امید

حسین(ع) برادر من گوشوار عرش مجید

بیا بیا تو به پیش من کشیده تعب

ستمکشیده ایام دربدر زینب

کنیم رو بسوی حجره علی(ع) ولی

پی مبارک آن نور پاک لم یزلی

رویم ما به بر مادر فراغ زده

به سوی خانه آن زار اشتیاق زده

بدانکه منتظر ماست مادر نومید

رویم در بر آن گلبن ریاض امید

امام حسین(ع):

علی کجایت ایا زهر نوش قوم جفا

رویم ما به بر مادر فرشته لقا

پی مبارکی آن بینوای غم پرور

بیا رویم ایا نور چشم پیغمبر(ص)

حسنین با زینب (همه خوانند)

ایا ام البنین ای مادر زار

الا ای بینوای زار غمخوار

الا ای خونجگر ای موپریشان

الا ای مادر ما سینه ریشان

مبارک بر تو بادا ای دلفروز

توی اندر جهان تو شاد و فیروز

همین مولود ای جانان مادر

تو بادا مبارک ای گهر در

بحق ن و طه و تبارک

بود اندر سرش تاج لعمرک

ام البنین :

به قربان شماها جان مادر

گل نارسته بستان مادر

حسنین و زینب (همصدا بخوانند)

بیاور مادر فرخنده فالم

به قربان تو ای نیکو خصالم

بیار عباس آن ماه خوش انفاس

بیاور نزد ما آن زبده ناس

بیار قنداقه آن بی قرینه

بیار آن بلبل باغ مدینه

ببوسم صورت گلنار گونش

امان ای آه از بخت نگونش

ام البنین :

بگرید این دل زار جانم

بگرید از غمش خون می فشانم

شما را هست نوکر ای عزیزان

بود دربانتان چون پاسبانان

بود او چاکر و هم بنده باشد

غلام است بر شما تا زنده باشد

بود او زر خریدی بر شماها

ولی من هم کنیزم بر شماها

زینب :

بیا عباس ای جان برادر

بیا اندر برم ای جان خواهر

بیا قربان این قد رسایت

بیا جانا ببوسم چشم هایت

بیا قربان تو ای نور عینم

فدایی می‌شوی تو بر حسینم

الاهی خواهری مرگ برادر

نبیند در جهان با دیده تر

امام حسن(ع) : بیا بیا به برم ای عزیز و هم جانم

امام حسین(ع) : تورا ز مهر بدامان خویش بنشانم

زینب : فدایت خواهر زارت شود ای نور چشمانم

امام حسن(ع) : ایا عزیز برادر ببوسم این رویت

امام حسین(ع) : ببوسم آه دو دست تورا کنم بویت

زینب : تو ماه هاشمی ای من فدای تار مویت

امام حسن(ع) : بیا بیا که تورا همچو جان به برگیرم

امام حسین(ع) : من از فراق تو گریان و زار و دلگیرم

زینب : منم که از غم این غصه تو می‌میرم

امام حسن(ع) : بیا به نزد من ای نور چشم من عباس

امام حسین(ع) : جدا کنند دو دست گروه حق نشناس

زینب : شوی بدشت بلا خون طپان سلاله ناس

امام حسن(ع) : فدای جان تو ای برگزیده داور

امام حسین(ع) : تورا شهید نمایند قوم بد اختر

زینب : من آن زمان ز فراغت زنم به سینه و سر

امام حسن(ع) : بیا تو ای گل گلزار حیدر صفدر(ع)

امام حسین(ع) : بیا تو قوت بازویم ای خجسته سیر

زینب : بیا تو بلبل این بینوای بی یاور

امام حسن(ع) : بیا بیا تو ایا زور بازوی اسلام

امام حسین(ع) : بیا برادر من ای شفیع روز قیام

زینب : بیا به دامن این غم کشیده ایتام

امام حسن : مکن تو گریه و منما تو ناله مستانه

امام حسین : مکن تو ناله ز دل همچو عندلیبانه

زینب : ز آه و ناله تو سوختم چو پروانه

امام حسن : امان امان چو روی کربلا به خاطر شاد

امام حسین : کنند پاره تنت را گروه بد بنیاد

زینب سکینه کو ز عطش می کشد ز دل فریاد

امام حسن(ع) : حرم تمام بوند چشم به ره اما نالان

امام حسین(ع) : تن مبارک تو می شود بخون غلطان

زینب : زنم به سینه و سر گویم الامان و امان

امام حسن(ع) : امان امان چو زمین می فتی بدین خاک

امام حسین(ع) : تن شریف تو را کوفیان کنند صد چاک

زینب : چرا که خواهر زارت نشد ز غصه هلاک

امام حسن(ع) : بیا بگیر تو ای مادر حمیده سیر

امام حسین(ع) : به گاهواره گوارای عزیز پیغمبر

زینب : گذار تا که بگیرد قرار در بستر

ام البنین :

بیا تو گل بلبل گلزار مادر ای مادر

فدایت ای گل بی خار مادر ای مادر

بیا نشین تو به دامانم ای شفیع محشر

نهال نورس کرار مادر ای مادر

بیا تو حضرت عباس نور چشمانم

ببوسم این گل گلنار مادر ای مادر

امان امان چو روی کربلا به جانبازی

خوری تو طعنه اشرار مادر ای مادر

تنت مشبک تیر بلا شود آن دم

فغان ز قوم تبهکار   مادر ای مادر

جدا کنند دو دست شریف اطهر تو

سپاه کوفهٔ مکار   مادر ای مادر

روی تو آب بیاری به بیکسان حرم

خوری تو نیزهٔ کفار   مادر ای مادر

لب فرات نماند مشک تو پاره

سکینه منتظر آب ها مادر ای مادر

تمام اهل حرم چشم انتظار تواند

خصوص زینب افکار   مادر ای مادر

امان امان ز دمی که فغان بلند شود

ز هل مبارز اشرار   مادر ای مادر

سر حسین(ع) عزیزم نهان همی گردد

بدست خولی خونخوار   مادر ای مادر

فغان و آه از آندم ایا خجسته نشان

زنند خیمه ات در کینه نار   ای مادر

زنند آتش سوزان به خیمگاه حسین(ع)

رقیه را بدوانند   مادر ای مادر

کنند غارت اموال نور عینم را

لباس و هم دُر شهوار   مادر ای مادر

کنند اسیر همه خواهران و یارانت

چو رومی و حبشی و تتار ای مادر

زنان شام تصدق دهند به طفلانم

امان ز شامی غدار   مادر ای مادر

کجا خرابهٔ شام و کجا عزیز بتول

فغان ز چرخ تبهکار   مادر ای مادر

ام حسین(ع):

بیا ای دربدر بیچاره زینب

بیا ای خونجگر آواره زینب

برو عباس آور در بر من

تو آن پشت و پناه یاور من

به بینم صورت مه انورش را
زنم بوسه دو چشمان ترش را
مرا شوق لقایش بر سر افتاد
شدم مشتاق او ای فخر ایجاد
گهی از گلشن رویش بچینم
نظاره سازم رخ آن مه ببینم

زینب :

شود زینب فدایت ای برادر
غریب و دربدر ای جان خواهر
بگیر عباس را ای جان جانان
تو از مهر و وفا بنشان به دامان
نوازش کن به او گریان و زار است
ببین آهش گلی اشکش هزار است
کند هر دم فغان و شور و شینی
دلی در کربلا گوید حسینی

دلش در کربلا چشمش در این جا
کشد از دل فغان و شور و غوغا
گهی شادی ز چرخ کینه پرور
گهی سوزد ز داغ و درد اکبر
گهی از دل کشد او آه ناشاد
فغان سازد ز هجر تازه داماد
ببین گریان و زار و دلغمین است
یقین از بهر زین العابدین است
ببین هر دم نماید او نظاره
یقینش شد شدم اشتر سواره

امام حسین (ع) :

بیا عباس ای عم پرور من
عزیز و نور چشمهای تر من

زینب :

بیا جانم در آغوشم زمانی
مریز اشک از بهر در ناتوانی

امام حسین (ع):

بوسم دستت ای جان برادر

شود در کربلا در خون شناور

زینب:

امان زین بازوان ای فخر ایجاد

ببرند از تنت ای داد و بیداد

امام حسین (ع)

تو میراب سپاه بیکسانی

تو سقای سکینه آن زمانی

زینب:

تو غمخوار من آزرده جانی

جلودار من بی خانمانی

امام حسین (ع):

تو باشی قوت این بیکس و یار

علمدار من و سرخیل اخیار

زینب

نشانی محملم ای بی قرینه

رکابم را بگیری من حزینه

امام حسین (ع):

شود پامال مرکب جسم و جانت

نبیند آب این لعل لبانت

زینب:

بدشت کربلا باشی تو سردار

کنی امداد شاهنشاه بی یار

امام حسین (ع)

ز زین افتد تنت چون نخل شمشاد

برآرم از جگر فریاد فریاد

زینب:

تو باشی یادگار از شاه لولاک

چو گل افتد تنت بر دامن خاک

ام حسین (ع)	زینب
گریه مکن فدات شود جسم و جان من	از آه تو گداخت همه استخوان من
گریه مکن تو ای گل گلزار نشاتین	ای نازنین برادر جان پور حسین (ع)
آندم بنال خیل مخالف به کربلا	تاراج جان کنند در آن دشت پربلا
سوی فرات مطهره بردوش می شوی	از خجلت سکینه تو مدهوش می شوی
گریه مکن فدای تو سردار لشکرم	آندم بنال کشته کین گردد اکبرم
گریه مکن فدای تو قلبم حزین شود	آندم بنال که مطهره سوراخ کین شود
آندم بنال تیر زنند جسم انورت	طفلان من شهید شوند در برابرت
آندم بنال لشکر مکار کربلا	در خون کشند جسم جوانان کربلا
آندم بنال مادر تو نیست بر سرت	زینب کند کفن به تن پاک اطهرت
در خیمه گاه شور و نوایی به پا شود	جسمت مشبک هدف کوفیان شود
دامان تو گرفته حرم جمله بهر آب	زین آه و ناله خانه ایمان شود خراب
آندم بنال راس تو اندر سنان شود	چون هردو بازویت ای جان قلم شود
گریه مکن ز آه تو جانم کباب شد	گریه مکن که دیده من پر ز آب شد

ام البنین :

زینب بیا فدای تو ای دیده تر بیا

ای دختر ستمکش خونین جگر بیا

امیدم بیا ز بهر تو غمگسار من

ای بینوای دربدر داغدار من

از بهر طفل من تو دمی ذکر خواب کن

فکری به حال زار من دلکباب کن

ساکت نما تو بلبل شیرین زبان من

شاید کنی خموش تو روح روان من

زینب :

ساکت شو ای قرار دل بیقرار من

منما فغان تو ای خلف باب زار من

شو آرمیده به مهد و مکن تو ناله خروش

جن و ملک ز آه تو رفتند جملگی ز هوش

تو آزرده ای مه والاتبار من

عباس ای برادرم ای اشکبار من

ام البنین	زینب
بخواب ای طفل زار بیقرارم	بخواب ای نور چشم اشکبارم
بخواب ای بلبل شیرین زبانم	مکن گریه فدایت جسم و جانم
منال ای قمری گلزار ایمان	منال ای بینوای زار گریان
دمی ساکت شو ای جانان مادر	گل پژمرده لب تشنه خواهر
بخواب از ناله‌ات قلبم کباب است	مدینت کربلا چشمم پرآب است
نگهدار آب چشم ای جان جانان	مکن ناله ایا مرغ خوش الحان
مکن گریه تو ای مهر خوش انفاس	کنند سوراخ مشکت قوم نسناس
منال ای طفل زار اشکبارم	برای اکبر گلگون عذارم
بیا رحمی به این بی خانمان کن	تو آندم هر چه می خواهی فغان کن

ام البنین	زینب
مکن گریه ایا زار دل افکار	برای قاسم لب تشنه زار
دمی ساکت شو ای نور دو چشمان	کنند در کربلایت تیر باران
مکن گریه ایا غم پرور من	مکن گریه یگانه گوهر من
دمی از گریه خود را باز می دار	در آندم ناله کن بر اصغر زار
ملک زادت همه بر سر زنانند	تمام دوستانت جامه درانند
بخواب ای طفل زار ناشکیبم	برادر رحم کن بر من غریبم
در آندم ناله کن می ساز فریاد	سرت سازند جدا از تیغ فولاد
مکن گریه به زینب ای وفادار	بگردانند مرا در شهر و بازار
چه سازد خواهرت ای ماه پاره	سر عریان شود اشتر سواره

ام البنین :

(۴۰) ای خدا ای خدا به جان حسین

به دو چشمان خون فشان حسین (۴۱)

بانی مجلس عزای حسین (ع)

با دو چشمان خون‌فشان حسین (ع)

حاجتش را برآر در دارین

به زن و مرد این عزاخانه

بده از باغ خلد کاشانه

دست ما ذاکران یا الاه

مکن از دامن حسین (ع) کوتاه

اسامی نسخه‌خوانان :

حضرت پیغمبر (ص) - حضرت امیر (ع) - امام حسن (ع) - امام حسین (ع) -

- زینب - ام البنین - کنیز -

اسباب مجلس

قنداقه - گهواره - رختخواب - حوله - تشت -

دسته گل - منقل و اسپند - شربت و نقل و شیرینی -

- میوه - کنیز (۱۰ نفر) - طفل شیرخوار (۱ نفر)

- یک عروسک بجای کودک - لباس مناسب برای اکثر از نسخه‌خوانان -

- صندلی -

از کتاب: ادبیات نمایشی مذهبی (هفت پرده عشق) تألیف دکتر جابر عناصری - تهران. - ۱۳۷۲ شمسی تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۷۳ شمسی (۲۰ شوال ۱۴۱۴ قمری) در آبادی زفره کوهپایه اصفهان رونویسی نمودم.

محمدحسن رجائی زفره‌ای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۹۱ [illegible]

[illegible] ۱۲۹۱ [illegible] ۱۲۷۶

[illegible]

[illegible]

ﺿﺿ ںںںںںںںںں ﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣ ﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣ ﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣ

ﺿﺿ ںں ﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣﻣ

ﺿﺿ ںں ںں ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ

ﺿﺿﺿﺿ ںںںںںںںںںں ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ

ﺿﺿﺿ ںںںںںںں ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ ﻣﻣ

١
١
١
١
١
١
١
١
١١١
١١١

ﺿﻐﻤﺪ ﮔﻐﻊﻐﻤﻞ ••••• ١ ٩٩٩٩٩٩

•••••••• ١١ ٩٩٩٩٩٩٩٩

ﻃﺿﻠﺼﻨﻦ ﻛﻄﻨﻨﯽﻦ •• •• ١١١ ٩٩

•• •• ١١ ٩٩

ﻃﻜﺴﮕﻄﻘ ﻃﻠﯽﻨﻄﻘﻐﻄ •• •• ١١ ٩٩٩٩٩٩٩٩

•• •• ١١ ٩٩٩٩٩٩٩

ﻃﻨﺴﺿ ﮔﻠﻐﻨﺴﻄﻤﻤ ﻃﻘ •• •• ١١

•• •• ١١ ٩٩

ﺿﻐﻘﻠﻠ ﻨﮕﻮﻟﻤ •••••••• ١١١١١١ ٩٩٩٩٩٩٩٩

••••• ١١١١١١ ٩٩٩٩٩٩٩

ﻃﻨﺴﺿ ﻨﮕﻐﻤﻞ ﻃﻘ

ﻃﻤﻐﻪﻃﺿ ﻨﻦ

ﮔﻠﻐﻨﺴﮕﻐﻨﻦﻃﺿ ﻨﻜﻪ

سوره دژه شماره ۷ ـ ۲ ـ ۳

مجلس شبیه درویش بیابانی و حضرت موسی (۱)

مجلس شنبه درویش بیابانی و حضرت موسی (ع)

بیابانی

بار الاها جنت و رضوان چه و نیران ز چیست

خلقت آتش چه باشد کوثر و بستان ز چیست

نطرت زقوم و [illegible] و دوزخ ، کوثر و باغ نعیم

مار و عقرب از چه باشد حوری و غلمان ز چیست

گر تو قهاری و میخواهی بسوزی جان خلق

نام رحمان و رحیمت از چه در رضوان ز چیست

گر رحیمی بندگان را رحم می باید کنی

نام قهارت چه باشد آتش غضبان ز چیست

از چه باشد چشمه کافور و آب سلسبیل

زیم و غساق و حمیم و آتش سوزان ز چیست

موسی (ع)

بیابانی چرا در غیظ و طیشی به غم آلوده ای مأیوس عیشی

وام صادق	قرض دسته	وام دسته	جریمه	مسکن	متفرقه	تعاون
۰	۲۰۰۰	۱۰۰۰۰	۰	۰	۰	۰
۰	۱۰۰۰	۱۰۰۰۰	۰	۰	۰	۰
۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۰	۰	۰	۰
۰	۱۰۰۰	۰	۰	۰	۰	۰
۰	۵۰۰۰	۰	۰	۰	۰	۰
۰	۲۰۰۰	۰	۰	۰	۰	۰
۰	۵۰۰۰۰	۰	۰	۰	۰	۰
۰	۱۰۰۰	۱۰۰۰۰	۰	۰	۰	۰
۰	۱۵۰۰	۰	۰	۰	۰	۰
۰	۰	۱۵۰۰۰	۰	۰	۰	۰
۰	۷۲۵۰۰	۵۵۰۰۰	۰	۰	۰	۰
۲۰۰۰۰	۵۲۰۵۰۰	۱۳۷۲۲۵۰	۲۸۶۱۷	۰	۰	۲۵۰۸۰۰

دگرگونی و احوالی نداری　　بجز اندیشهٔ افعالی نداری

چرا دائم تو در فکر و خیالی　　بیان کن از چه رو اندر ملالی

بیابانی

کلیم کردگار لایزالی　　رسول کبریای ذوالجلالی

تویی موسی و بر جان مطاعی　　همان دارم به داور من نزاعی

نهاده قلب من رو در خرابی　　ز تو خواهم ز فرمایی جوابی

موسی (ع)

ای بیابانی مگو این حرف را جاهل مشو

تابع این نفس شیطانی و بی حاصل مشو

هیچ میدانی چه هستی با که می داری نزاع

باش ساکت وز عذاب حق دمی غافل مشو

از چه داری با خدای خود نزاع ای بوالعجب

تو ز راه راستی اندر ره باطل مشو

بیابانی

حرف سردم ای کلیم تا در ذوالمنن مزن

آتش اندر خرمن جان و مراد من مزن

گوش کن عرض مرا قصد نزاعم را بدان

گر غلط باشد مرا جز تیغ بر گردن مزن

گر رحیم است او جهنم را چرا ایجاد کرد

گر بود قهار حرف جنت و گلشن مزن

یا جوابی از برای این سؤال من بگو

یا تو حرفی در نزاع و اتحاد من مزن

موسی (ع)

این سؤال تو به درگاه خدا یعنی چه

باز گو بهر من این شور و نوا یعنی چه

آن که خود درد دهد چاره آن را داند

بر اطبا سخن از چون و چرا یعنی چه

او خداوند حلیم است و قدیم و عادل
خویش داند به من و غیر شما معنی چه

بیابانی

ای کلیم کردگار و وی شهنشاه امم
محرم سر خدا وی شهریار محتشم
یا جوابی بر من ای موسی ز معنی‌ها بگو
چاره درد دل زار بیابانی بگو
گر خلایق را به جنت می‌برد دوزخ ز چیست
بهر رحیم بنده پرور عالم برزخ ز چیست
گر به دوزخ می‌برد پس جنت المأوا ز چیست
آتش دوزخ ز چه آن کوثر و طوبی ز چیست

موسی (ع)

این ترا علت با خدا باشد بیابانی غلط
بحث تو با داورت از راه نادانی غلط
چون خبر از راز پنهانی نداری دم مزن
دعوی بیجای تو با فر یزدانی غلط

ای بیابانی بیا این قصه را کوتاه کن
منفعل بودن به عذر و از پشیمانی غلط

بیابانی

ای کلیم حق داور هر چه فرمایی درست
می‌کنم کوته سخن گر راه بنمایی درست
هر سؤالم را جوابی هست برگو بهر من
من مریضم ده به من اکنون دوایی درست
یا علاجم را بکن یا حق بگیرد جان من
این طریق زندگی باید به رسوایی درست

موسی (ع)

گفتمت آخر عنان از نفس شیطانی بگیر
دم مزن دیگر از این گفتارهای بی خطر
در بر تو ایستادن بیش از این گمراهی است
می‌رود دین از کفم هم نور ایمان از ضمیر

نزد تو دیگر تمامم زین زراعت در فلک

جمله گردبان افکنده اند سرها به زیر

خود نئی عاقل نه حرف عاقلی داری تو گوش

بر دلت ناید اثر زین پندهای دلپذیر

بیابانی

پیغمبری که در غم است شرمنده نیست

پس رتبهٔ نبوت او از برای چیست

پیغمبری که از همه برگزیده می‌شود

از حرف من برای چه رنجیده می‌شود

یارب جواب بندهٔ خود را بیان نما

رد سؤال بنده نباشد ز حق روا

موسی (ع)

بارالاها من دلخسته نالان چه کنم　　در جواب سخن بندهٔ نادان چه کنم

من چه لب گشم از دعوی او بار خدا　　مانده‌ام منفعل و مضطر و حیران چه کنم

الهم ساز چه گویم به جوابش من زار

نه دلیلی به برم مانده نه برهان چه کنم

جبرئیل

ای حلیم خداوند خالق سبحان　　امین بارگه کردگار عالمیان

چنین نموده مقرر کریم یزدانی　　جواب ده تو مر او مرا ز راز نهانی

جواب دعوی او کربلاست ای موسی　　نزاع او ستم نینواست ای موسی

برادر زده نما ز گذشت کرب و بلا　　زمین ماریه در قتلگاه آل عبا

عجب کسی است حسین مور در بیابانش　　به خوشدلی بنما رسالت دو مجالس

موسی (ع)

ای بیابانی بیا این قصه را کوتاه کن

دم مزن ترک نزاع خویش با الله کن

خویشتن را غرق اندر بحر این طوفان مکن

مرغ دل را ز آتش رنج و الم بریان مکن

لب فرو بند ای بیابانی تو از این گفتگو

دعوی نار و جحیم و جنت و رضوان مکن

بیابانی

ای کلیم حق نگویی تا سؤالم را جواب

تا قیامت قطع این دعوا نگردد هیچ باب

گر نگویی این سؤالم را جواب ای مقتدا

می کنم دیگر رخ خود را به درگاه خدا

خویش را مالک چسان با حضرت موسی کنم

می بگو تا روز محشر ترک این دعوا کنم

موسی (ع)

ای بیابانی بیا تا ترک این دعوا کنیم

دم مزن دیگر بیا تا صلح این غوغا کنیم

ای بیابانی بیا بنگر چه می بینی بگو

سیر کن تا مبتلایت بر غم و سودا کنیم

بیابانی

من فدایت ای رسول خالق کون و مکان

کشته بسیار می بینم به خاک و خون طپان

زان که از هر دیده من چشمه های خون گشود

نوجوانی که چشمم پاره پاره می نمود

ای کلیم الله بیان کن این جوانان کیستند

همچو ماهی در میان بحر خون از چیستند

آفتاب از ذراتشان می کند کسب ضیاء

باز گو با این زاری ای کلیم کبریا

موسی (ع)

آن جوان غرق خون بینی علی اکبر است

کو شبیه حضرت ختم رسل پیغمبر است

خواهری دارد بیابانی که نامش فاطمه است

در مدینه چشم راه این شه مه پیکر است

مادری دارد ستم کش ام لیلای فکار

کز غم این نوجوان گشته نیلی معجر است

خواهری دارد سکینه نام آن طفل صغیر

کز غم رویش لباس نیل فامش در بر است

بیابانی

ای کلیم الله آتش بر دل و جانم فتاد کاشکی مادر مرا در عالم گیتی نزاد

نوجوان دیگری گشته بچشم من عیان

همچو لیلی در میان خاک و خون آغشته طپان

همچو نو داماد کی بر دست و پا دارد حنا

کرده در بر رخت های شادی از سر تا به پا

با هزاران حسرت اندر خاک و خون افسرده است

او که باشد بر غمش جان در تنم پژمرده است

موسی (۴)

ای بیابانی بدان آن قاسم نوکدخداست

در زمین کربلا عیشش مبدل بر عزاست

تازه داماد حسین بی کس است این نوجوان

نور چشم مصطفی و باب زارش مجتبی است

مادری دارد غریب و بی کس و بی خانمان

نوعروسش بیوه از جور و جفا در کربلاست

حجله گاهش گشته ویران از جفای ظالمان

خود به خون خود طپان و راس او بر نیزه هاست

نوعروسش کرده از غم جامه نیلی به بر

او بود در حجله گاه و این تنش در قتلگاهست

بیابانی

آه ای موسی که جان ناتوان من بسوخت

از غم داماد بی کس استخوان من بسوخت

کودکی دیدم من ای موسی فتاده روی خاک

حنجر سیمین او از تیر اعدا چاک چاک

همچو دُر در خاک و در پی آبی بود

در میان دجله خون همچو مرغابی بود

آن بشیر الوجه را اندر جهان تقصیر نیست

کشتن این بچه صید حرم با تیر چیست

موسی (۴)

آه و واویلا که جان کودک علی اصغر است

آن ضیا بخش دل و جان حسین بی سر است

می شود در دامن بابش نشان تیر کین

می پرد چون مرغ بی سر کوی گلزار برین

خواهری دارد سکینه با دو صد آه و فغان

می فشاند خاک بر سر از فراقش در جهان

او گلو چاک است و خواهر سینه چاک از ماتمش

او بود خاموش و این بیچاره نالان از غمش

باز بنگر اندر آن صحرا بیابانی کنون

تا چه می آید به چشمت اندر آن دریای خون

بیابانی

آه ای موسی کنار شط آبی سرنگون

سروری دیدم فتاده در میان بحر خون

پاره پاره گشته اعضای شریفش آه آه

لیک گفتی از جور اگان گشته گویا بی پناه

پاره پاره شد تنش ای محرم راز خدا

باز گو با من تو اسم این جوان مه لقا

گفت برگو آن جوان سرو قد خورشید نشان

وز برای چیست باشد در میان خون طپان

موسی

ای کلیم آن جوان سرو ریاض حیدر است

آن علمدار حسین (ع) بی سپاه و لشکر است

هست عباس و برادر با حسین بن علی (ع) است

کو چنین بی دست و پا از ضرب تیغ و خنجر است

هست عباس علی آن سرور عالی نسب

در کنار شط آب افتاده از کین بی سر است

هم علمدار است و هم سقای آل مصطفی (ص)

سر جدا از خنجر بیداد شمر کافر است

بیابانی

او گر مادر ندارد ای کلیم حق چنین

پیکرش در خاک و خون افتاده بی یار و معین

خواهری گویا ندارد تا چو بلبل در چمن

تا سراید در عزایش با دو صد درد و محن

مادرش گوید جوان نامرادم رود رود

غرق در خون کودک عالی تبارم رود رود

خواهرش گوید برادر جان ز داغت سوختم

سوختن پروانه سان بر خویشتن آموختم

موسی (ع)

ای کلیم‌الله آتشی بر جان زدی زین گفتگو

خواهری دارد ولی آواره و افسرده مو

مادر پیری بود او را به شهر خویشتن

بی خبر از آنکه فرزندش فتاده بی کفن

چار فرزند عزیزش در سفر بی سر شدند

جملگی آنها شهید راه پیغمبر شدند

مادرش ام البنین و خواهرش کلثوم زار

او پریشان در مدینه وین دگر بی غمگسار

بیابانی

ای کلیم حق نظر ما این چه دشت پر بلاست

این شهیدان کیستند این زمین آیا کجاست

خاک عالم بر سرم این عرصهٔ محشر چه بود

کشتن این سرور بی یار و یاور چه بود

بی سبب این بیکسان را ای کلیم کردگار

که نموده سر جدا با خنجر و تیغ شرار

نام جد و باب ایشان را بیان کن از وفا

تا شناسم جمله را ای شهید ادرحما

موسی (ع)

ای کلیم این زمین کربلای پر بلاست

این زمین مقتل اولاد شاه اولیاست

شامیان و کوفیان از حکم بیداد یزید

می زنند آتش زکین در خرمن شاه شهید

این شهیدان جمله از اولاد پاک مصطفی (ص)

باب ایشان مرتضی و مظهر لطف خداست

مادر ایشان بود فرزند پاک مصطفی (ص)

بانوی روز جزا و حضرت خیر النساست

سرور این کشتگان باشد حسین (ع) باوفا

نوگل باغ بهشت و شافع روز جزاست

عرش و کرسی و زمین و آسمان و شش جهت

ای کلیم جمله از یمن وجود او به پاست

بیابانی

ای کلیم الله چرا این بیکسان را کشته اند

جسم ایشان در میان خاک و خون اغشته اند

چیست تقصیر همین لب تشنگان بی کفن

نسل ایشان قطع کردند از چه قوم پرفتن

من ز بهر این شهیدان در جهان مضطر شدم

همچو مرغ نیم بسمل این زمان بی پر شدم

موسی (٤)

ای قلندر جمله بی تقصیر و بی جرم و سبب

در میان خون کشیدند جسم ایشان با تعب

بی گنه این کشتگان [illegible] در خاک و خون غلطیده اند

جورها و کینه ها از جور اعدا دیده اند

آسمان از داغ ایشان گشته این سان نیلفام

در میان خون نشسته جمله خلقان بالتمام

عرش و فرش و لوح و کرسی آدم و جن و ملک

می فشانند خون دل از دیده ها تا بر فلک

بیابانی

ای کلیم الله چه باشد گو سزای کوفیان

کاین چنین ظلمی نموده بر گروه بی کسان

چون شود برگو مکافات گروه مشرکین

در جهان است این سزاها یا به روز واپسین

موسی (٤)

این مکافات ای قلندر می شود روز جزا

در صف محشر به نزد خالق ارض و سما

خلقت دوزخ بدان باشد برای این گروه

شد معین بهر ایشان دان عذاب کوه کوه

جمله ایشان گشته اند مستوجب نار جحیم

منع باشد بهر ایشان جنت و باغ نعیم

لعن حق بر جمله ایشان تا صف روز جزا

از صغیر و از کبیر و از غنی و از گدا

کن تو هم لعن ای قلندر تا بیابی بس ثواب

لعن بر ایشان بدان دارد ثواب بی حساب

بیابانی

ای کلیم الله من از ری تو لطف بی حساب
شد دلم فارغ ز فکر این خیال و اضطراب

گر جهنم بهر ایشان خلق کرده کردگار
یک جهنم کم بود ای کاش بودی صد هزار

صد هزاران لعن حق بر قاتل شاه شهید
تا به روز حشر بر آل زیاد و بر یزید

توبه کردم من به درگاه خدای انس و جان
ای خدا گر توبه ام باشد قبول این زمان

جان زارم را بگیر و کن به رحمت واصلم
سازد از لطف و کرم در باغ جنت داخلم

چون نیست در نظرم هیچ کس به غیر از او
اول و اشهد ان لا اله الا هو

موسی (بر سر نعش بیابانی خواند)

خوشا به حال تو بادا ای بیابانی — که رستگار شدی نزد حق سبحانی
ز لطف حضرت پروردگار عالمیان — شدی به عرصه محشر تو داخل رضوان

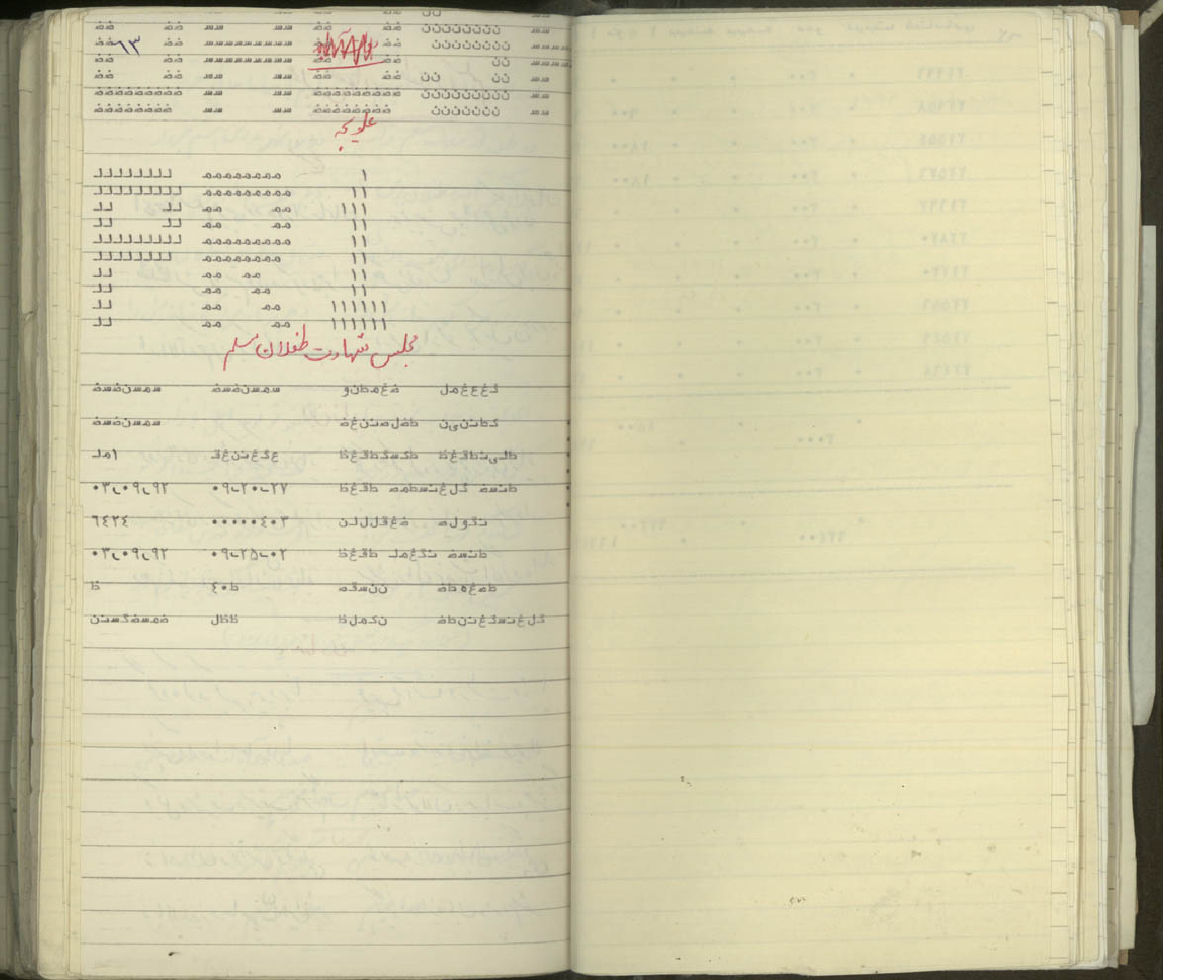
پایان

از صورت دفتر شاعر ش ۲ و ۳ بهار ۱۳۷۱ متعلق آقای رضا خاکی، در کاپادری زفره که به اصفهان رونویسی نمودم.

محمدحسن رجائی زفره‌ای

شهریور ۱۳۷۱ = ربیع الاول ۱۴۱۳

شناسایی	غیبت	عمر	بیمه	بیمه	نوع ۲	نوع ۱
۲۱۹۹٦	•	۳۰۰	•	•	•	۹۰۰
۲۲۹۵۸	•	۳۰۰	•	•	۹۰۰	۹۰۰
۲۱۵۵٤	•	۳۰۰	•	•	۱۸۰۰	۲۲۵
۲۲۵۷٦	•	۳۰۰	•	•	۱۸۰۰	٦۷۵
۲۱٦۹۷	•	۳۰۰	•	•	•	٦۷۵
۲۲۸۲۰	•	۳۰۰	•	•	•	۱۱۲۵
۲۱۲۲۰	•	۳۰۰	•	•	•	۲۲۵
۲۲۵۵٦	•	۳۰۰	•	•	•	۹۰۰
۲۱۵٤۹	•	۳۰۰	•	•	•	۱۱۲۵
۲۲٤٦۸	•	۳۰۰	•	•	•	۲۲۵
	•		•		٤۵۰۰	
		۳۰۰۰		•		٦۹۷۵
	•		•		۹۷۲۰۰	۱۱
		٦۲٤۰۰		•		۱٦۹٤۲۵



۶۳
علویه
مجلس شهادت طفلان مسلم

مجلس شهادت طفلان مسلم

شریح

ای خدا مسلم غریبی بود دور از خانمان / بر غریبیش چرا رحمی نکردی آسمان

طفلکانش را یتیم و دربدر کردی چرا / بیکس و بی آشنا دور از وطن بودی چرا

بار الاها رحم کن بر کودکان بی پدر / در غریبی یار شو بر بیکسان دربدر

ابن زیاد

برو منادی در شهر کوفه کن فریاد / بگو که حکم نموده ز جور ابن زیاد

به خانه ای که بود کودکان مسلم زار / نهان نموده نیارند در بر سردار

دهم ز کینه زن و مالهایشان برباد / سرش ز مال یزید است ای گروه عناد

منادی

گروه کوفه کبیر پیر و برنا / غریب و آشنا و زشت و زیبا

رئیس و کدخدا معمار و بنا / ادیب و سید و بزاز و جولا

وکیل و شرف و سرتیپ و سرهنگ / قراولان که میباشند بجنگ

ز امیران و فراش و تفنگچی / ز سربازان و طبال و تفنگچی

ز پالاندوز و جاسوسان این شهر / دگر دروازه بان و مردم شهر

عبیدالله فرمان داده اینم / که گیرم با شما با حال خرم

دو طفلند از جناب مسلم زار / در این شهر و من هستم خبردار

هر آنکس آورد طفلان بر من / دهم خلعت ورا بر وجه احسن

اگر در خانه ای هستند ایشان / در آن خانه بوند طفلان چه پنهان

ز راه کین بکوبم خانه اش را / دهم بر باد من کاشانه اش را

حارث

ای بخت ز خواب شو تو بیدار / بشنو تو نوید اهل بازار

کن گوش نوید سیم و زر را / یک لحظه بخود پسنده آزار

شاید که ترا نصیب گردد / اسب و زر و زین عطای بسیار

بنشین بسمند باد رفتار / شتاب فلک ترا بود یار

(سواره یک دور مجلس بگردد و بیرون رود)

ابراهیم

یارب فغان از دردیتیمی / صد داد و آه از دردیتیمی

خدا غریبیم خدا غریبیم

محمد

یارب امان از دردیتیمی / سیرم آخر از بینوایی

خدا غریبیم خدا غریبیم

ابراهیم

آقا حسین جان لذا کجائی / رویت ندیدم از بینوائی

خداغریبیم خداغریبیم

محمد

اندر کجائی آخر پدر جان / پوشیده ای چشم بابا ز طفلان

خداغریبیم خداغریبیم

ابراهیم

کوفی مروت اصلا ندارد / امروز خوف از فردا ندارد

خداغریبیم خداغریبیم

محمد

دور است بسیار از این مروت / دو طفل بیکس در شهر غربت

خداغریبیم خداغریبیم

ابراهیم

تاب جدائی دیگر ندارم / گر تو نیائی جان می سپارم

خداغریبیم خداغریبیم

محمد

تاب جدائی دیگر ~~نداریم~~ نمانده / ~~گر تو نیائی جان می سپاریم~~ اندر غم باب جان را سپرده

خداغریبیم خداغریبیم

طفلان (محمد و ابراهیم) جفت گویند

ای شریح کی دو چشم گریانم / به تو بسپرد این کاکل پریشانم

زمین گذارش بابم دیگر بکن پنهان / به بیش از این نبود بر دلم قرار [illegible]

شریح

قصه مسلم بیان کردن عزیزان مشکل است

درد بی درمان دوا کردن عزیزان مشکل است

بگذرید از پرسش بابا تان این خوب نیست

طالبان قصه من بر شما این مشکل است

شریح	طفلان
چه گویم با شما از خیر و از شر	بگو با ما ز احوالش سراسر
سرش ببریده شد از تیغ و خنجر	بگو احوال او ای نیک اختر
سه روز و شب به دارش جایگه بود	به دارش چند روز آونگه بود
به صد خواری در دارالاماره	کی شده جسم پاکش پاره پاره
سرش را کافران از تن بریدند	گر دو خون تن نازش کشیدند

ابراهیم

ای مسلم بی یارم از هجر تو خون بارم / اشک از مژگان بارم افسوس بود کارم

ای غریب من بابا / نا امید من بابا

محمد

ای برادر زارم بهر باب بی یارم / میکنم عزاداری اشک از بصر جاری

ای غریب من بابا / نا امید من بابا

ص ۶

ابراهیم

من نهم سرم بر خاک　جامه را کنم همه چاک　میکنم سینه در بر
از غمت زنم بر سر　ای غریب من بابا　ناامید من بابا

محمد

خاک غم کنم بر سر　بهر باب بی یاور　ای برادر مضطر
چشم من ببین شد تر　ای غریب من بابا　ناامید من بابا

~~ابراهیم~~ طفلان (جمعت بخوانند)

شریح از سر فتاده افسر ما　چه می خواهی گذشت آب از سر ما
الاهی باب طفلانت نمیرد　دیگر داغ پدر را بر دل نگیرد

شریح

کدوم زادگانم　اینک اینقدر عزیزید　بهتر ز کودکانم در نزد من عزیزید
شهر است پر ز آشوب　آواز بر نیارید
جانان من به غربت　یک آشنا ندارید

محمد

مرخص کن که رو آریم در راه　که شوق مادرم بسیار دارم
شریح ای نیکخواه نیک منظر　ز ما هر زحمتی دیدی تو بگذر

ص ۷

~~ابراهیم~~ شریح

بود تشویشم از بهر شما که　مبادا دستگیر آیید این جا
ندارم چاره ای چون من در این جا　فرستم هر دو را در شهر بطحا

ابراهیم

روان کن جان آقا با دل زار　که یکبار مادرم بینم دگربار

شریح

~~فدای جان تو ای [illegible]~~
روان شوید شما این زمان ز راه وفا　خدا بود به شما یاور اندر این ماوا

~~محمد~~ ابراهیم

از بی پدری کند ذلیلش
هر کس که چو ما پدر ندارد

~~ابراهیم~~ محمد

امشب شب ما سحر ندارد　بابا از دل ما خبر ندارد

~~محمد~~ ابراهیم

از کشتن اهل بیت اطهار　در دل هوس دگر ندارد

~~ابراهیم~~ محمد

از دیده روزگار خوار است　طفلی که چو ما پدر ندارد

ابراهیم

افتاده کلید صبح در چاه | این شام [illegible] اجل سحر ندارد

محمد

یارب شب ما سحر ندارد | مرغی است که بال و پر ندارد

محمد

برس به داد غم بی‌کسان تو یا الله | کنم چه چاره دگر لا اله الا الله

یقین بدان تو برادر که راه گم شده است | که ره از من و تو بی پناه گم شده است

ابراهیم

نشان راه که رفتند کاروان حجاز | کجا کسی به ما بی‌کسان شود دمساز

سواد قافله گم گشته است پیدا نیست | که پیش دیده ما غیر غم هویدا نیست

محمد

ای جان برادر جگرم | دوری نما که من بمیرم

اگر رود ز چشم من همه نور | جان بدرم ز من نشود دور

من می‌روم اندر این بیابان | جویم ره چاره از شبانان

ابراهیم

ای جان برادر جگرم | دوری نما که من بمیرم

اگر رود ز چشم من همه نور | جان بدرم ز من نشود دور

ای نوگل بیقرار مسلم | آرام دل فگار مسلم

بنشین چو طریق مستمندی | تا من بروم به این بلندی

بینم که کسی به چشم آید | صوت جرسی به گوش آید

محمد

به امید خدای فرد وهاب | به این تشنگی زمن از بهر شتاب

روم من از یسار و از کناره | که شاید از رهی یابم نشانه

ابراهیم

چو ما بسیار زار و مستمندیم | نشین که زخم‌های هم ببندیم

نشین بندیم پای خویشتن را | به زودی طی کنیم این راه صحرا

محمد

ای داد و بیداد | صد آه و فریاد

ای کاش مادر | ما را نمی‌زاد

جان برادر اندر کجایی

ابراهیم

ای باد شبگیر کو راه طفلان | خواب است آیا بخت یتیمان

جان برادر اندر کجایی

محمد

یارب ندانم در این بیابان   دارد چه حالی آن طفل نادان

جان برادر اندر کجائی

ابراهیم

بر خاک صحرا پا می گذارم   شاید سراغی از ره بیابم

جان برادر اندر کجائی

محمد

نزدیک صدائی آید بگوشم   ای داد و بیداد اندر خروشم

جان برادر اندر کجائی

ابراهیم

یارب چه سازم از بینوائی   ~~جان~~ هستیم مضطر در دار فانی

جان برادر اندر کجائی

محمد   **ابراهیم**

ندانم برادر در کجائی   چرا از من برادر جان جدائی

کنم از غم گریبان پاره پاره   کنم در این بیابان من چه چاره

برادر بسرت آیا چه آمد   ز دوریت جانم از غم برلب آمد

ز هجرت یا اخا آواره ام من   غریب و بیکس و بیچاره ام من

زبی تابی تنم گردیده مجروح   برادر پای من گردیده مجروح

محمد   **ابراهیم**

شدم بس خسته و سرگشته امشب   خدایا بخت من برگشته امشب

در این صحرا به بند غم اسیرم   سر خود را به خاک ره گذارم

ز هجرت ای برادر من بمیرم   در این صحرا به بند غم اسیرم

ندانم برادر در کجائی   بگوشم می رسد هر دم صدائی

برادر را رسان یارب برمن   خداوندا رسان آن تاج سرمن

محمد

برادر ما دو طفل خرد سالیم   بیا با هم به سوز دل بنالیم

ابراهیم

برادر پای من گردیده مجروح   تنم از تشنگی گردیده بی روح

مرا مگذار تنها ای برادر   برو اندر پی نزد خواهر

فدای آه دل سوزت برادر   هلاک آه دل سوزت برادر

چوپان

غمم غم مونسم غم همدمم غم   بجز غم من ندارم یار و همدم

غمم نگذاردم تنها نشینم   عزیزا بارک الله آفرین غم

دلم می خواهد که پیغمبر ببینم   دمی با ساقی کوثر نشینم

بگیرم در بغل قبر رضا را   حسین را در صف محشر ببینم

نمیدانم چرا بابا آه و افغان — علف کمتر خورند این گوسفندان

الا ای بز خط نخراز چوپان — چرا هر کو روانی در بیابان

گر گرگی در آید از پس و پیش — که بی بابا تمام این بز و میش

شوید جمع ای پریشان گوسفندان — مسازید اینقدر فریاد و افغان

خدایا این چه فریاد و فغان است — که از سطح زمین تا آسمان است

صدای ناله‌ای آید به گوشم — که برد از سر خدایا عقل و هوشم

گر اینجا یتیمی هست دلریش — که می‌نالند با هم این بز و میش

الا ای صاحب ناله کجائی — برآور بار دیگر یک صدائی

طفلان (جمعاً گویند)

خدایا در بیابان خوار و زاریم — غریبیم و کسی بر سر نداریم

نه جا داریم نه منزل نه خانه — گرفتاریم در دست زمانه

خداوندا برس داد یتیمان — حفیظ طفلان شو در بیابان

چوپان

خدایا این چه فریاد و فغان است — که از سطح زمین تا آسمان است

صدای ناله‌ای آید به گوشم — که برد از سر خدایا عقل و هوشم

گر اینجا یتیمی هست دلریش — که می‌نالند با هم این بز و میش

الا ای صاحب ناله کجائی — برآور بار دیگر یک صدائی

طفلان (جمعاً خوانند)

یتیمی درد بی‌درمان یتیمی — یتیمی خواری دوران یتیمی

خداوندا غریبان خوار و زارند — به نزد هیچکس قربی ندارند

کجا رو آوریم یاران غریبیم — در این صحرا ز بابا بی‌نصیبیم

چوپان — طفلان (جمعاً خوانند)

سلام ای عندلیبان خوش الحان — علیک ای که غم را تو چوپان

که باشید ای دو سرو پای در گل — دو بی مادر پدر بی جا و منزل

که باشد بابتان با چشم نمناک — پدر ان مسلم شهید قوم ناپاک

کجا شد جسم زارش پاره پاره — به صد خواری در دار الاماره

کجا باب شما با شور و شین است — دو صد پاره به قربان حسین است

کجا گردید جسمش پاره پاره — جفا کیشان در دار الاماره

که بابای شما آن نور عین است — پدر ان مسلم پسر عم حسین است

چوپان

به قربان شما ها باد جانم — شما را چاکری از جا گرانم
اگر مطلب شما راست در دل — بیان سازید که سازم حل مشکل

طفلان (جنت خوانند)

مدان ای مرد ما شکسته بالیم — شب و روزی و روز و شب بیداریم
اگر ما را پرستاری نمایی — نگهدارت شود لطف الاهی

چوپان

مریزید اشک از چشمان چو آهو — بمیرم ای عزیزان شنگلو
شما را در نمد پنهان نمایم — گهی زاری گهی افغان نمایم

~~الا ای نوجوان [illegible] — بنوشی آب سرد از حوض کوثر~~

(دنباله چوپان)

شنیدید این زمان ای هر دو طفلان — بیارم بهرتان هم شیر و هم نان
به قول احمد و حکم کتاب است — یتیمان را اکرم کردن ثواب است
روم از بهرتان شیری بدوشم — که از بهر شما من در خروشم
به قربان شما ها باد چوپان — نمائید نوش جان این شیر با نان

طفلان

الا ای نوجوان از دست حیدر — بنوشی آب سرد از حوض کوثر
بیا بردار نان و شربت ای مرد — که ما هستیم از جان سیر ای مرد

چوپان (نی زند خواند)

بزن نی ای رفیق از راه احسان — که دل تنگند طفلان در بیابان
خبر آید که دشتستان بهاره — زمین از خون اکبر لاله زاره
خبر بر مادر پیرش رسانید — که اکبش آید و نعشش بیاره

~~طفلان (جنت گویند)~~ **ابراهیم**

بزن نی را بزن بر یاد اکبر — تو ای مرد خدا با دیده تر

چوپان

بزن نی زن که اکبر نوجوان مرد — گلوی اصغرش تیر جفا خورد
بزن نی زن رقیه دربدر شد — بزن نی را که لیلا خونجگر شد
بزن نی زن که زینب دربدر شد — بزن نی را سکینه بی پدر شد

~~ابراهیم~~

محمد: بزن نی زن بزن ای نیک انفاس — به یاد دست ببریده زعباس
ابراهیم: بزن نی زن که قاسم کدخدا شد — شب عیش و عروسیش عزا شد

چوپان

بزن نی را که عباس دلاور — دو دست او جدا گشته ز پیکر
بزن نی را رفیق از راه احسان — که من گریم به احوال شهیدان

طفلان (جنت گویند)

مدان ای مرد ما نشکسته بالیم — ز دوری پدر از غم بنالیم
به صحرا ما بلا گم کرده راهیم — دو طفل مسلمیم و بی پناهیم

چوپان

به قربان شما ای باد چوپان — مسازید امشب فریاد و افغان

که ترسم دشمنان آگاه گردند — به قصد جانتان همراه گردند

بود غاری در این دامان کهسار — نمایم هر دو را پنهان در این غار

حارث (وارد مجلس شود نزد طفلان آید و گوید)

بگوئید ای طفل های خسته جان — نام خود سازید پیش من عیان

در کجا شد بابتان ای بیکسان — راست گوئید حق خلاق جهان

طفلان (آهسته خوانند)

بدان ای مرد ما شکسته بالیم — ز دوری پدر از غم بنالیم

به صحرا نابلد گم کرده راهیم — دو طفل مسلیم و بی پناهیم

حارث

روان گردید ای طفلان انگار — سوی ابن زیاد شوم غدار

چوپان

ای جوان شرمی ز روی مصطفی

حارث

رحم نبود بر دل من از جفا

چوپان

ای جوان این هر دو طفلان منند

حارث

ای جوان این هر دو محبوس منند

چوپان

گوسفندانم سراسر مال تو

حارث

من نخواهم گوسفندانت ز تو

چوپان

رحم کن این هر دو مهمان [illegible] باشند

حارث

رحم کی دارم به این ها ای شبان

چوپان

من چه گویم هر دو شان بی یاورند

حارث

ساعتی دیگر به زیر خنجرند

طفلان

پس صبرها که چشم گریان — سازیم وداع خود به چوپان

چوپان به ثواب خود رسیدی — زحمت ز برای ما کشیدی

حق نمک تو هست منظور — باشی به نبی به حشر محشور

چوپان

چو بنده من شنیدی توانم از جان — نبندم به گوش این دو کودک نالان

بود هم به بیابان چماق ای برنا — بگیر تا که دهم من سزای گمراهان

(با چماق به حارث حمله کند)

حارث

چه حرف من نشنیدی ایا جوان دلیر — سزای خویش ببین تو ز خنجر و شمشیر

(با چوپان جنگ کند)

چوپان

ای دو طفلان عزیز با وفا — می سپارم هر دو را دست خدا

حارث (طفلان نزد ابن زیاد آورد و گوید)

سلام من به تو باد ابن زیاد ای سردار — اسیر بند نمودم دو طفل مسلم زار

ابن زیاد

کن کلب اندر برم شکور را / حاکم زندان و ظلم و جور را

حارث

ایها المشکور زندانبان بیا / کرده جسارت امیرم از دغا

شکور

از چه اقدام نمودی با شتاب / مطلب خود را بگو ای حب

گر بود خدمت رجوعش می کنم / بلکه از جان و دلم کوشش کنم

ابن زیاد

ایها المشکور این طفلان زار / کو به چشمان تو می آیند خوار

هر دو را در کند و در زنجیر کن / از برای ظلمشان تعجیل کن

شکور

ای خدا این هر دو مهمان منند / دل ز من بردند بس گرسنه

گر که گستاخی بود گفت و شنید / پای اطهر بر خلیلی بر نهید

(طفلان را زندانی و پای آنها را زنجیر گذارد)

محمد

خدا در کنج زندان اشکباریم

غریبیم ای مسلمانان غریبیم

در این زندان کسی بر سر نداریم

ابراهیم

خداوندا چه شد یا رب گرفتارم

چه سان زارم شده غم هجران نصیبم

مسلمانان غریب و خوار و زاریم

محمد

اسیر و دربدر در کنج زندان

ابراهیم

بیا مادر ببین طفلان گریان

شکور

من چه سازم ای خداوند جهان / گوئیا تشنه گرسنه کودکان

می روم تا آب و نان آرم تمین / از برای کودکان دلغمین

من به قربان شما ای کودکان / نوش جان سازید اینهم آب و نان

طفلان

سوالی با تو داریم ای پریشان

شکور

چه مطلب داری ای نور دو چشمان

طفلان

بگو آیا خدا را می شناسی

شکور

چه آئین دارد این حق ناشناسی

طفلان

پیمبر را شناسی در زمانه

شکور

شناسم من همان دُر یگانه

طفلان

تو با حیدر سر و کارت نباشد

شکور

در این گفتارتان مطلب چه باشد

طفلان

اگر با فاطمه کارت نباشد

شکور

چرا جز فاطمه یاور نباشد

طفلان

چرا پس جای ما باشد به زندان

شکور

شما آیا کیستید ای نور چشمان

طفلان

ما ز فرزند جلالت بلبلیم / کودکان بی نصیب مسلمیم

هست ما را با رسول الله نسب / هست ما را خویشی شاه عرب

حضرت امیر

وای وای ای کودکانم وای وای / وای وای ای نور چشمانم وای وای

از چه در زندان شده ماوای تان — من فدای پیکر بابا یتان

ایلم آمد از یتیمان حسین(ع) — بهر این طفلان رود خون از دو عین

از چه رو دارید این آه و فغان — من علی عم شمایم کودکان

طفلان (جمعت خوانند)

یا امیرالمؤمنین داد از جفا — سرور دنیا و دین داد از جفا

رس به فریاد یتیمان(ع) یا علی — ای پرستار ضعیفان یا علی

حضرت امیر(ع)

طفل‌ها کمتر کنید آه و فغان — بس دیگر به چشم خون فشان

هر دو را بیرون من از زندان کنم — قلبتان را این زغم شادان کنم

مشکور

عهد کردم من به بیداری به خواب — با تیغ قتلی کنم با بوتراب

هر دو را بیرون از این زندان کنم — خاطرتان زغم شادان کنم

حضرت امیر(ع)

ایها المشکور این طفلان زار — هر دو را کردی به زندان خوار و زار

گر که خواهی من کنم از تو رها — روز فردا طفلکانم کن رها

مشکور

یا امیرالمؤمنین بد کرده ام — سرور دنیا و دین بد کرده ام

یا علی دست من و دامان تو — یا علی جانم بلاگردان تو

از خجالت کردم ای ماه جهان — از خجالت سر نهم بر پای‌شان

نور چشمان حال از زندان برون — پای بگذارید بچشم خون فشان

(طفلان را آزاد نماید)

محمد (راه رفته و بخواند)

برادر جان ز تن رفته قرارم — دیگر من طاقت رفتن ندارم

سوادی اندر این صحرا هویداست — گمانم آن نخلستان خرماست

بیا تا ما چه بلبل خانه سازیم — در این گل بوستان کاشانه سازیم

زن حارث

بزرگوارا خدایا دلم زغم تنگ است — به پشت کوفه شب و روز شورش و جنگ است

میان مسلم و ابن زیاد بی ایمان — جدال و فتنه و آشوب گشته است عیان

دنباله: زن حارث

خدا کند که بگردد سلطان ابن زیاد — دگر ز خانهٔ مسلم زمین دهد بر باد

اگر که کشته شود آن جناب بی تقصیر — دو طفل او شود آزرده ستم دلگیر

بدست ابن زیاد دغا دچار شوند — خدا نکرده اسیر و ذلیل و خوار شوند

کنیز

بگو که مسلم ایا بی بی حمیده لقا — که از کدام دیار است اندر این ماوا

چرا شهید نمودند آن ستمکش زار — ز بهر چیست به من گو به سینه دو سرا

زن حارث

ای کنیز چه گویم ز حال مسلم زار — که آن جناب بود از سلاله ابرار

پسر عموی حسین است مسلم بن عقیل — ز خاندان بزرگی است از نژاد خلیل

به کوفه آمده بود از پی هدایت کس — به دور او شده جمع آن گروه حق نشناس

تمام بیعت او را نموده اند قبول — پس آنگه از ستم ابن زیاد شد مقتول

به بیعتش همه خلق رو بپوشیدند — از آن گذشته پی خدمتش بکوشیدند

کنیز

بگو جواب بی بی افسرده بر شد احوال — خدا است حافظ آن کودکان بی منوال

خدا کند که دو طفلان بیکس زارش — در این بلیه نگردد غمین بر احوالش

زن حارث

بگو چگونه بخوابم که خاک بر سرمش — که کاش کور شدی دیده پر خطرش

بگو چگونه بخوابم که هست وقت صلوة — تو آفتابه بگیر و برو لب فرات

بیار آب وضو ای کنیز مه سیما — که رو کنیم به درگاه خالق یکتا

کنیز

ای صبا به صبا جانب ما (آفتابه برداشته به نخلستان رود)

این سواد نخل خرما یا گل است — این دو گل از زاغ یا از بلبل است

محمد ~~[illegible]~~

۱ ای باد صبا به ما نظر کن — بر روضه مصطفی گذر کن

بر مادر ما رسان سلامی — از ما برسان به او پیامی

گو از پسرت خبر نداری — کی پرسی خبر ز راه یاری

کنیز

۲ ای عزیزان جسم و جان کیستید — بلبلی از گلستان کیستید

۳ محمد — ای کنیزک حق خلاق جهان / منتخب خود را مکن از ما نهان / دوستی یا دشمن آل علی / ... اینجا به کی / راز این را / بلبلی

محمد ~~[illegible]~~

۵ ما ز گلزار جلالت بلبلیم — بینوای کودکان مسلمیم

کشته شد بابای ما از تیغ تیز — شد به ما این روز روشن رستخیز

۴ کنیز — [illegible]

کنیز

۶ (نزد زن حارث آمده گوید:)

بده تو مژده ایا بی بی از ره تعجیل — که گمشده خبری هست ز مسلم بن عقیل

دو طفل ای عزیزش یتیم و سرگردان — گرفته اند چه قمری به نخل گاه مکان

زن حارث

بگیر تحفه از من که مژدگانی توست — همین رسید بجای تو مژدگانی توست

بیا رویم ببینیم کی مکان دارند　　که مکان در مه برج آسمان دارند

(به نخلستان نزد طفلان آید گوید)

سلام ای عندلیبان خوش الحان　　سلام ای بلبلان باغ ایمان

فرود آئید از نخل ندامت　　کنم سر شما از سرو قامت

مرا از دوستان شد چشم روشن　　ز حال باب خود گوئید با من

طفلان

چه پرسی حالت ما را تو ای زن　　دل ما را تو از این راز مشکن

سرش را کوفیان از تن بریده　　تنش را در میان خون کشیده

زن حارث

روان گردید ای طفلان محزون　　بسوی خانه این زار دلخون

طفلان در خانه آورده گوید

بنشینید ای دو طفل بی قرارم　　که بر پای شما مرهم گذارم

گذارم مرهمی از آب دیده　　نداری مادری ای نور دیده

کنون در بستر راحت بخوابید　　که راحت را ز رنج ره بیابید

(طفلان خوابیدند)

حارث (نزد زن خود آمده گوید)

ای ضعیفه تو بیا و بنشین نزدم ای زوجه که امروز چه دوری دلش بنهاد

بیمین تن چنین تعب دندان در بینی تلخم تا بگویم که من

امروز چو از خانه برون رفتم و دیدم که منادی به ندا آمده فریاد برآورد

که ای مردم بازار ز هر خفته و بیدار ز هر هوش و ز هشیار

ز با غیرت و بیعار ز سعار و ز بیکار ز بقال و ز علاف و ز

آهنگر و قصاب همه مردم بازار که امروز دو طفلان پدر مرده و پر درد

ز زندان امیرالامرا گشته گریزان که پنهان ز خیال گشته شد

نامهربان مسلم افکار هر آن کس که بیارد خبری یا که اسیری امیرش

بدهد اسب و زر و خلعت بسیار و گردد همه لشکر را سرور و سالار

بستانم ز یزید آن پسر هند جگرخوار هر چه خواهد ز دل ایش الغرض

چون که شنیدم ز جا جستم و بستم و بر بستم به میان حمل حمیت

کمر از بهر اذیت که ببرم سر طفلان چه غزالان رفتم بطویله کشیدم

ز تعب مرکب رهوار قدم خود بنهادم به رکاب آمدم از غیب ندائی

بشنیدم که ایا حارث بی شرم بکن شرم تو از شافع محشر

چه غذا را نشنیدم ای زن از زبان آن راه ندم گشتم و برگشتم
و بگو دلقتم چه فردا رخ خورشید نمایان شود از مشرق امید همه
قوم زنندم طعنه و هم حرف تمسخر بودشان که بدین قوت و شوکت
دو طفلان پدر مرده پژمرده نیاوردی بگو دلقتم اگر چرخ نگون گشته
جهان گشت نگون گشته تنم غرقه بخون گشته که امروز هم سر طفلان
چه غزالان الغرض برگشتم از سبزه و صحرا و زکاریز و
قنات و پل و حمام و رباط و هم مسجد مقبوله خلاص نشد آنجا
که دو بارش و سه بارش نزدم تا به تو گویم که چه افسرده شده
جانم از این تلف گشته و دولت به کفم نامده که الاها بحق
سرور دین خود تو نما از کرمت جمله عزادار

زن حارث

بگو با من ای حارث گر در دهر قرآن را | نخواندی و مگر نشنیدی آیات فرقان را
گر اولاد مسلم نیستند از آل پیغمبر | چرا زحمت نبری از خدا و جور ایشان را
بترس ای حارث از روز قیامت آنکه بگذارد | خدا بهر تو زین کردار نار گور
نیران را

سخن بس است ضعیفه که من شدم خسته حارث

خدا دهد به تو امروز مرگ بی‌رسته | ز تاب جوع من امروز در تب و تابم
ولی به حسرت بُد چشم رفتن خوابم
برو بیار تو نانی اگر چه خود سیری | چرا ضعیفه ای زن تو دیر میمیری

زن حارث

الاهی پایمال اسب این پیکرت گردد | الاهی مرگ ای حارث نصیب مادرت گردد
بزن آتش زنی بر دودمان آل پیغمبر | عذاب مرشه محشر این مادرت باشد
بخور نان و بخواب ای سنگدل امیدوارم من | که در دنیا همین خورد و خوراک آخرت باشد

حارث

ای ضعیفه خاک عالم بر سرت | دیشب جوابی میکنی با شوهرت
نه هرگز آب غلیانی تازه کردی | نه شوهر را بلند آوازه کردی
در دوزخ بروید بی شک تو | همیشه میزنی بر من صداتو
همی چون گاو تن تن مینالی | بیا بردار نانت را ز ناری
خدا گوید دیگر نیاری | نشسته کاسه چل لب لرزاری
همیشه عن و عن و ناله داری | اگر یک لحظه پیش من بیایی
نه هرگز جامهٔ من را تو شستی | به ریش من حنا هرگز نبستی
ایا ای بی‌حیای زشت و عیار | طلاقت میدهم فردا به بازار

زن حارث

الا ای حارث ملعون کافر — بگو دیگر سخن ای زشت ابتر
اگر کردی ز دستم من شکایت — بیا بشنو ز حال خود حکایت
چهل سال است اندر خانهٔ تو — کشیدم زحمت در این کاشانهٔ تو
در این مدت ندیدم در نظارت — بگو که آلوده این قدر دزارت
روی دایم در دارالاماره — طلوع صبح باشد چون ستاره
عبیدالله نماید التفاتی — نمی داند که تو تارک صلواتی
تو شهرت داری اندر ظلم کردن — تو باشی در خیال روزه خوردن
بجز دزدی نباشد هیچ کارت — بود در دست دشمن اختیارت
همیشه چون زنان بیوه بودم — به یک پا کفش و یک پا گیوه بودم
ندیدم از تو صابون و حنائی — که ملعونی و شومی بیحیائی
خدا مرگت دهد تا کشته گردی — که تا من هم کنم شوهر به مردی
طلاقم گر دهی بختم بلند است — که پول تو به مثل سنگ کوند است
به تو یک جو نباشد ~~اشتیاقم~~ اشتیاقم — طلاقم ده طلاقم ده طلاقم

حارث

ای زن بیحیا تو لال گردی — لال در روز و ماه و سال گردی
مگر و اندیشه از شرم بردی — بس که گفتی تو کلام خوردی

زن حارث

حارث ای بیحیای بدکردار — بشنو از وصف خود ایا کفتار
نه ترا خانه زین طلا بودی — از پدر بیشتر گدا بودی
آنچه مال صغیر و بیوه زنان — تو به دزدی بری کنی پنهان
پدرت بود دزد بخاری — تو همین ارث از پدر داری
گاه انگور باغ که دزدی — گاه تنگ الاغها دزدی
کفن مرده که بیرون کردی — نیمه شب به خانه آوردی
از نجابت نباشدت خبری — دزد عیار و شوم پرسلی

حارث

ترا چه کار به این کار که بود ای زن — اگر نمی کنی اصلا نصیحت تو به من
به عمر خویش ندیدم تمتع بسیار — چگونه چشم بپوشم ز ثروت بسیار

بخوابم آمد و بینم بخواب خوش دو طفلان را
زبغض این دو کودک میدهم رخت تن و جان را

زن حارث

چه مرده تو بود به ز زنده ای ابتر
که خواب توست زبیداری ای لعین بهتر

محمد (بیدار گردد و گوید)

زجای برخیز ای برادر / که روز ما گشته روز آخر

ابراهیم

چه روی داده ای برادر / چه میکنی گریه روی بستر

محمد

خبر نداری ز جور گردون / دم دیگر ما غلطیم در خون

ابراهیم

پس ای برادر بیا بنالیم / که ما دو مرغ شکسته بالیم

طفلان (بجمعت گویند)

خداوندا ببین حال غریبان / بکن رحمی به ما از راه احسان

حارث (بیدار گردد و گوید)

ای ضعیفه دو بلبل در آشیانه ماست / مکان گرفته چه زاغی زغن به خانه ماست

صدای ناله مرغان بسته پر باشد / نوای ناله طفلان بی پدر باشد

چه شورش است که اندر میان خانه ماست / چه شعله است که آتش زن همه دل است

زجای خیز تو از آن چراغ کن روشن / کنم ملاحظه ببینم که گشته خانه من

زن حارث: بخواب خانه ما نیست این فغان و خروش / بود ز خانه همسایه آید در گوش

بزرگوارا خدایا بپسند دو سرا / کمی تو سر مرا پیش این لعین آخر

می برد از ناله آن بلبلان گاهی به باغ / شعله آه یتیمان میکند روشن چراغ

خواب کن باشد صدای ناله از جای دگر / شمعدانی باشند میمانند چون مرغ سحر

گفتگوی زن حارث و کنیز

زن حارث	کنیز
در کجایی ای کنیز بی‌وفا	مطلب ای بی بی تو فرمایش نما
حارث آمد ای کنیز چون اجل	چون کنم بی بی به آن شوم دغل
ای کنیز که طفل آوردن نهان	در کجا بی بی افسرده جان
خانه دیگر میان رختخواب	چشم ای بی بی ببین دارم شتاب
این بلا یارب ز جانشان دور کن	ای خدا چشمان او را کور کن
شد بلا نازل کنیز در حرم	چون کنم ای بی بی نیک اخترم
ای کنیز زود قرآنی بیار	گر از دستم کلام کردگار
روی تو بادا سیه ابد مسیر	حق قرآن تو از ایشان درگذر
من به این طفلان چه سازم ای خدا	حق قرآن حفظ کن این بینوا

زن حارث

حال وقت شیون و غوغا رسید
این زنان بر سینه و بر سر زنید
این زمان یکدم عزاداری کنید

کنیز

حال وقت شیون و غوغا رسید
بهر این طفلان مددکاری کنید

حارث
ای ضعیفه کیستند این کودکان

زن حارث
~~حارث~~ حارث این دو میهمانند میهمان

حارث
باب اینان کیست برگو از وفا

زن حارث
من چه دانم ای لعین بی حیا

حارث
این دو کودک کی در اینجا آمدند

زن حارث
دیشب اندر خانه ما آمدند

حارث
گو تو اندر خانه ما شان چه کار

زن حارث
حارث اینها رهگذارند رهگذار

حارث
مدعا برگو نگفتند ای الیم

زن حارث
گر دو گفتند ما یتیمیم ما الیم

حارث
پس یقین شد طفل های مسلمند

زن حارث
هر که می باشند اندر ماتمند

حارث
پس یقین از مسلمند این دو قمر

زن حارث
هر که می باشند از ایشان دل کند

حارث
کی توانم بگذرم ای نا امید

زن حارث
من چه سازم ای خداوند مجید

حارث
می کشد کودک برو آرام گیر

زن حارث
ای خدا از زندگانی گشته سیر

حارث
به به از این دو چشمان لیکن تو پیدا شده
نور از جمال هر دو بر آسمان کشیده

آب شما که باشد ای کودکان خسته
رنگ شما چه باشد از رو شیان پریده

آب در کوزه و من تشنه لبان می گردم
یار در خانه و من گرد جهان می گردم

طفلان (خفیه گویند)

اکنون شد قتل کودکان است
خون از دل نه فلک روان است

ای مادر بی کس ما کجایی
گیسو به عزای ما گشایی

ای مسلم باب ما کجایی
فردا به بر تو میهمانی

حارث

چرا چه پرده شما نزد من نهان دارید
~~آری~~ چه واقع است ز غوغا و الامان دارید

بیان کنید برم که کیست باب شما
بگو از شما چون فتاد در اینجا

~~ابراهیم~~ ابراهیم
ای برادر حارث ملعون رسید

~~محمد~~ محمد
آری آری آن سگ ملعون رسید

ابراهیم
کن نظر باشد چه سان او خشمناک

محمد
شد یقین اندم کند ما را هلاک

ابراهیم
از چه زنجیرش مسلسل می کند

محمد
از برای کشتن ما می کند

ابراهیم
خنجرش را بین که صیقل می دهد

محمد
تو نترس جانا خدا رحم دهد

ابراهیم
شمع را بنگر که روشن می کند

محمد
از برای عزم جشن می کند

ابراهیم
لرزد اندامم ببین اندم چه سان

محمد
کن مرا زیر رختخواب اندم نهان

حارث

سخن نهفته چه دارید دلگران شده‌ام — ز گفتگوی شما هر دو دلگران شده‌ام

صحیح تر به بر من شما کنید عیان — که کیست باب برادر شما دو جوان

محمد

ز باب ما چه می پرسی در این دم — شود درد دلم افزون دمادم

که ما امروز مهمان تو هستیم — نه مهمان از غلامان تو هستیم

دو محزون فگار داغداریم — دو طفل مسلم بی‌کسیم

حارث

هی هی گل زندگی به باغم — گر دست قضا دهد سراغم

ای تشنه جگر بگشت بی‌تاب — در خانه بود دو کوزه آب

بیهوده اگر بسی دویدم — صد شکر به کام دل رسیدم

محمد

مدان ای مرد مهمان تو هستیم — دو مهمان بر سر خوان تو هستیم

عزاداریم ما بابا نداریم — به کوفه منزل و ماوا نداریم

حارث

مرا شرمی نباشد از پیمبر — شما را می‌کشم از تیغ و خنجر

شما ای کودکان زار غمگین — بباید کشته گردید از ره کین

طفلان (بجفت بخوانند)

حارث بیا بهر خدا — رحمی نما بر حال ما — هستیم یتیم و بی‌نوا

ما را مکن خوار و ذلیل — حارث دخیل حارث دخیل

زن حارث و کنیز (بجفت بخوانند)

ای حارث ابتر نشان — بگذر ز قتل کودکان — بشنو این دو مهمان

ای ظالم شوم بخیل — حارث دخیل حارث دخیل

طفلان (بجفت بخوانند)

قول نبی مده ز دست — ما را گمان کن بت پرست — امیدم را مکن شکست

بدان که ما هستیم علیل — حارث دخیل حارث دخیل

زن حارث و کنیز (بجفت بخوانند)

حارث به قرآن مجید — باشند اینان نا امید — منما تو اینان را شهید

ای ظالم شوم بخیل — حارث دخیل حارث دخیل

محمد

حارث ببخشا ما را به قرآن — رحمی تو بنما بر ما یتیمان

کشتن نباشد بر این یتیمان — گردد شفیع این هر دو طفلان

ابراهیم

نجات ما گر از راه دور است | نمازی وقت جان دادن ضرور است

حارث

رخصت ایا کودکان نماز کنید | رخ نیاز به درگاه بی نیاز کنید

طفلان (جمعاً گویند)

اسیریم و غریب الدیار | ز بابا بی نصیب الدیار

خدایا ما فدای شیب شیم | به دور از وطن الدیار

زن حارث

خدایا طفلگان مادر ندارند | ز بابا بی نصیب الدیار

حارث

از این الدیار جهت مقصود | امیرم حکم قتل بر دو فرمود

محمد

غریبی نزد هر درد بالاتر است | امان از غریبی که بی مادر است

بده مهلت ای حارث نابکار | به ما کودکان غریب فکار

ببین بنده که با اشک شوهرت | با رحم نما بر آن نابکار

چه مادر نشین پهلوی ما همی | چه خواهر سر ما به زانو نهی

زن حارث

عزیزان عیدتان است امروز | که قتل کودکان می‌باشد امروز

خدایا درد بی درمان ادان | زیاری کن نظر بر کودکان کن

محمد

بود درسم ار بانوی کشوری | نوازش به طفل پدر مرده زار

کشیدی تو لب‌ها به رحمت بسی | خدای تو بر شد به لیل و نهار

وصیت نمائیم ما کودکان | بگو گر بیاری لؤلؤی رستگار

چه ما کشته گردیم از تیغ تیز | تو بر این ما ز پیکر برآر

حارث

این زمان زود رو به ره آرید | تا به دارالاماره زود رسید

محمد

خداوندا غریبان خوار و زارند | به نزد هیچکس قدری ندارند

غریبی درد بیدرمان غریبی | غریبی خواری دوران غریبی

غریبی خوار می‌سازد شهان را | غریبی پیر می‌سازد جوان را

حارث

حارث الحذر نگر در کار خویش | تا نگردد قلب محزون تو ریش

گر کوفی نزد عبیدالله روی | بلکه عفو سالم از این ره روی

زانکه دور است منزل دلبس است راز

شب به پایست و این راه دراز

منفعل گردیده پس ابن زیاد | از تو بستانند این طفلان چه باد

مصلحت آن است برگردم ز راه | بر سر شط فرات کن جایگاه

سر برم از جسم اطفال کباب | نعشتان را افکنم بر روی آب

پس سر ایشان برم نزد امیر | تا کنم از لطف آن شه دلپذیر

کودکان خسته برگردید حال | رو به شط آرید پس بی قیل و قال

محمد

سلمانان دلم یاد وطن کرد | نمیدانم وطن کی یاد ما کرد

غریبی سخت مرا دلگیر دارد | فلک برگردنم زنجیر دارد

حارث

واحسرتا که کار شد از دست و جان عزیز

دنیا عزیز و مال عزیز و جهان عزیز

باید زجان گذشت و سر کودکان برید

شاید که منتفع شوم از دولت یزید

محمد | **ابراهیم**

هر آنکس تو ای بی حیای نامقبول | هر آنکس تو ای دشمن خدا و رسول

محمد | **ابراهیم**

هر آنکس کز دل من زندگی سیر است | [illegible] کوی آنکس که تشنه تر ز شمیر است

هر آنکس که پدر مادری ندارم من | هر آنکس که پدر مادری ندارم من

حارث

ایا جوان اگر شده امروز روزگار سیاه | بگو که اشهدان لا اله الا الله

بگو [illegible]

محمد

روم ز روی تن جایز رسول است | اول در اشهدوان لا اله الا الله

ابراهیم

مسلمان ز سر شد عقل و هوشم | برادر بی سر خرقه بپوشم

بیا تا من ببندم جام احیت | گشم بالین تیلو دست [illegible]

حارث

بگو نهاده که سر از تنت جدا آنم | میان سر و تنت طمع دوری اندازم

ابراهیم

اول در اشهدوان لا اله الا الله | محمد است رسول و علی ولی الله

حارث (سر کودکان بریده میخواند)

صد شکر که شد مراد حاصل | این آرزوم نماند در دل

گر زحمت بی حساب دیدم | سر از تن کودکان بریدم

ص ۴۰

بایدم این زمان به تعجیل — نزد شه گویمش به تفصیل

چون سازمش از قضیه آگاه — زر بدهدم به وجه دلخواه

نزد ابن زیاد رود و گوید

السلام ای شهنشه اختر — از صغیران زمن کو تو خبر

که برای تو ای عبیدالله — مژده آوردم از طریق وفا

ابن زیاد

دعا کن ای لعین شوم دغا — مژدهٔ خویش را بیان فرما

گر ز طفلان مسلم افکار — مژده آوردهای بکن اظهار

حارث

امیرا چون مرا امر شنیدم — ز رهای خویش آمدم بس جهیدم

گشتم بدرس با حال محزون — تجسس می نمودم کوه و هامون

تلف شد اسب و جانم شد دگرگون — سراغی دست من نامد ز طفلان

امیرا چون که دامم شد به خانه — بدیدم کودکان در بر آشیانه

به حلق کودکان خنجر کشیدم ... — مع القصه سر آنها بریدم

ص ۴۱

تن آنها به شط افکندم از کین — سر آنها بزدم هست بر من

(سرها را به ابن زیاد دهد)

ابن زیاد

کی من به تو گفتم بکش این بی پدران را

کی من به تو گفتم بکش این دربدران را

چون ظلم نمودی تو به طفلان جگرخون

شد کشتن تو واجب ای حارث ملعون

جلاد بزن گردن این شوم بد اختر

کن پاک جهان را تو از این شوم ستمگر

حارث

وا مصیبت خلعت من شد کفن — گشت عبرت از برای مرد و زن

هر کسی سازد ستم بر بیکسان — عاقبت خیری نبیند در جهان

پایان

بند	بیت	تعداد نسخه
۱۸۵	۴۹۹	۱۱

نسخه‌ها :

محمد - ابراهیم - شریح - چوپان - زن حارثه - کنیز حارث -
- شکور - منادی - حارث - ابن زیاد - حضرت امیر(ع) -

ضروریات مجلس :

لباس چوپان (نمد - کوله بار - چوبدستی)

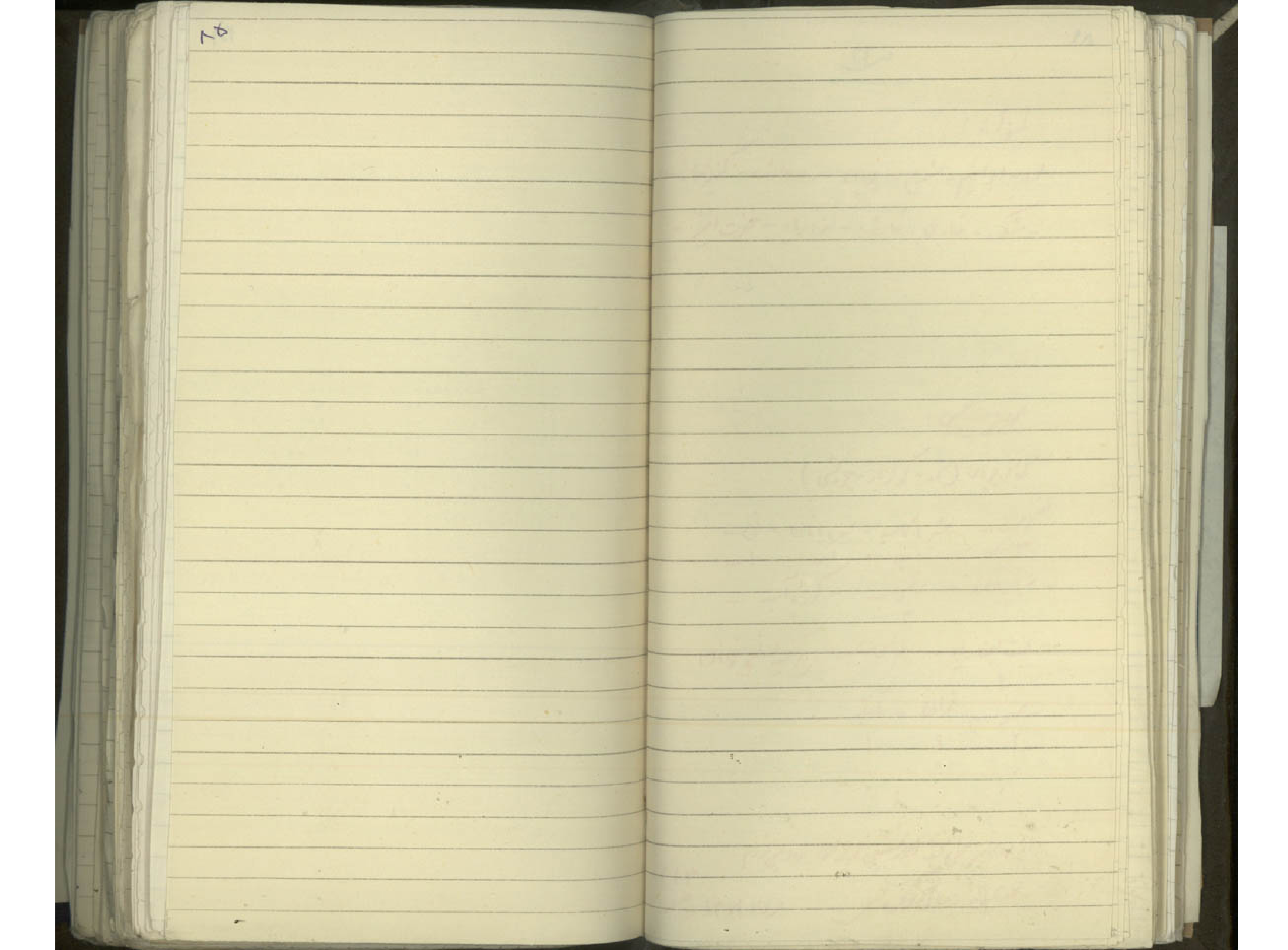
گوسفند (چند راس) - شیر با کاسه (۱ عدد) - سفره با نان (۱ عدد) - نی (۱ عدد) -

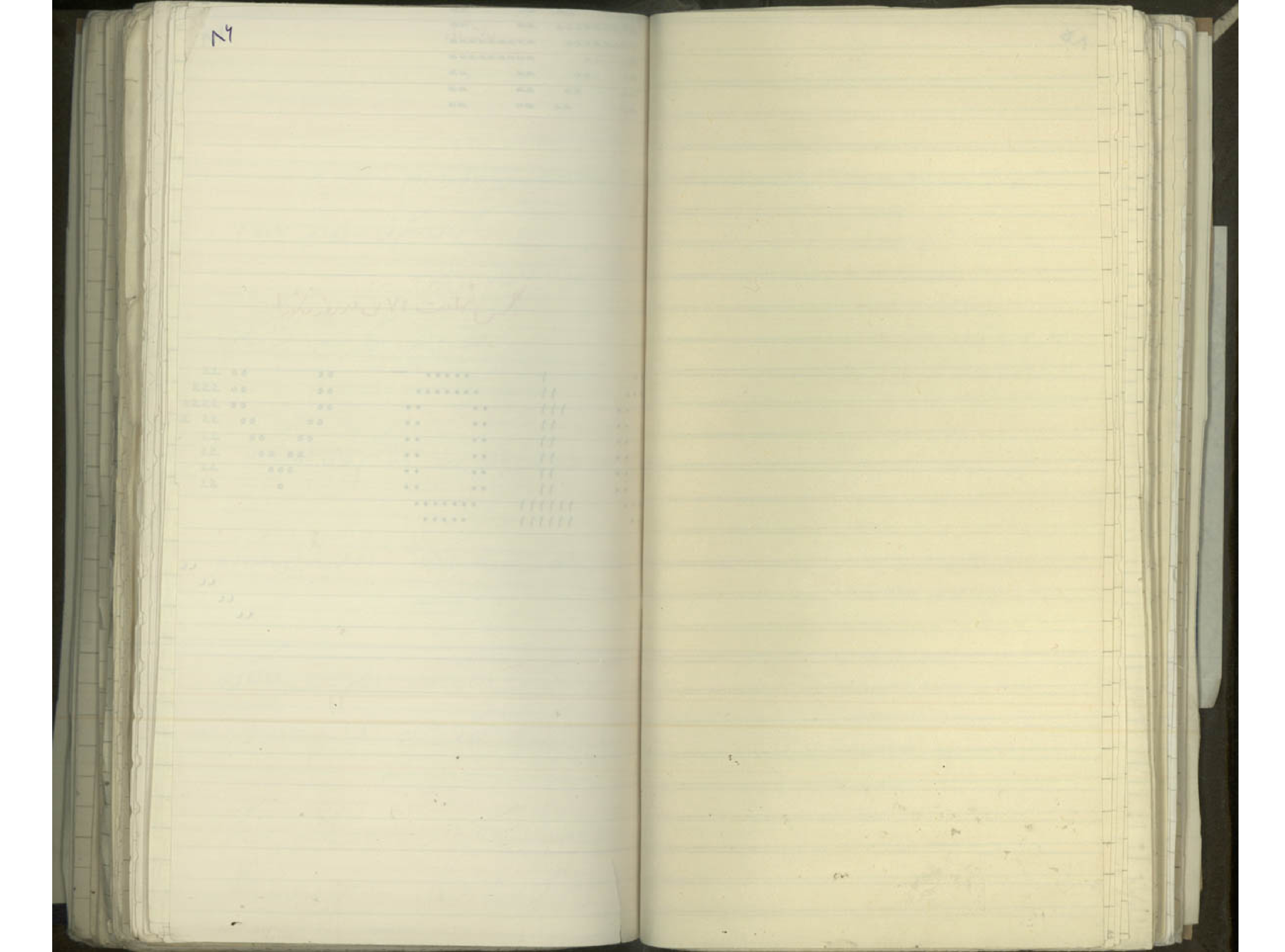
- زنجیر و کند - رختخواب (۵) - کوزه آب (۱) -

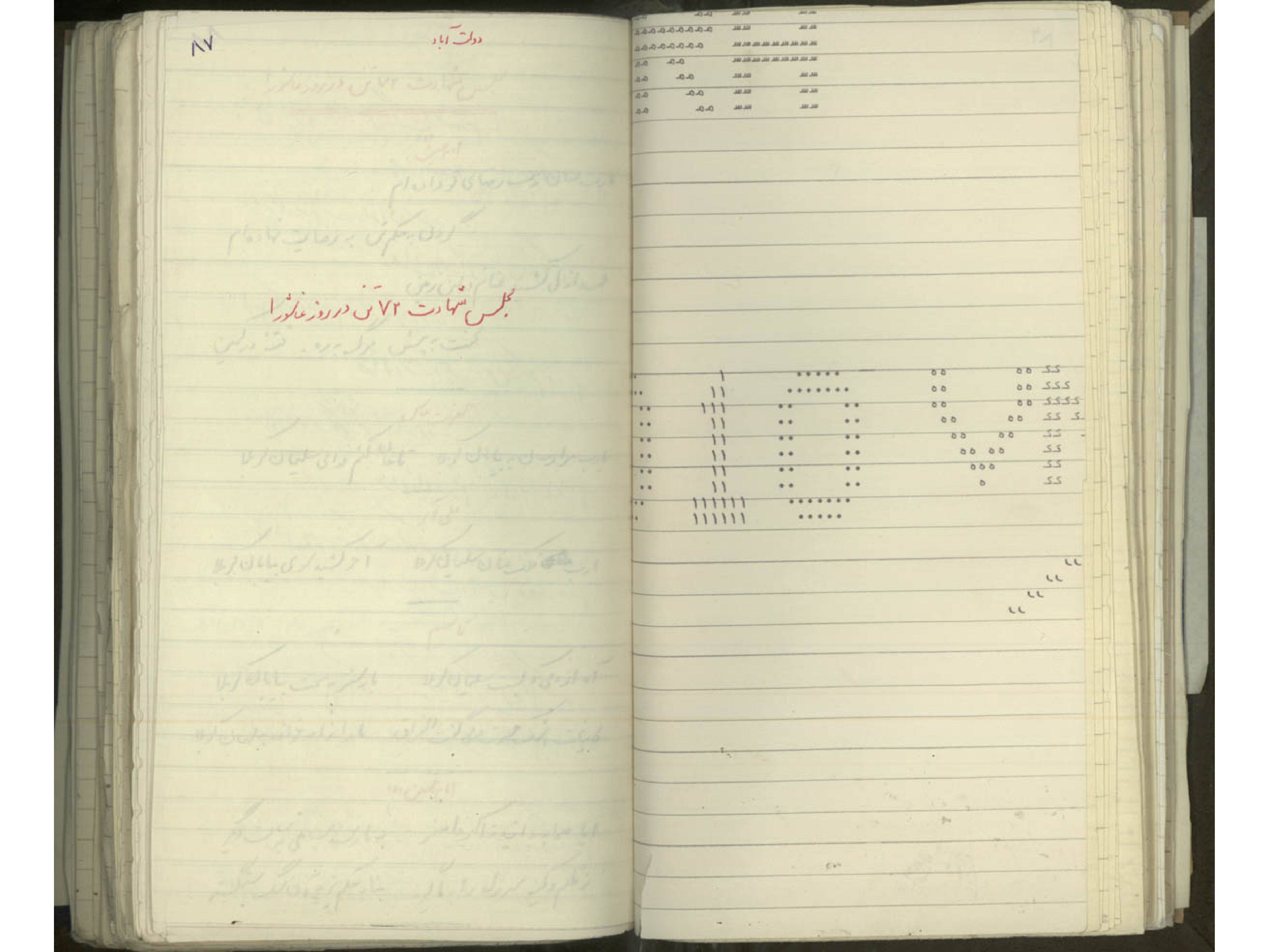
- تخت ابن زیاد (۱) - لباس مناسب برای هر یک از نسخه خوانان

- سپر (۲) - قرآن (۱) - آفتابه (۱)

از روی نسخه خطی بخط احمد شفیعی علویجه ای رونویسی نمودم
محمدحسن رجائی زفره ای
مرداد ۱۳۷۱ = صفر ۱۴۱۳







دولت آباد

مجلس شهادت ۷۲ تن در روز عاشورا

مجلس شهادت ۷۲ تن در روز عاشورا

امام حسین (ع)

یارب عنان بدست رضای تو داده ام
گردن به حکم تو به رضایت نهاده ام

عهد ازل کشید عنانم در این زمین
گفت به پیش مرگ برو فتنه در کمین

حضرت عباس

یارب مرا رسان به بیابان کربلا تا جان کنم فدای سلیمان کربلا

علی اکبر

یارب ~~[illegible]~~ فلک عنان سلیمان کربلا آخر کشید کوی بیابان کربلا

قاسم

آه از دمی که بست سلیمان کربلا بار سفر به سمت بیابان کربلا
می ریخت اشک حسرت و می گفت الفراق ما را زمانه خوانده به مهمان کربلا

امام حسین (ع)

ایا صحابه برانید ز اکبر و اصغر به ما رسنده سپاهی به ساعت دیگر
ز ظلم و کینه سر راه را به ما گیرند بنا به حکم یزید آن سگ ستمگر

حر

به قتل خویش عزیزان همی به گفت و شنیدم
چرا به جنگ حسین علی سپاه کشیدم

مرا چه کار رسدم سد راه آن سرور
به عطف مادر آگه شیر بی خلل بمکیدم

اجل کجاست نجاتم از این گرانه دهد
خدا گواست که مجبور من به حکم یزیدم

حلال زاده ز زشتی همی بتابد رو
حرام زاده نیم من گلی ز باغ بچیدم

زنید طبل و نوازید کرنا حر لشکر
سپاه شاه شهیدان حسین (ع) ز دور بدیدم

علی اکبر

تعجب مانده ام الله اکبر — پدید آمد کی این نخل غم بر
نظر کن ای پدر جان در بیابان — که آید در نظر نخل فراوان

ام حسین (ع)

نیست نخل آنچه شما را بنظر گشته عیان — گوش اسبان بود و نوک علم نوک سنان
نخل دشمن ثمرش نیزه و غل و زنجیر است — نخل ما جا شعه کردن و به پا کند دگران

حر

سواران در آرید از جا سمند — بگیرید بر دست پیمان کمند
بکوبید طبل و نوازید نای — برآرید اسبان تمامی ز جای
سپاهی به دیده آمدم در نظر — کز او خیره مانده است شمس و قمر
الاهی نبودم به مهر دو رنگ — که با شاه دین هم نمی بود جنگ
الاهی به مرگم نشین مادرم — بگیرم سر راه بر سرورم
به ناچار باید به صد شور و شین — سد راه گیرم به راه حسین (ع)

ام حسین (ع)

بیا به نزد من ای جمع معاشر ناس — شبیه حیدر کرار مادرم عباس
نشین به زین دبرو نزد آن گروه جفا — ببین بزرگ سپه کیست می رود به کجا
ببین به یاری ما آمده است یا که به جنگ — نما تو حضرت عباس عزم ما آهنگ

حضرت عباس

به چشم آنچه تو گویی مطیع فرمانم — قبول قول شما منتی است بر جانم

حر

منم روز دغا کیستی وز نامت چیست
گو به من نام خود ای ماه ده و چار که ای

حضرت عباس

تو گو این سپه از کی بود و کارش چیست
تو به من گوی که با این سپه از بهر چه ای

حضرت عباس	حر
نام من حضرت عباس میدان صف شکنم	نام من حر دلیر است بدان پیل تنم
شیر از هیبت من روی نماید به گریز	رزم سهراب بود ننگ مرا روز ستیز
همچو کلنگک [?] کنم سر ز تن ببر و پلنگ	بدرم از دم خنجر دل اژدر در جنگ
اژدر و پیل و نهنگ در بر من یکسان است	چرم شیران به برم در صف خفتان است
پنجه ام پنجه ابر پنجه صد شیر کند	سر تیغم سر بهرام ز فلک ریز کند
شیر اردوان به برم روز دغا چون مگس است	برق تیغم شرر دشمن من خار و خس است
مطلب خویش بگو با سپه کینه نهاد	من سپهدار یزیدم ز بر ابن زیاد
گر پی جنگ حسین(ع) آمده ای گو ببرم	من چه گویم که چه مطلب بودم خاک بسرم
مطلب خویش بگو تا دلم از غم برهد	از حمیت بخدا گر به امانم ندهد
آمدی تا ببری راس حسینم از تن	من چه گویم که بریزد دل عباس از من
آمدی اهل و عیالش بنمایی تو اسیر	ای خدا جان من از خجلت عباس بگیر
آمدی تا که ببندی به رخش آب روان	آمدم تا برسم خدمت آن شاه جهان
آمدی تا بزنی راس حسینم به سنین	آمدم تا بکشم خاک قدومش به دو عین

حضرت عباس	حر
آمدی تا ببری پیکر عباس دو دست	آمدم خدمت آن شاه مرا غرضی هست
آمدی تا به تیغ تو ببینی چشمانش	آمدم سر بنهم زیر خط فرمانش
آمدی تا ببری سر ز تن عطشانش	آمدم حضرت عباس شوم مهمانش
این گو از سخت گشت فزون شور و شین	آمدم لال شوم راه ببندم به حسین(ع)
فکر خام است مگر مرده عمویش بجهان	آمدم تا سر اکبر بزنم من به سنان
توی غیرت چه سنان کرده برون سر ز تنم	آمدم تیر به حلق علی اصغر بزنم
تو که باشی که کنی کار چنینی بجهان	آمدم تا که ببندم به رخش آب روان
این گو از سخت در غم و درد افغانم	آمدم عشرت کنم به عزا بنشانم
ظلمت شب نگریزد چو ببندی رخ ماه	برسان اذن دخولم به سراپرده شاه
در برش عرض سلامت کند عباس قبول	برسان عرض سلام دلستان اذن دخول

حضرت عباس

نادان

ایا شمع چراغ یثرب و بطحی برادر جان سپاهی گشته مأمور از یزید آن ترد [?]

تو را از او سلامی دارم و خواهد همی رخصت

که عرض مطلب خود با تو گوید یا حسین از جان

امام حسین (ع)

برو بیار تو عباس دربرم اورا   همان بزرگ سپهدار قوم بدخورا

حضرت عباس

خطاب من به تو ای حر نامدار جوان   طلب نموده ترا پادشاه عالمیان

بیا که اذن دخولت بداده آن سرور   نما تو عرض مطالب حرّ نکو منظر

حر

سلام ای زینت دوش پیمبر   سلام ای شاه بی غمخوار لشکر

بگو ما رخصتم بر عرض حالی   حسین ای شافع خلقان محشر

امام حسین (ع)

علیک ای نوجوان ماه سیما   علیک ای نوردین از تو هویدا

به حرب ما رسیدی یا که امداد   به دل کوفی رسیدی یا که بیداد

ایا حر دلاور گو تو مطلب   عیالم را زغصه روز شد شب

حر

فدایت نورچشم شاه ابرار   چگویم گشته ام از عمر بیزار

سپاهی از یزیدم هست همراه   سپاهی سنگدل مجموع گمراه

به تعقیبت شدم مأمور از وی   کنی بیعت و یا کارت کنم طی

امام حسین

ای حر برای بیعت آن زشت نابکار   تن در نمیدهد خلف شیر کردگار

صعب است از برای ضیاء دل رسول   زنهار بیعتش نکنم ذره ای قبول

حر

سواران نشینید بر پشت زین   ببندید ره بر امام مبین

گر از جنگ بن شد برون شاه دین   چگویم جواب عبید لعین

سکینه به هودج نشسته چه ماه   بگیرید دورش تمامی سپاه

سکینه

ای عمه زینب نگر به صحرا

زینب

الله اکبر زین شور و غوغا

سکینه

عمه دخیلت عمه امان است

زینب

این شور و غوغا از دشمنان است

سکینه

بر من نظر کن لرزان چه بیدم

زینب

گریان ز بهر شاه شهیدم

سکینه

تعبیر بابم عمه چه باشد

زینب

چون عمه از غم رو می خراشد

سکینه

برگو به بابم رو در وطن کن

زینب

یارب تو رحمی بر کودکان کن

سکینه

گشته نمانید شاه جهانم

زینب

عمه مگو این درد است به جانم

سکینه

عمه عمویم امداد باب است

زینب

قربان عمت جانش کباب است

سکینه

آیا چه آید بر حال بابم

بهر چه بابم عزم لشکر کرد

گو بر حسینم بر خانه روشن

زینب

والله بهرش من دل کبابم

چرخ دورنگم خونش در بدر کرد

جانم سکینه خود [illegible] کن

(فرد فرد سکینه و امام حسین)

سکینه

بابا نظر کن بنگر به حالم

لرزان چه سیماب این پیکرم

آخر تو بابا ترک لشکر کن

رحمی به طفلان جانم فدایت

امام حسین (ع)

ای حر نظر کن اهل و عیالم

ای حر نظر کن بر دختر من

از آه طفلم ای حر حذر کن

ای حر نشسته ما در غرابت

حر

شوم فدای تو چون [illegible]

مشاغل همه محفل تو ماه فی الظلماتی

کسی به غیر تو کی برد بر زبان حرفی / ز نام مادر من کی ندیده روز حیاتی

چگونه نام بتول آورم چه من به زبان / که یک صفحه نبایستی رسید بارگناتی

کنون برای تو از راه صلاح می جویم / اگر چه بر حرمه خاص و عام خیر دراتی

از این دیار براهی ببر عیال خودت را / که به گردن من نیست باشدم حسناتی

اگر عبید زیادم شود ز حال آگاه / بگویم آنکه ندیدم حسین (ع) به راه فراتی

امام حسین (ع)

روان شوید به ره ای عیال پیغمبر / که نی به کوفه رویم نی به کربلا دیگر

حر

نمیدانم چه سازم اندر این راه / بیابم جاده یا افتم بر چاه

دیگر ای شهریان امروز لشکر / ز تاب تشنگی مردند یکسر

بگو با یا حسین (ع) بر جمع لشکر / دهند از مرحمت آبی به لشکر

امام حسین (ع)

غلامیمن به شما قاسم و علی اکبر / دهید آب تمامی به لشکر کافر

علی اکبر (ع)

خورید آب و به ترح برزنید ای لشکر / ز تاب تشنگی یکسر رهید ای لشکر

خورید آب ولی در زمین کرب و بلا / عزا عروسی قاسم کنید ای لشکر

قاسم

خورید آب شما ای سپه ز پیر و جوان / که نیست آب به کس شمع اندر این دوران

خورید آب ولی ای اراده حق شناس / عوض کنید جدا دست حضرت عباس

حضرت عباس

خورید آب تلافی کنید ای لشکر / به تشنگی چه عوض میدهید ای لشکر

خورید آب که صد داغ بر حسین علی (ع) — برای قطره آبی شهیدای لشکر

حر

الطاف قتل هرچه در این باب میدهد
بر دشمنان حسین علی (ع) آب میدهد

او آب میدهد به من دخیل لشکرم
من سد راه او شده ام خاک بر سرم

سری نهم به زانوی خود از غم الم
ببینم که از چه باب شود حل مشکلم

مصعب

ای برادر شده ای زار و پریشان امروز
گشته ای از چه سبب واله و حیران امروز

خود طلبکار شدی جنگ حسین (ع) را چه کنی
در میان دو سپه سر به گریبان امروز

سر برآور ز گریبان و جوابی برگو
جمله دانند ترا نامور دوران امروز

حر

نمیدانی برادر جان چرا سرگرم افغانم
دو ره در پیش دارم زین دو ره سر در گریبانم

گهی ثابت قدم دارد مرا عَلَم سوی جنت
گهی نفس بد اندیشم کشاند سوی نیرانم

گهی از شوق خمر لذة للشاربین هستم
که حل مشکلم را از ره الطاف یزدانم

امام حسین (ع)

شبیه روی محمد ایا علی اکبر — بگو اذان نماز خدای داد آور

علی اکبر

الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر (تا آخر اذان)

امام حسین (ع)

خطاب من به تو ای حر شده است وقت نماز
ابا سپاه خودت کن نماز بی انباز

حر

شوم فدای تو ای سبط ساقی کوثر — تویی امام خلایق ز اکبر و اصغر
تو مقتدایی و ما اقتدا کنیم زجان — به پیش باش حسین ای ستوده داور

(امام حسین دو رکعت نماز بخواند. بقیه اقتدا نمایند)

امام حسین (ع)

خطاب من به شما یاوران ز خرد و کبار   کجا روید؟ بمانید بار بر رهوا[ر]

کنون که مانع ما گشته حر در این منزل   کنید بار گشائید کربلا منزل

(دور مجلس بگردند)

حضرت عباس

ترسم علی اکبر از جور ظلم عدوان   با قد چون صنوبر غلطان شود به [illegible]

ترسم که قاسم زار عیشش عزا نماید   از خون حنا ببندد بر کف در این بیا[بان]

علی اکبر

ترسم شود حسینم یاران شهید اعدا   گردند بی پرستار آل علی به دوران

ترسم شود سکینه بی یار و بی مددکار   یارب ترحم کن بر آن حزین گریان

قاسم

ترسم دهد به ما رخ   ظلم فزون ز پایان

گردند خوار و مضطر   نسل علی عمران

ترسم علی اکبر   ز فرقش دو تا نماید

لیلا شود چه مجنون   رود در کوی بیابان

امام حسین (ع)

ترسم در این بیابان   عمرم رسد به پایان

در این سفر عزیزان   گردم شهید عدوان

ترسم که هر دو دست   عباس نامدارم

گردد جدا ز پیکر   از ضرب تیغ بران

حضرت عباس

امشب چرا سفیده بر سر نیاید از غم

چشم حسین بی‌کس از گریه چون پرآب است

قاسم

امشب چرا خروس   عرش خدا بخواب است

ره گم نموده است بر ما   عباس دل کباب است

علی اکبر

امشب چرا نگردد   صبح از افق هویدا

گویا که بخت آل   احمد زکین بخواب است

امام حسین

اذان صبح گوئید تا نماز کنیم   رخ نیاز

رخ نیاز به درگاه   بی نیاز کنیم

(علی اکبر اذان گوید - نماز خواند - بعد از نماز امام گوید :)

یاران شوید عازم ره خرد واز کبار   تا در مکان خویش رسیم دهیم بار

(مکث دور مجلس بگردند.)

ای ذوالجناح از چه ستادی در این مکان

گویا به منزلم تو رساندی در این زمان

عباس گو به من که چه نامست این زمین

تا گشته ام وارد   دلم گشته زود غمین

ای ذوالجناح خستگیت در جهان نبود

امشب چرا تو خسته شدی ذوالجناح زود

حضرت عباس

قربان تو حسینم اندیشه را چه نام است

امام حسین (ع)

بگو برادر من   این نام که کدام است

حضرت عباس

یک نام قادسیه   هم ماریه نام است

امام حسین (ع)

عباس نام دیگر   برگو به من کدام است

حضرت عباس

نام دیگر حسینم   گویند کربلایش

امام حسین (ع)

اشک از دو چشم من شد. بخود ز نام آنش

حضرت عباس

بهر چه ای برادر خونابه دل بباری

امام حسین (ع)

این مقتل حسین است گویا خبر نداری

حضرت عباس

گریان چرا به اکبر آقا کنی نظاره

امام حسین (ع)

در این زمین برادر   گردد هزار پاره

حضرت عباس

از دل کشیده ام آه   از چه ای برادر

امام حسین (ع)

گر گفتمت که گویم از این سؤال بگذر

حضرت عباس

آقا بحق قرآن باعث زلطف برگو

امام حسین (ع)

عباس هر دو دستش گردد جدا از بازو

حضرت عباس

صد جان من فدایت فرمای امر عالی

امام حسین (ع)

در این زمین بباید   منزل کنی مجالی

حضرت عباس

زینب نزول فرما چون مه ز هودج زر

امام حسین (ع)

بر پا کنید خیمه   اصحاب من سراسر

(پیاده شوند)

امام حسین (ع)

بارگشائید خوش منزلگهی است   تا بجنت زین مکان اندک رهی است

بارگشائید اینجا کز جفا   دست عباسم شود از تن جدا

بارگشائید کاینجا بی درنگ   بر گلوی اصغرم آید خدنگ

اندر این جا از جفای مشرکین   جان سپارد اکبرم در این زمین

حضرت عباس

به چشم آنچه تو گوئی مطیع فرمانم   قبول قول تو شاهنشهی است بر جانم

(منزل کنند)

زینب

عجب دشت خطرناکی است این دشت   نمیدانم چه غمناک است این دشت

خداوندا چه آید بر سر من   که اندر رعشه آمد پیکر من

امام حسین (ع)

بیا عباس ای پشت و پناهم   ~~[illegible]~~ تو سرداری و سقا بر سپاهم

برآور کن مطلب نزد من زار ز اعرابان این دشت‌های دلفگار

حضرت عباس

اعراب ما دیه جگرگوشه رسول کرده است از حجاز بخاک شما نزول

آنکه به نزد خویش شما را کند طلب بوسید خاک پای جنابش به صد ادب

ظهیر

سلام ما به تو باد ای حسین (ع) سبط رسول به ما چه آیه رحمت نموده‌ای تو نزول

ترا چه خیل غلامان حلقه در گوشیم چه خدمت است بفرما که با جان کوشیم

امام حسین (ع)

بادا علیک من به تو ای شیخ پارسا راضی بود ز جمله شما روح مصطفی (ص)

خواهم که این زمین بفروشید تا به پیش وقف مجاوران کنم و زائران خویش

ظهیر

گر جان ز ما قبول کنی ای امام دین از تو دریغ نیست چه قابل بود زمین

کردیم این زمین به نثار ره شما اکرام تو است گر بدهی قیمتش بها

امام حسین (ع)

گر زین کنید بهر بهای زمین قبول این مبلغ قلیل پی خاطر رسول

یارب تو واقفی که نمودم من این زمین بهر زائر و مجاور خود وقف این زمین

ظهیر

به احترام تو احرام بر لبان داریم درود بر لب و لبیک بر زبان داریم

تو کعبه حق و ما بنده بیابانی برای راه شما آورده‌ایم قربانی

بیاورید شما بره‌های قربانی برای نور دو چشم علی عمرانی

امام حسین (ع)

از این منا که بود جای پاکبازی‌ها مرا ز ذبح شما هست بی‌نیازی‌ها

چه حاجت است بره ذبح گوسفندان را دهید سر به چراگاه گوسفندان را

ظهیر

مکن رد ذبح ما ای کعبه اخلاق ربانی

امام حسین (ع)

حسین با خویش آورده است هفتاد و دو قربانی

کدامند آن فدایان تو ای فرزند پیغمبر دو فرزندم ذبیح من علی اکبر علی اصغر

دگر قربانیان بشمار ای فخر بنی‌هاشم بود عباس و عون و جعفر و عبدالله و قاسم

چه می‌خواهی در این صحرا ای نوباوه زهرا منم ذبح عظیم است و چه قربانگاه این صحرا

ظهیر

فریاد از غریبی و بی‌یاری حسین (ع) وز ناله‌ای که دیدم زاری حسین (ع)

امام حسین (ع)

ای اصحاب بدانید از طریق وفا / که هست منزل ما این زمین کرب و بلا

همین دم است که آیند اهل کفر و ضلال / شود ز لشکر کفر این دیار مالامال

بماند آنکه بخواهد بهشت حق جاوید / بهشت کرب و بلای شود ز کینه شهید

همه با سر تأیید. اصحاب او را تکریم نمایند و بعد بخواند:

من پرده حجاب کشیدم به حالتی / هر کس که می رود برود بی خجالتی

همه رفتند و بیکسم کردند / به ناله‌ای سکینه چه بیکسم کردند

(امام حسین بخواند)

ابن سعد

آمدم با سپاه کوفه و شام / در میان تیغ‌های خون آشام

آمدم تا به آسمان کبود / برم از دودهٔ تیر دود

ای سپه طبل کوس بنوازید / گوش خورشید و ماه کر سازید

همه باشید ای سپاه گواه / ای بزرگان و رهبران سپاه

که من اول کسم که مرکب تاخت / تیر بر لشکر حسین انداخت

(تیری به خیمه امام زند)

حر

نشنید طبل و نوا می رسد ز کینه سپاهی / عمر رسیده به کرب و بلا چه دود سیاهی

کنم چه چاره که از پای خود روم به جهنم

خدا ز چشم پر از آب و ز دلم تو گواهی

مرا که مادر من شیر پاک داده به دامن

چسان بهشت برین را دهم به یک پر کاهی

شوید حمله پیاده سپاه بی حد و مر

حلال زاده نیم زین دهم به یک پر کاهی

حرامزاده

شمر

می رسم از کوفه با سپاه فراوان / خدمت ابن سعد با جلال و فرمان

شام غم آمد رسید روز به پایان / خواب خوش آمد حرام چشم دلیران

هی هی از این خفتگان وادی غفلت / بی خبر از مرگ خویش و گردش دوران

وه چه زمینی است این زمین معطر / وه چه بیابان تمام پر گل و ریحان

ای پسر سعد گفته‌اند که باشی / پیر خردمند به ز کل جوانان

جنگ به استادی است و حیله و تدبیر / نی به سپاه زیاد جاهل و نادان

جنگ ندیده برای تو مفت جنگ / خصم ندیده شود ز بیم هراسان

چند نفر خنجر دیده کن تو تنها   تا یورش آریم کوی شاه شهیدان

(گاه حمله کنید)

اگر بخت بلندی می کند یاری در این صحرا

روم اندر زمین کربلا با شورش و غوغا

اگر چه میشود غمناک قلب نبی اعظم

ولیکن می شود شادان دل شاهنشه یلدی

برای خاطر من ای شقی نغمه ای سر کن

که با گلبانگ های بیدادش شرر آرد به پیکر؟

ابن سعد

شمر ذی الجوشن خدا روی ترا سازد سیاه

خواستم تا صلح انجامد میان هر دو شاه

از کلامت بوی غیرت سر زده از جوشنم

باش شاهد حال اول من فکندم زین سپاه

طبل از هر سو نوازید ای سپاه کینه جو

داد بر هر مرغان ریزید اندر خیمگاه

زینب

ای کاز ثوم دعا   آهسته تر آهسته تر

باشد حسین من بخواب   آهسته تر آهسته تر

شمر

زینب ای همشیره سلطان اولاد لوی

تا کی باشد حسین (ع)   مانند شاهان لی

رو نما از خواب بیدارش   بگو بخرام زود

تا کی شمرت زند هی داد   هی بیداد هی

زینب

وه چه آشوبی نهاده از برای ملک ری

می کشند فرزند زهرا (ع)   داد هی بیداد هی

شمر

خیالت می رسد زینب برادر داری و یاری

کنم از کینه بر جسم حسینت از جفا کاری

همه کون و مکان لرزد   تمام لامکان لرزد

زمین و آسمان لرزد   بلرزد عرش غفاری

زینب

مسلمانان حسین (ع) دیشب نخوابید   سحر تا صبح دور خیمه گردید

دلم نایذ که بیدارش نمایم   دمی سیری ز گفتارش نمایم

برادر جان ز خواب ناز برخیز   ببین چشمان زینب را گهر ریز

امام حسین (ع)

~~[illegible]~~ خواب میدیدم ریاض سنبل گذاشتی

داشتم با جدّ و بابم گفتگو گذاشتی

مادرم می‌گفت فرداشب حسین (ع) مهمان ماست

گشته بودم با برادر روبرو گذاشتی

زینب

ای برادر خواب بودی کز جفا — شمر آمد در لباس برده سرا

ای برادر از سر غیض و غضب — من بدیدم او ترا کرده طلب

امام حسین (ع)

مخور تو غصه ای خواهر الم پرور — به چاره تو کوشم مهر دو دیده تر

قربان وفات ای برادر — رو در بر این گروه کافر

برگو شب جمعه است امشب — ما راست بدولت عیش مطلب

امشب بدهید مهلت ما — فردا بکنیم جنگ اعدا

حضرت عباس

بچشم آنچه تو گویی بطبع فرمانم — قبول امر شما منتی است بر جانم

نزد شمر آید و گوید:

ای شمر شریر زشت نادان — فرموده برادرم ز احسان

امشب بدهید مهلت ما — فردا بکنیم جنگ اعدا

شمر

دادیم مهلت این رسم دین است — برگو که وداع آخرین است

حضرت عباس

قربان وفات ای برادر — دادند مهلت آن قوم کافر

امام حسین (ع)

یاوران من همه خرد و کلان — دور من گردید جمع این شام تار

می‌شود فردا جهان پر شور و شین — هست فردا آخر عمر حسین (ع)

من برده حجاب گشتم به حالتی — هر کس که می‌رود برود بی خجالتی

سکینه

همه رفتند و بیتیم کردند — مضطر قوم ناکسم کردند

کی شود امشب نشود صبح ای خدا — تا خورم سیلی ز شمر بی حیا

امام حسین (ع)

علی اکبر بیا ای نور دیده — تو را زحمت بسی لیلا کشیده

بیا برادر لیلای حزینه — برو فرزند در شهر مدینه

علی اکبر

پسر خوب است پدر را یار باشه — به روز بی‌کسی غمخوار باشه

امام حسین (ع)

برادر که همه باروی انور   پناه آرید با قبر پیغمبر

گر این قوم بی شرم و حیایند   بجز با من دگر کاری ندارند

حضرت عباس

مگر ما حرف بی مهر و وفائی   برادر از برادر کی جدائی

اگر صد پاره سازندم ز خنجر   کی مهر تو برون آید از سر

امام حسین (ع)

برادر زاده شیرین زبانم   من از بهر تو در آه و فغانم

بیا بردار رو اندر وطن کن   پناه بر تربت پاک حسن کن

قاسم

امام حسین (ع)

چه دست از یاری من بدارید   شما چون یاوران جان سپارید

شما چون در وفاداری یگانید   بیائید منزل خود را ببینید

(وسط ۲ انگشت باز نماید)

حضرت عباس

کی شود امشب شود صبح ای خدا   تا دو بازویم شود از تن جدا

علی اکبر

کی شود امشب شود صبح ای خدا   تا سرم بشکافند از تیغ جفا

قاسم

کی شود امشب شود صبح ای خدا   تا عروسیم شود از کین عزا

امام حسین (ع)

کی شود امشب شود صبح ای خدا   تا سرم بشکافند از تیغ جفا

زینب

کی شود امشب شود صبح ای خدا   تا شوم از کین اسیر اشقیا

سکینه

کی شود امشب شود صبح ای خدا   تا خورم سیلی ز شمر بی حیا

امام حسین (ع)

روید امشب وداع جان نمائید   که فردا کشته تیغ جفائید

حر

ندانم آخر چه سازم که شرمسار گردم   بدین دو روزه جهان های کردگار گردم

روم به خیمه حسین و رسد بشارت حوری   چرا ز فعل بد خویش شرمسار گردم

حوری

در جهان تماشای نظر بر حر نمودن گر   حر کجای دگر تو قاتل سوی ما بیا و بیا

حر

می روم به خیمه حسین   این ندا به شنوی و شیش   که رسد ز حور به من   سوی من بیا و بیا

حوری

حر مکن دیگر تو جدال — ما ترا گوییم وصال
سوی حوریان تو بیا — سوی ما بیا و بیا

حر

مانده ام درد دل به خدا — در زمین کرب و بلا
می‌رسد حوری ندا — سوی ما بیا و بیا

حوری

تشنگان آب زلال — ما ترا گوییم حلال
سوی حوریان تو بیا — سوی ما بیا و بیا

حر

از غم ای خدای ببین — سر نهم به خانهٔ زین
گویدم بهشت برین — سوی ما بیا و …

ابن سعد

ندانم از چه سبب حر ستاده غمگین است — سرش ز غم و اندوه به سر زین است
بیا به نزد من ای مصعب ای برادر حر — برو به نزد برادر اگرت به تمکین است
ببین چرا سر خود را نهاده بر سر زین — چگونه گرفته و یا بیمش از ره کین است

درد دلی مصعب و حر

مصعب	حر
ای برادر ز چه رو سر به سر زین داری	ای برادر چه خبر از دل غمگین داری
پور سعدم بزند طعنه که حر مجهول است	سروران جمله بگویند که حر معقول است
جمله گویند که حر از چه دل کین گردید	این بگو هیچ کسم روز دغا پشت ندید

مصعب	حر
بس بگو جان برادر چه سبب حیرانی	من چه گویم که شده زورق من طوفانی
درد دل گو به برادر ز چه داری دل ریش	شو پیاده که بگویم به تو درد دل خویش
این چه لرز است که افتاده ترا در پیکر	رعشه از خوف الاه است که آید به نظر
مصلحت چیست بگو جان اخا قربانت	مصلحت آنچه تو گویی ببرم فرمانت
تیغ برکش به رخ زادهٔ آن خیر انام	دست من قطع شود تیغ کشم روی امام
تیغ برکش به صف خصم تو با قهر و غضب	چون کشم تیغ برادر به رخ میر عرب
میهمان خوار مرا در نظر شیردلان	خاک عالم به سرم چون بدهم دین به جهان
گفت بر من پسر سعد تویی دیوانه	نور سلطان جهان شمع و منم پروانه
تو چنین مضطر من از غم او افگارم	من حسینی شدم و نور حسینی دارم
آخر الامر چه خواهد دل تو جان جهان	خواهم از جان برسم خدمت آن شاه جهان
گر چنین کار کنی سر جهی از قهر یزید	می‌تواند چه کند آن سگ بدین پلید
مال و اموال ترا جمله بسوزند به باد	آخرت جو شده‌ام مال و جهانم به چه کار
زن و فرزند ترا می‌کند از کینه اسیر	زن و فرزند نخواهم چه روم سوی سعیر

مصعب

خانه‌ات جان برادر کند از کینه خراب | گر خرابش کند خود کند آخر بخراب

دولت از دست تو بیرون برود نور دو عین | دولت آن است که دارم سر خود کوی حسین

گر کنی جنگ تو را میدهد اشتر به قطار | این جهان جمله برای آیدم آخر به چه کار

گر کنی جنگ زر و زیور و خلعت داری | بنشین این تماشا که تو فرصت داری

گر نه کمتر بنما روزن از غصه چو شب | چون که مریم که رسیده است مرا عاج لب

چون ببینم چنین حال ترا کور شوم | چون نخواهی که بمیرم ز خدا دور شوم

گر نه کمتر به فدای تو ایا نور دو عین | چون که مریم که تو خواهی ببرم جنگ حسین

باش طبیب

مصلحت چیست ببین درد خودت | غریب

خواهانی دل بکند یاری آن شاه غریب

ای برادر به رهی رو که ترا دلخواه است | هر که نهالش گذارد بخدا گمراه است

شرم داری ز برین تو وصیت بکنی | گو به من یاری آن شاه کنی یا نکنی

سر نه پیچم بجوا آنکه تو گویی سر تو | ای برادر تو کشی تیغ برادر آزاد

حلقه پند نصیحت در گوشم بنما | شافع خیل گنهکار که هاست به جزا

شافعت روز جزا احمد و اولاد کرام | خانه آخرت از دست مده ختم کلام

یکسی ببین تا که چه گوید پسر سعد پلید | مطلب خویش بمن گوی تو سردار یزید

ابن سعد

بشنو ای حر چه گویم میان این همه لشکر | نمودی خویش را آزاد از قتل و تیغ بی‌جوهر

به یک مغلوبه جنگ ای حر نمودی خوشتن را گم | که همچون مرد جهولی نه دانستی تو از پا سر

حر

از این حرف مرا بوی غضب از چو شمع زد بسر

نظر کن ای عمر بنگر یکی نیشتر یکی خنجر

ولی خواهم عمر دانم تو را منظور ای بدبین

تو راه جنگ داری یا که صلح با شاه دین پرور

ابن سعد

بود منظور من آنکه سرش زینت کند برنی

به بخشم بر یزید او را اگر بیعت کند باوی

اگر بیعت نکرد آن شه میدان ای حر نام آور

چو بسمل غوطه‌ور گردد میان خاک و خون بی‌سر

حر

شده است کار من ای یاوران بسی مشکل | کشیم کشتی عمان خویش بر ساحل

ایا غلام نمودی تو اسب من سیراب | و یا که خود بشوم آبیار این جاهل

حلال من تو برادر مرا که من رفتم | ز دست خویش برادر منه ره باطل

مصعب

یاران برادرم شد و من خویش کشته ام

بهر چه از برادر خود دیده بسته ام

تنها نه از برادر خود دست شسته ام

چشم شفاعت از همه لب تشنه بسته ام

حر

ای غلام و پسر و برادر پیاده شوید | برای خاطر من هر دو ایستاده شوید

ای برادرم مصعب نکو سیما | ز پای چکمه درآرید جملگی ز وفا

زره ز بر بنمائید چکمه ای یاران | بیفکنید به گردن حسام خون افشان

بیا علی تو ای نور دیده من زار | ببند دست مرا ای عزیز جان فکار

قلاده کن پدرت را چو سگ ای فرزند | بکش بسوی حسین علی ای دلبند

ببند چشم مرا از ره وفاداری | که چشم من نفتد بر گزیده باری

برای آنکه خجالت کشم از آن سرور | چرا که راه ببستم به آل پیغمبر

به روی دست بگیرید هر یکی قرآن | که تا رویم بر شه دین امام زمان

علی پسر حر

به چشم آنچه تو گوئی مطیع فرمانم | قبول امر شما منتی است بر جانم

حر

یا حسین ای خلف شیر خدا التوبه | یا حسین تشنه لب کرب و بلا التوبه

چون که بد کرده ام از کرده خود منفعلم | از کرم کن نظری جانب ما التوبه

یا گناهم تو ببخشای به قرآن مجید | یا ز شمشیر جدا کن سر ما التوبه

امام حسین (ع)

چه عجب حر که تو رو سوی غریبان کردی | در بر تشنه جگران جامه به جانان کردی

عجب است آن که تو گشتی به من بیکس یار | از چه قرآن به کف و چکمه به گردن کردی

حر

سلام ای آفتاب برج عصمت

امام حسین (ع)

علیک ای حر خدایت کرده رحمت

حر: زجرم درگذر آقا حسینم

امام: شفیعت غم مخور در نشأتینم

حر: دخیلت توبه کردم من نگارم

امام: شفیع تو بود جدّ کبارم

حر: اگر رحمت بود بر عرض حالم

امام: بگو مطلب تو حر با وفایم

حر: مرخص کن روم آقا به میدان

امام: تو مهمان منی جانم مرنجان

حر: دخیلت اذن میدانم بفرما

امام: مگو این مطلب و دیگر مفرما

حر	امام حسین (ع)
پسر خواهم فدا سازم به اکبر	عزیز است این پسر مانند اکبر
بلاگردان عباست نمایم	بلاگردان است من نمایم
بمیرم کن بلاگردان اکبر	بلاگردان است هست اکبر
دلم خواهد جوانم چاک بینم	نه طاقت میهمان در خاک بینم
برادر را کنم قربان عباس	بود مهمان مرا آن نیک اناس
پسر بینم تن صد چاک اورا	نه طاقت بنگرم در خاک اورا
بده رخصت که رو آرم به میدان	مکن خواهش تو هستی تازه مهمان
بده اذن جهاد ای ماه انور	برو ای حر خدایت یار و یاور

حر

بابا علی بیا که دم آخر آمده — شهباز مرگ در حق این آخر آمده

دارم وصیتی به تو من با فغان و شین — بعد از پدر نما تو مددکاری حسین (ع)

بابا علی چه شد تنم آغشته در تراب — باید که جان کنی به فدای حسین چه باب

علی پسر حر

زنهار ای پدر بکشم دست از حسین — صد هم چو من فدای شه هر دو عالمین

غمگین مباش مرحمت آید از خدا — لطف خدای هر دو جهانت بود پناه

حر

کجائی ای مصعب پر ملال — حلالم نما ای برادر حلال

وصیت ای مصعب مه لقا — نما یاری شاه کرب و بلا

مصعب	حر
حر دشمن شده واجب بمن ای نور دو عین	من شدم سد بطریق هم بجرم هم بحسین (ع)
طاقتم کو که ببینم تنت آغشته بخون	دلم از شوق شهادت شده بی صبر و سکون
باز برگرد برادر که مرا نیست قرار	دست امروز زمن جان برادر بردار
پیشتر از تو روم من بسوی قوم دغا	کی گذارم که شوی پیشتر از من تو فدا
گر تو را آرزوی هست بگو جان عزیز	از بصر سیل غم از بهر برادر تو مریز
چه کنم گریه کنم گریه ای نور دو عین	تا توانی بنما گریه برادر به حسین (ع)
گر وصیت بودت جان برادر بشمار	دست از یاری سلطان غریبان تو مدار
از سرشک بصرت خون شده اندر دل من	آه منعم منما گریه بود حاصل من
میکشی از دل پر درد برادر زچه آه	بهر آن که بگرفتم به حسینم سر راه

امام حسین (ع)

هزار رحمت حق بر تو بادی هر دم — که شیر پاک مکیدی ز دامن مادر

حر

خدا حافظ حسین بی معینم — خدا حافظ علمدار حسینم

علی اکبر حلالم کن زیاری — که دارم من هوای جانثاری

خدا حافظ ای شه بی غمگسارم　　عزیز حق حسین دلفگارم

امام حسین (ع)

برو بادا که رحمت حق بر تو بادا بی حد و مر　　رسان سلام مرا نزد ساقی کوثر

حر (به میدان جنگ رود و گوید)

ایا نابکاران بی ننگ و عار　　کنم خون خود بر حسینم نثار

ز اهل کوی حق بپرداختم　　مکان در بهشت برین ساختم

به روی حسین و عیال حسین　　سد آب کردید با شور و شین

نمیدانم ای فرقه ناصواب　　چه خواهید گفتن به محشر جواب

ابن سعد

تو شمر ببین که بلای سپاه شام آمد　　به جنگ ما همه حر نمک حرام آمد

نصیحتش بنما کز همان زراه وفا　　ببین به یاری ما یا به جنگ ما آید

شمر　　**حر**

چرا شدی ز امام زمان تو حر بیزار　　مخوان یزید لعین را امام ای غدار

گمان کنم که تو دیوانه گشته ای اکنون　　تو گو مگو که نه دیوانه ام ایا ملعون

بیا مده به گدائی تو منصب شاهی　　زبان ببند که ندهم به صد برگاهی

یزید خانه ات از کینه می کند ویران　　عوض گرفته ام از حق ز قصر باغ جنان

تو دست کش ز بد کاری ام وحید　　نگو که مرد خدا چند دیو را شنیده

شمر　　**حر**

یزید اسیر عیالت کند به شور و شین　　عیال من نبود بهتر از عیال حسین (ع)

هزار پاره تنت میشود ز خنجر کین　　مرا ز کشته شدن نیست خوف ای بی دین

سپاه کینه بگیرید دور حر دلیر　　گهی ز گرز بکوشم گهی به این شمشیر

ز چار جانبش از تیر پاره پاره کنید　　به رزم شیر دلان ای سپه نظاره کنید

هدف زنید تنش را سپه به تیر و سنان　　رسد صدای نویدم بگوش از حوران

همین دم است که گردد هزار پاره تنت　　همین دم است کنم قطع دست و پا و سرت

همین دم است شود ~~[illegible]~~ این کفن بجای قبا　　گذشتم از سر دنیا خریده ام عقبا

شمر

ایا گروه بگیرید دور او را تنگ　　برآورید خروش از دف و چغانه و چنگ

(جنگ کنند)

حر (بعد از جنگ کردن افتاده گوید)

یا حسین یا حسین مرا دریاب　　کشتی من فتاده در گرداب

امام حسین (ع)

کنم ز ما افغان و شین　　آه حسین آه حسین

بهر تو ای نور دو عین　　آه حسین آه حسین

(سوی خیمه رود)

مصعب

شوم فدای تو ای پادشاه کرب و بلا　　بده تو رخصت جنگم به حرمت زهرا

که از فراق برادر دلم کباب شده　　مرخصم بنما ای غریب کرب و بلا

امام حسین (ع)

خوشا به حال تو ای مصعب سعادتمند　　برو که حور به جنت برات پرافکند

مصعب (به میدان رود و گوید)

ای خیل گمراه گم کرده راه　　بیائید یکدم به آوردگاه

ز داغ برادر غمینم چنان　　که ریزم سران را چه برگ خزان

عمر پور سعد شقاوت قرین　　قدم پیش نه ضرب مردان ببین

شمر

ای گروه بگیرید دور مصعب شیر　　در آورید ز پایش به ضرب نیزه و تیر

مصعب

یا علی ای امام فدایت یا علی　　من فدای نام نیکت یا علی

یا صاحب ذوالفقار وقت مددست　　ای والد نیست و چاره وقت مددست

(بلافاصله جنگ کند. بر زمین افتد و خواند:)

یا حسین بنگر دل غمگین من　　بنه قدم از رحمت بالین من

امام حسین (ع)

کشته‌ای جوان نکوروی مه لقا　　آمد حسین بر سر تو از ره وفا

علی پسر حر

ایا ولی عصر آل عبا　　بده رخصت جنگ قوم دغا

که از داغ باب و عمو خون دلم　　ببین بهر باب و عمو ماتمم

امام حسین (ع)

بیا به بینمت ای حرّ دلیر　　شوی فدای علی اکبر　　ای مه دلگیر

خوشا به حال تو ای نوجوان خوش منظر　　برو که حافظ تو باد خالق اکبر

علی پسر حر (برود میدان و گوید)

ایا سپاه دنی کیست مرد میدانم　　حلالزاده فرزند شیر یزدانم

ز خون عم و پدر تشنه‌ام به خون شما　　ز حمله زود کنم روی لاله‌گون شما

ابن سعد

فرزند حر چه شیر به میدان نهاد رو　　با آنکه کو بشیر رسد از دلاوری

ای قوم از نیام برآرید تیغ کین　　او را بر پدر بفرستید در این زمین

شمر

پسر حر عجب دلیر شده　　در این رزم مانند شیری شده

بگیرید او را میان سپاه　　برآرید گردش از دف و کرنا

علی پسر حر

یا صاحب ذوالفقار وقت مددست　　ای والد نیست و چاره وقت مددست

(مشغول جنگ شود)

شمر

کجاست حر دلاور که تا نظاره کند / ز مرگ پور به تن جامه پاره پاره کند

بگو نهاده سر از تن جوانانم / میان سر زلف تو طرح دوری اندازم

علی پسر حر

روم ز شوق کنون جانب رسول الله / اقول و اشهد ان لا اله الا الله

غلام حر

ای خواجگان چه چاره کنم از غم شما / فریاد از جدائی و از ماتم شما

من داده ام به عهد غلامی سر وفا / ای خواجگان لک السعادت انکه من از قفا

رخصت بده که جان به رحمت برد غلام / نازد بخواجگان به صف حشر السلام

ام حسین

احسنت ای غلام که عهد حق گذار / رخصت بود ترا که کنی رو به کارزار

غلام حر (به میدان جنگ رود و گوید)

ایا نابکاران بی ننگ و عار / برآرم ز جان شما که دمار

بگیرید تیغ از کنم ای لئیم / فرستم شما را به قعر جحیم

یا صاحب ذوالفقار دستی مددی / یا والد زینب و جعفر دستی مددی

ابن سعد

ایا گروه مزید دور او را بگیرید تنگ / درآورید ز پا این ز ضرب تیر و خدنگ

شمر

ز چار جانب ای پردلان دغا / درآورید ز پا این غلام سیاه

(جنگ کنند و غلام حر کشته شود)

مادر وهب

ای وهب جانم بلاگردان تو / من به قربان قد و بالای تو

ای وهب وقت مددکاری رسید / بر حسین هنگام غمخواری رسید

خیز کن جانت به قربان حسین / تا شود شافع به روز نشاتین

وهب

خاک عالم بر سرم زین ماجرا / بی‌کس و یار است سبط مصطفی (ص)

تیغ بندم بر کمر با شور و شین / تا بریزم خون اعدای حسین (ع)

می روم قربانی جانان شوم / روز محشر همچو گل خندان شوم

رفتم ای مادر غریب بیکسم / جان تو جان عروس نو کسم

وهب / **ام حسین (ع)**

السلام ای شاه دشت کربلا / مرحبا ای نوجوان با وفا

خواهم اندر پات جانبازی کنم / دل به قتل تو چنان راضی کنم

سوی میدانم روان کن از وفا / هم تو مهمانی دهم تو که خدا

اذن فرما جان به قربانت کنم / غم مخور این لحظه امانت کنم

جانم از شوق شهادت شد به لب / صبر کن من مطلبی دارم وهب

چیست مطلب ای شه بی خانمان / یک سلام از من به پیغمبر رسان

وهب

رفتم اما مست و شیدای توام — ام حسین: تو که رفتی هم اینک آیم از پی ات

وهب

بیا ای نوعروس دیده گریان — بیا بینم ترا ای ماه تابان

عروس

روانی در کجا ای شوهر من — در این وادی تو بودی همدم من

وهب

عزیز فاطمه یاور ندارد — در این صحرا کسی بر سر ندارد

عروس

پس از تو خون دل باشد خوراکم — ستان این خنجر و بنما هلاکم

وهب

عروس رفتم ای شیرین زبانم — حلالم کن حلالم کن حلالم

ببین فرزند پیغمبر غریب است — بدشت کربلا او بی نصیب است

اگر یاری کنم امروز او را — پیمبر را کنم راضی به دنیا

به محشر می کند ما را شفاعت — رویم اندر بهشت با ضیافت

عروس

برو مدد بنما بر عزیز جان رسول — که رو سفید به محشر شوم به نزد بتول

ولی بگو قسم این است ای نکوسیما — که روی چه گشته ز ظلم کرده یار سیاه

بکن تو عهد که بی من ای آسوده سرشت — تو از وفا ننهی گام سوی باغ بهشت

وهب

نمودم عهد ای یار وفادار — بحق کردگار حی دانا

که همراهت برم ای یار جانی — بسوی باغ بهشت از مهربانی

عروس

برو برو که خدا یار و یاورت باشد — همیشه سایه الله بر سرت باشد

وهب

به ابن سعد بگوئید ای ز سگ کمتر — طلب نموده ترا چاکر علی اکبر

ابن سعد

ایا جوان دلیر عرب به داماد — بگو تو مطلب خود را ای نیکو مراد

وهب

چرا آب بستید با شور و شین — بروی حسین (ع) و عیال حسین (ع)

شه آخر حسین زاده پیغمبر است — برادر را پدر ساقی کوثر است

شمر

ز آب ختم سخن کن وهب به شور و شین — که نیست قطره آبی به کودکان حسین (ع)

وهب

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — یا والد زینب و جار وقت مدد است

شمر

الا ای مهمانان وهب آمده — وهب نره شیر عرب آمده

بگیرید از هر طرف دور او — بسازید از تیر و نی کار او

وهب

ای غم رسیده مادر محنت کشیده مادر — گو با من ای نکوفر آیا ز من رضائی

مادر وهب

ای برگزیده مادر محنت کشیده مادر — تا غرقه خون نگردی از تو رضا نگردم

وهب

طاقت دگر ندارم از دیده اشکبارم — بنگر ز پا فتادم آیا ز من رضائی

مادر وهب

ای سرو بلند قامتم مهر تو بی قرارم   تا بر زمین نیفتی از تو رضا نگردم

وهب

از کثرت جراحت بر تن نمانده طاقت   بین عرصه خون جوانت آیا ز من رضا

مادر وهب

تو کدخدا جوانم اشک از بصر فشانم   ای نور دیدگانم از تو رضا نگردم

شمر

ایا جوان شده امروز روزگار سیاه   بگو که اشهد ان لا اله الا ا...

وهب

گواه باش تو ای کردگار بی همتا   بگفتم اشهد ان لا اله الا الله

شمر

ای مادر وهب تو بگیر این سر وهب   از فرق وهب تو ببین ابروی وهب

مادر وهب

سری که در ره حق دادم ای جفاکاران   پس نگیرم ایا کوفیان بی ایمان

عروس

کشته شد نوجوان ناشادم   زندگانی دیگر نمی خواهم

روم نزد وهب با هزاران ناله و آه   ادل و اشهد ان لا اله الا ا...

مادر وهب

روزم سیاه شد چکنم نیست صبر و تاب

از داغ نو عروس و پسر گشته دل کباب

دل در زمین کربلا آمده به تنگ

بر دل نمانده چاره و دارم هوای جنگ

اینک روم تقاص بگیرم از این گروه   تیر کمان بگیرم و بکنم خون روان ز جوی

ایا کوفیان شقاوت شعار

چه خواهید کردن به روز شمار

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است

ای والد منتقم چاره وقت مدد است

امام حسین (ع)

ای زن ز جدال دست بردار   این طایفه را به خویش بگذار

برگرد که طاقت به جان نیست   تکلیف جهاد بر زنان نیست

مادر وهب

چون پیک اجل دیده به ره دوخته بودم   از داغ عروس و پسرم سوخته بودم

حبیب بن مظاهر

ای خدا فریاد مظلومان برس   جز تو نبود بیکسان را دادرس

شاه مظلومان به دشت نینوا   مانده تنها در پی قوم دغا

نیست کس دیگر ورا یاری کند   بهر امدادش هواداری کند

می روم در خدمت شاه شهید   جان فدا سازم به راهش زین امید

السلام ای پادشاه بحر و بر   السلام ای رهبر جن و بشر

اذن فرما بر من ای عالیجناب   تا کنم ریشم ز خون سر خضاب

امام حسین (ع)

صد علیک از من برویت ای حبیب   زانکه بر زخم من بودی طبیب

بیا یادگار جد والاشان من — کی رضایم جان کنی قربان من

حبیب بن مظاهر

به قربان تو ای شاه فلک جاه ملک لشکر — تو و جان هزاران من به قربان تو ای سرور

تو شاه شیردل تا در حضورت همان شیرم — جوانمرد و جوانم تا تو را دارم چرا پیرم

جهاد ذوالجلال دیده ای بر من مدار اکنون — به جانبازی ات حرفی است حجت ده تمام است

امام حسین (ع)

بیا که بهشت این لحظه بر من کن در بر — برو که اجر دهد بر تو خالق اکبر

حبیب بن مظاهر

ایا اهل کوفه ایا اهل شام — که کردید یکبارگی ازدحام

نه آخر حسین سبط پیغمبر است — نه آخر حسین زاده حیدر است

چرا آب بر روی او بسته اید — دل زارش از جفا شکسته اید

بحکم یزید و عبید زیاد — که لعنت بر آن هر دو ناپاک باد

شمر

بیا ز من بشنو ای پیر خسته نالان — بکن تو رحم به پیری خویش ای مضطر

مکن جدال به این لشکر ظلم شعار — که می کنند تنت پاره پاره از خنجر

حبیب بن مظاهر

جان من بابا به قربان حسین — من فدای جان جانان حسین (ع)

شمر

ایا گروه بگیرید تند جانش را — به مرگ او بنشانید یاورانش را

حبیب ابن مظاهر (جنگ کند و بر زمین افتد و خواند)

یا حسین (ع) ای شافع روز جزا — نوکر پیرت فتاده در بلا

امام حسین (ع)

نعم خیر لبیک و لبیک ای حبیب — راضی از تو باد خلاق مجیب

حبیب بن مظاهر

گواه باش خدایا که از محبت شاه — بگفتم اشهد ان لا اله الا الله...

غلام ترک

من بیکسی که اینجا دلغمینم — غلام ترک زین العابدینم

سلام بر تو ای شاه شهیدان — بده اذنم دهم روم بر سوی میدان

امام حسین (ع)

علیک ای بنده افکار مضطر — خدا راضی ز تو در روز محشر

بود لازم که زین العابدینم — دهد اذنت روی ای دل غمینم

غلام ترک

سلام ای بر شهان دهر سرور

امام سجاد (ع)

علیک ای در سعادت همچو قنبر

غلام ترک

مرا تو اذن ده آقا امان دور

امام سجاد (ع)

مرا درد جدائی بس گران دور

غلام ترک

ببین فرزند زهرا بیکس و یار

امام سجاد (ع)

نمی باشم حسینم بی مددکار

غلام ترک

مرخص کن مرا بر جنگ عدوان

امام سجاد (ع)

طلب کن اذن از شاه شهیدان

برفتم نزد شاه بی قرینه
چه مطلب گفت سلطان مدینه

گفت از عابدین رخصت طلب کن
برو یاری به شاه تشنه لب کن

غلام ترک

شکر لله که نمود زین العبا دلشادم   از شهیدانم و از بردگان آزادم
خداحافظ حسین بی معینم   که من عازم به جنگ مشرکینم

به میدان رود و گوید:

ایا ظالمان مجوسی نسب   جفا پیشگان سگ بی ادب
امیری حسین و نعم الامیر   له لم عطاک السراج المنیر
انه مولا عبد زین العباد (ع)
هو النور والنوری رب العباد
سر و گردن سینهٔ فاسقین   بریزم چه برگ خزان بر زمین
نمی ترسم ای ابن سعد لعین   گرت نیست باور بیا و ببین

شمر

غلام ترک به میدان محب در آید   برای جنگ به میدان به شکل شیر آید
سپاه لعن ببرید دور او را تنگ   بر آورید خروش از دف و نقاره و جنگ

غلام ترک

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است   یا والی غیب و چاره وقت مدد است
چون مرا عشق حسین اندر سر است   کی مرا پروا ز تیغ و خنجر است
چون مرا عشق حسین (ع) یار آمده   کی کمر بندم سزاوار آمده
خود و نعلین و زره دور افکنم   پس بیاید کار این پیراهنم
سر برهنه پا برهنه ای خدا   می کنم جان را به شه دین فدا
(جنگ کند و به خاک افتد)

امام سجاد (ع)

الله اکبر زین قوم کافر   گویا ندارند شرم از پیمبر

غلام ترک

آقا نظر کن بر حال زارم   جنگ لعینان بنگر دچارم

امام سجاد (ع)

ای عمه بگذار بر حق قرآن   تا ره گذارم بر کوی میدان

غلام ترک

آقا بیا که تا کشته گردم   در خاک و در خون آغشته گردم

امام سجاد (ع)

آیم به نزدت ای بی قرینه   بر روی گیرم وقالت بکینه

غلام ترک

ای بی بی من ای زینب زار   آقا م آمد بگذار بگذار

شمر

گو منتها ده سرت را از تن جدا سازم   میان سر و تنت طرح دوری اندازم

غلام ترک

مرو ز ترک گون جانب رسول الله ... قد ول واشهد ان لا اله الا الله

عون و محمد (طفلان زینب) تصنیف خوانند :

مادر بیا نظر کن بر حال طفل‌هایت — داریم عزم میدان این نور دیده‌هایت

زینب

کی تاب جنگ دارید ای هشت و نه ساله — جانم کباب گردید از سوز آه و ناله

عون و محمد

مادر برادر تو مانده غریب و تنها — دیگر چسان بمانیم ای خاک بر سر ما

زینب

بر سر بود شما را چون میل جانثاری — هر دو قیام آئید چون سرو علمداری

زینب

سلام ای خسرو دوران دایم

به تو دارم برادر التماسی

بده رخصت به طفلانم به میدان

بده رخصت به طفلان حق جدم

بده رخصت به اون حق زهرا

امام حسین (ع)

علیک ای خواهر زار فکارم

نما خواهش چرا در التماسی

ندارد طاقت شمشیر عدوان

از این خواهش ای خواهر تو بگذر

کفن پوشان بیاشان ای دل آرا

زینب

الاهی حاجت زینب روا شد — حسین برگرد طفلانم رضا شد

عون و محمد

مادر مکن تو گریه بهر قربانی سرت — ما را نما فدای شهزاده اکبرت

مادر برو به خیمه میا از قفای ما — افزون مکن ز ناله در اینجا نگاه ما

زینب

بیائید ای دو طفلان دلاور — کفن پوشم شما را من به پیکر

الاهی اندر این دنیای فانی — نبیند مادری داغ جوانی

روان گردید ای تازه جوانان — به جنگ لشکر اعدا شتابان

عون

ایا ظالمان کوفی نسب

چرا آب بر روی ما بسته اید

محمد

جفاپیشه‌گان سگ بی ادب

دل کودکان را ز غم خسته اید

شمر

عجب عجب به حسین کار گشته اینسان تنگ

دو شیرخواره روانه نموده است به جنگ

خلاصه این دو قمر چهره گر پسر باشند

یقین که شاه جگر تشنه را پسر باشند

عون

نیستیم ما ز طفلان شه کرب و بلا

پور جعفر بود ای کافر بی شرم و حیا

از علی و دیگر از جعفر ایا شوم دغا

محمد

نسل ما بر تو عیان نیست ایا شمر دغا

پدر ما دو جوان است بدان عبدالله

از شجاعت ز دو کس ارث بما داده خدا

عون

آمد دگر نبودش یاور ذوالفقار و حبیب — مادر ما دو جوان خواهر آن شاه غریب

محمد

از چه گردید شما منع بر او آب فرات — بر حسینی که بود روز جزا باب حیات

شمر

ای گروه بگیرید دور ایشان تنگ — برآورید خروش از دو نقاره و جنگ

عون و محمد (جفت خوانند)

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والد رحمت و جار وقت مدد است

جنگ کنند و بر زمین افتند و گویند:

یا حسین دریاب ما را از وفا — در دم آخر بیا بالین ما

امام حسین (ع)

لبیک ای دو غنچه گلزار خواهرم — حال شما تمام عیان است در برم

علی اکبر

بابا به جناب تو به هر لحظه سلام — ده اذن که سازم به فدایت دل و جانم

شد از عطش اهل حرم طاقت من طاق — ز افغان سکینه بخدا من به فغانم

رفتند رفیقان همه اکبرت ای باب — از دوری احباب ز دل رفته توانم

رخصت بده بابا که روم لشکر اعدا — مشتاق جنان است پدر روح روانم

امام حسین (ع)

علیک ای زاده زهرا علیک ای یوسف ثانی — توئی در کربلا یوسف منم یعقوب کنعانی

کجا دل میشود راضی روی بر کوی این میدان — خبر از حال یعقوبت تو ای یوسف نمیدانی

علی اکبر

شنیدم بارها گفتی ایا محبوب ربانی — که اکبر را کنم قربان ایا خلاق سبحانی

اگر قربانیت بابا منم شد وقت قربانی — بده رخصت ایا کرده ملایک بر تو دربانی

امام حسین (ع)

پدر بنگر دو چشمان ترم را — مکن نیلی تو بر سر دخترم را

مرا کافی بود داغ جوانان — دگر داغم مکن افزون پدر جان

علی اکبر

بده رخصت روم میدان پدر تو

امام حسین (ع)

به من مشکل بود جان دادن تو

حدیثی از خلیل الله دارم — ترحم کن به قلب دردناکم

بود اینجا منا و من ذبیحم — به اقوال تو بابا من صریحم

بکن قربان مرا در راه جانان — توئی روح روانم ای پسر جان

علی اکبر

یارب تو ز حال دیده خونم دیده گواهی — پوشم به تن خویش کفن بهر فدائی

تا گریه نمائید به عزای علی اکبر — ای فاطمه صغرای جگر خون به کجائی

ای مادر دلخسته بیا قطع نظر کن — از اکبر مه رو که شده وقت جدائی

ام لیلا

بار الاها از فراق اکبرم — میشود خاک دو عالم بر سرم

ناله جانسوز اکبر می‌رسد — یا که یوسف سوی کنعان می‌رسد

مادرت گردد به قربان سرت — از چه افکندی کفن بر گردنت

علی اکبر

بدان مادر حسین بی یار مانده — به دست لشکر کفار مانده

شده وقتی که سازم یاری او را — کنم در هر غمش غمخواری او را

تو ای مادر حلالم کن زیاری — که دارم من هوای جان نثاری

ام لیلا

چگونه دل بکنم از تو ای علی اکبر — عصای پیری لیلا بدی علی اکبر

بسی امید که لیلا چه تو پسر دارد — ایا فلک ز تو لیلا چه پشت سر دارد

بمن خیال که لیلا تورا که سازد — ولی چه که جز حیران تورا فدا سازد

علی اکبر

عزیز مادر حلالم کن نظر کردم به حالم کن — بیا ترک وصالم کن که رفتم از برت مادر

ام لیلا

سکینه خواهر اکبر ز دستت رفت علی اکبر — تو با الحاح و بازاری مر او را بازگردانش

سکینه

علی اکبر ایا برادر — کجا روانی بگو به خواهر

علی اکبر

که وا مصیبت سکینه آمد — فغان که ماه مدینه آمد

سکینه

چرا فکندی کفن به گردن — نما کفن را به گردن من

علی اکبر

کفن نباشد تباهی شادی — زمان عیش و نه نامرادی

سکینه

دارم تمنا که رخت گذاری — زنده تنم را در خاک بسپار

علی اکبر

مکن تو زاری ای بی قرینه — روم که آب آورم سکینه

سکینه

نخواهم آب ای تاج سر من — بیا بنشین به خیمه در بر من

تو کردی وعده ای ماه مدینه — به صغرای دل افکار حزینه

به راهت فاطمه چشمش به راه است — همیشه در مدینه اشکبار است

علی اکبر

قرار من ربودی ای سکینه — نمودی یاد از شهر مدینه

چه سازم نیست خواهر راه چاره — گریبان را نمایم پاره پاره

ز جا برخیز با قلب فکارم — دهم دست تو را بر باب زارم

[illegible]

بابا نگر بر من و این حال فکارم — خواهم که دهم دست تو این خواهر زارم

گردد چه تنم فرش سم اسب ستوران — نگذار که بنشینه به جهان حالت زارم

امام حسین (ع)

غمین مباش ایا نازپرور لیلا — برو به جنگ و به پاکن فغان و واویلا

علی اکبر

اگر بارگران بودیم رفتیم — اگر نامهربان بودیم رفتیم
شما در خانمان خود بمانید — که ما بی خانمان بودیم رفتیم

(به میدان رود و گوید:)

ایا بی خبر فرقهٔ نابکار — چرا راه کج کرده اید اختیار
چرا آب را ای گروه لئام — نمودید بر آل حیدر حرام

شمر

کیستی ای جوان مه رخسار — با چنین سیرت و چنین گفتار
کیستی ای اجل دویده برت — وای بر حال مادر و پدرت

علی اکبر

ایا نابکاران تاریک روز — منم پرتو مهر گیتی فروز
منم لاله پر ز داغ حسین (ع) — گل گلشن باغ گل حسین (ع)
چراغ شبستان پیغمبرم — گل باغ زهرا علی اکبرم

شمر

ایا گروه ببرید دور او را تنگ — برآورید خروش از دف و نقاره و چنگ

(مشغول جنگ شوند)

ام لیلا

خداوندا به اعزاز پیمبر — به حق مرتضی ساقی کوثر
جوان خود ببینم بار دیگر — چو رفته بر جهاد قوم کافر

علی اکبر (از جنگ بیاید و گوید)

بابا ز عطش خشک شده کام و زبانم — از سوز عطش رفته به چرخ آه و فغانم
یک جرعه آبی برسان بر لب اکبر — تا طاقت بدهد بر تن مجروح روانم

امام حسین

سخت است سخت گفتهٔ تو ای ضیاء عین — هم بر نبی و هم به علی باب تو حسین (ع)
لکن بیا زبان به دهان پدر گذار — شاید تسلی دل تو گردد آشکار

علی اکبر

در آن تو پدر از کام اکبر — بود خشکیده تر ای نور حیدر (ع)

امام حسین (ع)

بیا بابا گذارم در دهانت — نگین پاک جد تاجدارت
که جویی از عطش بابا رهایی — علی ساقی کوثر در کجایی

علی اکبر

روم دوباره به جنگ گروه بی ایمان — مرا حلال نمایید از دل و از جان

به میدان آید و گوید:

ای شاه سریر هل اتی ادرکنی — ای شاه سوار لافتی ادرکنی

شمر

ایا گروه ببرید دور او را تنگ — درآورید خروش از دف و نقاره و چنگ

(جنگ کنند)

علی اکبر (جنگ کند. بر خاک افتاده خواند)

پدر بیا تو نگاهی بر این جمالم کن — از این جهان چو برفتم پدر حلالم کن
روم ز شوق کنون جانب رسول الله — اقول اشهد ان لا اله الا الله

امام حسین (ع)

بکش ای نهال گلستان حیدرم — آه حسین دیده گشا گل نوبرم

(نعش را به خیمه آورده گوید)

ای اهل حرم نور دو چشم ترم است این — صدپاره تن پاک علی اکبرم است این
خون از مژه ای زینب و لیلا و سکینه — بارید که این سرو قد نوبرم است این

شمر

به فرمان عمر فکری نمایان میکنم امشب — به جنگ باد پیما طی بیابان میکنم امشب
روم عباس را از راه خویشی نزد خود خوانم — به عهد و قول امانش عهد و پیمان میکنم امشب
کجا شد ای به سرو و به رخ ماه بنی هاشم — که اندر انتظارت دیده گریان میکنم امشب

حضرت عباس

چند از طعنه اشرار لعین ای عباس — سر به زانوی دل افگار غمین ای عباس
غرش سگ صفتان گوش فلک کر کرده — شیرسان سر به درآور ز کمین ای عباس
با وصی سوم احمد مختار حسین (ع) — عرض کن آنچه بود حق یقین ای عباس

شمر

شاها به کف نهاده سر و جان دارم — زینسان که به جنگ عزم جولان دارم

بر سروری و سپاه فرماندهیت — بر تو من از یزید فرمان دارم

حضرت عباس

ای شمر به تن تا که سر و جان دارم — از بهر نثار شه خوبان دارم
بدنام مکن نزد ملک رویانم — من هم سر و هم چشم فراوان دارم

شمر

از آنکه من منحنی گویمت نداری گوش
بیا به جنگ نما شربت شهادت نوش
بیا بحرب و ببین کیست مرد میدانت
نشانمت به عزا مادر یتیمانت

حضرت عباس

در این سپه حسین (ع) به چشمم مصور است — من در میان جمع و دلم جای دیگر است
ای زاده حرام چه مذهب گرفته ای — کاین خون ما حلال تو از شیر مادر است

امام حسین (ع)

عباس سهی سرو خیابان برادر — بر زخم دل سوخته درمان برادر
شمر آمده دعوی به تو دارد به در اندیشت — شاید ببری دست ز دامان برادر
گوید به تو از روی صفا هست سخن چند — چون قتل من ای نور دو چشمان برادر

حضرت عباس

الا چه قربان تو ای جان برادر — قربان سر تو سر و سامان برادر
بی امر تو من آب ننوشم که حرام است — کی میگذرم از سر فرمان برادر

شمر

عباس دلت به سینه تنگ است　　دانم که ترا هوای جنگ است
گر کشته شوی به نوجوانی　　از بهر من این مقوله ننگ است

حضرت عباس

از شرق تا به غرب اگر لشکر و سپاه　　گردند جمع و حمله درآیند به رزمگاه
از هیبت دو نعره الله اکبری　　سازم سگان [?] حمله شما در سعیر نار

ملائک [?] حمله گوید

مخدرات ز عباس هر که رنجیده　　در این سفر اگر از من کسی بدی دیده
به جان شاه شهیدان مرا حلال کنید　　حلالم از دل پردرد پرملال کنید

زینب

شنیدم از پدر و جد و مادرم زهرا　　که تو شهید شوی در زمین کرب و بلا
چه از جمال توات می کنند [?] بوسم　　بیا که دست شریف مبارکت بوسم

حضرت عباس

فرودی جان خواهر داغ جانم　　زدی آتش به مغز استخوانم
اگر رفتی وطن ای غم نصیبم　　بگو با مادر پیر غریبم
فدای حسین (ع) گردید عباس　　به شه صد پاره از شمشیر الماس
اگر خیری ز عباست ندیدی　　مخور غم نزد زهرا روسفیدی
اگر دیدی جمیله دخترم را　　عروس نوجوان گل اکبرم را
بگو افسوس ای دختر ندیدم　　عروسی علی اکبر بچیدم

نباشد بیش از این دیگر مجالم　　حلالم کن حلالم کن حلالم

سکینه

سقای یتیمان ز عطش مرد سکینه　　آخر نظری کن تو بر احوال سکینه
تعجیل کن ای جان عمو قطره آبی　　آبی برسان جان عمو بهر سکینه
از دست سکینه لب‌تشنگان مشک عمو جان　　آبی برسان بر لب عطشان سکینه

حضرت عباس

ای غنچه لبتان [?] حسین گوش عباس　　بهر تو رود خون ز دو چشم تر عباس
زاری منمای روح امیدم که بیارم [?]　　یا آب و یا دست فتد از تن عباس

نزد امام آید و گوید:

برادر این همه اندوه دیدم تا کی　　ز دختر تو خجالت کشیدم تا کی
سکینه تو ز عباس آب می خواهد　　سراغ آب ز چشم پرآب می خواهد

امام حسین (ع)

ای برادر جان علم کن استوار　　در پس پشت برادر مرد وار
چون علم گردد لوای شامیم　　کن به میدان بلا همراهیم
من خلیل این دشت قربانگاه من　　ای ذبیح من بیا قربان من
دست و تیغ از خون دشمن رنگ کن　　پشت در پشت برادر جنگ کن

ملائکه گوید [?]

گر این سپاه جفاجو به کینه پردازند　　میانه من و تو گر جدائی اندازند

بهر طرف که روی چون رسد زمن آواز — برای آگهی من بلند کن آواز

نمانده وقت برادر بیا رویم الحال — که شاید آب بیاریم بهر این اطفال

حضرت عباس

حریم آل محمد خدا نگهدارت — خدا وجود شما از بلا نگهدارد

امام حسین (در میدان جنگ خواند)

ای قوم بدسیرت ناصواب — شناسید آیا مرا جد و باب

منم زاده شاه خیبرشکن — منم زاده عمرو و خیبرفکن

منم آنکه پیغمبر نامدار — مرا کرده بر دوش خود او سوار

تو آگاهی ای خالق خاص و عام — براین قوم کردیم حجت تمام

شمر

ای عمر ای میر لشکر روز شد بر ما چو شام — در تزلزل فوج لشکر زهره شد آب از تمام

کن نظر آید بحرب ما دو سبط بوتراب — همچو باب خویش در پیش صف کوفی و شام

ابن سعد

بگو تمام سپه سوی رزمشان تازند — میان این دو برادر جدائی اندازند

تمام لشکر اگر او به تیر و تیغ و سنان — کنند حمله بهر سو به جانب ایشان

جنگ کنند. بین امام حسین (ع) و حضرت عباس
تفرقه افتد. عباس به تنهائی در خیمه آید

حضرت عباس

ای زینب زار ای نور عینم — نامد به خیمه برگو حسینم

زینب

جانم فدایت ای نور چشمان — نامد به خیمه باب یتیمان

حضرت عباس دوباره به جنگ برود و امام حسین تنها به خیمه آید

امام حسین (ع)

اهل یتیم ای زمرهٔ ناس — گوئید آمد در خیمه عباس

زینب

قربان نامت ای سرور ناس — نامد به خیمه یار تو عباس

امام حسین (ع) (به میدان جنگ برود و در تفحص عباس)

الله اکبر زین شور و غوغا — در کربلا شد محشر هویدا

جان برادر اندر کجائی — آخر برادر آور صدائی

شمر

یا حسین دست علمدارت ز تن انداختم
جان زارت را ز داغ نعشش گداختم

حضرت عباس

افتاد دست راستم خدایا ز پیکرم — بر دامن حسین (ع) برسان دست دیگرم

دست چپم بجاست اگر نیست دست راست
اما هزار حیف که یک دست بی صداست

شمر

یا حسین دست چپ عباس شد از تن جدا — ناله و زاری و افغان بهر او برپا نما

حضرت عباس

دریغا که افتاد از پیکرم — دو دستی که می‌بود بال و پرم

دریغا ز حالم ندارد خبر — حسین علی شاه لب تشنه جگر

که از دست این قوم ناحق پرست — به چشمم یکی تیر آمد نشست

دریغا که دستی ندارم به بر — که بیرون کشم تیر از چشم تر

و بعد اضافه نماید:

ایا بقیه امیدواری احباب — بیا برادر در خون طپیده را دریاب

امام حسین (ع)

(بالای سر عباس حاضر گردد و گوید)

لبیک فدایت ای برادر — قربان صدات ای برادر

باز کن چشمان خود ای نور عین — من حسینم من حسینم من حسین

حضرت عباس

یا حسین (ع) از نوکرت راضی شدی — راضیم از کرده‌ام راضی شدی

امام حسین (ع)

راضی از کار تو بادا کردگار — آرزوئی بر دلت باشد شمار

حضرت عباس

یا اخا زین آرزو درمانده‌ام — آب بهر کودکان نابرده‌ام

امام حسین (ع)

به ذات خالق اکبر کنون پناه برم — چگونه نعش ترا من به خیمه‌گاه برم

حضرت عباس

روم ز شوق کنم جان به رسول الله — اول و اشهد و ان لا اله الا الله

شمر

یا حسین ای گوشوار عرش غفار کریم — پیروانت در طریق حق صراط المستقیم

لایقی نبود ترا ای پادشاه کوکب — نوبت جنگ است بسم الله الرحمن الرحیم

امام حسین (ع)

آیا کسی بود که کند یاری حسین — آید در این زمین به مددکاری حسین (ع)

قاسم — امام حسین

سلام ای عم زار تاجدارم — علیک ای قاسم نسرین عذارم

به پابوست عموجان عرض دارم — بفرما ای برادر یادگارم

علی اکبر بگو عمو کی شده — عموجان اکبر و ارم فدا شده

مگر من بهترم از عم عباس — تویی بهتر از آن سرو خوش انفاس

کنم پس جانب میدان روانم — مکن خواهش مزن آتش به جانم

بده رخصت عموی نازنینم — از آن ترسم جوان مرگت ببینم

دلم مشکن عموجان من یتیمم — مکن این آرزو ای دل دو نیمم

قاسم

بیا دستت ببوسم اذن فرما — کجا داری تو تاب جنگ اعدا

پدر سرخط به خون من نوشته — بده تا بنگرم ای دل شکسته

بگیر این سرخط قتلم عمو جان — کبابم ساختی ای زار نالان

امام حسین (ع)

به قربان خط شریفت حسن (ع) — کجائی ایا خسرو ممتحن

که بینی حسین را به کرب و بلا — غریب و اسیر و به غم مبتلا

بشنو قاسم ای نور چشم حسن — نوشته در این نامه بابت حسن

که چون من رسیدم به کرب و بلا — کنم بهر تو من عروسی به پا

قاسم

جای پدر بزرگواری — امروز تو صاحب اختیاری

گریم که مرا کنی تو داماد — والله دلم نمیشود شاد

اکبر به میان خون طپیده — شادی و عزا کسی ندیده

امام حسین (ع)

قاسم ببر ز من کلامت زین قرار

باشد وصیت حسن آن باب تاجدار

بنوشته آمده فاطمه را آورم به عقد

برگو چه میدهی به صداقش تو آشکار

قاسم

نی مرا قدرت که گویم در بها زر میدهم — نقد فی المجلس صداقش چار جوهر میدهم

جوهر جان جوهر تن جوهر هوش و حواس — بی کم و بی کاست چون الستم میدهم

ضامن از بهر درک خواهی زمن در آن تمام — مجتبی را مرتضی را تا پیمبر میدهم

امام حسین (ع)

دوستان پیوند بر مهر خاور میدهم — دختر خود را به فرزند برادر میدهم

زینب

دوستداران حسین (ع) دختر به شوهر میدهم — قاسم نیکو جمالم را به همسر میدهم

امام حسین (ع)

میکنم شکر خدا کردم وصیت را به جا — دختر دلبند خود را من به شوهر میدهم

قاسم

دوستان عشرت یارا همه شاهد باشید

عشرت و عیش و عزا را همه شاهد باشید

به وصایای پدر می چشم از ظلم عدو

خنجر و تیر بلا را همه شاهد باشید

امام حسین

ایا گروه سراپرده شه اولاد — شوید جمع همه از پی مبارکباد

زینب

ای اهل بیت مصطفی (ص) قاسم عروسی می کند — اندر زمین کربلا او دیده تر کی می کند

امام حسین (ع)

ز من بگیر تو قاسم امانت پدرت — سپرده ام به تو من نوعروس خون جگرت

شمر

الا الا گل گلشن ایجاد مبارک باشد — عشرت قاسم داماد مبارک باشد

این چنین بزم عروسی که تو چیدی امروز — چرخ دون را نبود یاد مبارک باشد

غرض این است که از لعبه مبارکبادت — بسوی جنگ قدم رنجه کند داماد

قاسم

کنم چه چاره من ای کردگار لیل و نهار — عموی بیکس من مانده دست این اشرار

عروس بیوه نبرده خدا نگهدارد — خدا وجود شما از بلا نگهدارد

بلا نگهدارد

ای امام غریب دین باور — نور چشمان ساقی کوثر

ده تو اذن جهاد ای سرور — به قدوم تو جان دهم یکسر

امام حسین (ع)

بیا به برت ای نوجوان کفن پوشم — زغصه و غم تو نور دیده بخروشم

قاسم (به میدان جنگ رود و گوید)

الا کوفیان شقاوت شعار — منم نوگل شاه گردون وقار

منم قاسم آن سرو باغ حسن — که هستم سرافراز و لشکر شکن

بود جد من صاحب ذوالفقار — علی ولی شیر پروردگار

شمر

الا گروه بگیرید دور او را تنگ — درآورید ز پایش بضرب تیر و خدنگ

قاسم

زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی — کمک به غیر تو ننگ است یا علی مددی

(جنگ کند و بر زمین افتد)

شمر

تو شهزاده ای یتیم بی پدر — تا سرت سازم جدا ای خونجگر

قاسم

ای عمو نبود به قاسم دادرس — بیکسم جان عمو فریاد رس

امام حسین (ع)

از خون خویش جان عمو بسته ای نگار — برخیز دخترم به رهت دارد انتظار

قاسم

روم ز شوق کنون جانب رسول الله — اقول و اشهد ان لا اله الا الله

عباس — شوذب

گل دلی شوذب دل خسته بیا در بر من

کن نظر بیکسی وی یار شه کرب و بلا

از برایش بخدا ارض و سما گریان است

عابس

شوذب

غرقه خون گشته دلم بهر شهنشاه غریب

چون شوم کشته برایش چه سعادتی بجهان

پس بیا تا بستانیم از او اذن دخول

امام حسین (ع)

عابس

شوذب

سلام ای خسرو بی یار و یاور

بده اذن جهاد ای سبط حیدر

بده اذن ای شه بی علمدارم

حسین جان اذن ده بر حق زهرا

امام حسین (ع)

عابس

چگونه شکر کنم کردگار منان را　　که در ره پسر فاطمه دهم جان را

شوذب

عابس

شوذب

ایا نابکاران شیطان شعار

چه کردند ای قوم آل رسول

چرا منع کردید آب زلال

ایا ابن سعد شقاوت قرین

شمر

ایا گروه به این هر دو تن حمله کنید　　ز تیغ و نیزه تن هر دو پاره پاره کنید

عابس - شوذب

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است　　ای والد زینب وجان وقت مدد است

شمر

ایا گروه بگیرید دور ایشان را　　در آورید ز پا هر دو مرد میدان را

عابس

دستم فتاده از کار　ای شوذب دل فکار　　مردانه کن تو پیکار　بر شاه بیکس و یار

شوذب

عابس

شوذب فتاده بر سر　خودم کدام از سر　　عریان شوم سر و پا　در راه سبط حیدر

شوذب

عباس

برو همراه بیلر نه جوشن و نه مغفر — نشسته بر تن من شمشیر و تیر و مغفر

شوذب

(جنگ کنند و بروز میافتند)

عباس

شهنشاه لب لشکر شها ادرکنی ادرکنی

به حال جگر تشنگان بنگر شها ادرکنی ادرکنی

هاشم

گروه کوفی و شامی همه از پیر و هم از برنا — به مجمع سخن هاشم دهید گوش اندر این صحرا

اگرچه نام هاشم هست نزد سروران حاضر — ولی هرکس نمیداند کنون می سازمش ظاهر

منم هاشم پسرعم عمر سردار این لشکر

کنون بر عکس من هستم محب آل پیغمبر

به فدای تو کنم جان خودم ای سرور

امام حسین

اذن فرما که به راه تو سپارم این سر

برو برو که خدا یار و یاورت باشد — همیشه سایه الله بر سرت باشد

هاشم

بی خبر از حق و باطل همه کوفه و شام — از چه بستید ای قوم کمر قتل امام

آب مهریه زهرا و حسین تشنه لب است — از حرارت دل اطفال حسین در تب است

هاشم

فدای حضرت شاه شهید بی کفن

ابن سعد

سخن درست چه گویی تو در برابر من

هاشم

برای آل علی جز به جنگ ره نیست

ابن سعد

تو ابن عم منی بر حسین یاری چیست

هاشم

بگو که دین نفروشد کسی به یک پر کاهی

ابن سعد

چرا دهی به گدائی تو منصب شاهی

هاشم

همه فدای شه بی قطار خواهد شد

ابن سعد

کنون که کشته شود مالک اسیر خواهد شد

هاشم

شوم فدای جوانان آل پیغمبر

ابن سعد

تنت چه خانه زنبور گردد ای مضطر

هاشم

جهان فروختم ای بی حیا به روز جزا

ابن سعد

چگونه دل تو بریدی ز دولت عظما

هاشم

بخواهم از دل و جان بر حسین یاری کرد

ابن سعد

تمام ختم سخن عاقبت چه خواهی کرد

ابن سعد

ای شمر ای دلاور صحرای کربلا — رو کن به جنگ با سپه زشت بی حیا

هاشم ستاده است چه شیران خشمناک — باید کنی ز روی زمین نام او تو پاک

کوتاهی ار کنی چه رسم خدمت یزید — از جان و جاه سازمت آن لحظه نا امید

شمر

ای گروه بگیرید دور او تنگ — بر آورید خروش از دف و نقاره و چنگ

هاشم

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والد [illegible] وقت مدد است

مسلم عوسجه

امام حسین

مسلم عوسجه

شمر

ظلم بر آل علی بی حد و بی مر آمد — مسلم عوسجه در جنگ شتابان آمد

ای سپه هر طرف از کین به او حمله کنید — تنش از تیر ستم همچو هما پاره کنید

مسلم عوسجه

هذه الشهادة فی سبیل الله — ای والدین وجار وفی بدا

امام حسین (ع)

بلاکش زینب غمدیده خواهر — اسیر لشکر کفار زینب

حلالم کن حقوق خواهری را — تو ای از بهر من آواره زینب

دعوه اضافه ۲۶

به ابن سعد گو نشینه ای زنگ کمتر — طلب نموده تو را نور چشم پیغمبر

ابن سعد

چه مطلب است ای نور چشم پیغمبر — چرا ز خیمه برون آمدی ای سرور

امام حسین (ع)

ای قوم اگر مرا نمی‌شناسید — گویم که مرا به جا شناسید

من فخر دوده خلیلم — مخدوم جناب جبرئیلم

شالوده فیض سرمدم من .. نور بصر محمدم من

بگیرد ز شما دهید راهم — کاین دشت و عیال بی گناهم

برادرم و با دل پر از خون — از ملک عرب روم به بیرون

ابن سعد

ای سرور چه خاصیت به ما آیات برهان را — اثر بر من ندارد گر بخوانی کل قرآن را

ز من بشنو به فرمان عبیدالله بیعت کن — یزید امروز مالک شد تمام خاک توران را

امام حسین (ع)

خداوندا چه گویم من جواب نامسلمان را

بنام کفر دعوت می‌کند این صبح ایمان را

خلیل الله را گوید بیا و بت پرستی کن

ذبیح الله را گوید — ز سر بنه حکم یزدان را

نه پنداری که می لشکر شدم در جنگ می‌کوشم

بعون الله ای خواهم ز خون رنگین کنم این دشت میدان را

ابن سعد

تو میدانی چه می‌باید چه حاصل آنچه می‌گویم — نباید حلقت اندر زند اندر دهر لقمان را

نبایستی در اول در زمانه این چنین کردن — گره کز دست گشاید چرا آزار دندان را

مرخصی تو ای نور چشم پیغمبر — بکن وداع حرمت ای تو مضطر

امام حسین (ع)

السلام علیک یا اهل بیت النبوه — السلام علیک یا معدن الرساله

السلام علیک یا زینب و ای ام کلثوم

السلام علیک یا فاطمه یا رقیه علیک منی اخی یا
اخی هذا الکلام یقول بالموت

زینب

برادر جان فدای چشم خون ریز گهربارت
خبر از مرگ هر دم میدهی بر خواهر زارت
بجان زینب ای سرور گذاری چون مصیبت را
وصیت گر به من داری بیان فرما وصیت را

امام حسین: وصیت از سه ره دارم به تو ای خواهر ای زینب

زینب: بیان فرما وصیت را به قربانت چه است مطلب

امام حسین: نخستین چون شوم کشته مکن صورت مکن گیسو

زینب: به چشم ای گلبن جنت دوم خواهش به من برگو

امام حسین: دوم چون من شوم کشته میا از خیمه‌ها بیرون

زینب: به چشم اندم شنیدم از کرم فرما این محزون

امام حسین: سوم ناله مکن چندانکه دشمن با خبر گردد

زینب: برادر جان کجا تابم ز من چون بخت برگردد

امام حسین: فشانم سخت از گریه ولی آهسته آهسته

زینب: فشاند گریه آهسته چه شد با ناله وابسته

امام حسین (ع): بکن حق داری اما طعنهٔ دشمن بود مشکل

زینب: پس ای سرور بده زنده تو زینب را مکان در گل

امام حسین (ع): عزیز من صبوری پیشه فرما اندر این مطلب

زینب: ز مرگ تو صبوری خاک عالم بر سر زینب

امام حسین (ع): علاجی جز صبوری نیست ای نور دو چشمانم

زینب: بچشم این هم شنیدم لیک عرضی از تو خواهانم

امام حسین: بفرما عرض خود را ای گلستان حیا را گل

زینب: ز قتلت چون خبر یابم بگو ای خوش نوا بلبل

امام حسین: سه آثار است از قتلم بگویم یک یک ای خواهر

زینب: بگو اول چه باشد ای عزیز خالق اکبر

امام حسین (ع): در اول چون ز زین افتم زمین در لرزه می آید

زینب: دوم را گو به من تا غم ز اول بیشتر آید

امام حسین (ع): دوم خورشید گردد تار خون از آسمان بارد

زینب: برات فاطمه باشم رسول انس و جان دارد

امام حسین (ع): سوم آید ز خیمه ذوالجناح صورت پر خون

زینب: بگو گر مرگ بر زینب رسد مشتاق بود اکنون

امام حسین (ع)

ز جا برخیز ای زینب نه جای گریه و زاری است

حسین تنها در این میدان ترا وقت مددکاری است

یا اصغرا یا زینبی هذا آخر الکلام و هذا

آخر الوداع هذا فراق بینی و بینک

زینب

برادر جان فدای چشم خونریز گهربارت

خبر از حال مادر هم میدهی بر خواهر زارت

امام حسین (ع)

بیاور بهر من زینب تو کهنه پیرهن آخر

که بر او کس نگردد راغب از این جمله لشکر

زینب

تو باید ای گل من جامه از یمن پوشی — چرا به پیکر خود کهنه پیرهن پوشی

تو پادشاه حجازی روا است بر تن خود — ململ یمنی چون شه یمن پوشی

ز کهنه خواستن تو کباب شد جگرم — سبب ز چیست به بر کهنه پیرهن پوشی

امام حسین (ع)

شمر نامی به من امروز جفا خواهد کرد — سرم از خنجر بیداد جدا خواهد کرد

ز تنم جامه نو شمر چه بیرون آرد — از برون کردن این جامه حیا خواهد کرد

پیرهن کهنه بپذیری که بپوشد تن من

ذبح گر مرا ای بیابان بلا خواهد کرد

زینب

چرخ پر کینه به ما جور و جفا خواهد کرد

از حسین زینب غمدیده جدا خواهد کرد

گر این جامه کهنه ز من ای شاه جهان

عاقبت بر من بیچاره جفا خواهد کرد

پوش در بر کفن ای شاه به قربان سرت

رحم بر حال تو امروز خدا خواهد کرد

امام حسین (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم — انا لله و انا الیه راجعون

کجاست بار خدایا محمد عربی — که ببیند آمده کفن پوش شده حسین علی

زینب

کفن بپوش برادر برابر زینب — کفن بپوش مکن خاک بر سر زینب

کفن روا نبود بر قد طوبی غیرت — کفن مپوش بپوشان به قامت زینب

ز بعد تو جگرم با هزار درد و مشقت — که بعد تو ببرد سر برابر زینب

حسین بیا به فدایت که تا گلوت ببوسم   نموده است وصیت زهرا مادرم زینب

امام حسین (ع)

چون ندارم بسی غمخواری   تو کشی زحمت از ره یاری

مرکب اسرع الریاح مرا   پیشم آور تو ذوالجناح مرا

زینب

خدا برادر زینب بسی وفا ندارد   دل الم زده ام طاقت قرار ندارد

بیا بگیر برادر تو ذوالجناح را   سمند تیز تک اسرع الریاح را

امام حسین (ع)

امان ز دهر که یک لحظه استوار ندارد   به با جفا و وفایش هم اعتبار ندارد

حسین که غاشیه دارش کرده جبرائیل

کنون به وقت سواری رکابدار ندارد

ای عزیزان تو علمدار حسین (ع)   تا علمداری کند بهر حسین (ع)

زینب

حسین (ع) برادر زینب بسی وفا ندارد   چرا که اکبر و عباس نامدار ندارد

روم رکاب حسین تا که بازویش گیرم   غمش برون ز شمار است حد ندارد

امام حسین (ع)

نیست کس تا مرا یاری کند   کس ندیده زن جلوداری کند

کار من از بیکسی جائی رسید   خواهرم زینب جلوداری کند

(اطراف نگاه کند)

کجا رفتند آن رعنا جوانان   کجا رفتند آن شیرین زبانان

جوان نوخطم اکبر کجا رفت   سرو رشیدم اکبر کجا رفت

زینب

جای اشک از دیده خون جاری کنم   جای عباست علمداری کنم

هم به جای قاسم و هم اکبرت   غاشیه بر دوش گیرد خواهرت

امام حسین (ع)

رسید نوبت جان دادنم به کرب و بلا   روم به پرسش نور دیده زین العبا

(نزد امام سجاد آید و گوید)

غریب و بیکسی و بی یار من سلام علیک   ضیاء دیده گریان من سلام علیک

دمی زبان کش تب سر برآر ای بیمار   که روی ماه تو بینم به حالت افگار

امام سجاد (ع)

کجا باشی ای که کردی یاد بیمار

امام حسین (ع)

غریبی بیکسی با غم گرفتار

امام سجاد (ع)

گر هستی تو عباس عمویم

امام حسین (ع)

عمویت کشته شد در پیش رویم

امام سجاد (ع)

علی اکبر کو ای نور عینم

امام حسین (ع)

ز داغ اکبرم در شور و شینم

امام سجاد (ع)
اگر تو قاسمی ای نور دیده

امام حسین (ع)
بدان شد تا بسم در خون طپیده

امام سجاد (ع)
علی جدم توئی ای نور عینم

امام حسین (ع)
ز داغ اکبرم در شور و شینم

امام سجاد (ع)
پدر بینم ترا بی یار و افگار

امام حسین (ع)
پدر دیگر مرا نبود مددکار

امام سجاد (ع)
که باشد ای پدر از یاورانت

امام حسین (ع)
نداری یاوری جز عمه هایت

امام سجاد (ع)
مرخص کن روم بر روی میدان

امام حسین (ع)
مگو این حرف که جانم سوزان

امام سجاد (ع)

من سرگشته حیران چه کنم   ای پدر جان من ویلان چه کنم

چه کنم من به بیابان بابا   می شوم بیکس و ویلان بابا

امام حسین (ع)

فدای جان تو ای نور دیده امکان

تو صبر پیشه کن اندر مصیبتم به جهان

ز آن چه غنچه گشا ای عزیز دشت محن

که تا متاع امامت به تو سپارم من

به خلد جد کبارم نظر به ره دارد

نمانده وقت تکلم خدا نگهدارد

امام زین العابدین (ع = امام سجاد)

برو برو که خدا یار و یاورت باشد   همیشه سایه الله برسرت باشد

(امام حسین سوار میشود)

رقیه: پدر بعد از تو من را شمر بی تقصیر می بندد

امام حسین: بلی بابا ترا بی جرم و بی تقصیر می بندد

رقیه: پدر بعد از تو من را کی نشاند روی دامانش

امام حسین: ز بعد من ترا زینب نشاند روی دامانش

رقیه: پدر رفتی و من ماندم غریب و بیکس و تنها

امام حسین: زدی آتش به جانم زین کلامت اندر این صحرا

رقیه: مرخص کن پدر جان مطلبی دارم به عرض آرم

امام حسین: بگو مطلب تو ای نور دو چشمان گهربارم

رقیه: ز اسب پیل پیکر شو پیاده بین رخ ماهم

امام حسین: به راه شیعیان بنگر تو بابا این بلیاتم

رقیه: به دامانت نشان دستی بکش روی سر من

امام حسین: دیگر بابا نمی بینی تو این روی نکوی من

رقیه: مرخص کن پدر جان تا ببوسم من گلوی تو

امام حسین: ببوس ای من فدای این دل پر آرزوی تو

رقیه: ببوسم سینه ات صندوق علم لایزالی را

امام حسین: ببوس ای نور چشمان مخزن سر الاهی را

رقیه: از اینجا تا نجف یک یک نباشد راه ای بابا

امام حسین: پدر جان از نجف رفتن چه می خواهی بگو بابا

رقیه : علی را کن خبر بابا که تا آید به امدادت

امام حسین : ز بعد قتل من بابا رسد خالق به فریادت

رقیه : عنایت کن گرم ای بابا نه بگذارم روی میدان

امام حسین : برو در خیمه ای بابا مکن گریه مکن افغان

رقیه : که داری عزم میدان زین فراقت ای پدر بگداز

امام حسین : ندارم چاره ای یا رب به حال کودکان بنگر

زینب

همه یاران بستند و رفتند   همه دست از جهان شستند و رفتند

امام حسین (ع)

ایا زینب در این صحرا چه آید شهربانو را   که هر دم می کشد ناله به آه و گریه و خونبار

شهربانو

حقیرم از چه گریانی   صغیرم از چه نالانی

زنی ناخن به پستانم   نمیدانی نمیدانی

که در پستان من شیری   نمانده ای گل عرشی

به شیرا دامت گیرم از شیره جان زینت دامن

چرا آمد به بی تابی   بگهواره نمی خوابی

کجا عباس عمویت که تا آرد کف آبی

زینب

برادر اصغرت حالی ندارد   ز سوز تشنگی جان می سپارد

علی اصغرت ای شاه خوبان   همین ساعت دهد از تشنگی جان

امام حسین (ع)

برو بیار تو ای خواهر الم پرور   دمی ز مهر تو تشنه آمده علی اصغر

زینب

بیا بگیر ای امام تشنه جگر   کنون ز مهر تو تشنه آمده علی اصغر

امام حسین (ع) (به میدان آید و گوید :)

که ای گروه دغا طفل ناز پرورم است این

سرور سینه و نور دو دیده ترم است این

به طفل بی گنه من دهید جرعه آبی

که یادگار بجای علی اکبرم است این

ابن سعد

بشد ای قوم جفا جو علی اصغر تشنه   مانده در دست پدر آن مه انور تشنه

حال سیرابش کن از دم تیر جفا   که بود از غم او ساقی کوثر تشنه

شمر (بجای حرمله بخواند)

ابن سعد ای امیر این لشکر   سیراب کنم من این دم اصغر   روزی که به کربلا رسیدیم

در ترکش خود سه تیر دیدیم   یک تیر از آن سه تیر بزدم   در آن فرق علی اکبر

من ماندم و این دو تیر کاری   در فکر و خیال بوده باری   ناگاه در آمد عرضه ناس

یکه تیر زدم به چشم عباس یک تیر دگر برای مشک است آن قسمت آن مشک روان است

بستان زمین ای امام ابرار از کودک خود نگر آب خونبار

امام حسین (ع)

زدستم رفتی ای تاج سر من به جنب شیرخواره اصغر من

بیا جانا کفن پوشت نمایم ز آه و ناله مدهوشت نمایم

(با شمشیر قبر می‌کند)

زینب

چنین خشت لحد تا من بیایم تماشا من به حال او نمایم

امام حسین

بیا بستان زمین اصغر که برده دست من خوابش

بیا بستان که جدش ز آب کوثر کرد سیرابش

زینب

عزیزم نور چشمانم چون رسی بر جنت الماوا

رسان عرض مرا بر جده خود حضرت زهرا

امام حسین (ع)

ای ذوالجناح از چه سبب مانده‌ای به راه

گویا که خوف می‌کنی از ترس این سپاه

دست از زنم به قائمه تیغ حیدری

والله نه ابن سعد گذارم نه لشکری

(به سمت اسب نگاه کند - سکینه جلو اسب خوابیده)

ای وای دختر من محزون خونجگر ... افتاده است بر سم اسبم به چشم تر

سکینه

ای پدر جان دست من بر دامنت بر ندارم دست من از دامنت

امام حسین (ع)

کودکان بی سر و سامان من دست بردارید از دامان من

خواهرا زینب به جان من شنو کودکانم را تو بردار و برو

شمر

ای حسین علی پدر حیدر کرار چرا به جنگ نمی‌آیی ای شه انوار

امام حسین (ع)

آیا کسی بود که کند یاری حسین آید در این زمین به مددکاری حسین (ع)

زعفر

ای جنیان که بر شده هنگام شور و شین است تنها میان میدان آقای ما حسین است (ع)

یاری کنیم او را ای جنیان ز احسان آقای ما غریب است اندر میان میدان

غریب و تشنه لب کربلا سلام علیک ستاده بی‌کس و بی اقربا سلام علیک

چرا ستاده‌ای تنها در این میان تنها زمین ماریه از چیست گشته قربانگاه

سرم فدای تو ای پادشاه تشنه جگر به نام زعفر جنم ایا ستوده سیر

بدان شهنشه جنم کمین غلام شما بیامدم که کنم جان خود فدای شما

امام حسین (ع)

تو کیستی که کنی بر من اندیم ای ناکام

تو کیستی به کجا می روی علیک سلام

بیان کنید شما؟ کدام طایفه اید

مکانتان به کجا از کدام ناحیه اید

زعفر

شوم فدای تو ای پادشاه جن و بشر   شوم فدای تو ای پادشاه تشنه جگر

به عیش بود مکانم به کنج خود ناگاه   که بود در حرم جنی بلند ناله و آه

به سر زنان و خروشان و جمله گریان   همین زمین بلا را ز هر طرف پویان

نود هزار نفر آمدیم با دل زار   اگر که اذن دهی مان برآوریم دمار

امام حسین (ع)

بگو به من تو ایا زعفر خجسته کلام   که داده حال مرا از برایتان پیغام

ز جنیان من و این سپاه بی پروا   به چاه بئرالعلم آلهی که داد تو را

ز چشم جمله نهانید در بر کفار   شما که جسم لطیفید ای وفا کردار

اگر که اذن دهم زعفر این مروت نیست

ستم به نزد خداوند خویش طاعت نیست

زعفر

که یا حسین به فدای مروتت گردم   فدای بی کسی و درد غربتت گردم

در خون نشاندن علی اکبر ستم نبود   پیکان کشیدن علی اصغر ستم نبود

شویم با همه جنی کنون به شکل بشر   کنیم مجادله با کوفیان به اختر

امام حسین (ع)

گرم که قتل عام از این قوم دون کنم

بعد از غم جدائی عباس چون کنم

گرم یزید داد به من خط بندگی

بعد از حیات پنج برادر چه زندگی

زعفر

آقا ببخشا زحمت به جنی   منت تو بگذار بر خیل جنی

تا دادت آقا از خیل اعدا   گیرند جان این خیل جنی

ما را تو محروم آقا نفرما   زین فیض عظمی چون بی معنی

امام حسین

در کهنه دیر دنیای فانی   هرگز نمانده کس جاودانی

من زنده باشم در سن پیری   اکبر بمیرد در نوجوانی

زعفر تو برگرد بر منزل خود   کن گریه بر من تا میتوانی

زعفر

فریاد از غریبی و بی یاری حسین (ع)   وز ناله آه و دمبدم زاری حسین (ع)

درویش کابلی

اصبحت دائر لک یا شحنة النجف

بهر نثار مقدم تو   نقد جان به کف

تو قبله دعائی و روی نیاز را   روی نیاز سوی تو باشد بهر طرف

خدام درگهت همه روح پیمبران   پروانه وار گرد تو ای شاه من غرف

من می روم به خاک نجف ای موالیان   گردم فدای مرقد آن شاه لوکشف

سکینه

ای مسلمانان امان از تشنگی   رنگ من شد زعفران از تشنگی

درویش کابلی

ندانم آه که این ناله و فغان از کیست   صدای ناله ندانم من ای خدا از کیست

خوش است کاسه و کشکول خود پر آب کنم

روم به یاری آن قوم دل کباب کنم

(نزد امام آمده گوید)

جوان تشنه لب ابا سلام علیک   ستاده ای تو تنها چرا سلام علیک

امام حسین (ع)

علیک من به تو ای زار خسته دل ریش   بگو به من به کجا می روی تو ای درویش

تو کیستی به چنین دل شکسته بیحالی   به من سلام کنی از شکسته احوالی

درویش کابلی

من از ممالک هندم ز کابل و کشمیر   روم برای طواف علی خیبرگیر

نصیب وارد این منزل خرابم کرد   صدای العطش کودکان کبابم کرد

ز جای جستم و کشکول خود نمودم آب   برای تو و کس تو آوردم ای شه بی تاب

امام حسین (ع)

بیان نما به من خسته جان زار ملول

سبب ز چیست که پر آب کرده ای کشکول

چرا که رسم نباشد میان درویشان

که در ذخیره بود آب و نان با ایشان

~~درویش کابلی~~

(با او خطاب کرده گوید:)

چنین خیال مکن ای جوان مه سیما   که نیست آب برای من اندر این صحرا

بریز آب ز کشکول خویش ای برنا   نظر نما به کرامات زاده زهرا

مکن خیال که آب از برای ما نایاب است   ببین که روی زمین سربسر پر از آب است

درویش کابلی

تو کیستی که چنین معجز از تو شد عیان   شوم فدای تو ای پادشاه تشنه لبان

تو کیستی که ز لطف تو گشته ای گوهر   تمام روی زمین آب جمع ای سرور

مگر به حیدر کرار نسبتی داری   مگر به آن شه بیکس قرابتی داری

امام حسین (ع)

من غریب کربلایم نام من شه حسین   من قتیل اشقیایم نام من با حسین

درویش کابلی

فدای نام تو ای پادشاه تشنه لبان / مرخصم بنما تا روم سوی میدان

امام حسین (ع)

مرخصی ترا ای نوجوان نیک شعار / برو به یاری من جنگ لشگر کفار

درویش کابلی

به ابن سعد بگوئید ای زرنگ لعین / طلب نموده ترا چاکر علی اکبر

ابن سعد

قلندری تو برو در پی گدائی خود باش / نگفته اند که در ملک پادشاهی باش

درویش کابلی

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است / ای والد هفت و چهار وقت مدد است

امام حسین (ع)

به دور هر چه نظر میکنم ندارم کس / که در برابر من شمر همچو جلاد است

(سوار بر اسب بود)

زینب

ای شه بی یار و یاور یا حسین / نور چشمان پیمبر یا حسین

مادرم چون از جهان پا می کشید / از دل پر درد آهی می کشید

گفت زینب می روی در کربلا / آه و آه از کربلای پر بلا

چون حسینم بی کس و یاور شود / بی برادر بی علی اکبر شود

فاطمه فرمود ای نور دو عین / جای تیغ می بوس حلقوم حسین

باز آ تا من ببوسم این گلو / این بُوَد جای خودم این جای او

در همین ساعت ایا صید حرم / سینه ات بوسم بجای مادرم

بوسم انگشت ترا با چشم تر / ساربان بُرد ایا نور بصر

شیعیان خاکم بسر با شور و شین / بر زمین افتد نهال دین حسین (ع)

امام حسین: بیا ای ابن سعد دون دمی تنها تو در پیشم

ابن سعد: چه مرهم می نهی شاها ز زحمت بر دل ریشم

امام حسین: غرض از آمدن اینم خیالم جرعهٔ آب است

ابن سعد: بدان آب اندر این صحرا برایت دُر نایاب است

امام حسین: روا داری تو تا کی تشنگی را بر من محزون

ابن سعد: یزید از کار من چون آب ندهم می شود ممنون

امام حسین: یزید از چیست ممنونت بگو ای کافر نادان

ابن سعد: سرت را گر ببرم از بدن گردد زمن شادان

امام حسین: سرم را گر ببری پس چه گیری جایزه از وی

ابن سعد: به این رأس سر پاکت حکومت میکنم در ری

امام حسین: فریب از وی مخور گندم ری نیابی جز بدی از او

ابن سعد: اگر گندم نباشد سهل باشد خوش دلم با جو

امام حسین: حسین را می‌کشی بهر چی پس چه ترا مطلب

ابن سعد: نباشد در عراق و در عرب تو صاحب منصب

امام حسین: گذشتم از عراق و از عرب رو در فرنگ آرم

ابن سعد: عبث زحمت مکش کافر فرنگت راه نسپارم

امام حسین: گذشتم از سر روم و بده بر زنگبارم ره

ابن سعد: محال است این محال است این تو خود باشی ز کار آگه

امام حسین (ع): چه کردم گر بدل کردم حرامی یا حلالی را

ابن سعد: بباید خوردن از جام بلا پر کرده جامی را

امام حسین (ع)

یارب به عرصه‌گاه بلا تن نمی‌دهم / از حلقهٔ کمند تو گردن نمی‌کشم

لب تشنه‌ام و آب نخواهم ز کوفیان / در راه دوست می‌روم و منت نمی‌کشم

ابن سعد

ای کوفیان از یسار و یمین / بگیرید دور امام مبین

ز رخ پردهٔ شرم بیرون کنید / حرم حسین را جگر خون کنید

(امام حسین جنگ کند و بعد بیاید خیمه)

امام حسین (ع)

ای زینب ای خواهر کن حلالم از یاری / بی حسین تو امروز بی انیس و غمخواری

زینب

کودکان حسین آمد دور تو کشتی گردید / ماه شترین آمد دور تو کشتی گردید

امام حسین (ع)

چاره‌ای ندارم من غیر مردن ای خواهر / رو بیاور ای خواهر طفل من تو از یاری

زینب

کودکان بی مادر از صغیر و از اکبر / شاه دین ز خیمه آمد دور تو کشتی گردید

امام حسین (ع)

شده پیشانیم مجروح از تیر و سنان کاری

خدایا جای پیکان بین چسان گردیده خون جاری

ببندم زخم خود با پاره پیراهن ایا داور

برای آنکه بخشی امتان را در صف محشر

وزیر سلطان قیس

ای غلامان شاه هند آمدم به صحرا می‌رود

قیس صیاد است بهر صید تنها می‌رود

ای شکار افکن غلامان گردید بر مرکب سوار

رو به صحرا آورید ای یاوران بهر شکار

سلطان قیس	وزیر
وزیرا سخت من امروز بسیار دلتنگم	بلی من هم به بخت خویشتن بی‌تاب در جنگم
وزیرا سخت من امروز بسیار غمگینم	بلی من هم به مثل حضرتت راحت نمی‌بینم

سلطان قیس | **وزیر**

وزیرا هیچ میدانی چه روز از هفته و ماه است | بود ماه محرم، روز جمعه دهم ماه است

وزیرا دمبدم گردد زیاده غصه و ماتم | بدان گردد در اینجا عیش و عشرت گر بدل ماتم

بهر ماه محرم من لباسی دیگری دارم | بلی من هم ز عمر خود در این ره سری دارم

وزیرا از چه گردیده زمین تا آسمان لرزان | بلی از این غبار و زلزله من مانده ام حیران

وزیرا من همی ترسم خلل آید به دین آخر | چه ترسی داری اندر دین شه ما ای سرور

به آقایم حسین بن علی ترسم زیان گردد | نگه دار این زبان خود که رنگش زعفران گردد

شهید قوم کین گردد حسین در چنین روزی | نگو این گرد و گشود جانب صحرا به فیروزی

گذشته ای وزیرا چند سال از هجرت خاتم | گذشته شصت و یک از هجرت آن سرور عالم

امان ای آه و درد و بلا که بی آقا شوم امروز | مزن تا این چنین حرفی منه جانم در غم دلسوز

خدایا از بلا و غم حسین را تو نگهبان شو | چه میگویی چه میجویی روان گو بیابان تو

وزیرا می نماند ذره شیری آید از بیشه | بحمدالله تو خود شیری ز شیرت هست اندیشه

بده تیغی به من تا گردش اندازم دمار از جان | ستان تیغ و برخیز ای شیر برزن بر گروه ادا

وزیرا شیر بر گرده و قلعه جان ما دارد | نگو این که خداوندت ز شرش در امان دارد

وزیرا طرفه افسونی اگر باشد تو را امدادت | نباشد چاره ای الا حسین آید به امدادت

حسین ای شاه مهرویان حسین ادرکنی ادرکنی | حسین ای سرو خوبان حسین ادرکنی ادرکنی

حسین ای زاده حیدر حسین ادرکنی ادرکنی | سرور قلب پیغمبر حسین ادرکنی ادرکنی

لبیک آمدم بهرت غم به دل مدار | گشتی دخیل من تو ای زار دلفگار

ای اسد ای اسد برو به کنار | قیس بیچاره را مکن آزار

امام: گشا ای قیس چشم و ببین از خود بلا را

سلطان قیس: بلی ای زاده زهرا رهاندی شیر غران را

امام حسین: بدان ای قیس نیک اختر حسینم من حسینم من

سلطان قیس: چگونه چشم بگشایم که غرق نور روشنم من

امام حسین: بدشت کربلا باشم غریب و بیکس و تنها

سلطان قیس: پس ای آقا مرا همراه احباب ببر همراه

امام حسین: چه حاصل باشدم ای قیس بعد مردن اکبر

سلطان قیس: بیا در هند و از کرب و بلا بگذر

امام حسین: برو در هند و هر سالی عزایم را بر پا

سلطان قیس: هر آن امری بود گو من فدایت گردم ای مولا

امام حسین: بشنو ای قیس پسر لی به یاری تو مرا دارم

سلمان قیس: گر آقا جان دانت بروی سینه گذارم

امام حسین (به خیمه رود)

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والد نیک و یار وقت مدد است

(خیمه که در زمین افتد)

ابن سعد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد — اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

چهار دسته شوید از چهار جانب او — زنید سنگ و ز چوب کینه بر سر او

امام حسین (ع) (در گودال قتلگاه خواند)

بسم الله الرحمن الرحیم — انا لله و انا الیه راجعون

ای خاک کربلا تو به من مادری نما — چون نیست مادری تو به من مادری نما

ای خاک کربلا تو بشو مرهم سرم — از بهر شیعه بودم زار و مضطرم

شمر

ابن سعد ای کفر کیش بی حیا — کرده رحلت شاه از دار دنیا

ابن سعد

من ندارم باور این گفت و شنید — گشته باشد شاه از جان ناامید

جملگی تازید سوی خیمه گاه — تا شود معلوم هست و بود شاه

امام حسین (ع)

ای خدا از ستم فرقه کافر فریاد — داد و بیداد ز دست فلک بد بنیاد

بس جراحت بتن از خنجر کافر دارم — نه دگر تاب و نه کجا طاقت خنجر دارم

زینب

صید حرم ز پای در افتاد آه آه — فریاد یا علی و فغان یا محمدا

ای اهل بیت خاک مصیبت به سر کنید — بیرون روید پای برهنه ز خیمه ها

ای جبرئیل تا به عرش را بگیر — بنگر فتاده لرزه در عرش کبریا

عبدالله (پسر امام حسن (ع))

پروردگارا ای حی سبحان — از جنبت برادرم فریاد و افغان

امام حسین (ع): ای جان خواهر ای زار افگار — عبدالله آمد نگذار نگذار

زینب

ای جان عمه ای زار افگار — برگرد جانا از جنگ اشرار

عبدالله

عمه بگذار تا جان شیرین — سازم فدای شاهنشه دین

زینب

بنگر عمویت در خون طپیده — برگرد جانا ای غم رسیده

عبدالله

عمه از رفتن اینجا تو مشو مانع من — بین عمم بکشند وی اگر شوم مانع حق

(نزد قتلگاه و امام آید و گوید)

السلام ای خلف پادشه هر دو جهان — السلام ای ز تو گریان همه کون و مکان

ای عمو از چه سبب بی حرمت افتاده بخون — خاک بستر شده و زخم تو از ریگ فزون

امام حسین (ع)

صد علیک ای گهر درج رسول مدنی — صد علیک ای ثمر برج سپهر حسنی

به کجا آمدی ای نور دو چشمان ترم — تیر می بارد در اندیشه چرا آمده ای

عبدالله

آمدم چون شهدا چهره بخون رنگ کنم — عرصه بر دشمنت از این دمی تنگ کنم

ای عمو جان پی سلام شهدا آمده ام — به ملاقات تو از خیمه سرا آمده ام

امام حسین (ع)

ای عمو جان نه تو تا زمان به حوالی وطن من

پرده معنوی از چهره خود بر شکن

شمر

گریه داری چه غوغا ای طفل بی بابا — بر پا کنی تو تا کی از جبر بلا

عبدالله

گه روم شکوه امت به پیمبر گویم — شمع بیدستی عباس دلاور گویم

غرقه خون قامت آن ماه نکو گویم (ع) — کینه و ظلم و ستم در بر خیمه گویم

شمر

نامت چه باشد ای طفل محزون — تا کی بباری از دیده ات خون

عبدالله

ای شمر ملعون ای شخص بدنام — طفل یتیم عبداللهم نام

ابن سعد

کیستی ای کودک فرخ لقا — جوی خون باری چرا از دیده ؟

عبدالله

بن سعد کافر ای میر لشکر — آخر حیا کن از روز محشر

من بیگناهم بابا ندارم — بنما ترحم بر حال زارم

ابن سعد

گریه کم کن ای یتیم بی پدر — می فرستم من ترا پیش پدر

چهره ات از کینه گلناری کنم — ضرب سیلی من ترا کاری کنم

عبدالله

بار الاها چه کنم مضطرب و حیرانم — به کجا روی کنم چاره دگر نتوانم

رو به صحرا بنهم سر بنهم بهر فرار — چون نباشد به دلم بیش از این صبر و قرار

بلا فاصله **عبدالله**

ای عمو دامن تو دست من از بهر خدا — من یتیمم تو به من رحم نما بهر خدا

شمر

ایا یتیم ز خون ریزیت ندارم باک
هر که چون یتیمی فکنده ام بر خاک

عبدالله — **امام حسین (ع)**

ای عمو مردم به فریادم برس — چون کنم عمو ندارم دادرس

ای عمو بنگر به زیر خنجرم — چون کنم دشمن ستاده بر سرم

ای عمو بنگر تنم در خون طپید — ای عمو من هم شوم عطشان شهید

ای عمو بنگر تنم پر داغ شد — ای عمو دشمن به من گستاخ شد

ای عمو گشتم شهید اشقیا — داد تو گیرد ز خصم تو خدا

ای عمو کن یاریم بهر خدا — من ندارم چاره ای ای باوفا

~~بلا فاصله~~ **عبدالله**

ای عمو دادم برس بهر خدا — دست من شد قطع از تیغ جفا

کن نظر در زیر تیغ قاتلم — جان عمو دیدن تو مایلم

شمر

گو منهاده ای یتیم بی پدر — تا سرت سازم جدا ای خون جگر

عبدالله

روم ز شوق گوش کن ای جناب رسول الله — اول و آخر شهیدان لا اله الا الله

ابن سعد

ای سروران شام حسین با دل کباب — از صدر زین فتاده ز کین بر سر تراب

کین که خارج است ز دین محمدی — از جمع این سپاه نمائید انتخاب

خنجر به کف گرفته رود سوی قتلگاه — از تن جدا کند سر فرزند بوتراب

شمر

ای نصارا عمر سعد ترا کرده طلب — شو روان در بر سالار تو با عجز و ادب

هر چه فرمان بودش باید ای زار علیل — حکم او حکم یزید است کن البته قبول

نصرانی

ای سپهسالار لشکر تو پسندیده دار — چیست فرمان بر نصارا مطلبت بنما آشکار

هر چه منظورت بود اظهار کن ای عمر — تا به فرمان تو در این لحظه بربندم کمر

مرحبا ای جوان نصرانی — که پسندیده و سخندانی

هست آن کس که خفته اندر خون — خارج از کیش بود عمرانی

گیر از دست من تو این خنجر — خنجر جان ستان برانی

چون رسیدی به نزد او گوی — سر بریدش شال قربانی

تا سر شام من به پیش برید — دهمت خلعت فراوانی

نصرانی

به چشم آنچه تو گوئی مطیع و فرمانم — قبول امر شما منتی است بر جانم

* * *

یارب این کیست که در خون ز جفا غلطان است

یارب این کیست که نورش به سما تابان است

یارب این کیست که با زخم فزون در دم مرگ

در غم اهل و عیالش ز جفا گریان است

یارب این شاه که خوانند ورا خارج دین

خارجی نیست که او موسی بن عمران است

یا که یحیاست که در خون شده غلطان چه شک

یا ذبیح است که در کوی وفا قربان است

یا خلیل است در آذر ز جفای نمرود

یا مسیح است چرا پیکر او عریان است

گر که باشد به خدا قدر وی افزون تر است

از چه اندر لب دریا لب او عطشان است

آخر این کشته که امروز به این قوم دنی

نزد هر دین که روی حضرت او مهمان است

نزد امام آید و گوید

السلام ای تشنه کام کربلا — ای بی‌کس بی اقربا

السلام ای آدم کوی سراندیب بلا

خود تو عیسائی و یا موسی بن عمران یا خلیل

کاین چنین غرق بلائی در صف کرب و بلا

امام حسین (ع)

علیک من به تو ای نوجوان نصرانی — به دست خنجر بران ستاده حیرانی

منم که صد چو مسیحا مرا بود بنده — که نام به جهان کرده مرده را زنده

منم حسین و منم نور چشم پیغمبر — منم حسین و منم نور دیده حیدر

نصرانی

محمد عربی را اگر تو فرزندی — همان شه عربی را اگر تو دلبندی

چه کرده ای که زنند از جفا به شمشیرت — چه کرده ای که نمودند نشانه تیرت

چه کرده ای که به روی تو منع آب کنند — چه کرده ای که بی کشتنت شتاب کنند

چه کرده ای که ز آهن تو زنی شرارا — دهند جایزه بر کشتنت کفار را

امام حسین (ع)

ای جوان از من چه پرسی من غریب این دیارم

نور چشم مصطفی من عرش حق را گوشوارم

آب را بستند اول بر خود و طفلان زارم
بعد از آن کشتند بر تشنه تمام یاورانم

نصرانی

گشتم فدای تو آقا مرا مسلمان کن — ز راه لطف آنچه بایدت آن کن

امام حسین (ع)

بگو که اشهد ان لا اله الا الله — محمد رسول و علی ولی الله

نصرانی

گواه باش تو ای کردگار بی همتا — که گفتم اشهد ان لا اله الا الله

شمر

ایا گروه هجوم آورید به نصرانی — درآورید زبانش کنون به آسانی

نصرانی

ایا فرقه مرتد نابکار — چه مذهب به خود کرده اید اختیار
ره باطل ای قوم پیموده اید — ستم بر تن خویش بنموده اید
حسین شه که دانید قتلش روا — به مظلومیش حق ما شد گواه
ایا ابن سعد خدا بی خبر — بود زاده از دین خیر البشر
حسین شه که یاری ندارد به سر — بود خاتم انبیا را پسر
به محشر ایا ظالم بی حیا — چه گویی جواب رسول خدا

(خفه کنه)

نصرانی

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والد زینب و جانم وقت مدد است

شمر

بگو نهاده سرت را ز تن جدا سازم — مثال سرو تنت طرح دوری اندازم

نصرانی

روم ز شوق کنون جانب رسول الله — آقول و اشهد ان لا اله الا الله

ابن سعد

گرفت از سر گمان این سپاه — گر این خنجر رود در قتلگاه
سر ببرد از تن شاه عرب — ملک ری را در عوض سازد طلب

شمر

ایا امیر بمن ده تو خنجر بران — که تا برم ز جفا راس شاه تشنه لبان
شمر که نیست بمن ذره ای مسلمانی — زنم به حلقه به خنجر وقت علم ربانی

(خطاب به امام حسین)

ایا حسین علی نور دیده زهرا — بگو نهاده که سرت کنم ز پیکر جدا

امام حسین (ع)

بار الها که با تو آن عهدی که کردم در الست — سرخ رو بر درگهت شادان و خندان آمدم
من به عهد خود وفا کردم الاهی آلهی — سر به راهت دادم و در خون غلطان آمدم
چشم پوشیدم من از زنها و فرزندان تمام — من به درگاهت به پیمان دم قربان آمدم

اصغرم را با گلوی خشک با چشم پرآب
بهر قربان آوردمش ای حیّ سبحان آمدم

من بدادم سر به راه شیعیان ای کردگار
تا که پیش انبیا من سرفرازان آمدم

زینب

ای بی پناه بیکس و بی یار و یاورم
ای نازنین برادر با جان برابرم
تو کشته زیر خنجر شمر ستمگری
من زنده باشم و نگرم خاک بر سرم
حیف است خون حلق تو ریزند بر زمین
بدی من اجازه که طشتی بیاورم

امام حسین (ع)

سوی خیمه برگرد خواهر حزینم
تا به زیر خنجر نگری چنینم

زینب

چون روم به خیمه ای عزیز زهرا
بعد تو برادر من اسیر اعدا

امام حسین (ع)

من کشم در آغوش نعش اکبرم را
تو برو به خیمه نزد عابدینم

زینب

ای خدا چه سازم در میان لشکر
افتاده در تب زین العابدینم

امام حسین (ع)

یا بپوش دیده تا مرا نبینی
یا برو به خیمه تا ترا نبینم

زینب

ای صبا به بطحا رو بگو به زهرا
بین به زیر خنجر جسم نور عینم

شمر

بگو منهاده که سر از تنت جدا سازم
میان سر و تنت طرح دوری اندازم

امام حسین

بده تو مهلت ای شمر تا نماز کنم
رخ نیاز به درگاه بی نیاز کنم

شمر

مرخصی تو ایا برگزیده داور
کنی نماز به درگاه خالق اکبر

امام حسین

خداوندا ببین حال حسین را
تیمم می کنم بر خاک صحرا
غریب و بی کسم الله اکبر
به دست دشمنم الله اکبر
خداوندا ببخش روز محشر
گناه شیعیان الله اکبر

زینب

حسین بی یاورست الله اکبر
به دست کافرست الله اکبر
جگر شد ای عزیزان بر حسینم
که زیر خنجرست الله اکبر

ص ۱۰۸

امام حسین (ع)

یارب بحق حلق گلوی من ای خدا — بخش گناه امت جدم محمد را

شمر

یا حسین بگو شهادت یا حسین — تا کنم رأست جدا من از سفین

امام حسین (ع)

این گلو باشد از آن ای بیحیا — بوسه‌گاه حضرت خیرالوری

شرم دارد خنجرت ای روسیاه — از گلویم بوسه‌گاه مصطفی

مردم ز شوق گرفتن جانب رسول الله — اول دو اشهد دان لا اله الا الله

نسخه‌ها

- امام حسین (ع) - حضرت عباس - علی اکبر - قاسم - حر - سکینه -
- وهب - مصعب - مظهر - ابن سعد - شمر - خولی
- ۲ پسر حر - غلام حر - مادر وهب - وهب - عروس وهب -
- حبیب بن مظاهر - زینب - رقیه - عون پسر زینب
- محمد پسر زینب - امام سجاد - غلام ترک - قیس -
- وزیر سلطان قیس - عابس - شوذب - هاشم
- مسلم عوسجه - شهربانو - ام کلثوم - عبدالله - درویش کابلی -

ضروریات مجلس:

اسب	شبیه علی اصغر	جلد شیر	کشکول و تبرزین و لباس درویش	
۵	۱	۱	۱	
کوزه آب	ظرف آب	مشک آب	خیمه	دست بریده
۲	۲	۱		۲
گوسفند	جلد زعفر	قرآن	علم	طبل و شیپور و نی
۱	۱	۳	۲	

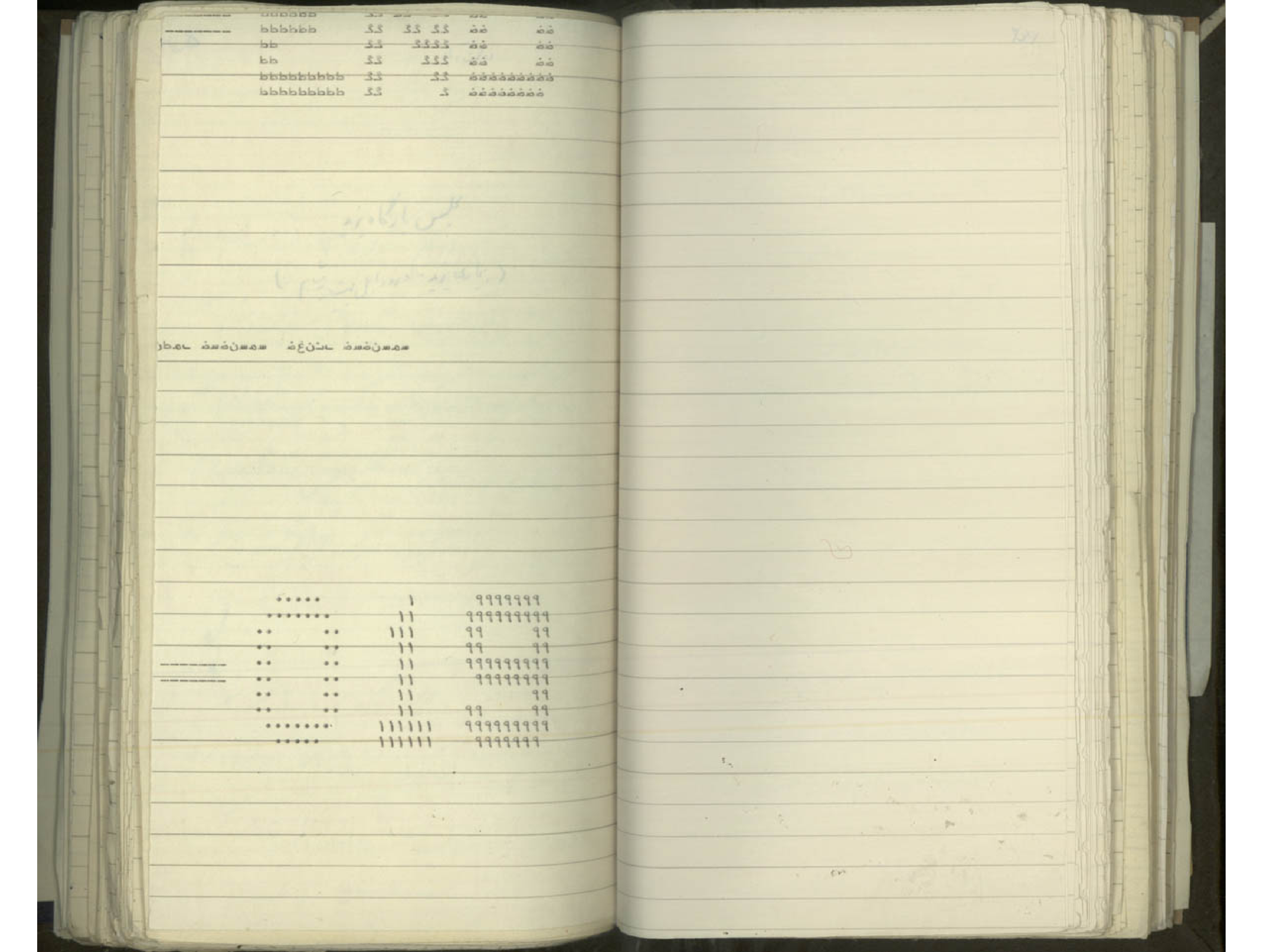
لباس مناسب برای همه نسخه خوانان

از نسخه خط احمد شفیعی عموئیه فرزند اسماعیل جلیل - در آبادی زفره کوهپایه اصفهان رونویسی نمودم. محمدحسن رجائی زفره‌ای

۲۱ مرداد ۱۳۷۱

برابر ۱۲ صفر ۱۴۱۳

[illegible]



دولت آباد

مجلس بارگاه یزد

(معماری یزد - دوره اول بخش ۲)

مجلس بارگاه یزید

یزید

ایا وزیر بکن چاره ای بر احوالم — دگر خسته است ز تاب و تب این پر و بالم

ندان ز بغض حسین علی امام زمان — شدم علیل شدم خسته و شدم نالان

ندانم آنکه چه کردند جمله لشکرها — به کربلا به حسین علی امام هدا

ایا وزیر یقین دانم آنکه خواهم مرد — دگر ز بغض حسین جان به در نخواهم برد

بکن علاج تو دردم را ایا مخزون — ز دست شمر دلم گشته است لجه خون

وزیر

سرم فدای قدوم تو باد ای سرور — اگر که تو راست به دل بغض شاه تشنه جگر

نخور تو غصه رسد فتحنامه ای اکنون — به شرط آنکه نمایی مرا ز خود ممنون

اگر صلاح بدانی روم طبیب آرم — دوا به درد دلت ای امیر بگذارم

یزید

برو طبیب بیاور برای من تو وزیر به درد ناخوشی من تو چاره ای بنما

بگو حکیم بیاید به حکمت آموزی علاج درد مرا او کند به دل [illegible]

وزیر

ایا طبیب ارسطو مثال افلاطون طلب نموده تورا آن امیر با الز[illegible]

بیا ببین که یزید اوفتاده بیمار است به درد ناخوشی امروز او گرفتار است

طبیب اول

به چشم آنچه تو گوئی مطیع فرمانم قبول امر شما منتی است بر جانم

نزد یزید آید و گوید:

سلام من به تو ای شهریار کشور شام خدا تورا ندهد بد گزارش ایام

بیان نما تو به من حال خود ملالت چیست

ز درد ناخوشی خود بگو که حالت چیست

یزید

طبیب چاره بکن این زمان تو بر دردم

نظاره کن تو زمانی به چهره زردم

بگیر نبض مرا ای طبیب نیکوکار چه درد عارض من گشته ام بیمار

اگر علاج مرا کردی ای طبیب امروز کنم مخلّعت از سیم و زر توی فیروز

طبیب اول	یزید
امیرا گو به من حال تو چون است	طبیبا دل ز غم لبریز خون است
ترا ای جان چرا در اضطراب است	چگویم اندرون دل خراب است
ترا بر دلت آید چه آزار	چگویم گوئیا گشته پر از مار
چه برخیزی دهان تلخ است بسیار	بلی باشد چه زهر عقرب و مار
گمان خونی به جسم تو عیان است	دلم از بیم مردن خون چکان است
به شب که نیست خوابی بر تو دیگر	بلی از درد دل الله اکبر
چه سازم من علاج این تن تو	طبیبا دست من بر دامن تو
مگو دیگر امیر از خوف و تشویش	شده از خوف مردن این دلم ریش

طبیب اول

روید جمله به بیرون جماعت حضار

که تا اماله کنم بر یزید بدکردار

کنون به حکم تو مشغول گردم ای بیدین
دوا در آورم اکنون ز جوف این خورجین

یزید

بدان طبیب که بغض دلم نهفته بود — به نزد خلق بدان راز من نگفته بود
هر آن که هست به مجلس دمی رود بیرون — که تا طبیب علاج دلم کند اکنون

طبیب اول	یزید
چه گویم آه گرم من غذایت	~~بگو از این دوا~~ طبیبا گو چه باشد این دوایت
بنوشانش جان هر زهر مار است	بگو از این دوا دل بیقرار است
غذایت را بگویم هست سرگین	چه باشد این دوا ای مرد بی دین
مگر گوری بود حب ایارج	بگو این چیست پس ای مرد خارج
بود این گه که دباغ و جولا	چه باشد این دوا ای مرد مولا
مگر گوری بود این قرص خشخاش	چه باشد این دوا برگو به من فاش

طبیب اول	یزید
بکن خشک از برای صبح و شامت	بگو از این دوا قربانت
بود این پیزی روباه ماده	دوای ریزه بینم جمله ساده
خلیفه سازمت اکنون اماله	طبیبا مردم از این آه و ناله
بخواب و صبر کن بعدش تو بو کن	طبیبا شیشه را کمتر فرو کن

طبیب اول (اماله کرده گوید)

یقین که بغض کسی بر دل تو جا باشد — که قلب تو به صباح و مسا بیازارد
ایا امیر بگو کینه ای به دل داری — که از طبابت کامل مرا خجل داری

یزید

بدان طبیب که این بغض شاه تشنه لب است
که عقده دل من از حسین شه عرب است
پی محاربه اش رفته شمر با لشکر
خبر نیامد از ایشان چه آمده بر سر

طبیب اول

یزیدا درد تو بی چاره باشد | شکم دم کرده چون نقاره باشد

از این ظلمی که در عالم نمودی | در دوزخ بروی خود گشودی

دوایی غیر از این دیگر ندانم | مگر در دوزخت اکنون نشانم

دهم قدری به تو سرگین و چلغوز | که اندازم به قوز تو بالا قوز

بود خرس بزرگی گردن تو | که پر باشد ز عقرب اشکم تو

تو یا قاتل به معصوم و امامی | و یا شاید که از تخم حرامی

رسیده عمر نحس تو به آخر | ز دنیا دست و دل می شو تو آخر

یزید

ای وزیرا چاره کن دردم شده افزون ای وزیر

او معالج بود درش گردیده دلخون ای وزیر

رو طبیب دیگر آور شاید از راه وفا

درد من سازد علاج و من رهم از این بلا

وزیر

به چشم آنکه گویی مطیع فرمانم | قبول امر شما منتی است بر جانم

[illegible] ما تو بردیم بهشت هنده جان | شنیده از بهر ما که من برای غرغره

برو طبیب دیگر آوردم ز جمع یهود | که از دوای یهودی یقین گردی بهبود

(نزد حکیم یهودی آید و گوید)

الا طبیب خلیفه شده است زار و علیل | شده به خیل اطبا به زور درد دخیل

ز جای خیز بیا کن طبابت او را | ز مهر آی تو بنگر معاودت او را

حکیم یهودی

دهید مژده که گشته یزید دون بیمار

ز خواب طالع خوابیده ام شده بیدار

شما سه تنگ پسر با هزار شوق و شعف

چه لوطیان عروسی زنید کف بر کف

پسران حکیم

به به که عید آمد عجب نوید آمد | بر خانواده ما عید جدید آمد

زین مژده جشن تازه یاران پدید آمد | از بهر ما عروسی مرگ یزید آمد

پسران حکیم | حکیم یهودی

پدر برای تو حاضر نموده ایم الاغ | مرا سوار نمایید همچه شخص چلاق

پسران حکیم

پدر عجب خرما گوز میدهد در راه
بگو برای یزید لعین چه تکلیف است
بگو به منزل آن بیمار هم چاره کنیم
یقین که تا برسیم آن سگ لعین مرده
اگر یزید به قهر آمده بگو بابا

حکیم یهودی

تبرسم آید بیندازدم مرا ته چاه
بشنو نصیحت من را که عین تکلیف است
ز بعد دیدن او چاره پاره کنید
نمرده لیک الاغ مرا یقین خورده
ز مکر همره بابای خود فرار نما

پسران حکیم

هرچه گویی پدر به چشم به چشم — آنچه فرمان دهی به چشم به چشم

حکیم یهودی

سلام ای پادشاه کشور شام — بگو احوال خود را اندر ایام

یزید

وعلیک السلام افلاطون — حال و احوال من بپرس که چون
از مرض گشته ام لبی نومید — که ندارم مجال گفت و شنید

حکیم یهودی

بده تو دست که نبضت بگیرم ای مولا

یزید

دمی تو درد مرا ای حکیم چاره نما

حکیم یهودی

شب حال تو بهتر است یا جور
از نفخ شکم مرا خبر کن
اشکم شده همچو طبل پر باد
من از مرض تو ناعلاجم
از سختی درد خود گواهی
مشکل شده درد تو علاجش
این درد ز دست من برون است
جز مرگ علاج او نباشد

یزید

آری همه شب ز من خوشی دور
دیگر تو بیا دمی نظر کن
در چاره او دمی کن امداد
دیگر به تو باشد احتیاجم
بخشم به تو نصف پادشاهی
خلعت بستان نما علاجش
دل از سخن تو پر ز خون است
دست من و دامن تو باشد

یزید

چاره سازی اگر تو بر دردم — گر به عالم دوباره برگردم
بدهم اینقدر به تو زر و مال — که حساب آوری جوال جوال
خلعت فاخری ترا بخشم — کره قاطری ترا بخشم
بشود بر تو بذل جود تمام — عرض شد والسلام والاکرام

حکیم یهودی

خواهی اگرت کنم علاجت — هست این دو سه چیز احتیاج

از فضلهٔ موش و خون گربه — با گوشت الاغ کن تو ترد

من بعد ز پشگل و ز چلغوز — حب ساز و بنوش اول روز

چون سیل نمودی بشود چاشت — ترتیب غذا تو دیگر از شا

باید بکنی در آن تو سرگین — مدفوع هم از سگان سگین

مخلوط نما عن ترگی — از ریغ بدان ده آب دیگر

گر خوب نشدی خدا نکرده — هر روز بخور تو تخم و زرده

هر تخم که باشد از سگ و خر — می نوش تیپین شوی تو بهتر

قاصد

ایا قاصد رسم از راه و برلب خنده ها دارم

دگر مژده ام را از غایت مژده ها دا[illegible]

یزید

ایا قاصد تو در نزدم چه حرمت ها زما داری

نوید حبیب برگو چه خوش چشمی بر عطا

بدان در سینه دارم درد پنهانی بی چاره

طبیب آشنا گر بر درد پنهانی دوا داری

قاصد

بیان فرما زراه مرحمت از درد پنهانی

کسی چون بوعلی سینا دوای درد تو دارم

یزید

بدان تو درد پنهانم به دل خوف حسین دارم

بگو قاصد تو با من گر خبر از کربلا داری

چه نیکو کرده ای بهرم تو ای فرخ لقا داری

بشارت میکنم جانان را پیام آشنا داری

قاصد

امیرا من خبر از شورش کرب و بلا دارم

خبر از ابن سعد و خولی و شمر دغا دارم

به تخت سلطنت بنشین که از آل نبی کشتم

زبهرت نامهٔ فتحی ز شمر بیحیا دارم

یزید

ای غلام امروز ایام سرور است و طرب — چونکه روز آل پیغمبر شده از کینه شب

شور و شین از زدن با خاطر مسرور و شاد — هرکجا باشد خطیبم را کنید فوری طلب

وزیر

سپاه کوفی و شامی کشید صف در صف
همه ز روی ادب صف کشید از دو طرف
بیا خطیب تو را نیز در حضور یزید
که او ز راه وفا نزد خود تو را طلبید

خطیب

از من سلام بر تو ایا شهریار شام   بخت تو در زمانه بسی کامکار باد
هستم امیدوار که پیوسته ای امیر   طالع قرین و دولت تو پایدار باد
احضار کردیم به پیش چه سبب باز گو   با من که در زمین عزت تو برقرار باد

یزید

بیا نزد من ای خطیب سخنور   ز من نامه ای گیر پا نه به منبر
به صوت جلی بهر مردم اکنون بیان کن   تو مضمون نامه ایا نیک اختر

خطیب

شدی کاش خشکیده دستم ز پیکر   و یا کور بودی دو چشمم ز مادر
چه من بینم ای کردگار دو عالم   در این نامه بنوشته اند اهل دفتر
بیا ای یزید از برای پیمبر   از این خواندن نامه از من گذر

یزید

تو را من برگزیدم از خطیبان سخندانی   به تو کردم بسی اسباب زر و تشریف ارزانی
تو را از بس درین قدر و جلالت من برافزودم   که تا فرمان والایم خطیبا سر نه پیچانی
چرا از دیدن این نامه گریانی و لرزانی   برو بنشین به منبر بهر مردم من در افشانی

خطیب

امیرا مرده بودم کاش در طفلی به نادانی
نکردم کاش تعلیم و تعلم زین سخندانی
سواد این رقیمه بهر مردم نفخهٔ صور است
بود این صفحهٔ محشر   ظلام شام ظلمانی
مرا ممکن نمی گردد   یزید این نامه برخوانم
ز من بگذر خدایا شرح این نامه تو میدانی

یزید

ز افغان تا کی چرا ای خطیب   شدی غرق سیل بکا ای خطیب
برون آر سر از گریبان خود   بخوان نامه را بر ملا ای خطیب

خطیب

تو از درد دلم آگاه هستی ای خدای من

علیمی و خبیری ای خدا از ماجرای من

چه سان این نامه برخوانم جگر از کف جان من

خداوندا تو بنشان مادرم را در عزای من

(نامه را باز کرده گوید :)

بسم الله الرحمن الرحیم انا لله و انا الیه راجعون

در این رقیمه رقم گشته شاه اوادنی

عیال خسرو دین شهر کوفه منزل و جا

دست ستم محنت گشودند کوفیان کردند منع آب ز سلطان انما

اطفال مضطرب همه از سوز تشنگی سرگرم ناله خیل زنان در حرم

از آن میان چو تشنه لب شاه کربلا پا کرد در رکاب چه سلطان اولیا

آمد بسوی معرکه و گفت ای گروه رحمی کنید بر من و خوف از خدا

از چار سو بسوی حسین حمله ور شدند کردند از کمان همگی تیرها رها

بر وی زدند تیغ و دست از عنان کشید آمد ز زین به روی زمین از جفا

بسمل صفت به خاک طپیدی که ناگهان شمرش بسر رسیده به بازوش جدا

خاکم بسر نشست گرفته محاسنش دست دگر به خنجرش آن کافر دغا

گرم نماز بود که شمر ستم شعار از خنجر کشیده بریدش سر از قفا

یزید

صد هزاران هزار شکر گران شد گواره به نامه غریبان

اهل بیت حسین تشنه جگر جمله گشته بی کس و یاور

بر تمام سپاه و سرداران از زبانم سلام من برسان

که ز کردار جمله ممنونم هر چه گویم هزار افزونم

شمر اهل بیت اسیر نموده داده تحویل یزید

زینب :

یاران غریبیم رو بر که کردیم در شام ویران یاور نداریم

از شهید و من دل کبابم از هجر یاران من بی پناهم

سکینه

~~آه از غم~~ خاک یتیمی بر سرم من بی کس و بی مادرم

بابا ببین من هر زمان سیلی ز دشمن می خورم

من بلبل باغ توام کوکو زنان طرف چمن

طعنه به بلبل می زنند گریان نگر چشم ترم

داد از یتیمی ای پدر داد از اسیری ای پدر

ای وای از شام ای پدر فریاد از شام ای پدر

زینب

به اسیری می بردم جانب شام — دختر زهرا کجا و شام غم انجام

وای وای این شهر شام است — کوی و کوی خاص و عام است

سکینه

من سکینه دختر شاه شهیدم — از جفای شامیان من دل دونیم

داد و بیداد از یتیمی — آه و فریاد از یتیمی

شمر

دوستان طبل بشارت جمله سازید آشنا

فتح و نصرت یار شد با من بدشت کربلا

می رسم از کربلا با مژده فتح و ظفر

کشته شد یارا حسین نواده خیر البشر

خاندان مصطفی بر باد شد در کربلا

سر بریدم از گلوی خامس آل عبا

می روم خوشحال و خرم این زمان نزد یزید

تا دهم مژده حسین از تیغ کین گشته شهید

شمر: ای شهریار مژده که آورده ام خبر

یزید: یعنی که می رسی ز کجا

شمر: آیم از سفر

یزید: داری چه مژده ای

شمر: قتل نمودم

یزید: کرا

شمر: حسین

یزید: از کربلا

شمر: به ماریه

یزید: خواهی چه

شمر: سیم و زر

یزید: گویا نورش که بود

شمر: یکی حر

یزید: دگر

شمر: حبیب

یزید: دیگر که بود

شمر: هاشم و عباس نامور

یزید: دیگر که بد

شمر: عابس و شوذب غلام او

یزید: دیگر

شمر: وهب به شجاعت چه با هنر

یزید: فرزند شد شهید

شمر: نه که

یزید: از حسین

شمر: بلی

یزید: بودند چند تن

شمر: سه پسر در برابر

یزید: بگو نام هاشان

شمر: علی اکبر

یزید: به قد

شمر: چه سرو

یزید: سالش چه

شمر: هیجده

یزید: بصورت چه

شمر: چون قمر

یزید: داماد گشت

شمر: خیر

یزید: چرا

شمر: داشت نامزد

یزید: حجله ندید

شمر: خیر بخون گشت غوطه ور

یزید: اگر گرفت اذن

شمر: ز بهر چه

یزید: بهر جنگ

شمر: اذنش بداد خسرو دین شاه بحر و بر

یزید: آمد به جنگ اکبر او

شمر: آری ای امیر

یزید: او چند تن بکشت

شمر: یکصد و هفتاد بیشتر

یزید: آمد حسین به یاری او

شمر: در چه حالتی

یزید: از صدر زین فتاد

شمر: بیامد چو شیر نر

یزید: بالین او رسید

شمر: آواز برکشید

یزید: چه کرد

شمر: اول گذاشت لب به لب نوجوان پسر

یزید: آخر چه شد

شمر: برداشت لب ز روی پسر با غم و الم

یزید: برخاست او به پا

شمر: خیر نبودش دگر کمر

یزید: دیگر چه روی داد

شمر: می زد به سینه و می کرد دود دود

یزید: دیگر چه

شمر: یا مصطفی بیا تو به اولاد خود نگر

یزید: دیگر چه گفت

شمر: فرمود ای علی ز کف زودتر بیا

یزید: تا چند مرتبه

شمر: شصت و هفتاد بشر

یزید: آخر کسی سؤال حسین(ع) را جواب داد

شمر: آری علی امام اول میر حیدر

یزید: گفتا چه

شمر: لبیک

یزید: شنیدی بگوش خود

شمر: آری نه من تمام سپه جمله سربسر

یزید: نعشش بسر برید

شمر: بلی

یزید: کرد التجا

شمر: پس شکوه ها نمود به خلاق بحر و بر

یزید: می گفت چه

شمر: ای خدا بحق خون اکرم بگذر ز جرم امت جدم تو سربسر

یزید: وقتی حسین شهید شد لرزید عرش و فرش

شمر: بلی رعشه اوفتاد

یزید: پس زود ده خبر

شمر: خورشید در میان سما

یزید: چه شد

شمر: رنگ خون گرفت

یزید: برای چه

شمر: از ظلم قوم شر

یزید: دیگر

شمر: بارید خون

یزید: ز کی

شمر: ظالم آسمان

یزید: ترسیدی ای لعین

شمر: نه اما زشت بدسیر

یزید بعد از حسین چه شد (۴)

شمر هر لشکر شدند جمع بودند متفق همه در دل چه کینه

یزید از بهر چه

شمر یورش

یزید به کجا

شمر سوی خیمگاه

یزید آن خیمه از که

شمر خیمه سلطان کر و بر

یزید در خیمه ریختند

شمر بلی از چهار سمت بالمره حربه دار همه تیغ بر کمر

یزید ظلم و ستم نشد

شمر تو ز ظلم و ستم مپرس

یزید بی حرمتی شد

شمر اذن دهی

یزید گو تو مختصر

شمر آتش زدند لشکر ما جمله خیمه‌ها

یزید اسباب خیمه سوخت

شمر تمامی ز خشک و تر

یزید در خیمه‌ها نماند کسی

شمر ماند

یزید آن که بود

شمر بیماری از حسین (۴۱)

یزید دگر

شمر اطفال بی پدر

یزید بر طفل‌ها خبر نرسید

شمر آتش اوفتاد

یزید بر چه فتاد

شمر: دامن یک طفل بی پدر

یزید: می کرد خوف

شمر: سراسیمه می دوید

یزید: با که مقال داشت

شمر: به من

یزید: از چه رهگذر . مطلبش چه بود

شمر: گفتا کسی که راه کف

یزید: از برای چه

شمر: او داشت شکوه ها ز زیادی ز قوم شر

یزید: تاراج گشت مال

شمر: بلی

یزید: تا چه حد بگوی

شمر: یک حلقه گوشوار که در دست صد نفر

یزید: خواهی چه خلعتی تو ایا زشت بدسیر

شمر: برگو چه خلعتی که بود به ز سیم و زر

شمر گوید: (من)

چون بر زمین فتاد دو دست دست حق — چون شد به خاک پاره از سبط مصطفی

ده تن شدیم هم قسم از بهر قتل او — رفتیم رو به مقتل آن میر مقتدا

وارد به قتلگاه چه گشتیم ای یزید — نه تن فرار کرده و من ماندمی به جا

خنجر کشیدم از کمر و بر کمر زدم — دامن ز آستین بنمودم ز کین که

ناگه زمین به لرزه در آمد چه برج بم — خورشید شد ز کین رخ خورشید در سما

خوف از خدا نکردم و بنشستم از غضب — با چکمه روی سینه آن شاه انما

ناگه گشود دیده حق بین به روی من — گفتا به سوختم ز عطش آب ده به ما

می کرد التماس که ای شمر تشنه ام — یک قطره آب ده و سرم را مکن جدا

آری سپاه گشته از آن کار روی من — دیدم دو بار گریه کند شاه کربلا

یکدفعه چون فتاد علی اکبرش ز زین — فریاد کرد ای پدر مهربان بیا

سلطان دین چه حیدر صفدر سوار شد — زد بر سپاه همچو نهنگ از یم بلا

گه بر یمین روانه شد و گاه بر یسار — گاهی نظر به لشکر و گاهی به خیمگاه

گه تاخت ذوالجناح گهی ایستاده بود — میکرد گه نظر به زمین گاه بر سما

از ذوالجناح چونکه شه دین پیاده شد — برداشت از زمین سر فرزندش از وفا

گفتا زبان حال که ای سرو نوبرم / حیف از تو نوجوان که نداری چنین [illegible]

بار دگر گفت یک سخنی کاسمان گریست / گفتا به حجله گاه نبردم پسر تو را

نشنو حسین چه تاخت سمند براق را / آمد میان معرکه استاد همچو ما[illegible]

فوجی ستاده بهر تماشای آن جناب / فوجی پیاده دامن خود بر کشیده [illegible]

گرفت نیزه در بغل و دیده پر بکا / اشکش روانه گشت ز مژگان به [illegible]

آهی کشید و گفت که عباس یا اخا / من بیکس و فکار شدم یار و بی نوا

شاه شهید روی به لشکر نمود و گفت / کی بی حیا سپاه منم سبط مصطفی

راهم دهید تا بروم جانب فرنگ / گردد بدن تن از من بی آب ما جدا

راهم نمیدهید دهید آب قطره‌ای / کز تشنگی کباب شدم قوم بی حیا

آخر کسی جواب ندادش ز خیر و شر / رو کرد سوی بارگه عرش کبریا

بار دگر گفت حال مرا ای خدا ببین / این قوم می‌کشند مرا تشنه از جفا

لشکر تمام ریخته گشتند از غمش / جاری شد اشک از لب [illegible] اسب

لشکر شکست خورد از آن کر و گردش / فوجی فرار کرد و فوجی بماند جا

زد ابن سعد بانگ به لشکر که ای سپاه / گوشی بحرف او ننمائید از جفا

شد دور شد هزار کماندار از دو سو / بگذاشتند بر زه بر قوس تیر را

آنقدر تیر بر بدنش خورد ای یزید / کز تیر پر ز جسم برآورد چون هما

ام الفساد هر ستم و جور من شدم / یک ذره ام نسوخت دل اهلا و طلقا

اما دو دفعه سوخت دلم ایها الامیر / یکبار بهر اصغر و یکبار قتلگاه

وقتی که کرد خسرو دین غش در آن زمان / گفت ابن سعد کیست نماید سرش جدا

جرئت کسی نکرد رود سوی قتلگاه / از ترس همچو لجه سیماب در بجا

گفتا یکی که خسرو دین رفته از جهان / وان دیگری بگفت که غش کرده از جفا

گفت ابن سعد رو به سراپرده‌ای کنید / از بودن و نبودن او شود ملا

یکدفعه لشکر شر از جا در آمدند / رفتند بهر غارت اموال خیمه‌ها

آمد که اوفتاده زکین بر سر تراب / میکرد گه نظر بزمین گاه بر هوا

دیدم ز غیرت عصبیت ز جای جست / برداشت سر ز تربت صحرای کربلا

دیدم سه دفعه برخاست و از جای اوفتاد / قوت نداشت تا که بایستد به روی پا

خاکم به سر حسین بدان ترب ده قدم / زانو به زانو گشت روان سوی خیمگاه

با چشم خون فشان سخنی گفت ای امیر / کی بی حیا سپاه منم پور مرتضی

من زنده‌ام هنوز ز حدم حیا کنید / تا زنده‌ام کسی نرود سوی خیمگاه

وقتی که آمدم سر او را جدا کنم / گفتا بده اجازه نمازی کنم ادا

رخصت گرفت و کرد تیمم به روی خاک / در سجده رفت و داشت مناجات با خدا

طولی کشید لیک سر از سجده برنداشت / گفتم یقین حسین که نفرین کند به ما

آهسته چون به نزد حسین آمدم به تیغ / دیدم به زیر تیغ همی خواند این دعا

من تشنه جان دهم بجهان ای خدا به حشر / بخش گناه امت جدم صف جزا

یزید

منت خدای را که جهان شد به کام ما

هر سرکشی که بود درآمد به دام ما

بر فاطمه نوید ا

به شکرانگی این فتح حاضران یکسر

دهید شال و قبایی به شمر بد اختر

(خلعتی به شمر دهند)

وزیر

الاهی خلعتت بادا کفن ای شمر بد اختر

که کشتی زاده زهرا تو نجل ای ساقی کوثر

شمر

باش خوشدل امیر با اجلال / که حسین شد شهید قوم ضلال

حرمش سر برهنه و عریان / بر شترهای عاری از پالان

می‌شوند این دقیقه وارد شام / عرض شد والسلام والاکرام

یزید

هزاران آفرین بشنیدم [illegible] دل من این ارزش را

به من گفتند یاران آنچه را در کربلا کردی

رقم کردم برایت سرخط جرجان و موصل را

به این اندک کرامت خوب الحق اکتفا کردی

شمر

این خدمتی که کرده به تو شمر ای یزید / در این جهان ندیده و کس نشنیده ای یزید

کردم خراب خانه اولاد بوتراب / کردم برای کشتنشان پای در رکاب

ختم سخن به آل علی شد جهان تمام

شد این جهان به کام تو ای شهریار شام

یزید

ای شمر مرحبا که وفاداری این بود / خدمت بخانواده سفیان چنین بود

کوتاهی از ستیزه به ایشان مکن مکن / تا از یزید بر تو دو صد آفرین بود

با طبل و نای و سنج و دف و کوس و کرنا
آری سزای خارج از دین همین بود

شمر (اهل بیت را اسیر کنید)

اهل شام اهل شام واویلا — گوش دارید از طریق وفا
دف و چنگ آورید هر طرف — بهر خفت به عابد و زینب
شامیان از طریق ظلم و جفا — سنگ بر سر زنید طفلان را

زینب

غمدیده زینب در بینوایی — تا کی اسیر قوم دغایی
گویند مردم اهل ذلیلند — که سر برهنه در کوچه آیند
زنهای شامی لب آری خندان — باشد سکینه بی یار و دلدان
جز من که دیده ز خون شناور — هم نعش فرزند با نعش برادر
از این مصیبت الواکر — از این اسیری الواکر
چون مرغ گوگو سر کرده افغان — گویم برادر فریاد و افغان

شمر

حکم یزید است ای زینب زار — گرداندمت من در شهر و بازار
گو آن که گفتی دخت نبی ام — زینب علی را [illegible] خریدار

سکینه

من کنج ویران از کوی مردم شام — بر تماشای اسیران بر لب بام
ای پدر نگر اسیرم — از خجالت سر به زیرم

امام عابد (ع)

خزان نونهال بوستان شاه دینم من
یتیم و بی پدر بیچاره زین العابدینم من
پیاده پای اشتر روزها ره می‌روم تا شام
به شب که پاسبان عمه زار حزینم من

سکینه

منم یاران سکینه کس نمیداند چها دیدم
ندید هیچکس ظلمی که من در کربلا دیدم
پس از تاراج دشت کربلا هر روز من تا شام
سر بابم به پیش و هم به نوک نیزه‌ها دیدم

زینب

غریب و بینوا زینب منم زینب منم زینب
اسیر اشقیا یا رب منم زینب منم زینب
منم گشته کس دوران منم زینب منم زینب

منم در کوچه آه و ویلان منم زینب منم زینب

شمر

بخوانید که کشته حسین (ع) راه عراق   دولت دهر به دلخواه مخالف گردید

شد سکینه ز ستم خوار و ذلیل ایام   دستش از دامن بابا و برادر ببرید

سکینه

بگو عمه چه آئین است امروز   چرا این شهر رنگین است امروز

دلم زین شادمانی سخت تنگ است   مگر آئین قانون فرنگ است

زینب

سکینه عمه لالم در جوابت   حسین شادی بود از بهر بابت

همین خلقی که بینی شادمانند   حسین را کشته‌اند شادی نمایند

سکینه

مگر عمه حسین من چه کرده   مگر نور دو عین من چه کرده

چرا این خلق بی شرم و حیایند   که از قتل حسین شادی نمایند

زینب

کجاست شمر لعین می‌کند به قهر و غضب   بگو سکینه بیاید کنون بر زینب

سکینه

بیا تو شمر کنون دور از جفا و کذب   که خوانده است ترا دختر امیر عرب

شمر

چگونه شمر ز خجلت رود بر زینب   مگر نه شمر نکشته برادر زینب

مگر برهنه نیاورد سوی بازارش   مگر نبرده به یغما لباس زرتارش

چه مطلب است ای دختر امیر عرب   بیان نما که روا سازمش ای زینب

زینب

ای شمر ستمگر جفا کار   ای دشمن اهل بیت اطهار

آوازه نقاره را شنیدیم   جمعیت شهر شام دیدیم

ما عترت پاک مصطفائیم   اولاد علی مرتضائیم

ای شمر لعین شوم غدار   ما را تو مبر بسوی بازار

شمر

ای دختر دلفگار حیدر (ع)   ای مرهم سینهٔ برادر

خواهم ببرم ترا به راهی   باشد نه زیاد از سپاهی

زینب

ای شمر وفا و غیرتت کو   آخر عربی حمیتت کو

امروز برادری نداریم   ما چادر و معجری نداریم

ای شمر رضا مباش دشمن   بینند [illegible] سر برهنهٔ من

ص ۳۶

شمر

ایا امیر رسیدند اهل بیت رسول
همه اسیر و به گردن غل و ذلیل و ملول

رسانده‌ایم در گوش آن به دلخواهی
به احترام بیارم و یا به رسوائی

یزید

پشت مطبخ سرای ما میدان
مسجدی است بی در و دربان

از برای حریم پیغمبر
زان خرابه نیافتم بهتر

از سلاطین چنین بود پیمان
که به ویران دهند گنج مکان

شمر

حریم آل محمد (ص) ز دیده خون بارید
به سوی گوشه ویرانه روی خود آرید

در این خرابه نباشید جا غریبانه
که گفته‌اند بود جا یتیمان به ویرانه

(اهل بیت را در خرابه منزل دهند)

زینب

فلک بس است دگر سوختن دل زینب
به خاک تیره کشی الی منزل زینب

کجا رواست یزید شرابخوار لعین
به قصر و تخت و آل علی خرابه‌نشین

سکینه

خدایا طفلم و بابا ندارم
یتیم بی‌کس مردم خوار و زارم

سکینه دختر شاه شهیدم
فلک برید از بابا امیدم

خوش آن دختر که دارد بابا بر تخت
بود درد یتیمی در جهان سخت

ص ۴۷

زینب

فغان کافی است ای نور دو چشمان
مکن گریه دگر جانم مسوزان

ز بس گریه و افغان و زاری
همی ترسم که آخر جان سپاری

سکینه

چسان دیگر نگریم ای حمیده
که از هجر حسین قدم خمیده

نشسته بر رخم گرد غریبی
امان ای عمه جان از بی‌نصیبی

زینب

آتش زدی اندر جگرم ای دختر
از کینه شمر دون کنم خاک به سر

کار دگر از عمه نمی‌آید آه
رو را بجز آن که بگو یا الله

سکینه

من طفل یتیم مضطرم یا الله
کشته شد از کین پدرم یا الله

خواهند برهنه پیش یزیدم ببرند
داغ است از این غم جگرم یا الله

زینب

دگر افغان مکن ای دل فگارم
که من از داغ دایم اشکبارم

مکن افغان که ترسم ای سکینه
در این جا جان دهی از ظلم و کینه

رقیه

الا ای عمه محزون زارم
ز هجران پدر من بی‌قرارم

چرا بابا نیاید در بر من
ببیند از وفا چشم تر من

دلم بگرفته عمه زار
مرخص کن روم در سوی بازار

زینب

اگر دلتنگی ای محزون افکار — برو بیرون دمی ای زار افگار

ولی ترسم که اهل شام غدار — زنندت چوب کین از ظلم بر سر

رقیه

~~گر~~ دلم گیرد به احوال سکینه — روم صحرا کنم رو در مدینه

تمام عرض حالم را به جدم — شود واقف دمی از سوز دردم

زینب

شوم قربان جانت ای رقیه — مزن آتش به جانم ای رقیه

حسینم شد شهید و ما اسیریم — بدست قوم دون ما دستگیریم

(زمزمه رقیه و زینب)

رقیه: گذار ای عمه کز غم اشک ریزم

زینب: بیا در خیمه بنشین ای عزیزم

رقیه: گذار ای عمه من گردم فدایت

زینب: مرو بیرون رقیه من فدایت

رقیه: گذشتم من ز جان بر حق باری

زینب: رقیه تا بکی تو اشکباری

رقیه: نیم بهتر من ای عمه از سکینه

زینب: بیا در کنج ویران نور دیده

رقیه: از این غصه بدان ای عمه مردم

زینب: مزن آتش بجانم عمه مردم

رقیه: بده رخصت روم در کوی بازار

زینب: مرو گردی بدست شامیان خوار

رقیه: روم عمه به همراه سکینه

زینب: غمت در دل نشسته نور دیده

رقیه: نترس عمه بده رخصت به طفلان

زینب: روید با همدگر ای نور چشمان

رقیه و سکینه (جنت خوانند)

روم بیرون خدا با حال خسته — چو مرغ بی کس و هم پر شکسته

خدایا کودکان بابا ندارند — به نزد هیچکس آوا ندارند

روم بیرون خدایا با دل تنگ — یتیمیم شامیان ما را زنند سنگ

دختران شامی

اگر عید است این عشرت عجب نیست — بدان این عیش بر ما که عجب نیست

چه روز داده که مردم فارغ از غم — مبارکباد گویند با هم

رقیه و سکینه (جنت گوید)

خاک دو عالم بر سریم — بی وارثی و بی یاوریم

گردیم تا کی در بدر — در کوچه ها و رهگذر

دختران شامی

زنم سیلی به رویت ای سکینه — که آوردی تو از شهر مدینه

زنید سنگ جفا این ها یتیم اند — همه تابع به فرمان یزید اند

رقیه و سکینه (جنت گوید)

ای دختران تند خو — ای مردم بی آبرو

با گریه داریم در گلو — والله ما هستیم ذلیل

دختر دخیل دختر دخیل

دختران شامی

ای دختران شامیان — سنگی زنید ای دوستان

برفرق این طفلان زار — سنگ و کلوخ بی شمار
امروز پیدا است — هرکس نزدیک است

رقیه و سکینه (بحث گویند)

والله که این از ما به پاست — آن دختر شیر خدا است
جائیش گویان حیرانه است — والله که ما هستیم ذلیل
دختر دخیل دختر دخیل

زینب

به پس روید ای دختران بی پروا — چرا زنید شما سنگ حسرت طاها؟
به پس روید شما که اسیر و خوار شوید — مثال این دو پدرمرده دلفگار شوید

فرنگی (وارد گردد و خواند)

ایا همه آن دیار فرنگ — ز هر سو نوازید توپ و تفنگ
بر آرید آوازه کرنا — که تا شه بداند رسیدیم ما

یزید

خطاب من به تو باد ای وزیر با فرهنگ
چه واقع است که آید صدای توپ و تفنگ
مگر ز آل ابوطالب اندر این کشور
کسی خروج نموده به جنگ بسته کمر

وزیر

ایا امیر چنین پادشاه گردنشم — ز بطر آمده ایلچی به عز و شان تمام
ولی به نزد تو با عز و جاه می آید — به احترام بر پادشاه می آید

یزید

پس ای وزیر بزودی برو به استقبال — بیاورش به بر من به احترام و جلال
برو تو چند قدم زود و نوازش کن — میان مردم این شهر سرفرازش کن

وزیر

ایا امیر جلال ایلچی دیار فرنگ — به بزم قرب تو را دامن جلال به چنگ
خلیفه بر سر تخت شهی گرفته قرار — نموده امر به مجلس بیای ای سردار

فرنگی

باز این چه اخگر — در سینه پیدا است — باز این چه آذر — در دل هویدا است
این شام لاعب — این صبح کاذب

زین چرخ اخضر — از رشته غم — بنت رحل غم — تسخیر ما تم
برفرق جمعی است — حیران و مضطر — زین چار مادر — آزرده خاطر
این شکرین لب — وین سیب غبغب — دست مخضب — از حب دنیا است
در رقص و بازی — در نغمه سازی — شیخ طنازی — هر یک بر پا است
قمری نموده — منزل به صحرا — نرگس گزیده — در بوستان جا

این ساز و عشرت وین طبل عزت — یا عید نوروز یا عید اضحی
از دیدن او سخت از چه برگو — آورده غم رو بر قلب ترسا

سکینه

کجائی ای شهنشاه مدینه — زنگی آمده سر سکینه
گر آگه نئی ای باب لبابم — که گردانند در بازار شامم

(سر امام را دارد و گوید)

بابا در این ویران — آمده لب جانم
چون گیسوان خود — بنگر پریشانم
بابا در آغوشت — من را اندازی جا
از رحمت بنشان — بر روی دامانم
بابا نمیدانی — در شام ویرانم
زد دیگر ستمکاری — سیلی به رخسارم
دسته ستمگر بود — یکی نامسلمانم

~~من بلبلی بودم باغ تو را دربان~~

گردند ای بابا — بی باغ و بستانم
من بلبلی بودم باغ تو را دربان — هرگز نمی کردی کو بلبل باغم

وزیر

ای ایلچی شریف سخندان خوش آمدی — ای سرفراز درگه شاهان خوش آمدی

باشد خلیفه منتظر مقدم شما — اکنون پیاده شو تو شتابان خوش آمدی

زنگی

هلو گود مورنینگ

HELLO GOOD MORNING

یزید

وزیر این چه زبان است این چه گفتار است
که فهم کردن این لفظ سخت و دشوار است
بگو وزیر بگوید از این مقوله سخن
بگو به لفظ دگر گفتگو کند با من

زنگی

یزید الحلیم واز زنگ می آیم — ز شوق خدمت تو بی درنگ می آیم
تحفه پیشکشی داده پادشاه زنگ — زمین ترا بنما تحفه های رنگارنگ
بس است مایه خجلت ورود سیاهی ما — که نیست قابل خدمت شهنشاه
بدان که هست چهل توپ با یراق تمام — دگر هزار تفنگ و هزار بچه غلام
هزار بار دگر فرش و اطلس دیبا — که از زنگ فرستاده شهریار شما

یزید

خوش آمدی تو دو صد بار به خانه آبادان — بیا به تخت مرصع دمی بگیر نشان

~~فرنگی~~ یزید (بالاگوید)

ساقیا چون مجلس عیش است غم را راه نیست
ایلچی فرخنده را از حال ما آگاه نیست
چون بود روز نشاط و خرمی و عیش ما
ساقیا جام میش ده تا نوشد جام ما

فرنگی

ای یزید ترا سروری مبارک باد — پس از معاویه عمری به جای تو سر باد
دلم ز جاه و جلال تو شد بسی خوشحال — خوشا به حال تو و مرحبا به این اقبال

یزید

غلام بیاورید که از دل برد محن — بسازم دماغ تر من از این باده کهن
منت خدای را که از تیغ جانستان — بریده شد کنون سر دشمن ز تن زنی
تا چند غم خوریم که دوران به کام ما — خنیاگران بخوان و مطرب بزن بزن
اکنون ز خاطرم همه زنگ الم ببر — از صوت نای و نی و ز بانگ تار و زن
ای شمر بیا تو بیار اهل بیت را — اکنون به حکم من همگی را ببند رسن
زین العباد را دست از قفا ببند — ز گردنش ز نو زنجیر غم فکن
جلاد را بگو که کشد تیغ از کمر — کوشد به قتل او ز غضب بی تن

تا ایلچی زنگ از آن گونه داری — احسن کند به تو و عبرت برد زمن
یک لحظه بیش باش که تا گویمت چه کن

ای شوم بدعلیق وی حرف پرفتن
اما به پیش این حسین بی حرمتی مکن
آن لب که کرده ای از این دیگر مزن

اطفال زار بیکس و بی اقربای او
دیگر سکینه را سیلی به رخ مزن
آخر حیا نما بر عترت رسول — بر آل فاطمه و بر نسل بوالحسن

شمر

ای روم تا ز ستم باز بیازارشان — از ره کوچه و بازار که تا آزارشان
بی تفاوت تو اگر حکم به قتلش بدهی — کاز مطلقم از زنده نگهدار مشان
خنجرم تشنه و خود تشنه به خون می باشم — زان که از روز ازل دشمن خونخوار مشان

(در خطاب به اهل بیت)

گرد زنان سارک اهل حرم — تا شما را به جایگه ببرم

زینب

ای مسلمانان فرنگی تر بیش از ما پیش شد
آل پیغمبر ذلیل و آل سفیان بیش شد

روزی که سر به بالش غربت گذاشتیم

ای چرخ حسرتی چه زنگی نداشتیم

ای جد بزرگوار از شهراهان — از دست بنی امیه فریاد و فغان

ای وای میان خلق رسوا گشتیم — بنگر به رسن بسته اعدا گشتیم

شمر

هزار شکر رسیده تیغ من به چرخ لمه — قد شریف رسول الله دین بخاک افکند

اسیر کنم بند آل یاسین را — طناب ظلم و ستم گردن امام بند

زینب

برس به داد من ناامید یا الله — چسان روم بر قصر یزید یا الله

علی کجاست چرا از نجف نمی آید — فتاده لرزه به جانم چه بد یا الله

صبا برو به سر قبر مادرم زهرا — بگو ز قبر برون آی و بین ز این غوغا

بگو دگر گردن کج زین العابدین بیمار — ستاده نزد یزید لعین چه خدمتکار

شمر ~~(سر که در طشتی جلو یزید گذارد)~~

~~این خرمن گلی که ترا در نظر بود — سرهای بوستان رسول خدا بود~~

~~از سرگذشت هر یکی از من سوال کن~~

~~خواهی گرت ز حال شهیدان خبر بود~~

یزید

بیار شمر سر جمله شهیدان را — که تا ز یاد برم درد و داغ هجران را

دهیم دغدغه جنگ بدر را از یاد

دمی نشاط نمائیم هر آنچه بادا باد

شمر (سرها در طشتی نهاده جلو یزید گذارد)

این خرمن گلی که ترا در نظر بود — سرهای بوستان رسول خدا بود

از سرگذشت هر یکی از من سوال کن — خواهی گرت ز حال شهیدان خبر بود

یزید	شمر
بیان کن شمر این سرها که در پیش	بگویم تا بدانی از کم و بیش
بگو زین سرها از بهرم سراسر	بود این سر سر حر دلاور
سر دیگر عیان شد همچو گوهر	بود راس حبیب بن مظاهر
سر دیگر کز آن آغشته باشد	بدان از هاشم بن عتبه باشد
سر جمعی که خفته در هوا است	ظهیر و هاشم و طرماح آن جاست
سری بینم شده گردن فرازان	زنگی نسل اند این سرهای غلامان

یزید — شمر

کیان باشند گویا تاجدارند — امیرا قفل دعوت نادارند

سران کیست این‌ها ای ستمگر — ذبیح تشنه عبدالله و جعفر

دو سر بینم به مانند دو کوکب — امیرا هست از طفلان زینب

سری بینم به یک گردن زیاد است — علی چون او سری مادر نزاد است

بیان کن نام او را ای ستمگر — بود این راس عباس دلاور

رسیده بر جبین سر ضربتی چند — لبی تشنه و دو دیده و تیرت افکند

تعالی الله از این ابرو و بازو — علی بودی به حیدر هم ترازو

سر دیگر عیان شد همچو گوهر — بود این سر سر شهزاده اکبر

تعالی الله چه دانی تو سر این — شبیه خاتم پیغمبر است این

سر کی این سر ناشاد باشد — بدان از قاسم داماد باشد

چه ظلمی بر سر این بینوا شد — عروسی خانه‌اش از کین عزا شد

گمان این سر طفل شیرخوار است — ز بی شیری امیرا دل فکار است

چه مه طلعت در نور شیرین است — علی اصغر گل باغ حسین است

یزید

سری که بر همه سروران بود سرور — سری که بود جایگاهش بر دوش پیمبر

سری که مقصود و منظور ماست اینجا نیست

سر حسین علی از چه رو هویدا نیست

شمر

امیرا این سر فرزند خیرالمرسلین باشد — حسینی را که اسمش می‌بری راش همین باشد

بود این آنکه اندر عرش عقد مادرش بستند

یکی از خادمان درگهش روح الامین باشد

ز ریح اهریزی تا رکاب شمرها دارم — علی خودست برای آن کس کرد فرد کارش این شد

یزید — شمر

گمان این بود کاین نور عین است — حسین است این حسین است این حسین است

الاهی شکر مطلب گشت حاصل — بر این سر شمر بدبین است قاتل

بگو از حال این سر کن مرا شاد — اگر گویم ندارد هیچ کس یاد

بگو ای شمر دادم مطلبی چند — بزن تا کامم جان تو خرسند

بگو تو تا که غم از دل رباید — مسلمان نشنود کافر نبیند

چه کردی با دل بی کینه او — شکستم استخوان سینه او

چرا فرقش شکسته ای ستمگر — زدم بر فرق او از کینه خنجر

چرا خرد استخوان گردن او — فشردم موقع جان کندن او

یزید

چسان سر از تنش انگنده ای دور

به چند ضربت بریدی بی حمیت

چه گفتا ضرب اول نسل احمد

دوم ضربت چه گفت آن شاه بیکس

سوم ضربت چه گفت از بی‌نوای

چه گفتا چارمین ضرب حسین را

به ضرب پنجمین مطلب چه بر لب

ششم ضربت بگو چون شیر تشنه

چه گفت از ضرب هفتم روح جانم

ز ضرب هشتمین گو تا بدانم

نهم ضربت چه گفت ای شمر گمراه

دهم ضربت چه گفتا ده جوابم

رساندی قطره ای بر دهانش

حسین آندم بگو آب روان خورد

شمر

چه قصابان زدم ساطور ساطور

به ده ضربت بریدم وا مصیبت

بگفتا یا محمد یا محمد (ص)

بگفتا یا علی فریاد من رس

بگفتا فاطمه اندر کجائی

بگفتا یا حسن بنگر حسین را

بگفتا وای زینب وای زینب

بگفتا طفل کم بی پدر شه

بگفتا وای بر حال زنانم

بگفتا ای خدا بخش امتانم

بگفتا تشنه ام الحکم لله

بگفتا تشنه یک قطره آبم

زدم با پای چکمه بر دهانش

حسین غش کرد جان تشنه بسپرد

یزید

خوش آمدی تو ای شه خوبان خوش آمدی

در بزم من تو ای شه عطشان خوش آمدی

عمری است چشم من به ره انتظار توست

ای یوسف عزیز به کنعان خوش آمدی

عباس کو که گفت منم بازوی علی

بر خاک برد حسرت جانان خوش آمدی

در خیمه که خنجر شمرت چه عشوه کرد

ای داده جان به غمزه جانان خوش آمدی

شمر

ای مطربان بزم یزید از ره وفا

گوش فلک کنید کر از بانگ کرنا

سنتور و چنگ و بربط و نقاره ها زنید

تا بشنود نوید ز سلطان خود یزید

یزید

ساقی به پیش روی بتان جام می بیار
خوشتر مرا ز کام چه دارد رخ نگار
می آر می بریز می اندر ایاغ کن
بهرم بیار تشنه ادیم چو آب نار
از فتنه حجاز چه آسوده خاطرم
اکنون قرابه پر کن از آن لعل آبدار
ساقی بیار باده که ایام غم گذشت
مطرب بگو که تا بزنند نای را چه تار

وزیر

شراب تلخ مرد افکن برایت در قدح ریزم
ولی از خوردنش ترسم که دیگرگون شود حالت
به برج ثور بنشسته کواکبت تا زنده می باشی
به فیروزی برآید هفته و روز و مه و سالت

ندارم من دریغ از تو شراب کهنه می ریزم
ز مخموری به بیهوشی کند تغییر احوالت
زهی شوکت زهی رفعت زهی عزت زهی قدرت
بحمدالله سر دشمن بخواری گشت پامالت

یزید (خطاب به سر امام حسین (ع))

ای شاه تشنه کام بود روز عیش ما
لب های خشک تر تو زود از شراب کن
افسوس از محاسن پرخونت ای حسین (ع)
کی گفته است محاسنت از خون خضاب کن
سازم لب تو خشک من از عطف دامنم
نفرین به من مکن تو دعا اجتناب کن
این زینب است زار ساده برادرت
بر اهل بیت خود نظری اجتناب کن
بنگر سکینه گردن کج می کند نگاه

یعنی نظر به جانب این دل کباب کن

تا کرده خواب از خدمات دیار شام

بر دامن یزید زمانی تو خواب کن

ای وای یادم آمد از جنگ نهروان

اکنون تو ترک معرکه و انقلاب کن

ای سبط مصطفی چه گویی جواب من

بر طشت زر نشین و سوال و جواب کن

چون می زنم به چوب تو ای سبط مصطفی (ص)

اکنون تو شکوه ای به بر بوتراب کن

(چوب به سر امام زند)

سر امام حسین (ع)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا

امام زین العابدین (ع)

ای روسیاه سبط پیمبر چه کرده بود

نور دو چشم ساقی کوثر چه کرده بود

این سر چه کرده است بر او چوب می زنی

نور دو چشم حیدر صفدر چه کرده بود

بردار چوب از لب و دندان نازنین

بر فرق من بزن مزن او را چه کرده بود

یزید

یعقوب بینوا تو سر از طشت زر برآر

تا بغض دل ستانم از این سر کردگار

فرق سر تو بشکنم همچون سر بدر

دستی نداری ار بگریزی به یک کنار

ام عباد (۴)

باب من ای یزید ستمگر چه کرده بود
ماه مدینه شاه دو عالم چه کرده بود

ای دشمن رسول خدا زودتر بگو
سرو ریاض حیدر صفدر چه کرده بود

بستی تمام اهل حرم را به یک طناب
برگو زنان آل پیمبر چه کرده بود

زینب

ای دشمن رسول خدا تو به من بگو
سرو ریاض حیدر صفدر چه کرده بود

این لب که می زنی تو به او چوب از جفا
جز ذکر حمد خالق اکبر چه کرده بود

یزید

زینب تو باش ساکت و بشنو جواب من
تا گویمت که شاه شهیدان چه کرده بود

عثمان به روزگار لب تشنه شد شهید
آخر بگو تو خود که عثمان چه کرده بود

در جنگ بدر از دم شمشیر مرتضی
مقتول و خوار لشکر سفیان چه کرده بود

بوجهل و بولهب عتبه بوالحکم همه
بی سر فتاده بود به میدان چه کرده بود

آمد به جوش خون من از شورت غضب
دیگر بگو که شاه شهیدان چه کرده بود

زینب

یزید خانه امید تو خراب شود
دل علی که تو همچون دلم کباب شود

همین سری که تو چوبش زنی ز بی ادبی
بود بحق خدا جای بوسه‌گاه نبی

نمی شناسی ای جفای دون نسبش

چرا که خنده زنان چوب می زنی به لبش

یزید

غلیان بیاورید که وقت ضیافت است

برخیز حسین (ع) ز خواب که وقت اقامت است

تبلیغ کن به خلق ایا شاه ماسوا

جنگ احد نباشد و وقت خلافت است

صد بار گفتمت که به بیرون منه تو پا

از قبر جد خود که عین خیانت است

بینم ز هر جهت که تو بسیار خسته ای

سر زانویم گذار که عین عنایت است

سکینه (خطاب به سر امام حسین (ع))

بابا در این ویران آمد به لب جانم

چون گیسوان خود بنگر پریشانم

بابا در آغوشت من را ندادی جا

از مرحمت بنشان بر روی دامانم

بابا نمیدانی در شام ویرانم

زد یک ستمکاری سیلی به رخسارم

یزید

این دختر صغیره که دلش به گران است

از خاندان کیست که اشکش به دامن است

سکینه

خدا مرا کشد دختر حسینم من

ستم کشیده ایام نشاتیم من

منم که سوختی از ظلم و کینه این جلدم

همین سری که زنی چوب لبش بود پدرم

یزید: بگو سکینه لبت از چه همچو کبود شده

سکینه: بدان یزید که از انگشت کبود شده

یزید: بگو سکینه چرا حالتت پریشان است

سکینه: بدان یزید که این عادت یتیمان است

یزید: به من بگو تو چرا می‌زنی به سینه و سر

سکینه: بدان یزید که از فرقت علی اکبر

یزید: به من بگو تو چرا فرقت این چنین خسته

سکینه: بدان یزید که از ضرب چوب بشکسته

یزید: چرا پریده دیگر رنگت ای بنو العاص

سکینه: بدان یزید که از مرگ عمویم عباس

یزید: بگو که گریه چه داری تو ای دل افسرده

سکینه: بدان یزید چه گویم برادرم مرده

یزید

این زنی کو سیه به سر دارد — نوحه‌خوان است و چشم تر دارد

چون که دارد فغان و شور و شین — هست گویا ز خواهران حسین

شمر

این گهر بحر حیا زینب است — این ثمر نخل وفا زینب است

دختر نیک اختر خیر النساست — شمع شبستان شه لافتی است

خواهر محنت‌زده این سر است — بر اُسرا جمله سر و سرور است

یزید

ای خواهر ستمند بی‌یار حسین — کوری نکند دیگر فغان و شور و شین

چون داشت حسین آرزوی شاهی — از ما به سزای او نشد کوتاهی

امام عباد (ع)

ای شمر هتک حرمت میکنی — می زنی فریاد هی بیداد هی

تا بکی فخر و تکبر می کنی — تیر غم بر قلب پیغمبر کنی

یزید

کیست این خسته که در دام الم دلگیر است

بسته دام فلک گشته در زنجیر است

نام این خسته بیمار بگوئید بمن

از رخش روشن و پیداست که از جان سیر است

شمر

بدان امیر که دردانه حسین است این

نهال باغ حسین زین العابدین است این

ز اهل بیت رسالت همین به جا مانده

که همچو نوح ز طوفان کربلا مانده

یزید

خطاب من به شما خادمان مه سیما — چو حاضرند حرم حسین به نزل ما

بیاورید به مجلس یگانه دختر من — رسیده نور ز رخساره اش به منظر ما

برو تو شمر جفا پیشه ستمگردار — کنار برده همه خلق از صغار و کبار

شمر

بپرس روید به خاتون شهر شام آید — به بارگاه پدر نزد خاص و عام آید

وای کنیزه به دخت یزید با اقبال — بیا ز حرم من زودتر تو استقبال

یزید

بیا به دامنم ای نور دیدگان پدر — که تا ز شانه کنم موی تو چه سنبل تر

بیا که من به تو دارم محبت بسیار — به روی دامن من لحظه ای بگیر قرار

بجای خیز و برو پیش ای عزیز پدر — بزن تو سیلی چندی به روی این دختر

یتیم و خسته دل و بیکس و دلفگار است — بزن بزن که عجب دختر زبان دار است

گهی ز جیب گهی از دست سیلی پرتاب — بزن به صورت او تا شود ز غصه کباب

دختر یزید

سکینه

بسم نمودی ستم به گردون — یتیم کردی مرا به دوران

دگر چه حاجت که از عداوت — مرا نمایی چنین اذیت

کنی تو تحریک دختر خود — زند سیلی به صورت من

یزید

زبان دراز مکن ای عاقل و هشیار — سزاست آنکه تو را دخترم کند آزار

برو عزیز پدر زن طپانچه بر رویش — بزن تو دست بکن از جفا سر مویش

بزن مترس که باشد پدر تو را به کنار — سکینه بی پدر است و یتیم و بی غمخوار

دختر یزید

یزید

سکینه را به تو بخشیدم ای نکو منظر — ولی مخور تو فریب زبان این دختر

سکینه

اگر نبودی علی اکبر — چگونه جرئت نمودی آخر

علی اکبر فدای قامت — ولی ندانی به خواهرانت

خبر نداری به آن عزیزی — بپاشم و گونه کنم کنیزی

شمر

تعجبم به این خردسالی دختر — همی برد به تکلم چه حیدر صفدر

تو ای امیر در ابتدا سکینه را از دعا — بیا به رسم کنیزی به من عطا فرما

زلیله سکینه

ای عمه تا به حال کنیزی نکرده ام — نزد حسین به غیر عزیزی نکرده ام

مگذار من کنیز گروه دغا شوم — مگذار من ز سلسله خود جدا شوم

زینب

عمه چه کند که یک پرستاری نیست — در این همه خلق یک مسلمانی نیست

رو با جگر کباب در نزد ایلچی فرنگ — با گردن کج بزن به دامنش چنگ

آندم قسمش ده به خدای عیسی — تا بلکه شود واسطه ما اسرا

سکینه

دستم به دامن تو ایا ایلچی فرنگ — امروز گشته کار به ما از ستیزه تنگ

والله تا به حال کنیزی نکرده ام — نزد حسین به غیر عزیزی نکرده ام

مگذار من کنیز گروه دغا شوم — مگذار من ز سلسله خود جدا شوم

فرنگی

ایا امیر همین دختر جوان نوید — که از جفای تو لرزان ستاده همچون بید

بیا بخاطر من دست از ارثش بردار   وگرنه باش که گردد گزند تو تکرار

یزید

بخاطر تو گذشتم از این یتیم صغیر   برو بجای خود ای صبوری قرار بگیر

خدا رحمت به تو ای عابدین غم پرور   چگونه منع خدا را نموده ای تو نظر

ز شیوه پدر خود تو منفعل شده ای   ز واقعات اسیری چرا خجل شده ای

امام زین العابدین (ع)

ای یزید از چه لوم من خجل از این گفتار

ما رضائیم به تقدیر خدای غفار

گرچه در راه خدا گشته حسین قربانی

طعنه قتل زنی بر من ایا کینه شعار

که اسیر شده همه عترت پیغمبر تو   لعنت حق به تو ای کافر مردود قرار

یزید

تو ای پسر پدرت دعوی امامت کرد

به عهد همچو منی خواهش خلافت کرد

چنان ز بیعت من انحراف ورزید او

که عاقبت ز دستم بین که کشته گردید او

امام زین العابدین (ع)

خود بده انصاف در کار امامت ای یزید

تو سزاواری بر آن   یا ما به قرآن مجید

سوره یاسین دگر انا فتحنا هل اتی

بهر ما نازل شده ای کافر شوم پلید

در غدیر خم که را احمد وصی خود نمود

حق تعالی باب تو یا باب ما را برگزید

لیک برگو آل طاها کیست کو تخم زنا

منفعل تا کی نمی گردی از این گفت و شنید

یزید

مگو زیاده از این حرفهای طعن آمیز

مکن زیاده از این جام لعن من لبریز

کنون ز بیعت من یا علی بکن اقرار

وگرنه کشته شوی دست من بخواری خوار

امام زین العابدین (ع)

بگو یزید چه دین و چه مذهب است ترا   به من کنی ز چه تکلیف مذهب خود را

خداشناسی اگر گوئی تا مطیع شوم — چگونه مرتکب امر با شنیع شوم

مرا ز قتل مترسان که راضیم بخدا — که فخر ماست شهادت به ما [illegible]

یزید

صد شکر یا علی که شده باب تو شهید — قربان خنجری که سرش را ز تن برید

شال و قبا و رخت به اندازه می‌دهم — بر آن که دست از تن آب آورش برید

خلعت دهم به آن که نترسید از خدا — تیغ جفا به حلق علی اصغرش کشید

امام زین العابدین (ع)

دوزخ مکان آنکه حسین را جفا نمود — لعنت بر آن کسی که سرش را جدا نمود

از قوم بر آن کسی که از ره جفا — لشکر روانه جانب کرب و بلا نمود

لعنت بر آن کسی که نترسید از خدا — خنجر به حنجر پدرم آشنا نمود

یزید

ز نو بیداد کن جلاد جلاد — ستم بنیاد کن جلاد جلاد

بکن فارغ از این اندوه ما را — بزن گردن کنون زین العبا را

شمر

ای شاه نمرودی نسب — من حاضرم من حاضرم

قاتل به اطفال عرب — من حاضرم من حاضرم

که را چون گل دهم بر باد بر باد — برآرم از که من فریاد فریاد

یزید

جلاد بی شرم و حیا عابد را گردن بزن — تعجیل کن ای بی حیا او را ببر از نزد من

شمر

گو نما ده سرت را ز تن جدا سازم — میان سر و تنت طرح دوری اندازم

امام زین العابدین (ع)

وداع می‌کنم ای اهل بیت پیغمبر — وداع می‌کنم ای عمه‌ای غم پرور

بیا به نزد من ای عمه‌جان کنون زودا — کنم سفارش طفل حسین (ع) را به شما

بکن سفارش طفلان زار ای عمه — ز بعد من تو بشو غمگسار ای عمه

زینب

شد ز نو خاک بر سرت زینب — پس از این کیست یاورت زینب

عابدین ای ضیاء دیده تر — دمبدم میکنی به عمه نظر

جان عمه خیال آن داری — کاید از دست عمه‌ات کاری

عمه جان از زبان چه می‌آید — کاری از دست من نمی‌آید

امام زین العابدین (ع)

یا علی امروز برباد غریبانت برس — جمله طفلانت ندارند هیچکس فریادرس

چاره دیگر ندارم اندر این ویران غم — من چه سازم با یتیمانت ای شاه امم

زینب

اسیران جملگی از دل خروشید — به پیش روی زینب پرده پوشید

تقیه نیست در اسلام ننگی — بدم من التجا پیش فرنگی

سپاهان به بنیداین جفا را — بدم داد از کن پیش شما را

به سر کوبم کلوخی پاره سنگی — روم اکنون دمی پیش فرنگی

عجب عالی لباسی ای فرنگی — خدا راضی شناسی ای فرنگی

فرنگی ما کسی دیگر نداریم — فرنگی ما دگر یاور نداریم

فرنگی دست ما بر دامن تو — بماند خون ما بر گردن تو

تو فکر آنی بیا یاری به ما کن — نگهداری ز آل مصطفی کن

فرنگی بهر بازار قیامت — شفاعت کن شفاعت کن شفاعت

فرنگی

آخر ای بیحیای کفر شعار — شکر دین حضرت جبار

من شمارایم و دلم گوید — بهر این بیکسان بی غمخوار

دست بردار از این یتیم الیم — بکش او را بحق هشت و چهار

یزید

گذشتم از سر قتل همین علیل فگار — برو به جان خود از میروی مگیر قرار

اسامی نسخه‌ها:

ام البنین - زینب - سکینه - رقیه - فرنگی

یزید - وزیر - شمر - حکیم یهودی - طبیب - قاصد

- خطیب - پسران حکیم - دختران شامی - دختر یزید

- سر امام حسین -

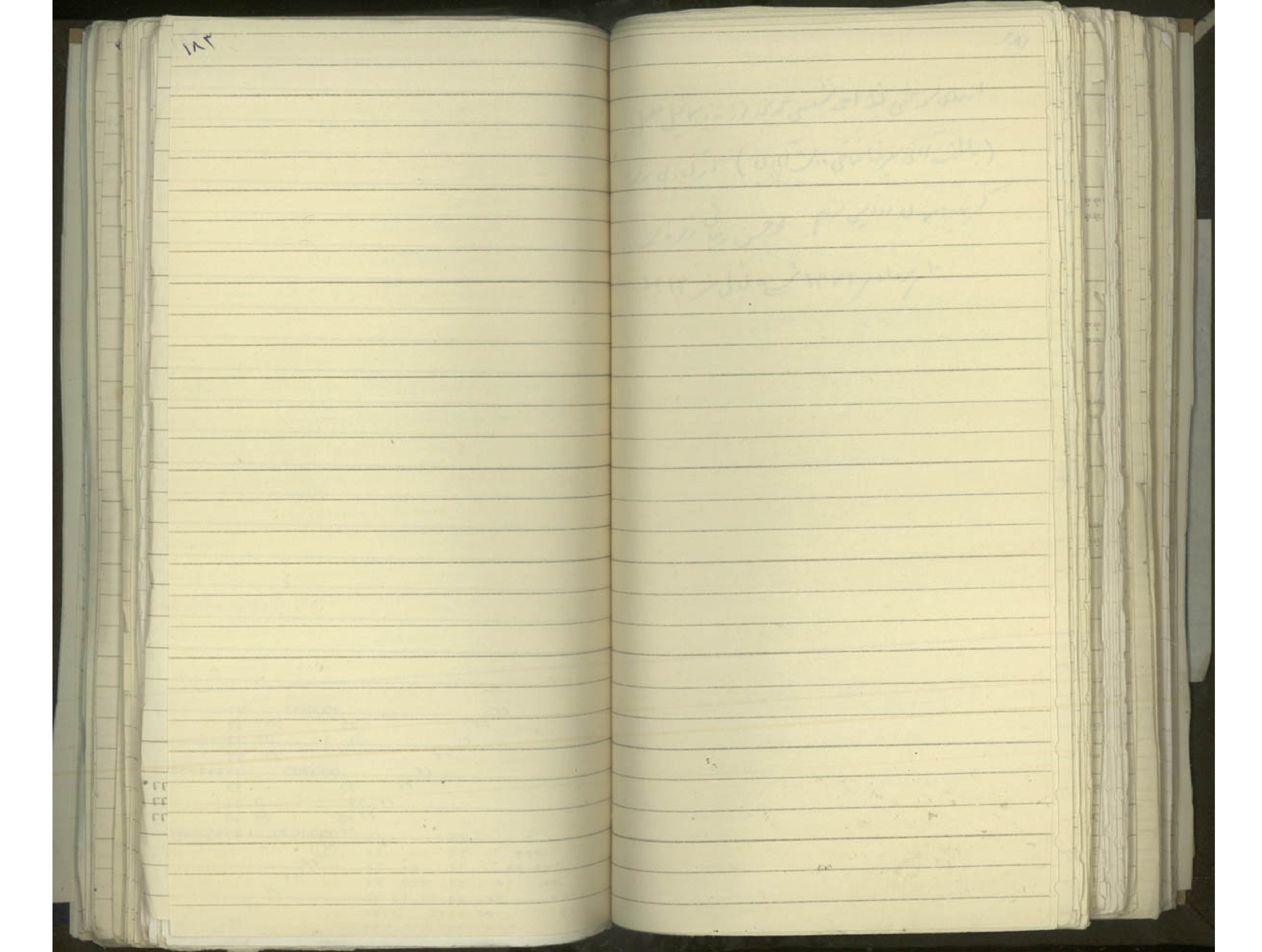
مرودیات مجلس:

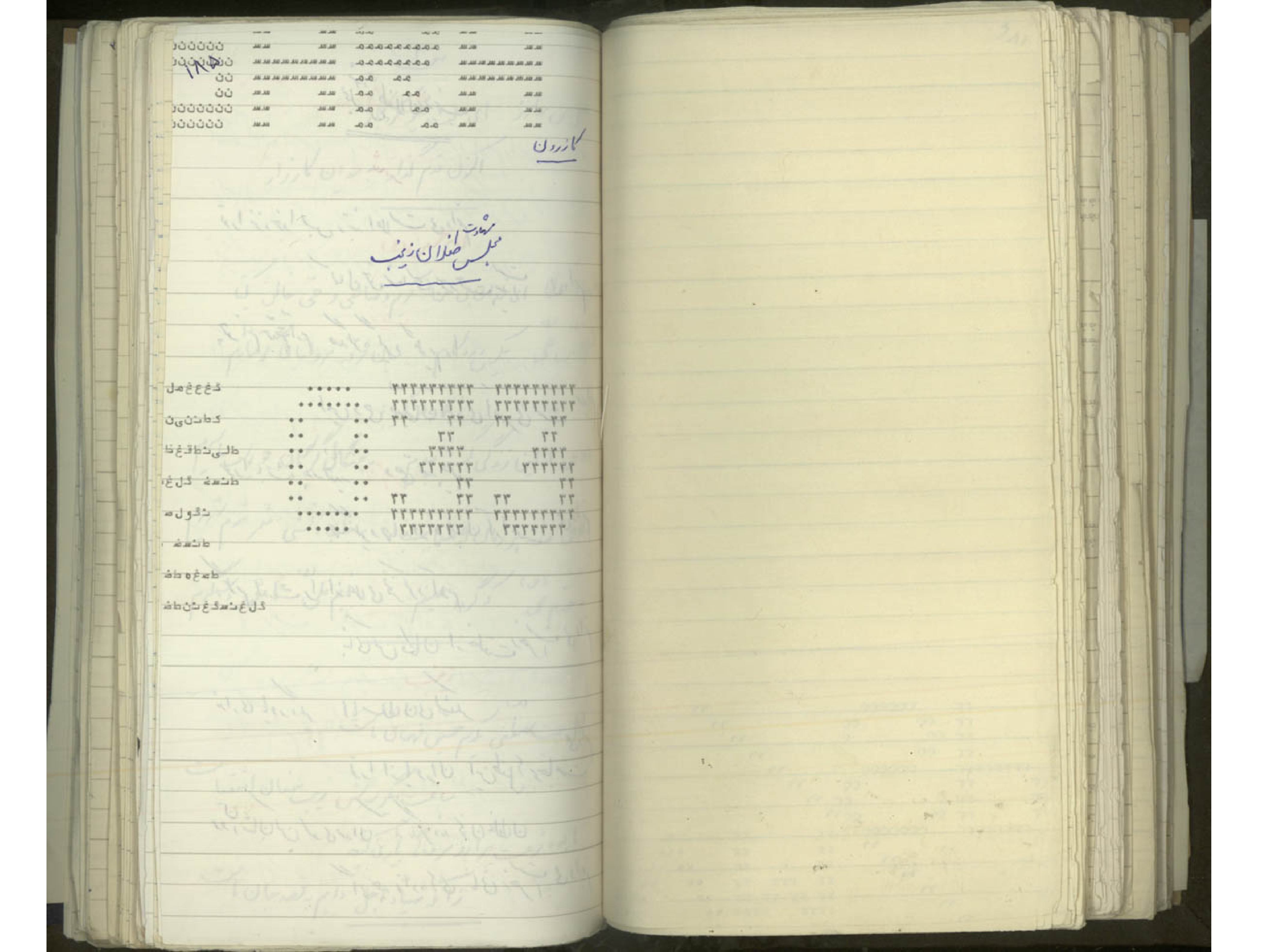
سر شهدا - غل و زنجیر و طناب - لباس فرنگی - لباس و اسلحه شمر -

لباس زره و کلاه خود یزید - [illegible] - خلعت برای شمر (عبا - سرداری)

- [illegible] - غلیان -

از روی نسخه خطی بخط احمد شفیعی علویه فرزند اسمعیل خلیل
(بلطف آقای علیرضا شاهی دولت‌آبادی) در آبادی زفره
کوهپایه اصفهان رونویسی کردم   محمدحسن رجائی زفره‌ای
۱۰ مرداد ۱۳۷۱ ش = اول صفر ۱۴۱۳





کازرون

مجلس شهادت طفلان زینب

شهادت

مجلس طفلان زینب

شمر

تورا نزد خدا بس رتبهٔ اعلاست می دانم
کمال حق شناسی بر رخت پیداست می دانم

چو نام جدت آرم صد گره گیرد گلویم را
امین وحی سبحان الذی اسری ست میدانم

تورا باشد پدر حیدر (ع) وصی بعد پیغمبر
جهانگیر و جهاندار و جهان آراست می دانم

گرم مادرت را از غلامی فخر کرد آدم
بنای کن فکان از خلقت زهراست می دانم

نداری یاور دیگر ایا سلطان بی لشکر
تورا از یاوران این طفلکها بجاست می دانم

روانشان کن سوی میدان که تا گردند بخون غلطان
اگر چه زاده ای ثانی زهراست می دانم

هل من مبارز ای خلف شیر کردگار
اکنون قدم گذار به میدان کارزار

امام حسین (ع)

الهنا ملکا ای خدای بی همتا کریم و صانعی و حی خالق یکتا
منم حسین علی (ع) بیکس و بی مددکارم میان فرقهٔ مروانیان گرفتارم

[illegible]

الاهی از این زندگی گشته سیرم به چنگال گرگان چو یوسف اسیرم
الاهی زند هر زمان از شماتت به جان آتشی شمر شوم شریرم
به جدم محمد (ص) که گردد معینم به بابم علی (ع) تا شود دستگیرم

زینب

اهل بیت مصطفی (ص) یکدم حسین (ع) مهمان ماست
ساعت دیگر سرش زیب سنان اشقیاست
تا بود فرصت برادر مرده‌ها یاری کنید
زانکه صیاد اجل دایم بقصد جان ماست

امام حسین (ع)

ای فلک آواره از شهر و دیارم ساختی　　دور از اقوام و از خویش و تبارم ساختی

نوگلی بودم به شهر خویش با عزّ و وقار　　در میان لشکر کین خوار و زارم ساختی

تیشه بیداد تو برکند از بن ریشه‌ام　　در عزای نوجوانان اشکبارم ساختی

زینب

ای فلک از کینه بی خویش و تبارم ساختی　　از غم مرگ عزیزان داغدارم ساختی

دختر شیر خدایم جدّ من پیغمبر است　　بین چگونه از جفایت خوار و زارم ساختی

امام حسین (ع)

بگوئید ای جفاکاران امّت چیست تقصیرم

کز آن تقصیر می باید کشید آخر به شمشیرم

نکردم در شریعت در طریقت هیچ تغییری

زبس از تشنگی تا رسیده بر لبان شیرم

شما از پاکیم دارید انکار ای زناپاکان

گواه هست آیه تطهیر بر اثبات تطهیرم

(خطاب به اهل حرم گوید:)

وقت وداع است ای خواهرانم　　آئید نزدم ای دخترانم

باید روم من بر جنگ اعدا　　تا سر ببازم بر شیعیانم

زینب

یارب چسازم من بی برادر　　در دست اعدا بی یار و یاور

عباس دیدم کشته ز خنجر　　بنگر ز داغش قد کمانم

ام کلثوم

ای خواهر من زهرای ثانی　　کن صبر از غم تا میتوانی

دیگر نخواهم بعد از برادر　　در دار دنیا من زندگانی

زینب

خواهر تو جانم دیگر مسوزان　　جاری مکن خون از دیدگانت

گر کرده دعوت یا ناله بر پاست　　باشم پرستار بر حال و جانت

امام حسین (ع)

عباس و قاسم گردند کشته　　دیگر نخواهم من زندگانی

خواهر روا نیست من زنده باشم　　اکبر بمیرد اندر جوانی

زینب

ای آل طاها با آه و زاری　　خاک مصیبت ریزید بر سر

دارد حسینم عزم جدائی　　گشتم به عالم من بی برادر

امام حسین (ع)

یا علی دریاب طفلان مرا   چاره کن درد صغیران مرا

بیکسان کاری است فریاد و فغان   سر برآر از خاک بابا این زمان

با اصحاب گوید:

ای خدا مردم ز طعن شامیان   جان به لب آمد ز جور کوفیان

بیبیس گوید:

ای حریم بیکسم بادا خدا یار شما   عازم اکنون من اکنون به جنگ اشقیا

و نیز گوید:

ای روزگار شرم کن از اشک و آه من

کو لشکرم چه شد علم و کو سپاه من

هل من ناصر ینصرنی من آل محمد المختار

آیا کسی بود که کند یاری حسین (ع)   آید به کربلا به مددکاری حسین (ع)

محمد پسر زینب

برادر کن نظر بر قوم اعدا   حسین بن علی (ع) گردیده تنها

عزیز فاطمه کج کرده گردن   ز بی یاری - برادر - نزد دشمن

بیا جان در رهش قربان نمائیم   برادر جان بیا افغان نمائیم

عون پسر زینب

برادر آفرین بر همتت باد   مرا از این سخن کردی تو دلشاد

چو ما قربانی راه خدائیم   بیا شمشیر در گردن نمائیم

به کف گیریم قرآن ای برادر   بیا با هم رویم در نزد مادر

قسم او را دهیم بر حق قرآن   کند راه حسین (ع) ما را به قربان

محمد   عون

از خیمه برون مادر زمانی   تشریف آور از مهربانی

دور حسینم گرفته لشکر   نبود برایش یک جانفشانی

از بعد قتل عباس و اکبر   ننگ است بر ما این زندگانی

شد دشت و هامون چون رود جیحون   از خون تاسم آن یار جانی

ما را فدای راه حسین (ع) کن   ای مادر ما از مهربانی

زینب

قربان شوم شما را ای نونهال باغم   مطلب شما چه دارید از چه کنید سراغم

محمد

غرض ز آمدن ما بدان تو ای مادر   که جان کنیم نثار حسین (ع) تشنه جگر

زینب

فلک ببین به کجا کشیده کار حسین (ع)   که سوخته دل طفلان به حال زار حسین (ع)

ایا دو بلبل بستان من به رنج و تعب — روان شوید به نزد برادر زینب

روان شوید عزیزان شما به نزد حسین (ع) — به کربلا اذن بگیرید شما ز نور دو عین

محمد — **عون**

سلام من به تو ای نور چشم پیغمبر — سلام من به تو ای شاهزاده جوان

بده تو اذن به ما یا حسین برای خدا — دل مرا مشکن حق خالق یکتا

مکن خیال ذلیلت کنیم ما عزیز توئیم — دو خانه زاد دو درد بزرگ از غلام توئیم

بده تو اذن دل داغدار ما تنگ است — زنده بید قاسم و عباس زندگی ننگ است

تورا به روح منیر مطهر عباس — بده تو اذن به جنگ گروه حق نشناس

تورا به تربت قاسم قسم ای سرور — مکن ز مهر تو ما را تصدق اکبر

امام حسین (ع)

بزرگوار خدایا غریب و بی یارم — در این دیار بلا بی کس و دلفگارم

ببین که دشمن دون عرصه کرده بر من تنگ — که طفلهای عزیزم رضا دهند به جنگ

(در خطاب به طفلان گوید :)

نخواهم از شما نور دو چشمان — روید اینک به جنگ قوم عدوان

روید ای بلبلان بی قرینه — شما در خیمه و نزد سکینه

محمد

ای مادر ستم زده قربان سرت — ما را نداد رخصت میدان برادرت

گریه به ما به چشم حقارت کند نگاه — برخیز و خود نزدش برویم با فغان و آه

زینب

بیائید نور چشمان غمین حزینم — شما را من برم نزد حسینم

دیگر بگیرم اذن میدان از برادر — به قربان شما ای جان مادر

(طفلها را نزد امام آورده گوید :)

جانم به فدات ای شهنشاه زمین — عرضی است مرا به خاک پایت گفتن

از بهر خدا دو طفل پرورده ام — روزی که برون شدم من از شهر و وطن

قربان تو کنید اگر چه نبود مقبول — جانا تو بیا و دل ما را مشکن

امام حسین (ع)

چه حاجت است ای خواهر کشیده تعب — بیان نما تو به این غم رسیده ای زینب

زینب

ای غریب بیابان و دشت کرب و بلا — مرا است عرضی ای نور چشم شیر خدا

شنیده ام که سلیمان به عزت و تمکین — تمام روی زمین داشت جمله زیر نگین

ضعیف مورچه ای زان میانه حیران شد — گرفت ران ملخ جانب سلیمان شد

بیان نما تو بمن زین حکایت ملول — بود به علم تو معلوم یا بود مجهول

امام حسین (ع)

بدان عزیز برادر که شهرتی داری — به اختصاص سلیمان بوداتی داری

بگو تو مطلب خود خواهر ستمدیده — که چیست حاجت ای خواهر پسندیده

زینب

ای سرور و وارث سلیمان — ای جان و دل علی (ع) حسین جان

من کور ضعیف ناتوانم — زان ملتمسه کودکانم

چون هیچ تصدق سرت کن — قربان علی اکبرت کن

امام حسین (ع)

ای ستم زده ای خواهر الم پرور — گو تو این سخنان را به حق پیغمبر

بگو جلوه دهم رخصت ای خزینه زار — به کودکان تو ای دخت ساقی ا

زینب

اگر تو باشی پسر نمی خواهم — جز تو نور بصر نمی خواهم

پسرانم به پیش جنگ تواند — بخواهر دوش غلام تواند

پیشگام

من که از دیده اشکریزانم توام — گر تو گویی کنیز توام

امام حسین (ع)

زینب ای داغدیده خواهر من — ای به صورت شبیه مادر من

تو کنیزم نئی عزیز منی — خواهر زار با تمیز منی

جان خواهر طریق احسان نیست — داغ فرزند دیدن آسان نیست

دو پسر داری ای ضیاء دو عین — هر دو را میکنی فدای حسین

تو رضایی که کشته شان بینی — بر سر نعش هر دو بنشینی

زینب

پسری من ندارم ای سرور — جز علی اکبر و علی اصغر

(بلافاصله گوید :)

رضا هستم برادر بینوایی — کنم در کوچه ها شب ها گدائی

رضا هستم دو فرزندم بمیرد — شوم کور و کسی دستم نگیرد

ولی دست شما باشد به دستم — کنم من خدمتت تا زنده هستم

امام حسین (ع)

راضیم من که سر جدا باشم — کشته قوم اشقیا باشم

شمر خنجر زند به سینه من — مو پریشان کند سکینه من

در تو باشی به خیمه پرده نشین — نشوی دستگیر لشکر کین

زینب

راضیم من که در بلا باشم — سر برهنه به کوچه ها باشم

لیک از من جدا نباشی تو — در کف اشقیا نباشی تو

امام حسین (ع)

خسر سامم نمودی از احسان — خواهرم خانهٔ تو آبادان

لیک ترسم ز داغ این طفلان — جان سپاری تو از غم ایشان

داغ فرزند میشود دشوار — بر دل مادر حزین و فکار

زینب

جان خواهر شود به قربانت — من فدای دو چشم گریانت

مرگ فرزند دیدنم غم نیست — بی برادر نمی توانم زیست

کودکانم اگر چه زیبا اند — بهر قربانی تو می آیند

امام حسین (ع)

ای خواهر زار تو پریشان — طفلان تو دلت شکسته از جان

طفلان تو هر دو از وطن دور — هستند حزین و زار و رنجور

این هر دو صغیر و ناتوانند — آداب جدال را ندانند

زینب

آیا به قربت رهبر ز بعد پیغمبر — اگر به کرب و بلا با بشان چه کیست بسر

به حرمت سایهٔ لطف تو ای امام زمان — چو تاج خسروی امروز بر سر ایشان

بده اجازه به طفلان من ای سرور — نثار خاک رهت جان زینب مضطر

(بلا فاصله گوید:)

اذن فرما که در حضور شما — جنگ ورزی کنند حق خدا

گر توانند رخصتی فرما — رو نمایند سوی قوم دغا

امام حسین (ع)

ای دو طفلان خواهر افکار — نیائید این زمان به پیکار

هر دو با هم کنید رد و بدل — طعن شمشیر و نی به شکل جدل

زینب

ای دو طفلان من به عز و ادب — جنگ ورزید به نزد شاه عرب

هر دو آغاز جنگ بنمائید — مادر از خود کنون رضا سازید

که حسین شاه یثرب و بطحا — نظری افکند به جنگ شما

(محمد و عون با شمشیر و سپر در مقابل امام با هم نبرد نمایند)

امام حسین (ع)

آفرین باد بر دو شیر ژیان — که نبوده به دهر داغ آسان

صد هزارند لشکر اعدا — این دو طفلند خواهرا تنها

زینب

ای برادر شوم به قربانت — جان زارم تصدق جانت

لیک دارم توقع ای سرور — سازی آذون به جنگ این دو پسر

ام حسین (ع)

چگونه اذن دهم کودکان زار تو را　　به حرب این سیه روسیاه بی پروا

بدار دست ز دامان من ایا خواهر　　مرا گذار به حال خود ای حمیده سیر

زینب

ایا برادر با جان برابر من زار　　قسم به روح علی (ع) و محمد (ص) مختار

بده اجازه کنم هر دو را به قربانت　　مکن ز رخصتشان دست من به دامانت

ام حسین (ع)

برس به داد دلم ای کریم هر دو جهان　　گرفته اند مرا این دو کودکان دامان

مرخصی تو ایا خواهر من دلریش　　بپوش خیمه بری این دو نور دیده خویش

بکش تو سرمه به چشمان این دو دردانه　　بزن به کاکل هر دو گلاب و هم شانه

کفن بپوش به بالای این دو دل ناشاد　　خیال کن به عروسی تو هر دو را داماد

زینب

الاهی شکر شده کام من میسر　　ندیدم غرقه خون جسم برادر

بیائید ای دو قربانی زادم　　کنم روشن شما را زان تمام

بیا ای خواهرم کلثوم مضطر　　گلاب و شانه از بهرم بیاور

خیال میش دارم بهر طفلان　　روند در حجله گاه گور ایشان

(ام کلثوم برای تهیه گلاب و شانه از صحنه دور شود)

محمد

هزار شکر که مادر شدی تو کام روا　　رسیده ای به مراد خود اندر این صحرا

توقعی ز تو داریم ای تو مضطر　　به ما حلال کنی شیر خویش ای مادر

امام حسین (ع)

بمیرم بچه ای خواهر زار　　خدا باشد شما را یار و غمخوار

چه مشکل ماتمی هست ای خداوند　　که بیند مادری داغ دو فرزند

زینب

شکر خدا که گشت روا آرزوی من　　نزد حرم بریخت حسین (ع) آبروی من

کلثوم زار خواهر محزون من بیا　　با شانه و گلاب شتابان بسوی من

ام کلثوم

(سینی محتوی شانه، گلابدان، آینه برداشته نزد زینب آمده گوید)

عود و عنبر و شانه و عنبر بیا بگیر　　امروز خوش به حال تو خواهر بیا بگیر

داری دو نوجوان دلخوشی به حرمگاه　　من شرمسار پیش برادر بیا بگیر

زینب

(طفلان را برگشت با صندلی چوبی نشانده و از سینی گلابپاش و شانه بیرون آورده و بر سرشان پاشیده و شانه کند و با آهنگ مخصوص بخواند:)

قربان گیسوی شما ای جان و ای جانان من

رفتید تا روز جزا　　با سوز دل از نزد من

محمد (سرود بخواند)

ای مادر از بهر خدا آتش به جان ما مزن
تا چند افغان می کنی زاری مکن گیسو مکن

عون (سرود بخواند)

مادر تو ما را از وفا قربان جانان می کنی
گر مرحمت داری به ما بر جسم ما پوشان کفن

زینب (سرود بخواند)

مادر به این حال خراب باشم به گیسوتان گلاب
بهر شما بینید خواب امروز جسم و جان من

محمد

خدایا کام ما گردیده حاصل ز دل یکسر غم ما گشته زایل

زینب (خطاب به ام کلثوم)

بود در خیمه ای فرخنده خواهر بود صندوقی از طفلان بیاور
بود این بقچه اسباب طفلان که داده بابشان از بهر ایشان
بگفتا بهر طفلان پیرهن کن اگر مردند ایشان را کفن کن

ام کلثوم (برود و بقچه بسته ای بیاورد)

خداوندا ببین اقبال زینب سیه پوش از الم اطفال زینب

بیا خواهر ز من این بقچه بستان کفن بر قامت طفلان بپوشان

زینب

یاران ببینید ظلم و جفا را زینب چه سازد این ماجرا را
از بهر عیش این نوجوانان آماده کردم این رخت‌ها را

ام کلثوم

خواهر چه سازم جانم فدایت اما بباید صبری شما را
بر جان کلثوم آتش فکندی بنما کفن پوش این طفل‌ها را

زینب

شب تا سحرگه خواهر نخفتم تا پروریدم این بچه‌ها را
گفتم به پیری دستم بگیرند بر عین مطلب این مدعا را

(کفن درآورد و گوید)

خداوندا ببین ~~اقبال~~ احوال زینب سیه شد از اول احوال زینب
کجایید ای عزیزان شاد و خرم که بر بالایتان خلعت ببرم
بمانید ای دو طفل دلفروزم که بر قد شما خلعت بدوزم
برآرم سوزنی از نور مژگان کشم من ریسمان از رشته جان
نگوییدم دل زینب چه تنگ است چه سازم بر حسینم کار تنگ است
عزیزان عید قربان است امروز که قتل نوجوانان است امروز

عزیزان بر مراد دل رسیدم کفن از بهر طفلانم بریدم

خدا کی این دعا در حق من کرد نصیب کودکان من کفن کرد

زجا خیزید ای طفلان عزیزم که بر بالایتان خلعت بریدم

به غیر از من که خونم می‌زند جوش کسی ننموده طفلش را کفن پوش

در اینجا جای عبدالله خالیست ببیند تا که زینب در چه حالیست

برو باد صبا سوی مدینه به عبدالله بگو از سوز سینه

بگو تو رسم افغان و فسوسی دو طفلانت به پا کرده عروسی

محمد

بلبل باغ تو بودیم و برفتیم از جهان با قفس بشکسته پر رفتیم در باغ جنان

طایر بشکسته پر ماندی تو در دام قفس ماندگان را در قفس رفتیم ما در بوستان

عون

خدایا کام دل گردیده حاصل ز دل گشته غم یکباره زایل

شدیم از باده وحدت قدح نوش رویم اکنون بر زهرا سیه پوش

بگو ای مادر فرخنده کوکب که یاران بهر ما آرند مرکب

(اسب آورند)

زینب

شوید ایندم روان طفلان دلسوز حسین را وقت غمخواری است امروز

دو طفلان عزیزم وای بر من ز بابا بی‌نصیبم وای بر من

اگر افتد به عبدالله رهم نمیدانم جوابش را چه گویم

محمد و عون (که عمه و اهل حرم را وداع نمایند)

دختر خیر النسا مادر ما الوداع ما دو ذبیح توایم مادر ما الوداع

سوی سما می‌رود ناله ما بر فلک حضرت کلثوم زار با جگرها الوداع

(محمد و عون به جنگ روند)

محمد

که ما هر دو ای کوفیان دغا

عون

دو سرویم از گلشن مصطفی

دو شمعیم از دودمان بتول دو سرویم از بوستان رسول

که ما هر دو از نسل پیغمبریم دو فرزند عبدالله جعفریم

شمر

فلک ببین به کجا کشیده کار حسین (۴) که کرده خسته دل طفلان به حال زار حسین (۴)

عجب عجب به حسین کار گشته الان تنگ دو شیرخواره روانه نموده است به جنگ

خطاست این دو قمر چهره گر پسر باشند

یقین که شاه جگر خسته را پسر باشند

محمد

ایا ستمگر بی آبرو خطا کردی — کنون تصور این رتبه را به ما کردی

نژاد ما چو عیان نیست بر تو ای گمراه — بدان بود پدر ما بنام عبدالله

پدر ولی ز دو سو وارثیم ای غدار — هم از علی ولی هم ز جعفر طیار

(بلا فاصله گوید:)

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — یا جد بزرگوار وقت مدد است

عون

ای والد نهضت [?] جهاد وقت مدد است — ای حیدر شهسوار وقت مدد است

(بعد از نبرد کوتاهی به خیمه برگردند)

محمد

در آن خیمه سلام علیک ای مادر — که طفل های عزیز تو آمده ز سفر

بدان که خوف نداریم ذره ای بخدا — میان جنگ پدر آمده به خاطر ما

برو بیار قلمدان و کاغذ ای مادر — که نامه ای بنویسیم ما به آن سرور

زینب

بگیر از من قلمدان جان مادر — نویسید شرح حال خود سراسر

(محمد و عون مشغول نوشتن شوند و گویند:)

محمد

به عرض اقدس عالی از این دو غم پرور

عون

بود سلام فراوان به پای بوس پدر

محمد / **عون**

که ای پدر چو به کرب و بلا وطن کردیم — به جای رخت عروسی به تن کفن کردیم

در این زمین بلا جمله تشنه لب بودیم — ولیکن سه روز و سه شب جمله تشنه لب بودیم

اگر به کرب و بلا بودی ای پدر حضرت [?] — هزار مرتبه می کردی بهر ما جلوت [?]

چه کربلا که دل اهل بیت خون گردید — چه کربلا که حسین علی نگون گردید

چه کربلا که ز بیداد شمر ذی الجوشن — رضا شدند دو طفلان به قتل گشته شدن

اگرچه کار پدر مشکل است و دشوار است — ولیک صبر نما اجر صبر بسیار است

به غیر از این چو ما که ثمر نداشته ای — خیال کن که به عالم پسر نداشته ای

بس است شرح حکایت برادر مضطر — بیا بگیر ز ما نامه را ایا مادر

که در وطن ببر این زمان به ناله و آه — بده کتابت ما را کنون به عبدالله

کنون ز نزد تو رفتیم ما دو صد اکراه — حلال ما بنما این زمان ز راه وفا

(نامه را به مادرشان زینب بسپارند)

محمد و عون (همصدا گویند)

دگر به عنایت رب [?] دیدار — ای اهل حرم خدا نگهدار

زینب

بنشیند مادری یارب به دوران — چو من اندر زمان داغ دو طفلان

(خطاب به محمد گوید)

برو برو که خدا یار و یاورت باشد — لوای نصر من الله بر سرت باشد

(خطاب به عون گوید)

برو مادر خدا پشت و پناهت — دعای سینه ریشان در قفایت

(محمد و عون به جنگ روند)

محمد / **عون**

ایا دشمن کافر بی ادب — ستم پیشگان جفا و تعب

چرا آب بستید ای ظالمان — به روی حسین آن امام زمان

چرا آب بر روی ما بسته اید — دل کودکان را ز غم خسته اید

که اطفال شیرین ز سوز عطش — به دامان مادر نمودند غش

ز ظلم آتش کینه افروختید — دل اهل بیت حسین سوختید

که ما هر دو ای کوفیان دغا — دو نخلیم از گلشن مرتضی

بدان نام ما هر دو ای کوفیان — محمد دگر عون باشد بدان

چنان خون بریزیم در این سرزمین — که گوید جهان آفرین آفرین

محمد

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — یا والد زینب وقت مدد است

عون

ای صاحب ذوالفقار فتحی فتحی — ای جد بزرگوار فتحی فتحی

(مشغول جنگ شوند)

شمر

ای گروه بگیرید دور ایشان تنگ — در آورید ز پاشان به ضرب تیر و خدنگ

(بعد از مدتی نبرد طفلان از پا در آیند. افتند — شمر گوید)

فغان که گشت در این دم شکسته دل زینب

کند ز گریه زمین را ز اشک گل زینب

محمد (به خاک افتاده در حال غلطیدن گوید)

کجا افتاده ای جان برادر — گمانم کشته ای پامال لشکر

ببین جسمت ز کین شد پاره پاره — فزون شد زخم جانت از ستاره

عون (در حال غلطیدن گویند) **محمد**

فدای عزیز برادر برس به فریادم — که ای عزیز برادر منم گرفتارم

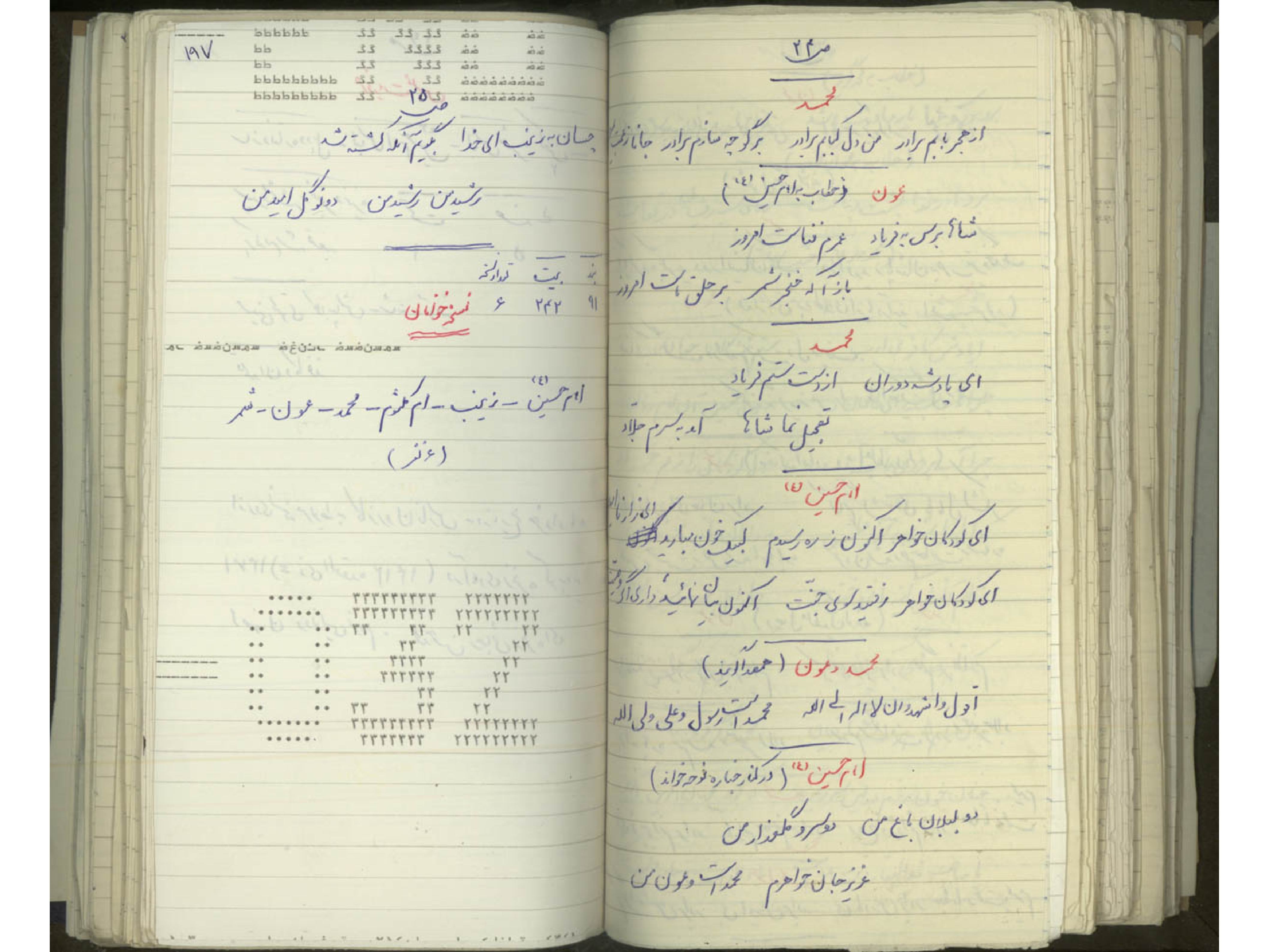
هزار پاره تنم شد ز خنجر فولاد — سرم شکافت برادر ز خنجر جلاد

محمد

ای نوجوانم برادر — آرام جانم برادر — روح و روانم برادر — جانا ز غمت بمیرم

عون

گم گشته من برادر — بی یاور من برادر — بی مادر من برادر — جانا ز غمت بمیرم



۱۹۷

۲۵

چسان به زینب ای خدا بگویم آنکه کشته شد

رشیدمن رشیدمن دو نوگل امیدمن

بند	بیت	تعداد نسخه	
۹۱	۲۴۲	۶	نسخه خوانان

ام حسین(ع) - زینب - ام کلثوم - محمد - عون - شمر

(۶ نفر)

ص ۲۴

محمد

از هجر بابم برادر من دل کبابم برادر برگو چه سازم برادر جانا ...

عون (خطاب به ام حسین(ع))

شاها برس به فریاد عمرم فنا است امروز

بازآ که خنجر شمر بر حلق ماست امروز

محمد

ای پادشه دوران از دست ستم فریاد

تعجیل نما شاها آمد به سرم جلاد

ام حسین(ع)

ای کودکان خواهر اکنون ز ره رسیدم لبیک خون ببارید ای زار یا ...

ای کودکان خواهر رفتید سوی جنت اکنون بیا نباشید داری اگر ...

محمد و عون (همه آیند)

آدل وا شهدوان لا اله الا الله محمد است رسول و علی ولی الله

ام حسین(ع) (در کنار جنازه نوحه خواند)

دو بلبلان باغ من دو سرو گلعذار من

عزیز جان خواهرم محمد است و عون من

ضروریات مجلس

ساز و نقاره و دهل - لباس امام حسین (ع) - لباس شمر - کفن - ۲

سپر و شمشیر و خنجر و نیزه

هر کدام سه قبضه — تخت ۱ — صندلی ۵

سینی محتوی گلابپاش - شانه - آینه

قلمدان و کاغذ

از روی نسخه مربوط به کازرون فارس - در تاریخ خرداد ماه ۱۳۷۱ (= ذی القعده ۱۴۱۲) در آبادی زفره کوهپایه اصفهان رونویسی نمودم. محمدحسن رجائی زفره ای

مجلس شهادت عابس و شوذب

١٢-١٠-٣٠

٠٠٠٠٠٢٨٧

١٢-٥٢-٣٨

توجه: عابس بن شبیب (= عابس ابن ابی شبیب شاکری)

شوذب بر وزن کوکب به معنی دراز - نیز خوشخو نام شوذب [illegible]

عبدالله همدانی شاکری است در شمار دلیران و حافظان قرآن

و شهیدان کربلا (ص ۲۵ جلد ۲ راهنمای دانشوران)

شاکری با کسر کاف منسوب است به شاکر بن ربیعة بن مالک

بن معاویة بن صعب پدر تیره ای در قبیله همدان و از این

تیره است عابس بن ابی شبیب شاکری در شمار دلیران و

زاهدان و پارسایان و خطیبان و از شهیدان کربلا و کسی است که در

میدان جنگ از آن پس که مبارزی در برابر خود ندید زره از تن

و خود از سر برگرفت و بدون لباس جنگ [illegible]

کارزار کرد [illegible] ص ۸ جلد ۳ راهنمای دانشوران

تا به شهادت [illegible]

مجلس شهادت عابس و شوذب

امام حسین (ع)

یارب تو آگهی ز من و حال زار من — هستم رضا به داده ات ای کردگار من

ای روزگار از تو و بی مهری تو داد — آخر ربودی از کف من اختیار من

آوردی ام ز مدینه و دورم نموده ای — از قبر جد محترم تا جوار من

لیکن رضایم آنچه خدا خواسته مرا — از امر اوست جملهٔ دار و ندار من

زینب

یارب تو واقفی که شده از کف قرار من

از بهر آن گذشته غمین شهریار من

یارب مباد کم ز سرم سایهٔ حسین

گر کم بود به دور جهان افتخار من

هستم چه بنده اوست چه مولای من به دهر

بر اختیار اوست همه اختیار من

ابن سعد

~~حسین~~ حسین(ع) ای عزیز رسول مجید — خداوندگارت عزیز آفرید

مر آن اهل بیت تو در آفتاب — ز سوز عطش جمله گشته کباب

نباشد بجز تیر و پیکان جواب — اگر تشنه باشی و پرسی ز آب

امام حسین(ع)

یارب حسین بدشت بلا مانده بی معین — بی یار و بی معین و مددکار و دلغمین

چون بنگرم به العطش کودکان خود — از دیده آب خاک زمین را کنم عجین

ترسم ز قتل من به اسیری رود بشام — زینب سر برهنه ابا زین العابدین

یارب ببخش امت جدم بروز حشر — بگشای جمله را به بهشت برین درین

زینب

یارب برس بداد دل زینب حزین — در دشت کوفه مانده حسین بیکس و معین

گیسو فشان اهل حرم برده صبر من — از یکطرف ز هلهلهٔ قوم مشرکین

ای باب تاجدار من ای شاه گلگشت

یاری بکن این زمان به حسینت در این زمین

امام حسین(ع)

ای خواهر ستم زده ای زینب ملول — محنت کش زمانه ایا دختر رسول

دشمن ز چار سو همه نظاره می کنند — فریاد بر مکش به بر فرقهٔ جهول

خواهر سکوت دار و مریز اشک دیدگان — من در ازل ز بهر شهادت شدم قبول

زینب

ای نور چشم حیدر(ع) و ای زادهٔ بتول — ای منبع کمال و هم فطرت عقول

از بعد مجتبی و دگر مرگ مادرم — بگداخته است جسم مرا فرقت رسول

منعم ز گریه می کنی ای سرور جهان — زینب گمان مبر که تواند کند قبول

امام حسین(ع)

بشنو از من تو زینب کن صبوری پیشه ای خواهر

ز مرگ کشته برادر معجر نیلی کنی بر سر

خضاب از خون ببینی ریش پرخون حسینت را

به نحر خون ببینی جسم پرخون علی اکبر

زینب

برادرجان ز قتل خویش می گویی بمن یکسر

بمن آگه مرا از قتل عباس و علی اکبر

تو فدایی کن با طفلان و زین العابدین از کین

برندم سوی شام غم برهنه پا برهنه سر

تو می‌توانی صبوری پیشه کن خواهر بر این محنت

الاهی کاش در خاکم شود منزل ایا سرور

امام حسین (ع)

زینب ای طاووس کبر ابتلا ای گرفتار وره غربت مبتلا

باید اندر این زمین بی سر شوم کشته قوم ستمگر شوم

با یتیمانم روی در شهر شام سنگ بر فرقت زنند از پشت بام

اول درد است بهرت ای حزین صبر کن خواهر شو اندوهگین

زینب

ای خلیل الله دربستان کربلا ای سلیمان دیار نینوا

از کلامت آتشم بر جان گرفت بند بندم آتش سوزان گرفت

داغ اکبر را که دیدم یا حسین دائماً خونم رود از هر دو عین

داغ مرگت ای برادر مشکل است داغ هجران شما اندر دل است

امام حسین (ع)

خواهر مرا ز روز ازل این مقدر است غمگین مشو که یار تو خلاق داور است

از خیمه برون تو را سوی قتلگاه بینی بخون تو جسم عزیزان شناور است

افشان مساز موی و مکن چهره نیلگون کاین خواری از برای حرم پیمبر است

زینب

این کوکب من است که در آتش اندر است

این سرنوشت من ز قضا و مقدر است

این ظلم کی روا است که زینب به کربلا

خواری گر نصیب به آل پیمبر است

یا صانع المصانع و یا واجب العطا

بنگر که زندگی من از این برادر است

امام حسین (ع)

حمیده خواهرم زینب نشوم چون کشته قاتل

سر عریان نشانندت ز کینه بر سر محمل

زنند شمر لعین بر صورت اطفال من سیلی

مشو خواهر تو از اطفال زارم لحظه‌ای غافل

زینب

دوباره کار زینب و اهلبیت سخت شد مشکل
نشسته از فراق باز بار محنتم بر دل
تو فرمائی برهنه سر برهنه کوی شام غم
تو می گوئی نشانندم سیاه ظلم بر محمل

امام حسین (ع)

ای خواهر ستم زده ای زینب حزین — بخشد خدا بخون من عصیان مؤمنین
غمگین مشو اگر به تو ظلم و جفا رسد — بر من شهادت و به شما غصه ها رسد
باشی شفیع شیعه تو در روز واپسین — زاری شیعه شیون و افغان مؤمنین

زینب

خوش حال شیعه از زن و از مرد مسلمین — گریان شوند بهر تو ای سرور مبین
خوش حال آن کسی ز زن و مرد شیعیان — گسترده کرده فرش عزا بهر شاه دین

سکینه

العطش ای دوستداران العطش — رفته جان من ز جان العطش
الامان از سوز گرما الامان — از عطش یاران رسیدم من به جان
اندر این وادی چرا شد قحط آب — شد دل من از تف گرما کباب

فاطمه دختر امام حسین (ع)

ای سکینه خواهر غم پرورم — ای تو نور هر دو چشمان ترم
من هم از تاب عطش افسرده‌ام — از عطش خواهر چو گل پژمرده‌ام

سکینه

ای خدا گویا که قحط آب شد — آب گویا بهر ما نایاب شد
اصغرم از تشنه کامی کرده غش — مرغ جانش سوخت از سوز عطش
از عطش دل می نهم بر روی خاک — العطش گویم که تا گردم هلاک
فاطمه ای خواهر افسرده‌ام — بین که از تاب عطش پژمرده‌ام
خشک گردیده زبانم در دهان — نیست دیگر طاقت و صبر و توان
یک مسلمان نیست ای زار حزین — تا دهد آبی به ما در این زمین

فاطمه

خواهر از سوز عطش گشتم کباب — من چه تو سر را نهم بر روی خاک
ای خدا آتش ز خاک آید برون — این عطش از آن عطش باشد فزون
رحمی ای یاران به این مضطر کنید — از کف آبی لب ما تر کنید

سکینه

خواهر از سوز عطش من سوختم — از عطش آتش به دل افروختم

کوفیان دون به دور خیمه‌ها | هست دلهاشان چه بخت ما سیاه
مرکب خود را دهند آب روان | بهر ما باشد حرام اندر جهان

فاطمه

صبر کن خواهر به قربان سرت | من به قربان دل غم پرورت
بلکه امدادی رسد ای نور عین | از حبیب بهر بابایم حسین (ع)
هم من نوشته آن عالی جناب | تا حبیب با خود آرد مشک آب
آه ای خواهر ز سوز آفتاب | من دلم شد از تف گرما کباب
دل شده اندر دیده آب از تشنگی | مرغ جانم شد کباب از تشنگی
تو بیا با هم بنالیم این زمان | هر زمان گوئیم امان از کوفیان

سکینه | فاطمه

الامان از آفتاب ای دوستان | جان زارم شد کباب ای شیعیان
ای خداوند ببین حالم ببین | یک مسلمان نیست اندر این زمین
تا دهد آبی به ما او از وفا | رحم سازد بر دل ناشاد ما
ای کریم کردگار چاره ساز | از عطش کامم ببین ای بی‌نیاز

سکینه | فاطمه

کوفیان از هر طرف از جور کین | دور ما بستند قوم مشرکین
ای خداوند جهان داد از خسان | یا حسین بابا امان بابا امان
میدهم این لحظه جان از بهر آب | کن برایم جستجو گشتم کباب

امام حسین (ع)

الا ای چرخ مینائی دمی با ما مدارا کن
ز سوز سینهٔ طفلان من یادم تو پروا کن
زبان در کامشان خشکیده از تاب عطش یارب
عطا بر کودکان صبری تو ای قیوم دانا کن
بیا ای فاطمه بر دامن بابت نشین یکدم
سکینه یک زمان بر دامن بابت تو ماوا کن

سکینه | فاطمه

پدر از تشنگی جان می‌سپارم | ز گرمای هوا طاقت ندارم
پدر بنگر ز بی‌آبی لبانم | بده بابا دمی یک قطره آبم
پدر رحمی به حال مضطرم | طپیده از عطش دل در برم
پدر جان از عطش دل می‌زند جوش | پدر از تشنه کامی رفتم از هوش

سکینه

بیا بابا ببین حال سکینه

که از سوز عطش جان می‌سپارم

ز بهر ما چرا شد آب نایاب

پدرجان همچو گل پژمرده‌ام بین

شده نزدیک ما از پا درافتیم

فاطمه

شو راضی تو ای شاه مدینه

مشو راضی تو ای باب کبارم

خورند این لحظه دیو و دد پر آب

پدرجان از عطش افسرده‌ام بین

پدر فکری که ما از دست رفتیم

زینب

فلک جانب کربلا کن نگاهی　　ز رفتار خود باز مانی الاهی

حسینم وشت بلا مانده بیکس　　کشیدند صف بهر قتلش سپاهی

ز جور تو ای چرخ روی سکینه　　ز سوز عطش زرد او همچو کاهی

ام حسین (ع)

یارب نگر به حال من زار بینوا　　گشتم غریب و بیکس و تنها به کربلا

اطفال من ز سوز عطش کرده اند غش　　رخسارشان ز تاب عطش گشته کهربا

ای خواهر ستم زده آور تو ذوالجناح　　تا رو کنم به جانب این لشکر دغا

زینب (ذوالجناح آورده گوید:)

بنگر به حال زینب محزون به کربلا　　بیکس بود حسین علی (ع) شاه انما

ای ذوالجناح وقت سواری تو رسید　　چون راکبت غریب بود زودتر بیا

گردم فدای بیکسی و بی‌یاری حسین (ع)　　این ذوالجناح ای به فدایت شوم اخا

ام حسین (ع) (خطاب به ذوالجناح)

بیا همدم ای مرکب باوفا　　وصیت به تو دارم ای ذوالجناح

ببین مانده‌ام بیکس و بی‌معین　　گرفتند دورم مرا مشرکین

دو دست برادر ز پیکر جدا　　علی اکبرم شد شهید جفا

ندارم علمداری ای خسته جان　　که در پیش رویم رود این زمان

به میدان چو گردم ز کین پایمال　　سرم را ببرند قوم ضلال

چو بینی به یالت شود غرقه خون　　چو بینی که زینت شود واژگون

چو بینی به جسمت نشسته است تیر　　چو دیدی اذیت ز قوم شریر

نمایی ز خونم رخ خود نگار　　برو سوی خیمه به حال فکار

چو زینب به یالت شود دستگیر　　ز جسمت کشد ام کلثوم تیر

چو پرسند از تو حسین (ع) در کجاست　　خدا را بگویی که او سر جداست

سکینه چو پرسد ز تو حال من　　ز تو باب و خواهد به سوز و محن

بگویی حسین (ع) کشته کین شده　　شهید گروه بدآیین شده

ز تو خواهشی دارم ای ذوالجناح　　شود چون سر من ز پیکر جدا

زخونم کن یال خود سرخ پوش   برو شهربانو برو با خروش

که تا بر تو گردد زاری گوار   ز جنگ مخالف نماید فرار

تو اندر جهان بی وفائی مکن   ز هم خواهرم بی وفائی مکن

رسیده است پایان کنون شرح حال   نسازی فراموش خود این تعال

زینب

خدایا مرگ بر زینب ضرور است   دلم را اشتیاق کنج گور است

من بگردنت ای جان خواهر   نمرده زینب تو ای برادر

دریغا نیست بهرت یار و یاور   بیا گیرم رکابت ای برادر

من گریه فدای چشم آبیت   جلوداری نمایم از برایت

برادر کوفیان خوارت نمودند   ز کین بی مونس و یارت نمودند

علی اکبرت را سر بریدند   علمدار تو را در خون کشیدند

دو طفلانم کنون گردم من زار   به قربانت نمودم ای وفادار

نگفتم داغ طفلان دل خراشه   حسین (ع) باشه دو طفلانم نباشه

ندانستم ز غم با دیده تر   نشینم در عزایت ای برادر

شو راضی شوم اشتر سواره   گشتم خیل، محرم نظاره

نموده مادرم زهرا وصیت   امان از آن وصیت وامصیبت

که حلقوم حسینم را ببوسی   گلوی نور عینم را ببوسی

بجا آرم کنون فرمان مادر   بیا بوسم گلویت ای برادر

دریغا نیست ممکن بار دیگر   نشینم روبرویت ای برادر

امام حسین (ع) (خطاب به اشقیا)

ای جماعت شیطان پرست و دژخیمان   طلب کنید شما ابن سعد بی ایمان

ابن سعد

چه مطلب است بفرما که تا روا سازم   حصول مطلبت ازین دعا سازم

امام حسین (ع)

ایا ابن سعد ز حق بی خبر   ایا دشمن آل خیر البشر

منم آنکه جدم رسول خداست   علی بابم آن خسرو لافتی است

چرا آب بر روی ما بسته اید   دل زار اطفال را خسته اید

بجد ما شکوه کند:

ای جد تاجدار نظر کن به کربلا   بنگر که مانده ام به کف قوم اشقیا

باشد کجا روا که بنوشند دیو و دد   آب فرات و تشنه جگر کودکان ما

زینب

جانم ز بیکسی تو بسوزد برادرم   ای کاش آنکه کور شدی دیده سرم

زینب اسیر کینه شود ای موالیان / آید به روزگار خدایا چه بر سرم

عابس

یارب چه روی داده در اندیشت رستخیز / بر شاه دین نسیم بلا گشته فتنه خیز

یکسو صدای العطش کودکان بلند / بگرفته اند دامن شاهنشه حجیز

صف بسته اند کوفی و شامی ز هر طرف / عابس ببین است حال چو مردان ز جا بخیز

ای شوذب ای غلام وفادار من بیا / بنگر به خواجه است که چه سان گشته اشکریز

شوذب

در حریم ز کار تو ای خواجه حزین / جان را چرا فدا نکنی بر شه حجیز

تن از برای فدا شدن خوش بود ولی / گر فی المثل شوم به دم تیغ ریز ریز

تو خواجه منی و منم عبد زر خرید / حکم تو بر من است الی روز رستخیز

عابس

الا تو شوذب حزین / غلام غمگسار من / که همتی اعتبار من

به پیش من دمی نشین / ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ که هست جلیس و همین / حسین تاجدار من / ز هجر آن شه مبین خزان شد بهار من

شوذب

الا تو خواجه غمین / منم چو بنده کمین / حسین شاه یار من / تو صاحب اختیار من

سرور من نشاط من / بهشت من بهار من / انیس من جلیس من / قرار من وقار من

عابس

به قصد آن شه زمان / ستاده اند کوفیان

ببین صدای العطش / رسید بسوی آسمان

حریم آل مصطفی (ص) / همه به ناله و فغان

فسرده اند بلبلان / ز داغ دل قرار من

شوذب

دلی حسین تشنه لب / شده است بیکس و معین

حریم آن شه عرب / ز تشنگی شده غمین

فتاده جمله در تعب / ز هجر آن امام دین

رسیده جان من به لب / ربوده شد قرار من

عابس

به قتل آن شه زمن / ببین سواری رسد

ز سوی قوم اهرمن / سپه هزار می رسد

نسیم روضه ارم / ز هر کنار می رسد

رسیده این زمان خزان / به طرف لاله زار من

شوذب

به حریم دل از چرا کنی تحمل این زمان / نمی کنی تو جان فدا به راه شاه انس و جان

کنون به دشت کربلا / رسیده آفت خزان / به بلبلان گلرخان / به گلشن بهار من

عابس

حریم شاه انما همه به ذکر العطش / نظر نما به طفلکی که جمله کرده اند غش

ز بانگ کوس و کرنا قلوب جمله در طپش / گرفته نار ابتلا به جسم داغدارش

شوذب

خوش است جان ما شود / در این زمان نثار او

که گردش فلک همی / بود به اختیار او

گرفته قوم مشرکین / یمین او یسار او

ازاد تو انتقام جو / که زاوست انتصار من

عابس

بیا که آمده از وفا / در این زمین پر بلا

شویم هر دو حالیا / هدف به تیر اشقیا

به راه شاه کربلا / شویم هر دو سر جدا

خیال خود نما عیان / ببین دل فگار من

شوذب

بکش حسام خون فشان / تو جا به پشت رخش کن

سر و تن عدوی را / کنون ز گرز پخش کن

زمین کربلا کنون / ز خون خود منقش کن

سوارگان قتیل تو / پیادگان دچار من

عابس

باشد خدا رضا ز تو ای شوذب حزین / ای صد هزار بر تو و بر جانت آفرین

من هم خیال همره وفا بر تو داشتم / آری طریق شیوه مردان بود چنین

اینک کشم حسام نهم روی در جدال / جان را کنم سپر بدم تیغ مشرکین

شوذب

چون یافتی سعادت دنیا و دین به هم / کوته مکن ز قرب امام زمان قدم

از خنجر کشی تو اذن در این باب می‌ستان

جان را نثار کن به ره شاه ذوالکرم

عابس

جز کوی وفا اهل ولا را گذری نیست / آری سفری نیست که در وی خطری نیست

دنیا که بود مزرعه آخرت ما / تا تخم نپاشید امید ثمری نیست

من خود به دعا خواستم این فیض سعادت

تا خلق نگویند دعا را اثری نیست

شوذب

بیا فدای تو ای عابس نکو کردار / رویم در بر سبط محمد مختار

که تا اذن ستانیم ما به شیون و شین / کنیم جان و سر خویش را فدای حسین

عابس (خطاب به امام حسین (ع))

السلام ای نور خود در پیش رویت مقتبس

السلام ای در دو عالم نیست همتای تو کس

عابس ابن شبیب دارد سر به خاک آستان

بهر رخصت هست شاها بر جنابت ملتمس

اذن جنگم ده تو شاها تا در این میدان کین

تا به کبر خون بریزم دشمنانت را چو خس

امام حسین (ع)

السلام ای عابس مه طلعت مسکین نفس   السلام ای آنکه نبود در جهان مثل تو کس

چیست منظور جنابت این زمان با من بگو   گو روا سازم که تا باشد مرا باقی نفس

عابس

مرا بر عمر خود دان اعتباری نیست ای سرور   که بنمایم توقف ای شهنشاه ملک لشکر

به غیر از آنکه در پایت الا ای خسرو خوبان   بریزم خون فشانم جان ندارم چاره دیگر

خ برآرم سر ز خجلت ای شهنشاه نکو منظر ؟   سری افکنده در پیش از خجالت شرمسارم من

امام حسین (ع)

حق ز تو باشد رضا ای عابس محزون راز   می‌نمایی اذن جنگ از من طلب در کارزار

نیست از جان دادنت در راه من ای دل فکار   گو نمایی جان خود را اندر این وادی نثار

لیک کی زیبد که غلطی اندم اندر خاک و خون   پیکرت صدپاره از خنجر کشند قوم شرار

عابس

عابس فدای موکبت ای پور بوتراب   از بهر بیکسی تو من گشته‌ام کباب

طفلان تو ز سوز عطش کرده اند غش   افتاده اند اهل حریمت در اضطراب

خوش باشد آنکه تا به تن من بود حیات   خون ریزم از برای تو و چشم چون سحاب

امام حسین (ع)

باشد خدا رضا ز تو ای عابس فکار   یاری کنی به من ز وفا وقت گیر و دار

لیکن تحملی که در این لحظه یاوران   رو آورند جانب حرب مخالفان

کن صبر تا رود دگری سوی کارزار   باشد رضایت من احباب دل فکار

عابس	شوذب
بده تو اذن به ما ای امام بی یاور	بده تو اذن به ما ای غریب بی یاور
بده تو اذن که گردیم ما فدای شما	شویم شهید ز جور مخالفان دغا
تو را به جان علی اکبر ای سرور	تو را به جان علی اصغر ای ستوده سیر

عابس — شوذب

قسم دهیم شما را بحضرت عباس — بجان قاسم داماد آن خلاصهٔ ناس

تو را به اهل حریم غریب بیکس خویش — دل الم‌زده ما برآور از تشویش

بده تو اذن جهاد ای شفیع روز جزا — رویم کشته شویم از جفای قوم دغا

به پیش روی تو ای نور چشم پیغمبر — شویم شهید ز جور گروه بداختر

شهید راه تو گردیم ما ایا مولا — که جان خویش بسپاریم ما به راه شما

تو را قسم بسر جدت ای شه مظلوم — مکن تو غم‌زدگان را ز خویشتن محروم

بباید آنکه به راه تو ما شهید شویم — ز عمر خویش در ایام ناامید شویم

چه بهتر است به دامان تو ایا سرور — بحق باب کبارت کشندهٔ خیبر

بده تو اذن به ما هر دو از ره احسان — رویم کشته شویم از جفای قوم خسان

امام حسین (ع)

عابس مکن تو ناله و افغان ز دل حزین — از بهر جان نثاری سلطان عالمین

من پیر و سالخورده بمانم به روزگار — اگر شهید گردد و عابس نامدار

برگرد کوی منزل ایا عابس [illegible] نزار — با شوذب غلام که رفت از دلم قرار

عابس

ز بیکسی تو گریان صف بالا — به شورش و به فغانند ای امام هدا

مرا دلی بود این آرزو صف محشر — نشینم از کرمت من بسایهٔ طوبی

بحق جد و پدر مادر و برادر خویش — بکن مرخصم از بهر رزم بر اعدا

امام حسین (ع)

تو چونکه عازم رزمی بجنگ قوم دغا — خدا بود ز تو راضی و مادرم زهرا

خدای هر دو جهان یار و یاورت باشد — همیشه سایهٔ الله بر سرت باشد

شوذب

ایا امام زمان نور چشم پیغمبر — شنو تو عرض مرا یا حسین به دیده تر

غلام عابس محزون اگر که یار تو نیست — اگر که خون سیه لایق نثار تو نیست

تو التفات به من داری ای شه والا — مرا مرخص میدان کارزار نما

امام حسین (ع)

بیا به نزد من ای شوذب وفادارم — که من ز روی شما خجالتی دارم

کنون که بر سرت آهنگ جنگ به خواهش است — برو بخلد که جدم دو چشم در راه است

شوذب

الهی شکر ای قیوم دانا — دو صد شکر تو ای حی توانا

شدم من در ره فرزند حیدر (ع) — یکی از خادمان آن نکوفر

عابس (با خود سخن گوید:)

کنون گویم ای عابس سینه ریش — بکن گریه بر نوجوانی خویش

تو ای عابس از دل برآور خروش — بنال و کفن بر تن خود بپوش

ندارد وفای جهان اعتبار — کفن پوش گشتم روم کارزار

جوانان شما گر به فصل بهار — شما را گر افتد به قبرم گذار

بکارید بر قبرم ای دوستان — گل و لاله و سنبل و ارغوان

ز جور تو ای نیلگون آسمان — کفن پوش شد عابس نوجوان

(کفن بردارد گوید)

ای کفن ای همدم یوم الحساب — ای کفن ای مونس من در تراب

چونکه افتد پیکرم اندر زمین — یاریم بنما تو در میدان کین

مادر پیرم چو آید بر سرم — ساز پنهان پیکرم از مادرم

گر ببیند پاره پاره جسم من — جان سپارد آن حزین ممتحن

سرو قدم چونکه افتد روی خاک — سینه‌ام از تیر گردد چاک چاک

چون هدف گردم به تیر اشقیا — حافظم شو در زمین کربلا

(شمشیر بردارد گوید:)

ای حسام ای تیغ آتشبار من — ای خزان بر خرمن کفار من

یاریم کن تیغ اندر روز کین — سرخ رویم کن ز تیغ مشرکین

ای حسام ای تیغ عشق افروز من — ای شرارت نار اعدا سوز من

العرض کن یاریم در کارزار — تا زنم بر خرمن اعدا شرار

(کفن پوشد و خطاب به شوذب گوید:)

ای غلام ای رخت آئینه جان بسم الله

بهر جانبازی سلطان جهان بسم الله

گر تو داری سر یاری حسین بن علی (ع)

سوی این معرکه بر جنگ خسان بسم الله

گر شفاعت ز محمد (ص) تو به محشر داری

خواهی از آتش دوزخ تو امان بسم الله

شوذب

عابس ای فخر زمین شیر ژیان بسم الله — بهر جانبازی سلطان جهان بسم الله

من غلام تو ام ای خواجه و ثابت قدمم — برقرارم به همان شرط و بیان بسم الله

عباس (به میدان جنگ رود و گوید:)

دلیران این فرقهٔ مشرکین امیران این قوم بیرون ز دین

ببستید آب از چه بر روی او شتابید از هر طرف سوی او

همه اهل بیتش ز سوز عطش ز بی آبی هر دم نمایند غش

ابن سعد

ای یلان ایستاده اندر روبرو نام آوری

جنگ جوئی، فتنه سازی، در نظر برآوری

چون پلنگ اندر جدال و چون نهنگ اندر شنا

می خرامد همچو طاووس و رود چون مشتری

زود بشتابید، از او پرسید از نام و نشان

از عرب یا از عجم باشد کدامین سروری

شمر

ای جوان کز صولتت افتاده بر دلها شرر گیتی از صولت آتش فتد بر خشک و تر

از نهیب لرزه بر گردان شیرافکن فتد از شرار تیغ تو شیران فراری [illegible]

کن بیان نام و نشان خویش را تو آشکار از عرب یا از عجم هستی بگو از خود [illegible]

عباس

بشنو ابن سعد لعین خسان که گویم حدیثی ز نام و نشان

منم عباس شبیب از چاکران حسین (ع) علی (ع) را یکی از یاوران

به روی حسین آب را بسته اید شکستید از این دل کودکان

به محشر سیه باد روی شما به دوزخ نمائید یکسر مکان

شمر

ای میر سپه آنکه به ما بر سر جنگ است کز صولت او طارم افلاک دو رنگ است

این عباس شبیب است که در مردی و شوکت همتاش نه در روم نه در جملهٔ فرنگ است

گر دست به صمصام بگیرد به گه رزم در کوه پلنگ است و به دریا چو نهنگ است

ابن سعد

بلی عباس بود این شیر نر ای جملهٔ لشکر

که در مردی او نبود در این ملک و در این کشور

سر گردان ایران تا ز روم و چین و ترکستان

کمان رستم سنان بیژن کلاه خاقان کمر قیصر

علاجش کی توان کردن مگر یکباره از هر سو

بر او بازو کشید از سنان و نیزه و خنجر

اگر از پا در آورید عباس را در این میدان دهد ابن زیاد دون بهرتان خلعت و گوهر

شمر

دلیران گردان همه سر بسر ببندید بر قتل عابس کمر

برآرید از طبل و نی هم خروش دل جنگجویان برآید بجوش

عابس

علیا علیا علیا علی دل دیو از نور تو منجلی

مدد کن به عابس در این رزمگاه که اکنون نمایم من اعدا تباه

مدد ده بمن ای شه خاورنشین که جان را کنم من فدای حسین "۱"

شوذب

علیا علیا علیا علی بزرم نام پاکت بصد منجلی

بیاری فرزند تو با شتاب مدد ده بمن این زمان ای جناب

تو مپسند ای نور یزدان پاک که گردد حسینت ز کین چاک چاک

اگرچه نیم قابل کوی او دوصد جان فدای یکی موی او

ابن سعد

کنون به عابس ای سپه کشید تیر کینه؟

زنید از ره جفا بجان او شراره؟

گروهی از یمین او روید در کمین او

همه بقصد قتل او پیاده؟ سواره؟

زنید چوب و تیر کین ز گرزهای آهنین

همه سپاه لشکر کین زنیدش از کنارها

عابس

چه شد بر شما ای سپاه شرار چو روبه نمودید یکسر فرار

یکی من نیم بیش ای کافران شما صد هزارید همچون زنان

ز مردی نهادید رو در عقب فکندید خود را به تاب و تعب

شمر

ای جماعت بار دیگر سنگ بارانش کنید

از نی و شمشیر و تیغ و تیر بی جانش کنید

شوذب (بعد از جنگ افتاده و گوید)

تو آقای زارم بیا بر سرم ز تیغ ستم [illegible] پاره شد پیکرم

بیا بر سرم خواجه با وفا که دورم گرفته گروه دغا

عابس

آمد صدای شوذب محزون به گوش من یکباره برده طاقت و آرام و هوش من

گویا که سرنگون شده شوذب ز صدر زین قدم خمید و رفت به گردون خروش من

شوذب

بسرم بیا تو آقا ز چه از نظر نهانی نموده ام به تو من بخدا نمک حرامی

عابس

کس از این نکند باور که تو ای غلام داری دل ریش عاشقان را

تو برو به نزد احمد که من انیک از قفایت رسم این زمان که برکف

شوذب

یا حسین ای پادشاه شافع روز جزا بین که افتادم در این دم من به بند

جان خود کردم نثارت من در این دم یا حسین می روم در خدمت جد کبارت یا حسین

عابس

خدایا رفت از سرم عقل و هوش صدای غلامم نیاید بگوش

کنم کسی در عرصهٔ کارزار که پیدا کنم بلکه آن نامدار

شوذب | عابس

برسرم زودی تو ای آقا بیا | آمدم کجایی ای نیکو لقا

من اسیر لشکر کافر شدم | ای خدا من بیکس و یاور شدم

من گرفتارم به این قوم عنید | یادآور از شهنشه شهید

کعب نی آقا مرا بر سر زنند | بردلم دیگر مباور تو کنند

دست من بسته شود بر این رسن | از سکینه یاد کن با صد محن

گوئیا سازند سرم از تن جدا | در کجایی ای غلام باوفا

شوذب | عابس

چون کبوتر او فتادم در قفس | غیر تو دیگر ندارم هیچکس

خواجه نیکو لقا زودی بیا | بار دیگر تو برآور یک صدا

در دم مردن بیا تو بر سرم | از غمت شوذب بدان دیده ترم

وقت مردن کس ببندد چشم من | خود ببند چشم خودت با صد محن

وقت مردن کی دهد یک قطره آب | تشنه لب شوذب بکوی جنت شتاب

سوی قبله کی کشد پای مرا | خود بکش پایت به قبله از وفا

برسرم آقا بیا با شور و شین | جان خود کردی به قربان حسین (ع)

رفتی ای آقا بسوی باغ جنان | غم مخور من هم شتابم این زمان

شمر

بگو شهادت که سر از تنت جدا سازم میان لشکر تنت طرح دوری اندازم

شوذب

کجائی عابس ای خواجهٔ وفادارم به وقت مرگ به راحت دو چشم تر دارم

روم ز شوق کنون جانب رسول الله اقول واشهد ان لا اله الا الله

عابس

خداوندا ز سر رفته عقل و هوشم صدای شوذبم ناید بگوشم

غلام با وفا رفتی ز دستم — من از هجر تو اندر خون نشستم

نمیدانم کجا گشتی تو پنهان — برآور یک صدا ای راحت جان

من اینجا جنگ دارم با سپاهی — ندارم جز خدا پشت و پناهی

من تنها میان مشرکینم — برآور یک صدا ای مه جبینم

(بالای نعش شوذب آید و گوید)

بیا شوذب به بندم چشم هایت — کشم بر کوی قبله دست و پایت

نباشد بالشی بهر غریبان — بجای تکیه گا جز خاک میدان

(نعش را بردارد و گوید:)

کشم بر دوش کنون نعش شوذب انگار — کنم مقابله با این گروه ظلم شعار

مبادا که لگدکوب مرکبان گردد — که پایمال ز سم فی لکان گردد

(نعش را کناری گذارد)

شمر

ندارد کسی عابس جنگجو — بدین اسلحه جنگ تو آرزو

اگر جان فشانی تو راست صلاح — به این اسلحه جنگ با ما مخواه

عابس (در حال بیرون آوردن لباس خود گوید)

بچشم ای لعین ستمگر بچشم — به چشم ای جفاجوی کافر بچشم

سری که به کوی حسین شد نثار — کله خود او را نیاید بکار

تنی کش زره در نگهبان است... — کجا لایق کوی قربانی است

لباسی نیالوده در خون من — نزیبد مگر بهر میت کفن

الف وار بی نقطه و کستیم — در آییم در این جنگ بی خوف و بیم

چو جان می فشانم چه کارم سلاح — به راه حسین خون من شد مباح

شمر

ایا ظالمان وقت فرصت گذشت — بکوشید کز دست قدرت گذشت

ندارد چو عابس سلاح نبرد — توانش گرفتن به یک زخم مرد

برهنه ایا نوجوان دلیر — بکن جنگ با این گروه شریر

عابس

زخم کاری ای کمتر ز زن — بهر من هی دیر شد هی زود زن

تا بیاید بر سرم جانان من — تا بیاساید به بالش جان من

ای لعینان زخم پی در پی زنید — تیر جای تیر نی بر نی زنید

تا پر از تیر و پر از پیکان شوم — در هوای شاه دین قربان شوم

(جنگ کند و گوید:)

سرم را شکسته ای کوفیان — ز دستم بریدید گرز گران

ندارید شرم از خدا و رسول — کنم کشتتان قطع قوم جهول

(بیفتد و خواند)

حسین ای فروزان شمع هدا — توانم ز تن شد فتادم ز پا

امام حسین (ع)

آمدم عباس به بالین سرت   من فدای زخم‌های پیکرت

حق شود راضی ز تو ای نوجوان   گشته‌ای مقبول خلاق جهان

عباس

یا حسین ای نور چشم مصطفی (ص)   این زمان آقا ز من گشتی رها

امام حسین

خدا شود ز تو راضی ایا جوان دلیر   که کشته گشته‌ای از ضرب نیزه و شمشیر

روی بسوی جنان ای جوان خوش منظر   بنوش آب تو از دست ساقی کوثر

بسوی قبله کشم دست و پایت ای عباس   بغیر شاه شهیدان نباشدت مونس

عباس

روم ز شوق کنون جانب رسول الله   اشهد ان لا اله الا الله

پایان تعزیه

بند   بیت   تعداد نسخه

۱۰۰   ۳۵۰   ۸

صد   سیصد و پنجاه

نسخه خوانان

امام حسین (ع) - زینب - فاطمه دختر امام حسین - سکینه - عباس - شوذب

- ابن سعد - شمر   (۸ نفر)

ضروریات مجلس   طشت مسی آب به عنوان فرات (۱) - کفن (۲) - سلاح رزم

- لباس تعزیه خوانان برای هر کدام مطابق نسخه‌ای که دارند. - صندلی ۵ - فرش ۳ تخته

- طبل و شیپور و نی - کلاه خود و زره و حلقه و علم و سایر آلات تعزیه خوانی -

- اسب - ۴ راس

این مجلس بخط ملا رضا کردی زواره‌ای بوده که و نوشته آقای گلی سروده

سید مصطفی کاشانی مشهور به میرزا آقای ملا رضا گلی زواره‌ای از

آن رونویسی نموده و به اینجانب مرحمت فرموده اند. با اندک اصلاحی

در روز آخر شوال المکرم ۱۴۱۲ برابر ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۱

در آبادی زفره کوهپایه اصفهان نوشتم

محمد حسن رجائی زفره‌ای

۱۳۷۱/۲/۱۳

۱۲-۱۱-٤۰ ۰۲-۲٤-۹۲

۰۰۰۰۰۱۹۹ ۳٦۲۰

۱۲-٥٤-۳۷ ۰۲-۲٤-۹۲

شیخ عبدالحسین سعین قمی

مجلس عروسی امام حسن عسکری (ع) و تولد با سعادت

امام زمان حجة بن الحسن صلوات ا... علیه

مجلس عروسی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و تولد با سعادت
امام زمان حجة بن الحسن صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین

ناظم وسراینده
حضرت مستطاب علم الاعلام ثقة الاسلام شیخ عبدالحسین قمی نزیل
امونیه زرند

بسعی واهتمام دانشمند بزرگوار آقای آسید محمود مولوی زرندی

بسرمایه
آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر کتابفروشی اسلامیه

ذی حجه ۱۳۶۹

نقیب :

مرا بنام خدا ابتدای گفتار است　　سپس بنعت محمد کلام گهربار است
محمدی که زمین طفیل او افلاک　　قرارگاه ثوابت مدار سیار است
علی و آل علی تا بحضرت حجة　　وجودشان همه آفاق را نگهدار است
شروع می کنم این مجلسی که قصه آن　　تمام شرح مضامین و نص اخبار است
زبر نوشت در قضایای حضرت نرجس　　که مادر ولی عصر آن نکوکار است
دهید گوش بدانید اصل او منقول　　ز جلد سیزدهم از بحار الانوار است

وزیر :

مراد طبع سلیم از سخن گهربار است　　بصفحه نوک قلم همچو نی شکربار است
بنام مهدی موعود حجة بن حسن　　چو طوطیان شکرخای گرم گفتار است

تمام مستمعین بر صاحب مجلس — ادب نگاه بدارید چون سزاوار است

امید هست که از صاحب الزمان همه را — رسد جزا که عطایش جزیل و شایان است

ملیکه:

مرا که لطف خداوند یاور و یار است — علایم طالع سعدم مرا مددکار است

ملیکه بنت یشوعا نوادهٔ قیصر — منم که جد من امروز مملکت دار است

نسب به حضرت شمعون برم که آن حضرت — وصی حضرت عیسی به حکم دادار است

قیصر:

ای وزیر نیک سیرت غم به پایان آمده — موسم عیش و نشاط پادشاهان آمده

شد ملیکه سیزده ساله چو ماه چارده — بر حد رشد و کمال آن ماه تابان آمده

هست او خود بر برادر زادهٔ من نامزد — شو مهیا چون وصل حور و غلمان آمده

وزیر:

ای که بر درگاه تو فغفور دربان آمده — بهر خدمت کاربست صد مثل خاقان آمده

آری آری موسم عیش است هنگام طرب — رشک کعبه است زهره پای کوبان آمده

هم ملیکه گشته قابل هم برادرزاده است — ار دورا دور طفولیت به پایان آمده

از تو دستور العمل خدمتگذاری از وزیر — ار وزیری آن کند کز شاه فرمان آمده

قیصر:

گو وزیر به بندند شهر را آیین — تمام خلق بپوشند جامهٔ رنگین

بخوان به مجلس ما مطرب و نوازنده — بیار چند نفر شاهدان سازنده

سران لشکر ما را که هفتصد نفرند — بزرگزاده و جنگ آزما و نامورند

طلب نمای تو سیصد نفر مروج دین — کشیش و عالم و ذریهٔ حوارین

بیاورند تمامی مصاحف انجیل — که تا سرود بخوانند جمله با تعجیل

که در هبوط زحل هم وبال نحسین است — زجای خیز زمان قران سعدین است

وزیر:

مردم روم جمله سرتاسر — بیائید زینت و زیور

قصر و دربار و ساحت ایوان — همه بندید زینت الوان

جلوه بر کاخ سلطنت بدهید — تخت چل پایه را به صدر نهید

از بزرگان چهار هزار نفر — هفتصد تن امیر جنگ آور

علماء کشیش سیصد تن — خواسته در حضور شاه زمن

بهر جشن عروسی سلطان — همه آیید خرم و خندان

کشیش:

علمای کیش ترسا همه با کتاب انجیل — سوی بارگاه قیصر بنهید رو به تعجیل

شه ملت نصارا همه روسیان علامت — تو بین آن که نقش شاهی زده آسمان به نامت

به سلام عام شاهی همه دست آیه بارک — به نوای سرور و شادی بکند خدا مبارک

بده اذن تا که آید پسر برادر تو — به فراز تخت شاهی برود برای تو

قیصر:

فضلای کیش ترسا علمای دین عیسی — به شماتت افتخار همه ملت نصارا

همه بر سریر عزت که غیور من نشینید — که شما پس از مسیحا همه پاسبان دینید
گو ای وزیر آید پسر برادر من — به فراز تخت عشرت برود برابر من

وزیر:

پسر برادر شه تو عزیز دودمانی — به حضور شه روان شو به سرور شادمانی

کشیش:

به برهمن و کلیسا به تربت چلیپا — به تو عشرت عروسی بود مبارک مسیحا

وزیر:

قدمی نمای رنجه سر و جان من فدایت — به حضور خویش خوانده عموی بزرگوارت

کشیش

به برهمن و کلیسا .... (الخ)

وزیر:

علمای کیش ترسا سر کف نهاده انجیل — همگی سرود خوانند به مبارکی به تجلیل

کشیش

به برهمن و کلیسا......

وزیر:

پسر برادر شه تو ببوس دست عمو — بنشین به تخت شادی ز شعف برابر او

داماد اول:

عمو ای شهنشاه روم السلام — سرافراز این مرز و بوم السلام
اب و ابن و روح القدس یار تو — چلیپای اعظم نگهدار تو
به پابوس اقدس رسیدم عمو — صلاح آنچه دانی به یاران بگو

قیصر:

علیک السلام ای گل گلشنم — تویی بینش دیده روشنم
مبارک ترا باد عیش و سرور — گوارا ترا نشئه بزم و کور
بسوزان به مجمر تو ای خادم عود — کشیشان بخوانید یکسر سرود

کشیش:

اقانیم ثلاثه کنند عشرت مبارک — چلیپا در زمانه کنند عشرت مبارک

قیصر و وزیر (همصدا)

اقانیم ثلاثه کنند عشرت مبارک — چلیپا در زمانه کنند عشرت مبارک
خدای ما مسیحا که فرزند خداست — به ما روح القدس نیز خدای کومش است

فرشته غضب:

خاک بادا بر دهانت ای کشیش — کفر محض است این بیانت ای کشیش
کی مسیح الله کرد این ادعا — او نبی باشد نه فرزند خدا
حضرت روح القدس باشد ملک — هست عیسی بنده حق لا بشک
ذات پاک کبریا یکتا بود — او منزه زین تصورها بود
رخنه در دین مسیحا کرده اید — ذات حق را در غضب آورده اید
زین گذشته نیست قابل ای پسر — از ملیکه تا شود او بهره ور
می نمایم تخت او را واژگون — تا نماید این خیال از سر برون

داماد اول (از روی تخت افتاده گوید:)

ز روی تخت فتادم چه بود باعث خروش — فتاد رعشه به جانم که می روم از هوش

کشیش :

آه از مشئومی این نامزاد   حرمت دین مسیحا شد به باد
خاج اعظم سرنگون شد بر زمین   وارگون گشته صلیب نازنین
زین اثر ترسم نماند در جهان   بعد از این از کیش ترسایی نشان

قیصر   **کشیش**

کشیشان این چه شور با اثر بود   هم از بخت زشت این پسر بود
دریغا شد عزا دامادی او   شگفت این ماتم شد شادی او
به دفع این نحوست چیست تدبیر   نباید کرد در این کار تأخیر

قیصر :

زودتر رفع نحوست را کنید   حرمتی بر دین و بر دولت دهید

کشیش :

برادر دگرش را اگر کنی داماد   رود نحوست اقبال اولین برباد

قیصر :

وزیر تخت جهل پایه باز برپا کن   اساس عیش و عروسی ز نو مهیا کن
پسر برادر کوچکتر مرا آور   بده تو جا به مقام برادر مهتر
به دفع شومی او این پسر شود داماد   رود نحوست اقبال اولین برباد

وزیر : (خطاب به داماد دوم)

پسر برادر شه تو بیا به خاطر شاد   نشین به تخت عزت که توی بدهر داماد

زرتشت غضب :

چه قدر بی ادب و بی حیا و بی دینید   چقدر در پی تخریب دین و آیینید
هنوز مرده اول نرفته است به خاک   دگر چه عیش و شلوغی است مردم بی باک
کنم دوباره نگون تخت شادمانی را   کنم دوباره عزا عیش و کامرانی را

قیصر :

فغان و آه که این عیش نیز گشت عزا   چه کرده ایم که اینطور بد کشیم سزا
بهم زنید نشاط و بهم زنید سرور   روم به منزل خود همچو مرده اندر گور

ملکیه :

بهبه چه خوش خلاص ز کلیه زمان شدم   از فتنه پسر عم خود در امان شدم
شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا   بر منتهای مطلب خود کامران شدم
مردند هر دو من شدم از این بلا خلاص   آزاد این دو غائله ناگهان شدم
دایه مرا ببر بسوی قصر بارگاه   مائل به استراحتی اندر زمان شدم

دایه :

بهر چه ای ملکیه تبسم کنان شدی   شادی کنان خلاف همه دوستان شدی
شاه و وزیر جمله عزادار و در غمند   روز عزا ز بهر چه تو شادمان شدی

ملکیه :

دایه مساز سر نهان من آشکار   کنون قلب خود به تو گویم نهفته دار
راضی دلم نبود بر عشرت از آن که بود   بیزار قلبم از دو پسر عم نابکار
خندان از آن شدم که شدم از بلا خلاص   بشکفت غنچه لب من دور از اختیار

آنکه فراش خواب بگسترده از کرم / برده است خواب طاقت و بنمود مرا قرار

دایه :

من هم ملیکه چون تو از این هردو ناچار / بیدار بودم و نمودم من آشکار

شکر خدا شوند ز ایام نا امید / رستی ز همسری دو بد فعل نابکار

آنکه بر خواب تو آلوده دل بخواب / جبرئیل بوده است آنچه بسندی تو آشکار

(خواب دیدن ملیکه پیغمبر را با انبیا)

جبرئیل :

البشاره البشاره مؤمنین / شد نزول رحمة للعالمین

حوریان و قدسیان از هر طرف / صف ببندید از یسار و از یمین

آید اندر قصر قیصر با شعف / احمد محمود ختم المرسلین

برکشید از پی صلوات لب / ای گروه مؤمنین و مرسلین

پیغمبر :

جبرئیلا چو شب شادی و شور حسنی است / مصطفی (ص) را مسیحا وصی منجی است

تو روانه بسوی حضرت عیسی (ع) با ادب / خواستگاریش را تو بکاشانه قیصر طلب

کن تو دعوت پس از او وارث او شمعون را / همره آرند بو جمع حواریون را

جبرئیل :

یا مسیح الدعوت کرده ختم انبیا / از تو و فطرس که مشهور است شمعون الصفا

با حواریون به قصر قیصر رومی روید / تا شرف خدمت پیغمبر خاتم شوید

عیسی (ع) :

عیسی (ع) :

مرحبا جبرئیل آوردی به ما پیغام دوست / می‌کنیم جان از سر رغبت فدای نام دوست

ای وصی من بیا همراه شمعون الصفا / با تو بنمودیم براحسان و لطف انعام دوست

ای حواریون بهمراهی شمعون الصفا / چون کبوتر پر زنان گردید گرد بام دوست

شمعون الصفا :

بر سر چشم ای رخت آیینه رخسار دوست / چون تو ما هستیم مشتاق دیدار دوست

کرده چون ما را محمد (ص) دعوت اندر بزم خویش / رو به ره آریم تا گردیم برخوردار دوست

عیسی (ع)

السلام ای چرخ گردون قبه خرگاه تو / جان و سر عیسی بن مریم بدهد در راه تو

جان رسیده عیسی و در با تو شمعون الصفا / با حواریون همه هستیم دولتخواه تو

پیغمبر (ص) :

ای مسیح الاعظم از من بروی ماه تو / دوختم من چشم لطف این لحظه اندر راه تو

با حواریون و شمعون الصفا خوش آمدی / می نشین ای چرخ گردون قبه خرگاه تو

عیسی :

یا محمد (ص) کار خدمت با مسیح الله چیست / حضرتت را کار بر این خادم درگاه چیست

پیغمبر (ص) :

بر سر آنم که رحم از دست برآید / دست به کاری زنم که غصه سر آید

وصل رحم با تو خواستم بنمایم / کز دو فلک آشکار یک قمر آید

از حسن عسکری (ع) و دخت یشوعا / مهدی موعود امام منتظر آید

از تو شوم حال خواستگار ملیکه   تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

عیسی:

زین شرف عیسی بدام منتظر آید   همچو ملالت اگر قبول درآید

حضرت شمعون رسان عروس محمد (ص)   شکر قبول آنچه را که در نظر آید

شمعون الصفا:

ای که طفلیت وجود بوالبشر آید   تاج شرف از تو بنده را به سر آید

فخر کنم زین مواصلت به دو عالم   دختر من گر قبول این پسر آید

جاریه عسکری ملیکه شود گر   رفته به مطبخ سرایش کارگر آید

پیغمبر:

شکر لله کار ما بر کام شد   ابتدا السعد و نکو انجام شد

پای همت نه به پیش ای جبرئیل   لطف حق دانم تو را باشد دلیل

بزم عشرت را بیا زینت بده   صدر مجلس منبر عزت بنه

فرش استبرق در آن مجلس گشا   بام و در را سربسر زینت نما

جبرئیل:

ای حوریان جنان از هر طرف صف زنید

در عشرت عسکری کف جمله بر کف زنید

حوری:

کروبیان پر به پر از هر طرف شادمان

روید با شاهپر این قصر جنت نشان

جبرئیل:

در صحن این بارگه فرش نکو افکنید   پس از صفا دل خلد انبیا چراغان کنید

حوری

از حله‌های بهشت این قصر زینت دهید   از عبقری حسان فرش نکو افکنید

جبرئیل

این منبر زرنگار در صدر ایوان نهید   از بهر پیغمبران تخت فراوان نهید

حوری

در جنب تخت نبی نهید ده صندلی   ز بهر خاصان حق علی (ع) و آل علی

جبرئیل:

در جشن آل رسول ای شیعیان خاص و عام   دهان معطر کنید از صلوات و سلام

پیغمبر:

ای محرم سرادق اسرار جبرئیل   بر خیل انبیا و رسل بار جبرئیل

هنگام عیش و شادی آل محمد است   دعوت نما ائمه اطهار جبرئیل

اندر نجف بخدمت شیر خدا برو   حاضر نمای حیدر (ع) کرار جبرئیل

در کربلا برو بسر تربت حسین (ع)   آور آن از قفیه خونخوار جبرئیل

اندر بقیع بر سر قبر چهار امام   پایی به احترام تو بگذار جبرئیل

بر مجتبی (ع) و عابد (ع) و هم باقر العلوم (ع)   هم صادق الائمه (ع) کن اخبار جبرئیل

موسی کاظم (ع) و تقی (ع) را ز کاظمین   خرسند در بر شان آر جبرئیل

بر ثامن الائمه (ع) بطوس این خبر ببر   آور از راه صدر کن احضار جبرئیل

در سر من رای به علی نقی (ع) بگو   آید حضور احمد مختار جبرئیل

جبرئیل:

الصلا ای ائمه اطهار   او صیاء محمد (ص) مختار

مرتضی مجتبی حسین شهید   سید العابدین زهد شعار

باقر العلم (ع) و جعفر صادق (ع) — موسی کاظم (ع) آن امام کبار

شاه خوبان رضا تقی و نقی — ای مدیران دور لیل و نهار

عسکری را به قصر قیصر روم — کرده سالار انبیا احضار

بزم عیشی است منعقد آنجا — که زمین را از او به پاست قرار

ائمه:

یا داعی الائمه سمعنا نجیب لک — ای تو امین وحی پدید آور ملک

زین مژده تو یافت دل و دیده خرمی — روشن شد از پیام تو در دیده مردمک

اینک تمام خدمت ختم رسل رسیم — تا خاک پای او همه بوسیم یک به یک

جبرئیل:

طرقوا طرقوا گروه ملک — طرقوا ساکنان چرخ و فلک

طرقوا طرقوا همه حضار — در حضور ائمه اطهار

ائمه:

سلام ای جد امجد یا محمد (ص) — رسول حق سرمد یا محمد (ص)

عزیزانت امامان کباریم — چه فرمائی به فرمان سرگذاریم

پیغمبر:

به نزد من بنشینید نور چشمانم — ز دیدن رختان تازه می‌شود جانم

دهید مژده که این بزم عشرت و شادی است

برای عسکری امشب بنای دامادی است

خطاب من به تو ای جبرئیل نیک سرشت — بپوش بر پسرم عسکری لباس بهشت

ز فرق تا قدم آن جناب زینت ده — به تارک حسن عمامه شرافت نه

ردا به پیکرش از حله‌های جنت پوش — سرود عیش بخوان در بزم عیش بکوش

جبرئیل:

شما ای حوریان باغ جنت همه زیور نمائید

دهید آرایش این بزم عشرت رخ از شادی گشائید

حوری:

شما ای حوریان با قلب شادان طبقها بر سر آرید

ز جنت جامه‌های سبز و الوان بعهد شادی بیارید

جبرئیل:

امام عسکری ای شاه خوبان بیا با خاطر شاد

نشین بر تخت عزت همچو شاهان که گردی تو داماد

حوری:

جمالت آفتاب هر نظر باد — به این حسن خداداد

ز خوبی روی خوبت خوبتر باد — به وصلت جان ما شاد

جبرئیل:

ردای سندس خلد بهشت است — برسا بر قدت ای نیکو سرشت است

به بالات حق نوشته است — که یارش حور سرشته است

حوری:

به عمامه استبرق ای شاه — شود جان فدایت

ترا جبرئیل کمتر عبد درگاه — ز خدام سرایت

جبرئیل:

بسوزم عنبر و عود و عبیرت — که هستی جان جانان

بچشم بد نبیند چرخ پیرت — تو هستی شاه شاهان

حوری :

زجا برخیز ای شاه نکوفر همه جان‌ها را بشارت
روان شو خدمت جد کبارت که دارد انتظارت

امام حسن عسکری (ع) :

السلام ای خاتم پیغمبران جد امجد ای رسول انس و جان
من ببوسم خاک پای انورت ایستاده بنده آسا در برت

پیغمبر (ص)

مرعلیک ای نور چشم روشنم همچو گل بنشین بروی دامنم
زامر حق خواهم که دلشادت کنم بزم عشرت چیده دامادت کنم
اذن ده ای از تو دین من رواج تا کنم اجرای عقد ازدواج

امام عسکری (ع) :

تو داری اختیار کون و امکان بدست تو بود هم جسم و هم جان
صلاح آن را که دانی آن صلاح است صلاح تو جهانی را فلاح است

پیغمبر (ص) (خطبه بخواند :)

حمد خدایی که دور گردون را به دوازده برج و گردش سال را به دوازده ماه و بقای دین را به دوازده امام مقرر داشته . این جشن خداخواسته، و این بزم بهشتی آراسته، منوط است به امر ازدواج یازدهم امام - یعنی آفتاب آسمان اسلام - حضرت حسن عسکری - با زهره برج عفت پروری، ماه فلک عصمت و پاک گوهری - ملیکه مشهور به نرجس دختر یشوعا، ذراری حضرت شمعون الصفا وصی و جانشین حضرت عیسی تا آنکه تولد یابد امام دوازدهم مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه

به از این سعیده مزاوجت که جهان گرفته قرار از این
زهی حمیده مواصلت که از او بپاست بنای دین

ملیکه (از خواب برخواسته به اطراف نظر کند و گوید)

ای دوستان چه خوابی است دیدم من آشکارا
کز عشق کرده مجنون این زار بینوا را
این عسکری که بوده دل از کفم ربوده
دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را

دایه :

ای نور چشم احباب بهر چه جستی از خواب
ریزی ز دیدگان آب چون سیل کوهسارا
از چیست نور دیده رنگ از رخت پریده
بر تو چها رسیده برگو تو آشکارا

ملیکه :

ای دل افکار دست از دلم تو بردار بر حال خویش بگذار این زار مبتلا را
دایه نما کناره سوزم از این شراره دانم که نیست چاره این درد بیدوا را

دایه :

بی تابی تو از چیست اشکت ز دیده جاری است
حالت چرا بجا نیست ده شرح ماجرا را
زین آه و ناله زار گردیده ای تو بیمار
از تو کند خدا دور درد و غم و بلا را

ملیکه :

دایه جان بر دلم قراری نیست به غمم هیچ غمگساری نیست

تب گرفته است جان بند مرا   چاره اش غیر آه و زاری نیست
میدهی پند من که ناله مکن   بخدا ناله اختیاری نیست

دایه:

ای که مانند تو نگاری نیست   خوشتر از روی تو بهاری نیست
خبر از حال تو دهم شه را   که ترا تاب بردباری نیست

(و خطاب به قیصر گوید)

ای شه تاجدار کشور روم   ای که همتا تو تاجداری نیست
شده امشب بغم ملیکه مریض   کار او غیر بیقراری نیست
گل رویش چو زعفران شده زرد   نقد او را دگر عیاری نیست
گر نیایی طبیب بر سر او   دگر از او امیدواری نیست

قیصر:

آه زد این قصه بر جانم شرر   سوخت مغز استخوان از این خبر
ای طبیب خاصه دربار شاه   وی طبیبان جلیس بارگاه
دختر فرزند من گشته مریض   زاده دلبند من گشته مریض
همره من رو نهید اندر حرم   از پی درمان درد دخترم

طبیب

بر دیده منت ای شاه دنیان   آیم همره من با طبیبان
شاکر نیز ما تا همره ایم   در خدمت شاه هستند یاران

قیصر:

ای دختر من ای ماه تابان   بر روی چون مه بگشای چشمان
دردت چه باشد ای نور دیده   بهر چه ای گل رنگت پریده

درد دلت را کن آشکارا   عیسی (ع) نماید دور این بلا را

ملیکه:

درد دلم را نبود شماره   دانم ندارد این درد چاره
باشد طبیبم عیسی بن مریم   شاید رهاند من را از این غم

قیصر:

پای گذارید پیش ای طبیبان   این درد او را سازید درمان

طبیب:

او وای این درد دارد چه طغیان   نبضش چو سیماب باشد هراسان
از شدت تب آشفته حالش   پژمرده چون گل ماه جمالش
درمان این درد از من نیاید   رحمی خداوند بر او نماید

قیصر   طبیب

گو طبیبا تحیرت از چیست   بدان که علت او قابل مداوا نیست
کن معالجه او را عزیز جان من است   علاج درد وی افزون تر از توان من است
ترا ز مال جهان بی نیاز گردانم   کنم چه چاره علاجی بر او نمیدانم
کن علاج که جان من است این دختر   علاج او نبود ممکن از دست بشر
نمای همتی این درد را مداوا کن   علاج علت او از خدا تمنا کن
پس از ملیکه مرا زندگی گوارا نیست   طبیب او بجز از حضرت مسیحا نیست
برو طبیب که مأیوس گشتم از دنیا   برو ز حضرت مریم نمای استشفا

قیصر:

ای راحت جان شه ملیکه   ای غیرت لعبت ملیکه

ای قوت قلب و بانوی من — بگذار سرت به زانوی من

بگشای لب و نما تکلم — ای غنچه گل نما تبسم

ملیکه:

ای جد من ای شهنشه روم — کس از در تو نرفته محروم

هرچند که من فکار و زارم — امید به زندگی ندارم

منحتی مرض ندانم هرچند — نومید نباشم از خداوند

چون دفع بلا کند تصدق — امید شفا بود تصدق

کن مرحمتی به زیردستان — بگشا در دوستان و زندان

پرهیز دگر ز ظلم و کین کن — آزاد اسرای مسلمین کن

آنها چو رها شوند از بند — بر بنده شفا دهد خداوند

قیصر:

خطاب من به تو باد ای وزیر باتدبیر — گشا ز حلق اسیران مسلمین زنجیر

برو گشای ز رحمت تو باب زندان را — رها نما تو ز زندان همه اسیران را

که تا مریضه ما را خدا شفا بخشد — ملیکه بانوی ما را خدا بما بخشد

وزیر:

ای اسیران مسلمانان تمام — ای گرفتاران در زندان تمام

بر شما احسان نموده شاه روم — کرده بر زندانیان عفو عموم

جمله را فرمود از زندان رها — دختر او را کنید از جان دعا

مر شما را عفو فرمود از وفا — تا خدا بر دخترش بخشد شفا

اسیران زندانی:

خداوندا به قرب و جاه احمد (ص) — به ختم انبیا یعنی محمد (ص)

مر این شاه روحی را شفا ده — رهایی دخترش را از بلا ده

وزیر:

به فرمانت ای شاه با عز و شان — رها کردم از بند زندانیان

چو گشتند از بند و زندان رها — نمودند از روی رغبت دعا

قیصر:

ملیکه جان شود جانم فدایت — شده حاصل تمام رعایت

رها کردم اسیران را ز زندان — ز بستر خیز و چون گل باش خندان

ملیکه:

زین مژده به تن رسید جانم — آمد ز شعف به تن توانم

گر این مرضم خدا شفا داد — گشتم ز بلای مردن آزاد

بهبود چو یافت حال زارم — گویا به طعام میل دارم

ای دایه ز جای کن قیامی — آور ز برای من طعامی

ملیکه

شده صرف چو دایه جان غذایم

دایه:

صد شکر که لب گشودی ای گل — بستان تو غذا نما تناول

ملیکه:

شد صرف چو دایه جان غذایم — بستر تو بیفکن از برایم

از ضعف به جسم نیست تابم — خواهم که دقیقه ای بخوابم

دایه:

بی بی تن و جان من فدایت — یک لحظه نمای استراحت

چندی است که تو نکرده ای خواب — کن راحت ای ستوده آداب

ملیکه:

از این گردش که بر سر دارم امشب — به امید وصال یارم امشب

بخوابم تا که در خوابش ببینم — ز بخت و طالع بیدارم امشب

(بخوابد)

فاطمه زهرا (س): (بطرف بستر ملیکه برود و خواند)

منم خیر النسا زهرا که از ماه مشتری تر هستم — منم صدیقه کبری که فخر نشأتین استم

منم زهرای مرضیه منم حورای انسیه — بتول طاهره بنت رسول عالمین استم

خدا را مظهر مظهر نبی را بضعه اطهر — علی را همدم و همسر که ام السیدین استم

به وجد و شادمانی تا به قصر قیصر رومی — به دیدار عروس خود روان با حور عین استم

مریم (بطرف بستر ملیکه برود و خواند)

منم مریم یگانه دختر فرخنده عمران — منم آن زن که صدیقه خدایم گفته در قرآن

منم آن زن که بر من می شده روح القدس نازل — بشارتها مرا میداد از فرزند [illegible]

منم آن زن که بی شوهر بزادم حضرت عیسی(ع) — فضیلت بر زنان زین فخر دادم خالق سبحان

به این فخر و فضیلتها که دارم می کشم منت — کنیز فاطمه باشم نماید گر قبول از جان

ملیکه خیز از روی ادب بنما نوازش کن — تو را خاتون محشر بهتر [illegible]

ملیکه — مریم

که باشی ای زن فرخنده با این طلعت انور — منم مریم که هستم مادر عیسای پیغمبر

بگو با من که آن جانان تو کی و خانه قیصر — سعادتها همه بهر تو حاصل گشته ای دختر

مبارکت بوسم مادر پیغمبر عالی — رخت بوسم که مادر بوده ای دنیا و عقبایی

تو هستی مادر عیسی که خاتون زمانستی — تو داری فخر زیرا مادر صاحب زمانستی

که هست این زن که بالاتر بود از تو جلال او — بود زهرا که روشن گشته عالم از جمال او

که باشد حضرت زهرا که او فخر زنان باشد — بدان او دختر پیغمبر آخر زمان باشد

چه باعث شد که در این حجره او تشریف آورده — هوای دیدن تازه عروس خویشتن کرده

عروسش کیست این فخر از کدامین ماه رو باشد — عروس او تو هستی عسکری فرزند او باشد

ملیکه:

بیدار گشته بخت من الحمد لله — شد سهل کار سخت من بر وجه دلخواه

ای بی بی والای من زهرای اطهر — ای خادمت بهتر ز ملک ای بنده ات ماه

بنشین که گردم از شعف گرد سر تو — صد شکر هستم از شرف در خدمتت راه

مفتخر سازم بعد از این از راه خدمت — سر بر ندارم هیچگاه از خاک درگاه

از شرط خدمت بنده سالها هستم چه عاجز — از عذر و تقصیر و خطا استغفر الله

لکن باحضرت بر زبان دارم شکایت — بر حضرتت از عسکری با حال جانکاه

فرزند دلبند تو دل برد از من و رفت — پا از سر دلباخته کرده است کوتاه

با من ندارد دلبرم گر وفایی — از دین رخسار من گر دارد اکراه

من را نباشد بیش از این تاب فراقش — نالم ز هجر روی او شب تا سحرگاه

من را رسانید از کرم در خدمت او — تا جان دهم از بهر تقدیر بر پای آن شاه

فاطمه زهرا (س):

از دل ملیکه بعد از این ایمان کشد آه — دیگر شب هجران تو گردیده کوتاه

جانا اگر حسن حسن برد از دلت صبر — سوزی به نار عشق او شب تا سحرگاه

هستی ملیح ملت و آیین ترسا — زین کیش باطل دارد او البته اکراه

خواهی اگر وصل حسن (ع) با حسن نیت — از کیش ترسا درگذر بر وجه دلخواه

چون تو مسلمان می‌شوی از روی رغبت — دیگر ندارد عسکری از وصلت اکراه

ملیکه:

صد شکر گشتم ز اسلام آگاه — رستم من از کفر آمنت بالله

آیین اسلام تلقین من کن — این راه حق است الحکم لله

فاطمه:

ای ملیکه خواهی گر سازمت ز حق آگاه — چشم دل گشا بنگر راه راست از چاه

مژده داده حی احد بر رسالت احمد (ص) — گوید از مسیح آید رهنما بخلق الله

بر مسیح رب جلیل وعده داده در انجیل — نام فارقلیط از آل خلیل می‌شود رسول الله

گر یقین شدت حاصل بگذر از ره باطل — تا که حق شوی واصل ده شهاده بی اکراه

لا اله الا الله مصطفی (ص) رسول الله — هست علی (ع) و اولادش رهبران دین اله

ملیکه:

شکر حق که شد زهرا رهنمای این گمراه — رستم از طریق خطا راه یافتم از چاه

من که در کتاب مسیح خوانده‌ام به نص صریح — دین احمدی است صحیح نیستم دگر اکراه

بر من اندر این ساعت شد تمام چون حجت — گویم از سر رغبت لا اله الا الله

از بشارت انجیل گویم این بیان جمیل — هست از نژاد خلیل مصطفی (ص) رسول الله

بعد احمد است علی (ع) جانشین به نص جلی — آل او است بی دغلی حامیان دین اله

خیرة النساء زهرا یافتی چو صدق مرا — ساز از برای خدا دلبرم مرا آگاه

فاطمه زهرا (س):

ای ملیکه دلت از بند غم آزاد آمد — کاخ معموره‌ای از عشق تو آباد آمد

ای عروس حسن از هجر شکایت منما — حجله عیش بیارای که داماد آمد

با ادب بر طرف قبله نظر کن بینی — دلبر توست که با حسن خداداد آمد

امام حسن عسکری (ع):

شب وصل است دل اهل صفا شاد آمد — سالک عشق بداند که گه ارشاد آمد

بوی بهبودی از اوضاع جهان می‌شنوم — شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

دختر قیصر رومی بنشین دل خوش دار — دلبر توست که با حسن خداداد آمد

ملیکه:

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم — از غم هجر تو من صورت بیجان بودم

تا مگر بوی نفسم بوی تو آرد دم صبح   همه شب منتظر مرغ سحرخوان بودم

امام حسن عسکری (ع) :

من که از چشم تو ای غمزده پنهان بودم   داشتی گریه و من از گریه گریزان بودم

ره اسلام گرفتی به تو من کردم میل   من به یاد تو همیشه دل شادان بودم

پس از این روی نگویم همه شب خواهی دید   کمتر اندیشه که من در غم هجران بودم

حاجت خویش ز من ای گل خوشبوی بخواه   که ازل قبله حاجات گدایان بودم

ملیکه :

حاجتی که ز تو من ای ماه لقا می‌خواهم   غیر از این نیست که من از تو تو را می‌خواهم

تا که لی روی شریف تو ببینم در خواب   روز در فکر که شب آید و بینم به نقاب

حاجتم است که باشم به حضورت شب و روز   رهنما باش که باشد شب و روزم فیروز

امام حسن عسکری (ع) :

غم مخور حاجتت ای ماه لقا گشت روا   می‌کنم من گری مقصود تو را اعطا

چون شنیدی دو سه روز دگر از فرط غضب   جد تو لشکری از روم فرستد به عرب

هم کنیزان همه همره ببرند   تا که مرهم به سر زخم سپاهی بنهند

جامه خود چو کنیزان سپاهی می‌ساز   خویش را مشتبه ما بین کنیزان انداز

می‌شوی خوار و گرفتار ولی سرانجام   می‌رسی بر من و زان پس کنی حاصل کام

ملیکه :

شکر لله که دگر فرقت یار آخر شد   محنت بی حد بی حصر و شمار آخر شد

وعده وصل به من داد حبیبم در خواب   بخت بیدار شد و هجر نگار آخر شد

شد در غلیان سپهی قیصر روم   شب هجران من زار نزار آخر شد

قیصر :

وزیرا خوف بسی دارم از سپاه عرب   به ملک روم گشوده شده است راه عرب

کنی سپاه تو در کشور مسلمانان   دهی شکست تو بر لشکر مسلمانان

ببر به همره خود جمعی از کنیزان را   که تا شوند پرستار زخمداران را

وزیر :

ای سپاه چنین حکم کرده قیصر روم   دهم به جنگ عرب این زمان بسیج عموم

روان شوید نمانده دگر مجال درنگ   رسیده فصل بهار آمده است موسم جنگ

کنید حمله ببینید از سفید و سیاه   روان شوید به دنبال جنگیان سپاه

ملیکه :

برخیزم از اینجا با دلی شادان   برتن بپوشم رخت کنیزان

بر خود پس از این نرجس نهم نام   نشناسدم کس آغاز و انجام

من با کنیزان گردم روانه   کز یار جانی جویم نشانه

بینید قلبم گردید مسرور   خرگاه اعراب پیدا شد از دور

عمرو بن یزید

ای گروه طلایه دار عرب   پاسداری کنید امشب

لشکر رومیان رسند از راه   هم باشید حافظ خرگاه

ملیکه :

هست این سپاه اعراب یاران — نزدیک آیند طلایه داران

در ره شتابید یکسره گرزان — مباد افتید در چنگ ایشان

عمرو بن یزید :

ای گرزان رومی ترسا — می گریزید نیمه شب به کجا

هر را نیمه شب اسیر کنم — من به تعجیل دستگیر کنم

کم نمایید ناله و فریاد — هر را می برم سوی بغداد

ملیکه :

چسان تاب آورم یاران مشقت های منزلها

غم و درد من بیدل چه خون افکنده در دلها

چسان شهزاده تاب آرد غم و درد اسیری را

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

ندارم تاب این ذلت غم دل باد لویم [?] من

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

امام من نقی دانم خبر از حال من دارد

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

امام علی نقی (ع) :

ای خداوندی که بر ذاتت خرد را راه نیست — بندگان حضرتت را میل مال و جاه نیست

حق عرفان تو را کامل نکرده هیچکس — زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

جد تو ابن الرضا یعنی نقی گوید مدام — ذکر او جز بلی الله [?] در گه و بیگاه نیست

بشر بن سلیمان :

شیعیان را مقصدی جز طاعت الله نیست

قرب حق جز درگه آل رسول الله نیست

بنده بشر بن سلیمانم که روز و شب مرا

جز در آل علی (ع) بر هیچ سمتم راه نیست

درگه ابن الرضا (ع) باشد صراط مستقیم

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست

می روم در خدمت سلطان دین یعنی نقی

ملجئی بر شیعیان دیگر جز این درگاه نیست

(بلافصل [?] خدمت امام)

السلام ای سلاله اخیار — دهمین ائمه اطهار

حجة الله یا علی نقی (ع) — نجل پاک رضا و نسل تقی (ع)

تن و جان همه فدای شما — فرض بر شیعیان ولای شما

امام علی نقی (ع)

مرحبا ای محب آل رسول — خدمتت نزد ما همیشه قبول

ابو ایوب جدت از انصار — بود با جد من محمد (ص) یار

پشت در پشت در میان شما — مهر ما بوده است پا برجا

بر تو دارم چه اعتماد تام — محرم من تویی در این ایام

بشر

بلی ای پیشوای جن و بشر — بلی ای بر جهانیان رهبر

من و اجداد من ز روی صفا — همه بودیم دوستدار شما

حال بر آنچه میدهی فرمان — می نمایم قبول از سر جان

امام علی نقی (ع)

گیر این کیسه پر از دینار — زر و مسکوک ای نکو کردار

دگر این نامه را که می بینی — من نوشتم بخط لاتینی

ظهر فردا روی چه در بغداد — بر سر جسر ای نکو بنیاد

اندر آنجا کنیزکان بسیار — بهر بیع آورند در بازار

در میانه کنیزکی است نکو — همچنان مریم است عفت او

هر که آید کنیز را بخرد — آن کنیزک رضا نمی گردد

اول این نامه بر کنیز رسان — پس کند اقدام بر خریدن آن

نامه را خواند می شوی دلشاد — پس رضا بر فروش خواهد داد

آنکه او را ز بهر من تو بخر — مادر مهدی است آن دختر

بشر

بر سر چشم ای شه اوتاد — روم الحال جانب بغداد

من که رفتم از این طرف باید — زین طرف عمرو بن یزید آید

عمرو بن یزید:

بروم به جانب بغداد این اسیران را — که بر فروش رسانم من از طریق وفا

کنار جسر شما ایستید ای اسرا — در این زمان کنم اعلام بر فروش شما

ملیکه:

الوای که ز غم چه دید گشته — دردی است ز نو پدید گشته

در عشق چه رنجها کشیدم — زین جام چه زهرها چشیدم

یا رب چکنم دگر بر این درد — خواهد که مرا فروشد این مرد

با دیگری ار شوم مقابل — خود را بکشم به زهر قاتل

عمرو بن یزید:

سرور اعیان و اشراف عرب — صاحبان ثروت و مال و نسب

این کنیزان جمیل ماهرو — دختران زهره سیما نیکخو

مشتری هر کس که باشد الصلا — می فروشم من به قیمت جمله را

مشتری:

روم دیگر کنیز از این کنیزها بخرم — کدام یک بکند جلوه تا که در نظرم

ملیکه:

ای خدا از عمر خود گشتم بری — من بپوشم روی از این مشتری

بارالاها یا رسان مولای من — یا برآید جان غم فرسای من

مشتری:

عفت این دختر عالی نژاد — جلب رغبت می کند از من زیاد

ای تو عمرو بن یزید نیک خو — قیمت این دخترک با من بگو

عمرو بن یزید:

ای کنیزک پای نه پیش این زمان — تا که بفروشم تو را بر این جوان

ملیکه:

تو تأملی و من را باین جوان مفروش — تو چند ساعتی از این فروش چشم بپوش

اگر مرا بفروشی به غیر مولایم   خدا گواست که خود را هلاک بنمایم

عمرو بن یزید :

ایا کنیز زبان بند از چنین گفتار   که از فروش تو هستم به هر من ناچار

ملیکه :

در فروشم کن تأمل ساعتی   من به این مردم ندارم رغبتی

صبر کن یک ساعتی ای نیک خواه   تا که مولای من آید ز راه

بشر بن سلیمان : السلام ای همدم دیرینم عمرو بن یزید

عمرو بن یزید : مرعلیک ای بشر نخاس عمرو اقبالت مزید

بشر بن سلیمان : در کجا بودی در این مدت ندیدم تو را

عمرو بن یزید : بودم اندر روم با یاران غازی در غزا

بشر بن سلیمان : از کجا آورده ای این دختران مه جبین

عمرو بن یزید : دختران رومی اند این گلرخان نازنین

بشر بن سلیمان : بهترین این کنیزان تو می باشد کدام

عمرو بن یزید : بهتر و نیکوتر است از دیگران این نیک نام

بشر بن سلیمان :

شمه ای از صفات او بشمار   حسن و قبحش ز من نهفته مدار

قصد بیع کنیزکی دارم   گر قبول او فتد خریدارم

عمرو بن یزید :

هست ظاهر از او نشان کمال   بی نظیر است در جمال و جلال

حیف دایم ز دیده گریان است   همچو عاشق او پریشان است

گر کند مشتری این مه رو   نشود این رضا بخدمت او

با خریدار گوید او به ملا   نخریدم که می کشم خود را

بشر :

من رضا می کنم کنیزک را   کو شود بر فروش خویش رضا

ای کنیز این رقیمه را بستان   مهر بردار و با تمام بخوان

ملیکه :

به قربان کسی که این خط نوشت   که از او وزد بوی عطر بهشت

بوسه بر نهم بر سر و چشم خویش   که افزود عشق من از پیش بیش

کنون چون تو خواهی فروشی مرا   به این صاحب نامه هستم رضا

عمرو :

ایا بشر ای همدم با وفا   تو چون مشتری هستی این زهره را

کنون قیمت این در شاهوار   دو ده از دو صد بیست برشمار

بشر :

بگیر از من این کیسه اشرفی است   فزون بیست دینار هست از دویست

عمرو

کنم صیغه اجرا لقد بعتها   ببر همره خویش این مه لقا

بشر

همره من ای کنیزک شو روان

ملیکه

زودتر من را به مولایم رسان

بشر

توچه میدانی که مولای تو کیست / نیک بشناسم امام دین نقی است

از کجا بشناختی تو آن جناب / بارها من دیده ام او را بخواب

تو که باشی حالش برگو ای عزیز / دختر شاهم نباشم من کنیز

گوی واضح نام خود ای نیک زن / تازه گردیده است نرجس نام من

پیش از این نامت چه بود ای نازنین / نام من بوده ملیکه پیش از این

داده ای تغییر نام خود چرا / تا که نشناسند شهزاده مرا

به به از اقبالت ای نیکو سیر / چیست نام شهر آید در نظر

نام این شهر است سر من رآ / شکر حاصل شد برایم مدعا

اندرین جا دارد آقایت مکان / زودتر من را به مولایم رسان

بشر (خطاب به امام علی نقی (ع))

السلام ای قرة العین رسول / خدمت آقایم فرما قبول

زائرت ای شمع نبوت را شعاع / این کنیزک را نمودم ابتیاع

امام علی نقی (ع):

بر تو بشر بن سلیمان مر علیک / بر بشر لطف کرده احسان مر علیک

باید این زن در دو عالم سروری / میکنم تزویج او با عسکری

این کنیزک می شود شاه زنان / زود تولد می شود صاحب زمان

بشر:

می سزد من را به عالم افتخار / یافت ایمام از من این برجسته کار

کردم از این فیض حاصل مدعا / رفتم از خدمت نگهدارت خدا

امام علی نقی (ع):

ثانی زهرا حکیمه خواهرم / از کرم تشریف آور در برم

این کنیز بهتر از حور و پری / هست تحفه امام عسکری (ع)

تو بر او احکام دین تعلیم کن / پس به فرزندم حسن تسلیم کن

باید از این هر دو بر امر ودود / مهدی موعود آید در وجود

حکیمه:

نرجس ای حوری سرشت نازنین / یادگیر از من همه احکام دین

خودستی چون در نماز آری تو رو / یادگیر اول تو آداب وضو

در نماز است در قیام و در قعود / در قنوت و در رکوع و در سجود

قصد قربت با خلوص و با نیاز / با طمأنینه بجا آور نماز

روزه در هر سال یک ماه تمام / بایدت امساک از آب و طعام

باقی احکام دین ای بی نظیر / از کتاب فقه دینی یادگیر

امام حسن عسکری (ع) — **حکیمه**

ای حلیمه عمه نیکو سیر / چیست فرمایش ضیاء چشم تر

خوب گرم گفت و گویی با کنیز / میدهم تعلیم احکام ای عزیز

خوب می آموزد او احکام دین / داری آیا میل بر این نازنین

می شوم تسلیم تقدیر خدا / بی خجالت گوی با من مدعا

هست عمه اختیارم با پدر / اذن گیرم زان امام بحر و بر

حلیمه (خطاب به امام نقی)

ای علی نقی (ع) ای امام کل عباد — مرا است مژده که زان مژده می شوی دلشاد

حسن به صورت نرجس نمود تند نظر — که آن نظر به دل من نمود سخت اثر

اگر اجازه دهی ای امام کل عباد — عزیز من حسن عسکری (ع) شود داماد

امام علی نقی (ع):

ز مژده تو لبی شادمان شده دل من — که این کنیز بود عقد بسته بهر حسن

به ملک روم از این پیش تر رسول خدا — نموده صیغه این عقد ازدواج اجرا

بده تو دست به دست این دو نوگل مقصود — که زین دو مهدی موعود میشود مولود

حلیمه:

بزم عیدی شده بنیاد مبارک باشد — زوجه دل آل علی شاد مبارک باشد

بیدهم این مه و خورشید بهم دست بدست — حسن من شده داماد مبارک باشد

در گلستان ولایت بدهم من پیوند — نرجس و شاخه شمشاد مبارک باشد

ای معین حق صله شعر تو در هر بیتی — بیتی از باغ جنان داد مبارک باشد

کرده تشویق سکوتی چو معین را ابدا — نرود هیچ که از یاد مبارک باشد

یافت این مجلس ما خاتمه و راست یقین — شیعه زین واقعه دلشاد مبارک باشد

تمام شد نظماً و کتباً بدست احقر عبدالحسین معین

فی ۱۰ شعبان ۱۳۶۸

نسخه خوانان

قیصر - وزیر - ملیکه - کشیش - داماد اول - داماد دوم (این دو نسخه ندارد)
- فرشته غضب - دایه - جبرئیل - پیغمبر - عیسی - شمعون الصفا -
- حوری - ائمه - امام حسن عسکری (ع) - طبیب - فاطمه زهرا (س) -
- مریم - عمرو بن یزید - امام علی نقی (ع) - بشر بن سلیمان - مشتری -
- حلیمه -

ضروریات مجلس

لباس - ردا - عمامه (غیر از آنهائی که پوشیده‌اند)

عود و عبیر و اسفند — طناب و غل و زنجیر — بستر و رختخواب

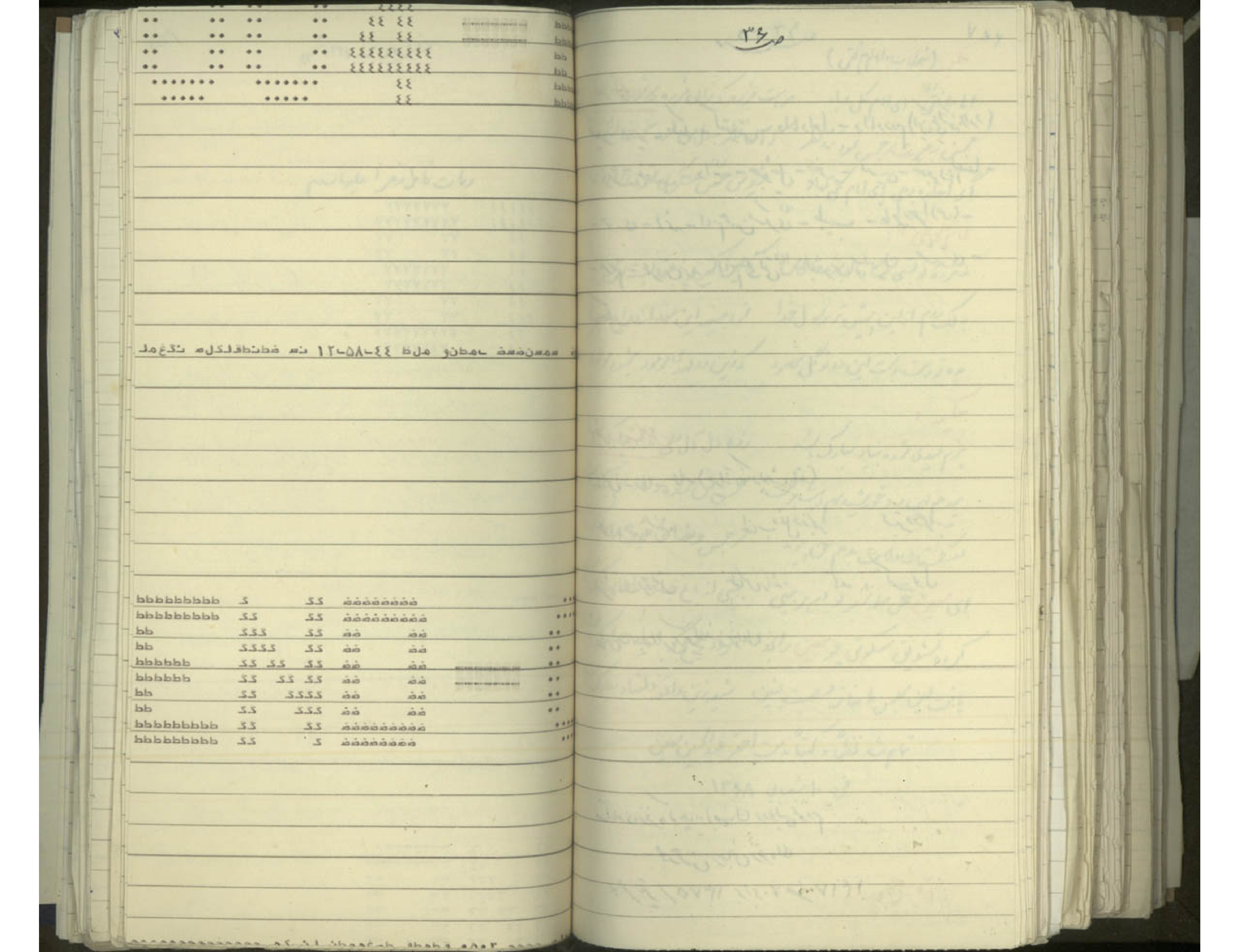
سفره نان و خورش — لباس زنانه — نامه — کیسه پول

لباس مناسب برای هر یک از نسخه خوانان

در آبادی زفره کوهپایه اصفهان رونویسی نمودم

محمدحسن رجائی زفره ای

۴/تیر/۱۳۷۵ برابر ۷ صفر ۱۴۱۷



از نسخه چاپی مورخه ۱۳۲۶ قمری

وفات فاطمه زهرا علیها السلام

تعزیه وفات فاطمه زهرا علیها السلام

(از نسخه چاپی فروردین ۱۳۲۹ چاپخانه و کتابفروشی علمی)

فاطمه زهرا (س)

ای خالق آفرینش پاک — از هفت زمین الی نه افلاک
تا چند ز هجر باب گریم — تا کی شوم از فراق غمناک
مردم مردم ز درد هجران — گشتم گشتم ز هجر غمناک
یارب شود این شوم مشرف — در خدمت شاه من عرفناک

حضرت امیر (ع):

ای ذات تو از صفات خود پاک — کنه تو برون ز حد ادراک
پرورده ابر رحمت توست — هر چه گل و لاله خار و خاشاک
از قرب تو یافت حیدر این قدر — لولاک لما خلقت الافلاک

فاطمه زهرا:

ای فضه توان و تابم آور — اسباب عزای ماتم آور
غمخانه من سیه چو شب کن — زنهای حجاز را طلب کن

فضه:

یارب نگر به حال فضه — خون شد دل پر ملال فضه
ای اهل عزا دم غم آمد — هنگام غم و ماتم آمد
ای بانوی بانوان جنت — آوردم اساس بزم محنت

فاطمه زهرا:

ای شه غمخوار امت پدر من به کجایی — شافع روز قیامت پدر من به کجایی
امر فرمای پدر جان به بلال از ره یاری — که کند دعوی اصحاب و بخوانیم ثنایی
خیز ای جان پدر بر سر خود بند عمامه — ذکر تسبیح بفرما و بکف گیر عصایی

اهل مدینه:

مردم شهر مدینه ز اکبر و اصغر تمام — کرده فرزند پیمبر روز و شب بر ما حرام
خدمت شیر خدا باید روان گردید زود — این شکایت را بر او باید نمودن وانمود
(در خطاب به حضرت امیر)
یا امیرالمؤمنین ای پیشوای شیعیان — الامان از گریه زهرا شب و روز الامان
از زبان ما بگو با او که وقتی شاد باش — یا به شب میشو شکیبا یا بروز آرام باش

حضرت امیر (ع):

آه از این غم سوزدم هر دم جگر — ظلم را بین ای خدای دادگر
چگونه فاطمه از گریه دست بردارد
عزای مادرش و ماتم پدر دارد

مردم مدینه:

علی چنین بود ای شیر بیشه هیجا — بگوش کس نرسیده است ناله زهرا
ولی دمی نکند از غم پدر زاری — کند سرشک ز رخساره همچو نهر جاری
زمین به لرزه درآید تمام مانیها — بهر دمی به پدر ناله می‌کند زهرا

فاطمه زهرا (س):

خدا گر ز چه رو ناله علی برخاست — چرا ز مسند علیا نشیمنی برخاست

چرا به ماه شفق تو آب می‌ریزد — ستاره گردن کج از چه اشک می‌ریزد

حضرت امیر(ع):

گریه ننمودن بس فاطمه از زاری تو است — آه واقف ان من از ناله‌ی حالی تو است

گفت جبان مرد و زن از دست تو گریان هستند — رحمی این مردم بیچاره مسلمان هستند

فاطمه زهرا(س):

یا علی از چه کنی منع من افسرده — من عزادارم و بابای عزیزم مرده

یا علی گریه نمودن ز چه رو منع شده — بعد من بعد از این شهر و گر تنگ شده

من از این شهر مدینه بروم زین خانه — همه شهر مدینه به شما ارزانی

یا علی زار شدم بی پدری بد دردی است — یا علی خوار شدم بی پدری بد دردی است

حضرت امیر(ع):

بلی ز گریه تو روز و شب همسایه‌ها دارند — ز آه و ناله‌ات ای مه هم امان دارند

فاطمه زهرا:

کنون که یا علی از گریه‌ام در آزارند — و گریه‌ام که اهل مدینه بیزارند

من از مدینه توان بگذرم به آسانی — مدینه باد به اهل مدینه ارزانی

ای حسین و حسن ای نور دو چشمان رسول
همره آیید مرا تا سر قبر رسول

ای رسول خدا جد تاجدار حسین(ع) — درآ ز قبر نظر کن بحال حسنین

حضرت امیر(ع):

صبر کن تا در بقیع ای گل گلشن قرین — بیت الاحزانی بسازم هم نوا معین

فاطمه آسایش بیت الحزن گشته بپا
هر چه می‌خواهی فغان کن ای گل باغ هدا

فاطمه زهرا(ع):

سلام ای شه ایجاد یا رسول الله — ز اشقیا به تو فریاد یا رسول الله

سر برهنه پدر آمدم بحضرت تو — که آه و ناله نمایم ز دست امت تو

چنین شدند ز فریاد من زیاد امت — مرا به قبر ببر تا شوند شاد امت

ببین گرد بروی قرآن نشسته
ببین پشت اسلام و ایمان شکسته
بیا خانه من بجو خاطر من
حسین(ع) و حسن(ع) را فشان روی دامن

(خطاب به حضرت امیر گوید)

ای اختر و ز زهره گوشواره — خورشید به پیش تو ستاره

ای ابروی تو هلال عالم — وی سایه تو جمال عالم

ای عرش مکان تو آسمان فرش — وی خاک در تو برتر از عرش

از چیست بلال اذان نگوید — تسکین دل از زبان نگوید

برگو به بلال بار دیگر — برگوید اذان بحال مضطر

حضرت امیر(ع):

بود از چه بت بلال مجلس — با شد به میان آب و آتش

ای زنده به شب بلال برخیز — ای نادلبند روز برخیز

برخوان آن بانگ قیامت — تا مت به اذان نما اقامت

بلال :

یا الاها به گل روی محمد (ص) — به گل عترت گل بوی محمد (ص)

الله اکبر الله اکبر — الله اکبر الله اکبر

فاطمه زهرا (س) :

صدای بلبل باغ محمدی (ص) برخاست — فغان و ناله و الله ایزدی برخاست

بنال بلبل اگر ناله‌ات زبی یاری است — که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاری است

بلال :

اشهد ان لا اله الا الله — اشهد ان لا اله الا الله

فاطمه زهرا (س)

فدای صوت تو ای عندلیب خوش آواز — بگو اذان که فرستم رسول را بنماز

حسن بگیر تو قرآن جد و بابت را — حسین فدات ببر جانماز جدت را

برو به مسجد و برگو به جمله خلق الله — که می رسد بنماز این زمان رسول الله

بلال :

اشهد ان محمداً رسول الله — اشهد ان محمداً رسول الله

فاطمه زهرا : (بی تابی و بیقراری کند)

وامحمدا خاک غم بسرم — بنگر ای پدر دیده ترم

حسنین :

ای مادر پریشان برگو که زاریت چیست — بر ما سخن بیان کن این بیقراریت چیست

فاطمه زهرا (س) :

ز دامن من محزون دیده دست بردارید — مرا بحال خود از راه مهر بگذارید

کجاست فضه کنیز جناب شیر خدا — طلب کنید که آید برم کنون ز وفا

فضه :

ای بی بی اشکبار فضه — آرام دل فکار فضه

زمان تو چیست ای پریشان — گوشم به کلامت از دل و جان

فاطمه زهرا (س) :

ای فضه شدم علیل و بیمار — در فرقت باب خود گرفتار

دانم که ز جای برنخیزم — خواهش ز تو دارم ای عزیزم

طفلان یتیم من نگهدار — تا اجر رسد ترا ز دادار

منمای وصیتم فراموش — چون نیست دگر بسر مرا هوش

حضرت امیر (ع) :

ای فاطمه ای ضیاء عینم — ای مادر تشنه لب حسینم

اشک از مژه همچو سیل داری — از میوه بگو چه میل داری

فاطمه زهرا :

ای شیر خدا امام امت — کرده پدرم به من وصیت

گر دل ز عطش بگیرد آتش — از تو طلبم من آب خواهش

چون تب به تنم قرار دارد — دل خواهش آب نار دارد

گر نار شود ترا میسر — زحمت بکش و برایم آور

حضرت امیر (ع) :

هستم ز تو گر چه زار و دلخون — لیکن به طلب روم به بیرون

ای دل از کف بشده و زار و ملول — نار خواهش ز علی کرده بتول

بلال :

ای شاه کف پایت سر من   به فدایت پدر و مادر من

غیر شمعون یهودی ای شه دهر   نار در پیش کسی نیست دگر

حضرت امیر (ع) :

یا بنه شمعون تو بیرون از وفا   با تو دارد حاجتی شیر خدا

تو توانایی علی مضطر شده   آیه محتاج خاکستر شده

شمعون :

السلام ای شاه اورنگ حساب   آسمان معدلت را آفتاب

هست نورت مظهر یزدان پاک   جان ختم المرسلین روحی فداک

شمعون

یا علی مطلب بفرما ای جناب   پرتوی بر ذره افکند آفتاب

شاه من حکمت چرا در پرده است   خواهش بیمار از من کرده است

خواهش از چه کرده آن بیمار زار   نور حق بیمار خواهش کرده نار

نار در این فصل محبوب نیست   انتظارش بیش از این محبوب نیست

دست از دامان حاجت کوته است   مرهمی بیمار چشمش در ره است

شمعون :

ای درخت منا ز باغ وجود   نار بهرم ز طایف آمده بود

کیسه ای بود و من بدوخته ام   بخریدند و من فروخته ام

بلال :

شمعون مشکن دل علی را   آزرده مکن دل ولی را

شمعون :

یکدانه انار در وطیره   کردم ز برای خود ذخیره

چون شیر خدا طبیب زهراست   این نار یقین نصیب زهراست

بستان و بده به شاه مردان   اندر خور نار وجه بستان

بلال :

یا علی آگهی خدا آگاه است   خود دانسته انار کجا است

بستان یا علی انار زوفا   پیشکش کن بحضرت زهرا

حضرت امیر (ع) :

خون شد دل من ز درد این غم   قیمت بستان چهار درهم

نابینا :

ای وای ز تب روان من سوخت   از تن بین استخوان من سوخت

کوری و فقیری و غریبی   بیماری و درد بی نصیبی

یا رب به غریبی غریبان   در کنج خرابه و به زندان

مولا دلیر مؤمنان را   غمخوار جمیع شیعیان را

حاضر بنما تو در بر من   تا درد شود ز خاطر من

حضرت امیر (ع) :

ای وای دگر در این خرابه   از گریه فغان و عجز و لابه

با ناله و زار زار گرید   آنگونه غریب زار گرید

ای صاحب ناله در کجایی   بیگانه و یا که آشنایی

نابینا

من کورم و بیکس و غریبم — بی مادر و یار بی نصیبم

بی یار و دو آشنا ندارم — غمخوار بجز خدا ندارم

در کنج خرابه زار و بیمار — افتاده ام این چنین گرفتار

حضرت امیر(ع)

ای وای غریب و بی طبیبی — الوای فقیر و بی نصیبی

ای وای ز شام و کنج ویران — یاد آیدم از غم اسیران

یارب تو به آه طفلکانم — بخشای گناه شیعیانم

ای شخص که ناله میکنی زار — پای ز کرم تو پیش بگذار

نابینا:

من زار و غریب و ناتوانم — رحمی بنما که نوجوانم

گر هست ترا جوان نوخط — یارب نشود براه او سد

حضرت امیر(ع):

ای وای که آمدی به یادم — داغ علی اکبر جوانم

هرجا که شود جوانی حاضر — آید علی اکبرم بخاطر

سر از ره خاک تیره بردار — بر زانوی من ز مهر بگذار

نابینا

[illegible] — راست گو که من غریب و مضطرم

حضرت امیر(ع):

من امیرالمؤمنینم ای جوان — من شه دنیا و دینم ای جوان

نابینا:

یا علی آقا به قربانت شوم — من فدای لطف و احسانت شوم

سوختم از سوز تب و از تشنگی — مردنم بهتر بود از زندگی

حضرت امیر(ع):

آه کاوردی به یادم ابتلا — تشنه کامی حسین(ع) در کربلا

وای ای بیمار زار دل فکار — سر بزانوی طبیب خود گذار

هرچه داری میل برگو ای غریب — از به و انگور و خرما نار و سیب

نابینا:

یا علی ای پادشاه بحر و بر — یا علی ای شافع جن و بشر

میل دل بر میوه ای جز نار نیست — نار هم گویا در این بازار نیست

حضرت امیر(ع):

من خودم بهرت انار آورده ام — من خزانت را بهار آورده ام

سر بنه بر دامنم ای خسته جان — تا فشانم آب نارت در دهان

زین انار ای کور یابی منجلی — لطف از تو لطف دیگر از علی(ع)

نابینا

من فدایت ای شهنشاه عزیز — بهتر از این نار نبود هیچ چیز

گر که بدهی لطف دیگر زین انار — به یقین تب از تنم سازد فرار

حضرت امیر (ع):

غم مخور ای زار بیدار و غریب — هم به تو این فضه گردد هم نصیب

گر طرف بنشین علی مولای تو — تا کنم جاروب زیر پای تو

یادم آمد ای خداوند مبین — از اسیر شام زین العابدین

نابینا

چرا شد کوکب چشمت پر اختر

حضرت امیر (ع):

نمودم یاد یک بیمار دیگر

چو بیمار آن شه والا نژاد است — اسیر کربلا زین العباد است

چه خواهد بود نقش آخر سرانجام — رود او با اسیری جانب شام

حوریه:

ای حوریان دل فلک از غصه آب شد — زهرا در انتظار علی دل کباب شد

آرید از جنان طبقی نار بهر او — تا به شود ز نار دل داغدار او

ای خادمان درگه شاه فلک حشم — آید کسی به پشت در از بانوی حرم

فاطمه زهرا:

فضه از پشت در صدا بر خاست — زود رو بنگر که پشت در کیست

فضه:

کیست تو بنده آدم پس در — چیست مطلب بگو سخن چه خبر

حوریه:

بنده بندگان درگاهیم — خانه زاد رسول و الاهیم

نار آورده ام ز نزد علی (ع) — فضه بستان رسان پیام علی

فضه:

فضه گردد به فدای سر تو — نار فرموده عطا شوهر تو

فاطمه زهرا:

شکر لله که علی شوهر من — یاد فرموده ز چشم تر من

فضه چون صاحب و مولام نیست — نار بی یار گوارایم نیست

حضرت امیر (ع):

ای صنوبر ای دودمان نبی — بانوی خانه شه عربی

تا بسم نور و نار آمده است — از کجا این انار آمده است

فاطمه زهرا:

یا علی چون شدیم ما نومید — کسی آمد در سرا کوبید

گفت این هدیه شوی زهرا داد — نارها را علی اعلی داد

حضرت امیر (ع):

من به قربان این تقرب تو — نشود بیشتر تعجب تو

بود او جبرئیل نیک سرشت — هست این نارها ز باغ بهشت

فاطمه زهرا

بیا ای فضه ظرف نار بردار — ببر بهر یتیمانم نگهدار

برو در مسجد ای آتش دعاکن — دمی فکر دل پر درد ما کن (بلند خوانده شود)

حسین (ع) بجان حسن بلدچی کناره بگیر — حسن بجان حسین آنچه گویمت بپذیر

بجان زینب ای فضه پا برون بگذار — بجان فاطمه زینب ز من تو دست بدار

دمی من به حال خودم را از باخدا دادم — بجان حال و تکلم به او صیا دادم

(دستاس گرداندن ولیه)

ایا انیس دل من کباب ای دستاس — عروس حجله به رنج و تاب ای دستاس

اگرچه آب بگرداند آسیاب مرا — ز جوی دیده من بود آب ای دستاس

تو شاهدی که پی خدمت حسین و حسن — نبود روز و شبم خورد و خواب ای دستاس

تو شاهدی دل مردم خضاب بر کف دست — به غیر از که به خون شد خضاب ای دستاس

بگو به من چو شهادت دهی به روز حساب — مرا برند به روز حساب ای دستاس

دراز تاب قیامت مرا نگه دارید — امان ز شدت آن آفتاب ای دستاس

دلم ضعیف شده از درد و شدت هجران — که آه آه ز من رفته تاب ای دستاس

حوریه:

ایا جماعت حوران جنة المأوی — کنید رو ز جنان سوی خانه زهرا

که زینت دختر پیغمبر خدا از هوش — کنید حلقه خدمتگذاریش در گوش

ای بانوی ایوان خلد — طاوس باغستان خلد

بهر تو این حوران خلد — دستاس گردانی کنند

فاطمه زهرا — حوریه

الا ای بلبلان باغ جنت — بلی بانوی تخت و تاج جنت

که دیند اینان که بر من اشک ریزند — همه حوری تو را از جان کنیزند

چرا حاضر شدند اینجا به یکبار — برای خدمتت گشتند احضار

بگو از کیست این ماه درخشان — بدان این حور باشد از سلیمان

فاطمه زهرا — حوریه

برای کیست این آه بی قرارند — بدان این ها ز اصحاب کبارند

سؤالی از تو دارم ده جوابم — بزرگ بانوی جنت مکانم

به جنت هست زین حوران بهتر — بلی بهتر از این هم هست الله اکبر

بیان کن از که آن حوران بهشتند — بدان مال عزادار حسین است

که را دیگر عطا سازد خدایش — از آن کس که گریه از برایش

خبر داری بگو ما از پیمبر — بود افسرده جنب حوض کوثر

اگر ظلمی به وی از امتان شد — ز بهر تو دلش از غم کمان شد

نپرسیدی رسم او را بدوزت — رسی در خدمتش امشب به جنت

فاطمه زهرا:

دو صد شکر ای خدای خالق ام — که می بینم به جنت روی بابم

الا ای فضه حیران و مضطر — گلاب و شانه از بهرم بیاور

دلی دارم ز دست غم لبالب — برای شستن گیسوی زینب

فضه:

به قربان دو چشم اشکریزت — گلاب و شانه بستان از کنیزت

فاطمه زهرا:

بیا ای زینب بی خانمانم — بیا ای عندلیب بوستانم

قلم برهم بنه تو چشم کوکب — که می گردد برهنه فرق زینب

نور دیده ام زینب   غم رسیده ام زینب   بهر گفت زینبا

آزرده ام زینب   روز ماجرای تو   شرح کربلای تو

از زبان باب خود   من شنیده ام زینب   مونس یتیمانم

غم خور اسیرانم   چون گلی بدامانم   پرورده ام زینب

روز من شده چون شب   از غم تو ای زینب

بهر طفل های من   مادری کن ای زینب

فاطمه زهرا	زینب
بیا اندر برم ای زینب زار	چه خدمت مادر محزون افکار
بگیر از مهر بازویم تو زینب	الاهی روز عمرش شود شب
برادر پیش این صندوق بگذار	چه باشد در میانش مادر زار
کلید از من بگیر و قفل بگشای	گشودم قفل را مطلب بفرمای
بگیر این جعبه را با حرمتش دار	چه باشد در میانش مادر زار
بود دندان پیغمبر درونش	بمیرم من که از او جاری است خونش
نظر کن زینبا این جعبه را نیز	چه دارد آنکه چشمت گشته خونریز
در این جا حجت خون حسین است	چه حجت ای ضیاء نور عین است
به این حجت کنم فردا شفاعت	خوشا احوال امت حال امت
برآور جعبه دیگر تو دختر	به چشم ای مادر محزون مضطر

فاطمه زهرا	زینب
بود انگشتر دست سلیمان	چرا بنموده ای در جعبه پنهان
حسین ابن کند او را در انگشت	چه انگشتی است کز داغش مرا کشت
همان انگشت ببرد ساربانش	بدان گریند مادر شیعیانش
برون آور تو بقچه جان زینب	الاهی روز عمر من شود شب
ببین این پاره پاره پیرهن را	بپوشان بر حسین (ع) زینب تو آن را
بود این پیرهن مال حسینم	غریبم داد و بیداد ای حسینم
به روز جنگ پوشد آن عزیزم	چه خاک تیره من بر سر بریزم
تو گردی اشتر عریان سواره	نباشم تا که بینم آن نظاره
به صندوقش گذار و قفل بگذار	ندارم چاره یارب چاره ای ساز
بیا بگشا در صندوق دیگر	به چشم ای مادر محزون مضطر
چو من مردم بلی را بزنم ریز	دو تا دیگر چه سازم کن بیان نیز
یکی زین هر دو تا شد مال حیدر (ع)	بگو از کیست این ای جان مادر
بود این از حسن نور دو عینم	بگو کو قسمت دیگر حسینم
چنین مادر بود بی سدر و کافور	چه خواهد جان مادر چیست منظور

فاطمه زهرا | زینب

بود کافور خاک کربلایش | بگو زینب ای عزاداران برایش

برسیده بوسم جان دادن من | بگیر ای کردگارا جانم از تن

بکش بر روی قبله دست و پایم | الاهی بر نشینی بر عزایم

فاطمه زهرا :

برو بیرون دمی ای دختر من | بگو تا فضه آید در بر من

زینب :

بیا ای فضه زار و دل افکار | تو را خیر النسا فرموده احضار

فضه :

چه مطلب داری ای تاج سر من | بیان فرما فدایت پیکر من

فاطمه زهرا :

نظری جانب من کن فضه | ذکر کافور و کفن کن فضه

کفنی هست در آن حجره زمن | هست کافور جنان روی کفن

پنبه اش پنجه قدرت رشته | قلم صنع خطش بنوشته

ای کنیز من مضطر فضه | آن کفن را تو بیاور فضه

فضه :

آه و فریاد ز بیداد زمان | ای خدا من چه کنم آه و فغان

وقت آن شد که حسن(ع) خوار شود | وقت آن شد که حسین(ع) زار شود

جان بی بی به فدایت سر من | بستان قیچی و کافور و کفن

فاطمه زهرا :

ای فلک طرح فراق افکندی | آتشم به فغان افکندی

طفل هایم تو مکدر کردی | زینبم از چه تو مضطر کردی

شیعیان بلبل نطقم لال است | ای کفن با تو زبان حال است

ای بر تن رخت غم دخت من | ای مبارک کفن ای خلعت من

تو بجان از تو رسید ای کفنم | زیر خاکی تو بتن پیرهنم

مونس خانه قبری ببرم | هم تویی دخترم و هم پسرم

نیست در قبر مرا مونس پاک | تو مرا مونسی ای جامه چاک

نیست معجر به فدایت اکرم | معجری تو صف محشر بسرم

ای کفن خلعت عصمت هستی | چادر روز قیامت هستی

حضرت امیر (ع) :

فاطمه شیون و غوغایت چیست | بی کفن ماتم و غوغایت چیست

کفن و سدری و کافورت هست | مرتضی تا به لب گورت هست

حسنینت به غمت گریانند | بهر تو سوره قرآن خوانند

از حسن(ع) سوده الماس بود | ظلم از دست همه ناس بود

از حسین(ع) کرب و بلا آن یاد | بر حسینت چه رسد زین بیداد

اول تشنه شهیدش سازند | اسب بر پیکر او می تازند

این کفن جسم تو را پوشاند | بی کفن جسم حسین(ع) می ماند

حضرت امیر (ع)

گو ای فاطمه حال تو چون است
علی شد زار از این مرگ نهانی
به دل هست آرزویت تا کنم حل
بیا در وقت مردن آب کن نوش
گر بد گفتم ای نور دو عینم
گر از تو عطش بیند فزون تر
چرا لرزد تنت ای ماه پاره
مدان این تا لبش روح روان است
بیا بنشین که هجران فتنه رس است

فاطمه زهرا

دل از هجرت علی جان پر ز خون است
علی جان مردم اندر نوجوانی
عروسی زینبم مانده است بر دل
امان رفتم از این حرف تو از هوش
به یاد آید لب خشک حسینم
علی بردار فریاد ای برادر
جوانی می‌کند بر من نظاره
بکن فریاد ای حیدر امان است
خدایا مشکل این داغ حبیب است

عزرائیل

سلام ای شیر یزدان شوی زهرا
به قبض روح زهرا حکم دارم
مرخص کن شوم در خانه داخل

حضرت امیر (ع)

علیک ای پیک خلاق مبرا
به امری دهی منت گذارم
مرخص هستی از من ای منزل

عزرائیل

سلام بر تو ای بانوی جنت
زیارت مژده دارم کن دلت شاد

فاطمه زهرا

علیک ای نور حق و نور ظلمت
مرا جانی است بر لب ماه بشکن

عزرائیل

بده جان ای تو بانوی قیامت
اگر رخصت فرمائی روم پس
چرا انگیزه از من در هراسی
چه خواهش بهر من ای ممتحن کن
عزادار حسین هستند آزاد

فاطمه زهرا

مرا یکدم بده از بهر مهلت
انیس بیکسان فریاد من رس
بدان دارم ز تو یک التماسی
قضای شیعیان بر جان من کن
به من بنگر همی دارند فریاد

فاطمه زهرا:

حسن (ع) بیا که دوباره مرا نمی‌بینی — حسین (ع) بیا که در بر کنم غمین تو بنشینی
بیا تو فضه ایا ای کنیز گریانم — که تا به دست تو بسپارم این یتیمانم

عزرائیل:

بگیر این گل ز دست من تو بو کن — به سوی عرش فردوس رو کن

حسنین:

دل کسی به یتیم کسی نمی‌سوزد — کسی دریدگی جامه شان نمی‌دوزد
علی الخصوص یتیمی که مادرش مرده — بهار خرمی او همیشه افسرده

زینب:

مسلمانان ز سر رفته عقل و هوشم — صدای مادرم ناید به گوشم
بیا مادر ببندم چشم هایت — کشم بر روی قبله دست و پایت
حسین و هم حسن (ع) شیون نمائید — شما شال عزا گردن نمائید

حضرت امیر:

فدای جان تو ای زینب دل افسرده — سر تو باد سلامت که مادرت مرده

زینب:

فدای جان تو ای باب زار افسرده — سر تو باد سلامت که همسرت مرده

پایان

اسامی نسخه خوانان

فاطمه زهرا - حضرت امیر - فضه - اهل مدینه - بلال - حسنین - شمعون - نابینا - حوریه - عزرائیل

ملزومات مجلس

انار - پول - دستاس - گلابدان - شانه - صندوق - دسته گل - کفن - دسته گل

در روستای زفره کوهپایه اصفهان از نسخه چاپی مورخه فروردین ۱۳۲۹ چاپخانه رکن فروغی قمی رونویسی نمودم

محمدحسن رجائی زفره ای

۵ تیر ۱۳۷۵ برابر ۸ صفر ۱۴۱۷

زفره

شهادت مسلم

مجلس شهادت مسلم

هانی :

بار الاها کشتی دریای غم بی لنگر است — ضعف اسلام است و قوت‌ها بدین کافر است

ای خدا مپسند اندر کوفه حاکم جز حسین — که حیدر هست و او نایب مناب حیدر است

مختار :

یارب سبب ز چیست که غمگین و مضطرم — شوق زیارت شه دین است بر سرم

دارم امید آنکه خدا یاوری کند — روز جزا حسین شود یار و یاورم

هانی :

ایا مختار درد دل زیاد است — نمیدانم چرا در دهر داد است

یزید بیجا دارد توقع — که دریابد خلافت را تمتع

مختار

بود این آرزویم در نهانی — نمایم من به دوران انقلابی — که خون آل بوسفیان بریزم

ثواب آن بود از رستخیزم — گروهی از مسلمانان کوفه — کند دعوت حسین آید به کوفه

هانی :

دلم را شاد ای مختار کردی — ز عیش دهر برخوردار کردی

برادر ای مرا بر دیده نورم — طلب کن جمله را اندر حضورم

مختار :

گروهی جمع گردیده در اینجا — کند دعوت حسین بن علی(ع) را

بود رهبر به ما در شهر کوفه — که نخل عمرمان سازد شکوفه

محمد اشعث :

السلام ای دوستداران حسین(ع) — السلام ای جان نثاران حسین(ع)

بر شما ای دوستداران امام — باد از ما صد درود و صد سلام

هانی :

مرحبا ای آفرین صد آفرین — بر شما و جان نثاران آفرین

محمد اشعث (دوم خواند)	هانی (اول گوید)
چیست مطلب که نمی‌گوئی تو	ابن اشعث مطلبی باشد مرا
دان بجان کوشیم ای نور دو عین	هست مطلب بیعت از بهر حسین(ع)
جان نثارانیم تکبیر خاص و عام	رحمت حق بر شماها خاص و عام
این سر ما هست خاک پای او	جنگ باید کرد با اعدای او
آب می‌بندیم بر روی یزید	گر یزید آید چه با او می‌کنید
این چه فرمایش گمان بد مبر	ترسم عباسش شود بیدست و سر
از برای ما مکن این گمان	ترسم اکبر گردد اندر خون طپان
خاطرت از این مدار اندوهناک	ترسم او گردد ز اسبان زیر خاک
در حق کوفی مکن این‌ها گمان	چیست بر این عهد اطمینانتان
این تو و این ما و قرآن مجید	کس نباشد تابع امر یزید
نشکنیم عهدش بحق این کلام	هم قسم گردید تکبیر خاص و عام

محمد اشعث :

کوفیان آرید تکثیر نامه‌ها　　کن رقم گردید بیعت خامه‌ها

هانی :

مرحبا بر عهد و میثاق شما　　آفرین بر لطف و الطاف شما

حال بر سوی امام انس و جان　　نامه‌ها سازید پی در پی روان

قاصد :

گر خدا عمرم دهد با چشم تر　　عرضه دارم نزد شاه بحر و بر

می روم با صد فغان و شور و شین　　خدمت سلطان مظلومان حسین (ع)

امام حسین (ع) :

بار الاها من حسینم جد من پیغمبر است　　مادرم زهرا و باب تاجدارم حیدر (ع) است

بد نکردم غیر نیکویی به کس یا رب چرا　　از برای حنجرم در دست هر کس خنجر است

راضیم امروز گر ریزند خون من به خاک　　اجر رنگ سرخ روئی‌ها به روز محشر است

قاصد :

سلام ای خسرو سیاره لشکر　　تویی بر گمرهان هادی و رهبر

به خاک پات سر اعیان کوفه　　عریضه دارم ای سلطان کوفه

امام حسین (ع)

علیک ای خسته و درمانده و زار　　قدم نه پیش‌تر ای مرد دین دار

بیان نامه بر گو هر که داری　　که دل از نامشان یابد قراری

قاصد :

سرم بادا فدای خاک پایت　　تن و جان دو صد چون من فدایت

یکی این رقعه‌های پاک طاهر　　بود مال حبیب بن مظاهر

دگر این عرضه‌ها ای شاه خوبان　　ز هانی و ز مختار و سلیمان

امام حسین (ع) :

شد از این نامه‌هایم دیده روشن　　که در وی هست مُهر شیعه من

حبیب بن مظاهر ای حبیبم　　به زخم جان بیماری‌ها طبیبم

بگو ای قاصد از مختار و هانی　　اگر داری تو پیغام زبانی

قاصد :

الا دانای اسرار نهانی　　زبانی گفته اند مختار و هانی

تو علم اولین و آخرینی　　تو فرزند امیرالمؤمنینی

بیا در کوفه و تمکین امامت　　که دارند جمله اخلاص و ارادت

دگر گمراه خلقان را رضا کن　　ز تیه و غصه خلقان رها کن

امام حسین (ع) :

نشو راضی که من آیم به کوفه　　درخت کوفیان نارد شکوفه

بهار عمر ما آخر خزان شد　　علی در کوفه اندر خون طپان شد

مشو راضی کنم بی ساز و بی برگ　　علی اکبرم گردد جوان مرگ

مشو راضی که دست و چشم عباس　　بیفتد زیر پای زمرهٔ ناس

مشو راضی که زینب خوار گردد　　سر عریان به هر بازار گردد

قاصد :

سرور ما ای امام و رهبر ما　　تراب مقدم تو بر سر ما

بحمدالله تو بر حق جانشینی　　چرا از کوفه زینش دل غمینی

امام حسین (ع):

گر من نیستم ز اسرار آگاه   امام آگه ز ماهی هست تا ماه

بیا بنگر تو سوز ماجرا را   نمایم بر تو دشت کربلا را

(قاصد وسط دو انگشت امام حسین نگاه کند)

قاصد	امام حسین (ع)
الاهی کور گردم این چه حال است	بدان این دشت دشت کربلا هست
بدیدم پیکری بی دست و بی سر	بدان او هست عباس دلاور
جوانی غرق خون ناشاد باشد	بدان این قاسم داماد باشد
تن از خط جوان مه جبین است	علی اکبر جوان نازنین است
صغیری خون طپان از تیر باشد	بدان این اصغر بی شیر باشد
شهی صد پاره از تیر و سنین است	شه بی خیل و بی لشکر حسین (ع) است
چه گویم من جواب شیعیان را	شفاعت می نمایم دوستان را
ز بهر شیعیانت در ملولم	بسوی شیعیان آید رسولم
رسولت کیست سوی قوم ظالم	رسولم ابن عمم هست مسلم

امام حسین (ع):

ای مسلم ستم زده ای زادهٔ عقیل   بخرام سویم ای ره اسلام را دلیل

ای آهوی حرم ز حرم دور می شوی   باز آ حضور حضرت ما در دم رحیل

مسلم:

لبیک ابن عم من سید جلیل   ای خاک مقدم تو بود کحل جبرئیل

ای بهر راه گمشدگان اهدنا الصراط   مطلب بگو به چاکر خود زادهٔ عقیل

امام حسین (ع):

مسلم مرا است با کوفیان زحمت قلیل   آمد ز کوفه نامه بسی از مردم محیل

مضمون نامه آنچه این است زان گروه   برمن نوشته اند ایا سید جلیل

گر پا نهی به کوفه ببندیم روی خصم   آب فرات را که بود رشک سلسبیل

آخر به روی حضرت من بسته می شود   کاش ای فرات خشک شدی همچو رود نیل

مسلم:

افسوس از غریبیت ای سید جلیل   شد وقت آنکه فاطمه معجر کشد به نیل

شد عید شامیان و عزای حجازیان   آل امیه خورسند و آل علی ذلیل

امام حسین (ع):

ای ابن عم مای من چون تو بعد من   هم افصح الکلامی و هم افصح الجمیل

از نزد من روی به نیابت به کوفه آی   در بیعت ار شوند به من کوفیان دخیل

بنویس بهر من که شوم عازم عراق   با عترتی که خدمتشان کرده جبرئیل

مسلم:

شکر خدا که گشت مرا لطف حق دلیل   جستم لکثر خدمت از این منصب جلیل

تا مژده ورود شهیدان برد به خلد   شد قاصد راه جنان مسلم عقیل

ای جان پاک وقت جدائی است الوداع   ای روح پاک وقت جدائی است الوداع

امام حسین (ع):

نبود در این مقال مجال سخن دگر — رو از پس وداع بنه روی در سفر

ابراهیم پسر مسلم: برخیز ای برادر بنگر چه شور و شین است — این دم وداع مسلم با شاه دین حسین است

مسلم: باز آ که تا بگریم چون ابر در بهاران — کز سنگ ناله خیزد روز فراق یاران

امام حسین:

شد وقت آن که گردد زینب اسیر کینه — شد وقت آن که گردد کشته پدر سکینه

طفلان مسلم (جفت خوانند)

ای شیعیان گر رسیده وقت فغان و شین است — مسلم غریب و بی کس بی اقربا حسین است

امام حسین (ع):

رسمی تو پیش زن در لقای پیغمبر — بوس در عوض دست و پای آن سرور

طفلان (جفت خوانند)

بابای مهربان چه رسیده تو را به سر — از حالت پدر پسران را بده خبر

داری سر سفر مگر ای باب نازنین — بهر چه در سلاح مکمل شدی چنین

مسلم:

شکر خدا که لطف خدا گشته یاورم — کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

از جانب امام زمان شاه انس و جان — عازم به کوفه ام من و با هر دو بلبلان

محمد (پسر مسلم)

بابا نمی کنم ز کفت دست خود رها

در کوفه ای پدر تو شوی خون جگر مرو

تا خدمتت کنم چه غلامان من ای پدر

ابراهیم (پسر مسلم)

در بردن سفر بنما طلب خود رها

لازم بود به راه تو با همسفر برد

این نوکرت بهره خود این سفر بر

مسلم:

افغان بس است ای دو جگر گوشگان من — آید به سوی خسرو دین از قفای من

من میکنم دعا و شما هم دعا کنید — شاید دل حسین علی (ع) را رضا کنید

ای بر در تو شاه و گدایان همه مطیع — بر عرض کودکان ز مطلب منم شفیع

امام حسین (ع)

همره بر هر آمد تو را زار وا شدند — مقتول سر بریده ز شمشیر حارث اند

بیا که روی تو را من ببوسم ای مسلم

تو می روی و من اندر فسوسم ای مسلم

مسلم:

منت خدای را به حسین تا شدم غلام — شد نعمت عطای الاهی به من تمام

اکنون روان شوید شما نور هر دو عین

ای دو غلام زاده به خاک در حسین (ع)

حسین کل جهان یا حسین خدا حافظ — پناه سرور کل جهان خدا حافظ

طفلان: (جفت خوانند)

ما را چه قابل آن که فدای سرت شویم — قربان خاک پای علی اکبرت شویم

مسلم:

امید نیست مرا آمدن ز سوی سفر — بیا سه دفعه به دور تو گردم ای سرور

دیلاه صد گوید:

زنید کوس و نقاره ایا هواداران — که می روم به سوی کوفه ای هواداران

بیاورید گزین اسب کوه پیکر من — که تا سوار شوم رو به کوفه آرم من

(یک دور مجلس بگردد - صیاد تیر اندازد)

صیاد:

شکر خدا که صید امیدم به دام شد — بیدار بخت من ز غم روزگار شد

شکر خدا که صید به دام من اوفتاد   این دم روم به شهر که کامم بکام شد

مسلم:

ای خدا این اول رنج و بلاست   اول نظاره‌ی آل عباست

رفتن مسلم به کوفه ای خدا   میدهد بویی ز دشت کربلا

آه صیاد روزگار دغل   به یقینم که درکشد به نبل

این سفر خوش شگون نمی باشد   حاصلش غیر خون نمی باشد

بهتر آن است ترک راه کنم   عرض بر شاه کم سپاه کنم

آمدم ای شهنشه دوران   بهرت ای امام تشنه لبان

مسلم   **امام حسین (ع)**

فدایت عرض دارم ای شه دین   بگو ما عرض خود ای زار غمگین

بدان در راه صیدی گشت صیاد   ز بهر چه تو داری آه و فریاد

مرا فال بد آمد ای شهنشاه   بدان خونی نکرده در دلت جا

که ترسیدم ز جان ای خسرو دین   چرا پس آمدی ای زار غمگین

از آن ترسم که محروم از حسینم   ز هجر تو بدان در شور و شینم

وصیت با تو دارم من نهانی   وصیت گو چرا آتش بجانی

نما با دخترانم [illegible]   بکن از بهر طفلان آه و زاری

کنیزی می کند از بهر زینب   امان از درد زینب درد زینب

کنیزی می کند بهر سکینه   بگو او باشدم نور دو دیده

مسلم:

شد یقینم از این غم و دردم   زین سفر کی بر نمی گردم

گر سرم می رود به نوک سنین   بسلامت سر امام حسین (ع)

پس بیا با تو من وداع کنم   بوی جان از تو من سراغ کنم

انیس بیکسان داد از جدائی   پسر عم داد و بیداد از جدائی

امام حسین (ع):

برو که حضرت پروردگار یارت باد   در این سفر گل مقصود در کنارت باد

مسلم:

شوم فدای تو ای پادشاه تشنه لبان   بگو به پشت سر چاکر خودت تو اذان

امام حسین (ع): الله اکبر (تا آخر اذان)

(مسلم یک دور مجلس بگردد)

مسلم:

خطاب من به تو ای قاصد خجسته لقا   خبر ز آمدن من به کوفیان ز ما

بگو به جمله محبان که نور عین آمد   به شهر کوفه کنون نایب حسین (ع) آمد

قاصد:

خبر شوید شما اهل کوفه سرتاسر   رسید نایب سلطان دین به این محضر

محمد اشعث:

خوش آمدی تو ایا نایب امام هدی   ز یمن مقدم تو کوفه یافت جمله صفا

برای بیعت فرزند سید ثقلین   دهیم بر تو همه دست خویش از طرفین

شریح:

پسر عموی شه کربلا خوش آمده ای   به گمرهان ز وفا آمدی خوش آمده ای

رواق منظر چشم من آشیانه توست — کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

سزد که فخر نمائیم به جمله خلق جهان — که مسلم بن عقیل است رهبر دوران

هانی :

السلام ای نایب سلطان دین — السلام ای پیشوای مؤمنین

سلام ای آقای ما خوش آمدی — مرحبا صد مرحبا خوش آمدی

مسلم :

علیک من به تو ای هانی نکو فرجام — هزار مرتبه احسن زمن علیک سلام

خبر نما به مردم کوفیان هر آیند — به بیعت شه دین جمله دست گشایند

هانی :

ایا گروه همه مژده شیر قیس آمد — به شهر کوفه کنون نایب حسین آمد

مختار

شکر لله که شنیدیم ز مهمان حسین — آمده مسلم دلخسته به فرمان حسین

مسلم از نزد حسین بهر هدایت آمد — بهر بیعت سر و جان باد به قربان حسین

هانی :

الا ای خدیو عرب تا عجم — پسر عم دارای گردون حشم

رسولی تو از جانب شهریار — ز مسجد تو پای به منبر گذار

به بینیم تا شاه را بنده کیست — کلام خدا را ستاینده کیست

مسلم (بالای منبر رود و گوید)

رایت سلطان دین چه گشت هویدا — گشت هویدا لوای حضرت بطحا

پیش رو راه عشق گشتم و گفتم — اول ذکر نام ایزد دانا

قادر قیوم کردگار خداوند — صانع پروردگار حی توانا

آن اعظم خدای عالم و آدم — صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

والی ملک ولایت است پیمبر — صاحب تاج و لوای شوهر زهرا

نایب او شهریار خطه یثرب — وارث او تاجدار کوثر و طوبی

بر در وی شهسوار دوش محمد — هر دو گهر گوشوار عرش معلا

مسلم به مردم گوید :

بدانید ای شیعیان از وفا — محمد بود خاتم انبیا

وصی بلا فصل باشد علی — علی آن که باشد خدا را ولی

ز بعد علی بعد او مجتبی — امام است بر شیعیان از وفا

ز بعد حسن برخلایق حسین — امام است بر عالم و زیب و زین

و بعد گوید :

مثل حسین کسی بدچار خطر شد — مانند شاه تشنه کسی در سفر شد

هر خواهری که مثل برادرش خمید — درد هر مثل زینب خونین جگر شد

نام سکینه بشنو و بسیار گریه کن — طفلی به مثل او به جهان بی پدر شد

بعد گوید :

منم مسلم زار ابن عقیل — که گشتم برای شما ها دلیل

علی عم و الا تبار من است — حسین علی شهریار من است

دهید دست بیعت به من از وفا — نمائید از خود خدا را رضا

هانی :

من اول کنم بیعتی استوار — که در دست تو جان نمایم نثار

اگر استخوانم شود ریز ریز — ز کوی وفایت نیارم گریز

شریح :

گواه باش تو ای نور دیدهٔ ابرار / که من به بیعت تو میکنم کنون اقرار

بده تو دست که بیعت کنم ترا از جان / منم مطیع به امر تو ای امام زمان

مسلم :

خوشا به حال شما گر وفا کنید به من / بدا به حال شما گر جفا کنید به من

روان شوید به منزل شما هواداران / که ساعتی بشوم فارغ از غم دوران

(از صحنه بیرون میرود و ابن زیاد وارد صحنه میشود)

ابن زیاد

به غیر حیله در این راه چاره نتوان کرد / ز مکر و حیله و دستان کناره نتوان کرد

نقاب بر رخ خود افکنم به صد نیرنگ / که تا به کوفه مسخر کنم به حیله نه جنگ

گمان کنند حسین آمده نه ابن زیاد / روم به جانب کوفه هر آنچه بادا باد

محمد اشعث :

سلام من به تو یا حضرت امام حسین / ز یمن مقدم تو کوفه یافت زیور و زین

خوش آمدی که خوشم آمده ز آمدنت / هزار جان گرامی فدای هر قدمت

ابن زیاد :

گروه کوفه ز پیر و جوان به فخر تمام / دهید گوش شما را همه بگویم نام

منم عبید زیاد آنکه از طریق وداد / یزید درجهٔ جاه و احترام داد

(نقاب بر دارد و گوید)

شنیده‌ام ز امینی که مسلم بن عقیل / بود به خانه ای از خانه‌های کوفه دخیل

خبر دهید و بکوشید با دو صد تأکید / عبید خورده قسم که به جاه و مال یزید

به خانه ای که نهان مسلم است فرزانه / زنم من آتش و ویران نمایم آن خانه

محمد اشعث :

می‌روم بر درگه معصوب شیطان رجیم / روی گردانم ز بسم الله الرحمن الرحیم

ای که بر الحمد لله گر گذارت اوفتد / رهزنی از آیه ان الصراط المستقیم

ابن زیاد :

مرحبا ای پور اشعث ای مرا یار قدیم / آفرین ای تو مرا همراه و همکار قدیم

گفته بودی با کسی هرگز نگویم این سخن / از کسی پرده نیفکندید اسرار قدیم

بازگو دیدم ز مسلم منزلش اندر کجاست / هم حدیث تازه گو دیدم ز افکار قدیم

محمد اشعث :

هست مسلم به خانهٔ هانی / شورشی کرده او نمیدانی

دیدمش فوج فوج می‌آیند / همچو دریای موج می‌آیند

ابن زیاد :

ایا محمد اشعث امیر این لشکر / بیار هانی دلخسته را در این محضر

که من به او سخنی دارم از طریق صواب / پی مراد من و مدعای من بشتاب

محمد اشعث

السلام ای بزرگ این کشور / شخص با اقتدار خوش منظر

بینمت این دو روزه ای هانی / سر فرو برده در گریبانی

هانی :

پور اشعث نشوم سر بگریبان تا کی / چه خبر داری تو از حال پریشان تا کی

مسلم از فتنهٔ این قوم نخواهد رستن   نشوم از غم او سر به گریبان تا کی

تا بهاری برسد سبزه به صحرا آید   تا نسیمی نوزد نکهت ریحان تا کی

محمد اشعث:

مهترا تو چه ان سر به گریبان تا کی   داغ حسرت ننهی بر دل کوران تا کی

غم عالم به دلت جای گرفته تا چند   مضطر و واله و حیران و پریشان تا کی

کوفه گوید:

درد کوفت ز اندوه به پایان نرسد   تا پریشان نشوی کار به سامان نرسد

نشود کوفه که مسلم از این شهر کند   تا ز اقلیم عرب موکب سلطان نرسد

ولید گوید:

هانی چرا بدیدن والی نیامدی   تو مرد نیک نامی و بدنام می‌کنی

هانی:

من دیدن عدوی الهی نمی‌روم   من رو سفیدم و به سیاهی نمی‌روم

محمد اشعث:

مرد حسابی از چه زنی حرف بی‌حساب   بگذر از این سخن بخدا می‌کنی کباب

هانی:

من از عیال و دولت دنیا گذشته‌ام   از جان خویش داده ز جانان گذشته‌ام

محمد اشعث:

باور مدار این سخنت نامناسب است   حفظ بدن رعایت جان هر دو واجب است

هانی

مرا چه کار به آن بیحیای بی‌دین است   فرشته را چه سر کار با شیاطین است

محمد اشعث

بیا رویم ببینیم چه مدعا دارد   یقین به حضرت تو او سر وفا دارد

هانی

بیا رویم ببینیم چه در نظر دارد   چه فتنه‌ای دگر آن سگ بد زیر سر دارد

چه مطلب است بگو ای عبید بدکردار   برای چیست که ما را نموده‌ای احضار

ابن زیاد

هانی چرا به منزل ما دیر آمدی   اکنون که آمدی به چه تدبیر آمدی

دانی چه انقلاب و چه آشوب کرده‌ای   وین کینه‌ها که با ما خوب کرده‌ای

با دختران خیال که سلطانی تو طی کنی   آنگه همه ترک مسلم و اولاد وی کنی

هانی:

آری برای دیدن تو دیر آمدم   لیکن بیان نما به چه تقصیر آمدم

ابن زیاد:

دانی چه انقلاب و چه آشوب کرده‌ای   بد می‌کنی گمان که به ما خوب کرده‌ای

هانی:

هرگز خیانتی به تو دانی نکرده‌ام   جز حفظ جان خویش خیالی نکرده‌ام

والی مرا به دوستی و دشمنی چه کار   برگو خیال مطلب خود شوم نابکار

ابن زیاد:

باید هر آن خیال که داری تو طی کنی   باید که ترک مسلم و اولاد وی کنی

هانی:

گویی که ترک مسلم و اولاد وی کنم   حاشا که من به پرسم گل ترک می‌کنم

ابن زیاد:

طغیان زیاده از این گشته تو ای هانی   تو را نخوانده‌ام اینجا برای مهمانی

ز مسلم و پسرانش خبر بده به عبید   که گشته می‌کشی از کند و بند و غل و قید

هانی:

هست پایم به کُند پای حسین (ع) — هست بر گردنم کمند حسین (ع)

ابن زیاد :

بیا بشنو ز من هانی مضطر — غلامی را بسوی خانه‌ات بر

بگیر او را بده دست غلامان — که تا نزدم بیارندش شاد و خندان

هانی :

لال شو ای سگ خاکستر — کن اشاره تو با کس دیگر

آنکه از غیرت سر جدا اندازم — نام تو از جهان براندازم

ابن زیاد :

پور اشعث نشسته‌ای خاموش — هانی از سر ربوده ما را هوش

بشنو این زبان درازی را — تا تماشا کنی تو بازی را

ببریدش به پای دار کنون — بزنیدش هزار چوب افزون

محمد اشعث :

گو منهاده سرت را ز تن جدا سازم — میان سر و تنت طرح دوری اندازم

هانی :

پور اشعث خدا کند کورت — یابم آنچه بود منظورت

محمد اشعث :

آویزم تورا من بر قناره — کنم جسمت ز خنجر پاره پاره

هانی — محمد اشعث

مزن ظالم چنین سیلی به رویم — تو را من دشمن ابلیس خویم

تنم کاهد ز ضرب تازیانه — تو مسلم را کنی پنهان به خانه

قربان حسین جان و تن من — بود مرگت به نیش خنجر من

هانی — محمد اشعث

کجایی یا علی فریاد من رس — تو را فریادرس نبود دگر کس

به قربان حسین روح روانم — تو را من با حسین از دشمنانم

هانی :

یا حسین ای خلف شیر خدا دادم رس — لحظه‌ای حالی است بیا زود به فریادم رس

محمد اشعث

ایا یاران که بنمائید نظاره — ببندید این جوان را بر قناره

هانی :

غم بی یاری مسلم نرود از یادم — کاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

محمد اشعث :

همانا ای جوان تو گفت و شنود — که ندارد فغان و آهت سود

هانی :

شکر لله که قربان حسین شد جانم — بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

محمد اشعث :

سرت از خنجر بیداد جدا سازم من — من به اصحاب حسین (ع) دشمن مادرزادم

هانی

روم ز شوق کنون جانب رسول الله — اقول و اشهد ان لا اله الا الله

محمد اشعث

ایا گروه بدانید از صغیر و کبیر — که شد شهید کنون هانی از دم شمشیر

خطاب من به تو باد ای محمد هانی — رسید تازه عزایی گر نمیدانی

شدی تو مضطر و حیران ایا دل افسرده — سر تو باد سلامت که باب تو مرده

محمد پسر هانی :

همین که خاک به فرق من و کسانم شد — ز آتش غم سخت آب استخوانم شد

پدر فدای تن پاره پاره ات گردم — فدای زخم فزون از ستاره ات گردم

تن تو بی‌کفن افتاده گر به شهر ودین — به یادگار تو از پیکر امام حسین(ع)

مسلم :

چه روی داده بگو ای محمد هانی — چه واقع است که از دیده اشک می‌رانی

محمد پسر هانی :

سرم فدای تو آقا اگر نمیدانی — سر تو باد سلامت که کشته شد هانی

مسلم :

فغان که قامتم از این خبر کمان گردید — ز جوی دیده من سیل خون روان گردید

ای گروه که گردید بیعت مسلم — ستاده اید سراسر بخدمت مسلم

بخون هانی کسی به من کنند امداد — که تا دمار برآرم ز آل ابن زیاد

(جنگ کند)

ابن زیاد :

برو غلام ببین این چه شور و غوغا بود — از این نزاع و جدالم خبر بیاور زود

محمد اشعث :

به دادخواهی خون مکرم هانی — به غرش اند خلایق اگر نمیدانی

نموده دست به شمشیر مسلم بن عقیل — سران کوفه ز دستش همه اسیر و ذلیل

کمک فرست و مدد بهر ما روانه نما — علاج کار خود ای خسرو زمانه نما

مسلم : (از جنگ دست کشد)

کشید دست شما ای موالیان قدیم — که هست وقت نماز خدای فرد کریم

(مشغول خواندن نماز شود)

(طفلان مسلم و عده ای به او اقتدا نمایند)

ابن زیاد :

ای محمد اشعث کنون به استعجال — به بام قصر بگو با مبارزان جدال

همین دم است که آید ز شام لشکر شام — به قتل عام شود حکم می شوید تمام

محمد اشعث :

ای گروه که گردید بیعت مسلم — شوید جمله پراکنده از بر مسلم

همین دم است که لشکر شام می آید — به انتقام شما خاص و عام می آید

شما ز مسلم و اولاد او کناره کنید — ترحمی به خود و طفل شیرخواره کنید

(به غیر از طفلان بقیه یاوران بروند و مسلم را تنها گذارند)

مسلم :

فغان ز کوفی و از پر جفایی کوفی — امان ز کوفی و از بیوفایی کوفی

کنم چه چاره که بی غمگسار ماندم آه — به شهر کوفه امان لا اله الا الله

ببین خدا به کسانی که عهد بر بستند — به پای همت خود عهد خویش بشکستند

بزرگوار خدایا من غمین چه کنم — غریب و خوار الاهی در این زمین چه کنم

نه خواهری نه پدر نه برادری به سرم — غریب و بی‌کس و بی یار و بی معین چکنم

طفلان: (جفت خوانند)

بابا غریبیم یاور نداریم   غیر تو دیگر یاور نداریم   غریبیم بابا غریبیم بابا

مسلم:

ای کودکانم در بینوایی   بر گوش هر دم خوانم دعائی

طفلان: (جفت خوانند)

بابا ندانم گریان چرائی   پیوسته ریزی طرح جدائی   غریبیم بابا غریبیم بابا

مسلم:

بابا روانم بر جنگ اعدا   حرب اعادی دارم تمنا

طفلان: (جفت خوانند)

چون کشته گردی از قوم اشرار   پس زنده ما را در خاک بسپار   غریبیم بابا غریبیم بابا

مسلم:

لطف خدا را باشید شامل   امر قضا را باشید شامل

طفلان (جفت خوانند)

دیدی که آخر اندر غریبی   بی باب گردیم در بی نصیبی   غریبیم بابا غریبیم بابا

مسلم:

غریب و بیکسم الا ابر   به کوفه مانده‌ام الا اکبر

طفلان (جفت خوانند)

حسین آقا ببین در کوفه خواریم   در این شهر غریبی کس نداریم

مسلم:

گریه کمتر ای دو طفل بی معین   هست یاور بر شما حق مبین

کوچ دارد طالع پست شریح   می سپارم هر دو را دست شریح

طلب کنید باید شریح قاضی را

انیس روز و شب و سالهای ماضی را

طفلان:

ای شریح بیا باب ما تو را از وفا   طلب نموده قدم رنجه ساز ای برنا

شریح:

به چشم ای نور چشمان گرامم   من اندر خدمتت کمتر غلامم

بیایم نزد بابایت زیاری   ببینم مطلبش از سوگواری

(نزد مسلم آید و گوید)

سلام ای ابن عم خسرو دین   چرا باشی چنین افکار و غمگین

مسلم:

امروز من غریبم و بی یاور ای شریح   بر دست اهل کوفه گرفتارم ای شریح

شریح

شوم فدای تو ای هادی طریق سبیل   یگانه سرور آفاق مسلم بن عقیل

مخور تو غصه خدا یاور غریبان است   بهر بلیه تو را یار حی سبحان است

مسلم:

کودکان ناشکیب الله ای شریح   اندر این کشور غریب الله ای شریح

اگر کسی ز مدینه رود ز یارانم   برد پیش حسین علی تو طفلانم

شریح:

به قربان تو گردد جان زارم   که از جان دارمت در شمارم

برم این هر دو تن را سوی خانه   نمایم حفظشان اندر زمانه

(دست اطفال گرفته ببرد)

مسلم:

شریح بگذار طفلانم بیایند   ضیاء هر دو چشمانم بیایند

شریح (طفلان): بیائید ای عزیز جان بابا — که بینم بار دیگر من شما را

الاهی طفل بی بابا نباشد — جدا از منزل و مأوا نباشد

دو طفل گویند: یادم آید داستان کربلا — قصه خونین دلان کربلا

یاد گیسوی علی اکبر کنم — یاد مرگش خاک غم بر سر کنم

(اطفال طرف مسلم آیند)

طفلان:

چرا بابا ز فرزندان خود قطع نظر کردی — بابا بابا

چرا قطع نظر از کودکان دربدر کردی — بابا بابا

مسلم:

پسر رفتند و من ماندم غریب و بی‌کس و بی‌یار — خدا همراهتان باشد ای طفلان بی غمخوار

طفلان:

از آن روزی که ما را در دیار کوفه آوردی — بابا بابا

خودت را بی‌پسر کردی و ما را بی‌پدر کردی — بابا بابا

مسلم:

من آن روزی که ترک کوفه کردم ترک سر کردم — خودم را بی‌پسر کردم شما را بی‌پدر کردم

طفلان:

به منزلگاه لذت کردی برو بابا خوشت باشد — بابا بابا

به ما والذ کردی برو بابا خوشت باشد — بابا بابا

مسلم:

خداحافظ که من رفتم چه رفتم بر نمی‌گردم — عبث از منزل خود بابا شما را من جدا کردم

طفلان:

نداریم یاوری بر سر — پدر رحمی به حال ما — بابا بابا

همی ترسم پدر گردی — شهید قوم بی پروا — بابا بابا

مسلم:

خداوندا چه گویم من — جواب این دو طفلان را

برای طفل‌های خود — سرشک از دیده من دارم

طفلان:

مسلمانان نداریم یاوری غیر از پدر بر سر — بابا بابا

کجا رفته اوریم دیگر غریبیم اندر این محشر — بابا بابا

مسلم:

دیگر رویم نمی‌بینید هرگز ای دو غمدیده

مقدر این چنین گشته است ای طفلان غمدیده

شریح

بیائید ای عزیزانم — ضیاء هر دو چشمانم

که از داغ شما دایم — حزین و زار و گریانم

شما روح روان استی — شما آرام جان استی

چه سازم من در این غم — شما بی خانمان استی

(شریح دست طفلان گیرد و همراه برد)

مسلم:

الا ای خاک دارم با تو رازی — دمی با من نما مهمان‌نوازی

الا ای خاک غرق شور و شینم — که من مسلم پسر عم حسینم

دریغا و دردا که ماندم غریب — نباشد به دردگرانم طبیب

دریغا که از شهر آواره‌ام — گرفتار قوم ستمکاره‌ام

فتاده در این راه دور از وطن — نباشد کسی آگه از حال من

شب است و نه جایی که منزل کنم — چه‌ها ای خدا با غم دل کنم

غریبم غریبم غریبم غریب — هر آنکس که آخر غریبی نصیب

امان از دل قوم سنگین دلان — ز بدعهدی قوم کوفی امان

در این مسجد ار جا کنم تا سحر — شود صبح دشمن ز من باخبر

ز مسجد اگر رو به هامون کنم — شب تیره تا بامداد چون کنم

ره چاره دیگر ندارم خدا — مگر آنکه گردم در این کوچه‌ها

که شاید یکی دوست پیدا کنم — چه همسایه در خانه‌اش رو کنم

صاحب خانه از برای خدا — در به روی من غریب گشا

صاحب خانه من مسلمانم — نه فرنگی ز اهل ایمانم

گر شما خوانده اید قول رسول — اکرموا الضیف را کنید قبول

طوعه :

کیست یارب که نظر آورد این ایوان را — رونق اهل شباب است دگر بستان را

مسلم :

با خبر باش و میندیش که در طرف چمن — می رسد مژده گل بلبل خوش الحان را

طوعه :

کیستی ای که عبور تو به کاشانه ما — کی سزاوار بود صحن سرا بستان را

مسلم :

منزلی خواهم و جا نیست به صحن همه کس — ز برای تو طلبکار شدم احسان را

طوعه :

باز گو با من ای مرد کنون مطلب خود — خبرت نیست مگر قاعده دوران را

مسلم :

میزبانی تو به من یک شبه مهمان توام — مکن از خانه برون آخر شب مهمان را

طوعه :

برو ای مرد از این خانه کاشانه خود — تو ندیدی مگر این قاعده دوران را

مسلم :

ای زن غریبم یاور ندارم — دور از دیارم رو بر که آرم

طوعه :

ای مرد مؤمن معذور دارم — من بیوه هستم شوهر ندارم

مسلم :

در شهر کوفه از خلق کوچه — ای زن چه سازم تشویش دارم

طوعه :

ای مرد برگرد حق پیمبر — از گفتگویت طاقت ندارم

مسلم :

یک تن غریب و یک شهر دشمن — صد مرد کوفی کمتر ز یک زن

طوعه :

منزل به مسجد هم می توان کرد — کی خانه زن منزل توان کرد

مسلم :

در کوفه ای زن مردی ندیدم — از خلق کوفه من ترس دارم

طوعه :

گویا در این شهر یاور نداری — در شهر کوفه بی غمگساری

مسلم :

خواهر ندارم من ای ضعیفه — از عهد کوفی این ها رسیده

طوعه :

برگرد ای مرد بر منزل خود — رحمی تو بنما بر حالت خود

مسلم:

چاره ندارم بر حق حیدر   یک منزلم ده حق پیمبر

طوعه:

کلامت آتش افروزی است ای جانسوز   بجان ما دگر آتش میفروز

نمیدانم شهی یا شاهزاده   که سیمایت نشان از هر دو داده

مسلم:

اگر شهزاده و گر پادشاهی   اگر خسرو اگر زرین کلاهی

نه سر دارم نه سامان ای ضعیفه   پریشانم پریشان ای ضعیفه

منم مسلم که فرزند عقیلم   بدام کوفی و شامی ذلیلم

همین شوری که در شهر عراق است   برای کشتن حق آفاق است

طوعه   **مسلم**

بدان دارم جوان از تو سوالی   سوالت چیست گو اندر چه حالی

چرا هر دم کنی دور و بر نظاره   ضعیفه گوش کن بانگ نقاره

مگر تو آشنا اینجا نداری   ندارم آشنا گریم بزاری

مگر تو بیکسی برگو جوانمرد   غریبی ای ضعیفه مشکلم کرد

مکانت در کجا باشد بیان ساز   مکانم در مدینه ای سرافراز

کسی همراه خود ای شاه داری   دو تا کودک مرا در غمگساری

بیان فرما که طفلانت کجایند   به شهر کوفه با غم مبتلایند

طوعه:

شنیدستم که در کوفه نزاع است   برای قتل مسلم انقلاب است

مسلم:

این شورش و این فغان که بر پاست   این کثرت خلق از چپ و راست

این لشکر بکید ای ضعیفه   از بهر هلاک من مهیاست

من مسلم زاده عقیلم   تشویش از این گروه دارم

طوعه:

بفرما اندرون خانه من   فروزان اختر کاشانه من

مسلم:

ای ضعیفه گر شوی رستگار در دارین   شود شفیع تو در حشر مادر حسنین

بلافاصله گوید:

لله علیا جناب ای طوعه   کرده ای بس ثواب ای طوعه

اندر این شب اگر که بتوانی   ده به من کاغذ و قلمدانی

طوعه:

روحست آن که به قربان تو کنم جان را   زمن بگیر تو این کاغذ و قلمدان را

مسلم: (مشغول نوشتن شود و ضمن نوشتن گوید:)

ببین جاری سرشک از هر دو عینم   نویسم نامه ای بهر حسینم

به سوی عرض اعلا می رسانم   ز دیده اشک حسرت می چکانم

در اول کوفیان امداد کردند   دل مسلم به بیعت شاد کردند

ببینم چرخ دست کین گشوده   مرا برده زنی پنهان نموده

برت بادا سلام هر زمانی   شهید راه مسلم گشت هانی

درین دم کاین عریضه می نوشتم   روان در گلشن باغ بهشتم

پسر طوعه:

فدای جان تو ای مادر نکو مقدار   چرا درون همین حجره می روی بسیار

چه حالت است ترا مادر ستمدیده   که رفته است ترا خواب امشب از دیده

مگر کسی تو درین حجره کرده ای پنهان   که میکنی تو تردد کنون بجد شتابان

طوعه:

ترا چه کار به کار من است ای فرزند   مرا گذار که دارم دلی ز غم دربند

پسر طوعه:

بیا بحق خدا و بحق پیغمبر   به من تو درد دلت را بیان کن ای مادر

که از برای تو امشب چرا قراری نیست   مرا برای چه نزد تو اعتباری نیست

طوعه:

اگر تو یاد نمائی قسم بذات الله   که سر کار نسازی بخلق تو آگاه

پسر طوعه:

قسم به جاه و جلال خدای بی همتا   که پیش کس نکنم قصه تو را افشا

غمین مباش تو ای مادر نکو سیما   منم امین نکنم راز خود به کس افشا

بدولت خود ندرم پرده امانت را   به نزد کس نکنم فاش این حکایت را

طوعه:

بدان مسلم بود در خانه ما   منور گشته کاشانه ما

پسر طوعه:

بده تو مژده به من ای امیر این دوران   که مسلم ابن عقیل آن یگانه دوران

نهان زبیم شما آن سلاله اخیار   بود به خانه ما با دو دیده خونبار

ابن زیاد:

بابن اشعث برای استفسار   برو بهمراه چندی از جرار

بود اگر صدق قول این مضطر   گیر مسلم تو در حضور آور

محمد اشعث:

درآ ز خانه کنون مسلم نکو بنیاد   تو در امان منی تا به نزد ابن زیاد

مسلم:

جز درگه لطف حق مرا نیست پناه   زاری نتوان برد مگر سوی خدای

یکتن چه کند غریب و یکشهر عدو   لا حول و لا قوة الا بالله

بعد به طوعه گوید:

ای طوعه ای قرار دل بی قرار من   در این دیار چونکه شدی غمگسار من

خواهم کنم ملاحظه آلات حرب خویش   نزدم بیار اسلحه کارزار خویش

بیاور سلاح مرا سر بسر   که خواهم بپوشم سلاحم ببر

خداحافظ ای خواهر مهربان   حلالم نمائید از دل و جان

طوعه:

از من بگیر اسلحه ای سید عرب   قربان زور بازویت ای هاشمی نسب

مسلم:

چون شدم بهر شهادت مستقیم   قلت بسم الله الرحمن الرحیم

میکنم حمد خداوند کریم   نام بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد کردگار ذوالمنن   من سلاح رزم پوشم در بدن

من گذارم خود بر این زمان   بهر دفع تیغ تیز کوفیان

من سپر را افکنم اکنون بدوش   از سر دشمن گریزد عقل و هوش

همچو حیدر تیغ بندم بر میان   تا بریزم خون نحس کافران

ای حسام ای تیغ جان افروز من   ای شراره نار اعدا سوز من

شمه ای از رعد برق ذوالفقار   آشکارا کن بدشت کارزار

خون اعدا را روان کن همچو جو   حرف خون ریزی بگو بر گوش او

تا بگو عمم امیرالمؤمنین   گوید ای مسلم هزاران آفرین

هر که باشد شیعه خاص علی (ع)   بر کشد از دل صدای یا علی (ع)

ای جفا جویان بی شرم و حیا   دشمنان خاندان مصطفی (ص)

هر که خواهد شیر بیند در شکار   گو کند در بیشه شیران گذار

مسلم من جنگ دعوت ساختم   اندر این کشور علم افراختم

هر که باشد شیعه خاص علی   بر کشد از دل صدای یا علی (ع)

بهر کشتن آستین بالا زنم   بیخ کن شهر کوفه بر کنم

پای تا سر غرق بحر جنگلیم   کشتگان را جمله پیش افکنیم

در جبل گر بشنود نامم پلنگ   می شود از ترس اندر زیر سنگ

اژدها گر بشنود نامم بگوش   می رود البته در سوراخ موش

هر که باشد شیعه خاص علی (ع)   بر کشد از دل صدای یا علی (ع)

از شما تصدیق خواهم کوفیان   در حقیقت ای صداقت رایگان

من مگر از آل پیمبر نیستم   یا که ابن عم حیدر نیستم

(جنگ کنند)

اشعث:

بر سر مسلم ای گروه ببینید   جمله یکبارگی هجوم آرید

مسلم:

در غربت اگر رنج ببیند بدن من   آیا بشری کو که بدوزد کفن من

تا بوت مرا روی بلندی بگذارید   شاید بوزد بوی وطن بر بدن من

طفلان:

مسلم ای باب ما در کجائی   از چه بر سر وقت طفلان نیائی

بی کس و زار و بی آشنائی   ~~غریبیم~~ بی کس و زار و هم بی نصیبیم

مسلم:

ای خدا من غریبم غریبم   بیکس و زار و هم بی نصیبم

در میان عدو من اسیرم   بیکس و زار و هم بی نصیبم

طفلان:

شیعیان ما که بابا نداریم   اندر این جا غریب و فکاریم

در غریبی کسی را نداریم   بی کس و زار و هم بی نصیبیم

مسلم:

جان بابا محمد کجائی   از چه بر سر وقت مسلم نیائی

نور چشمم کجا بیوفائی   بی کس و زار و هم بی نصیبم

طفلان:

ای پدر یک نظر سوی ما کن   کودکان خودت را رها کن

رحم بر ما ز راه وفا کن   بیکس و زار و هم بی نصیبیم

مسلم :
لجا

طفلان :

کجایی ای پدر کجا   چرا شدی ز ما جدا
خبر نداری ای پدر   ز حال زار طفل‌ها
دمی نظر کنی به ما   پدر بیا بیا بیا

مسلم :

طفلان :

بجای ما در این زمان   بسر زنید ای زنان
چرا که طفل بی پدر   بود حقیر در جهان
دمی بسر کشی ما   پدر بیا بیا بیا

مسلم :

طفلان :

کنون به آه و شور و شین   کنیم گریه از دو عین
به گریه روی خود کنم   بسوی شاه دین حسین
دمی بسر کشی ما   پدر بیا بیا بیا

محمد اشعث :

ای کوفیان از یسار و یمین   بگیرید اطراف مسلم زکین
بناله درآرید شیپور و کوس   که گردد رخ چرخ چون آبنوس

مسلم

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است   ای دادرس و چاره وقت مدد است
(جنگ کنند)
قدری جنگ کنند و گوید :
سوختم از تشنگی ای بی وفایان العطش   سوختم ای پر جفایان العطش
از امیدم چه نا امید کنید   بدهید آبم و شهید کنید

طوعه :

بگیر آب ز دست کلثوم من افکار   که سوز تشنه لبی میدهد تورا آزار

محمد اشعث :

مگذارید ایها الاعراب   مسلم تشنه لب نهد بر آب

مسلم :

آه آه از شکست دندانم   قسمتم آب نیست میدانم

طوعه :

بنوش آب که جانم تصدق سر تو   فدای درد غریبی و حال مضطر تو

مسلم :

کاسهٔ آب را بگیر اکنون   کاسهٔ آب گشت لجهٔ خون

طوعه :

تو یک تن ضعیفی و این شهر پر سپاه   برگو چه میکنی تو ایا شاه بی پناه

مسلم :

بزرگوار خدایا بکن تو امدادم — در این دیار غریبی برس به فریادم

محمد اشعث

وقت تنگ است ای امیر شریر — بفرست از برای ما لشکر

ابن زیاد :

ایا سپاه بگیرید دور او را تنگ — برآورید خروش از دف و نقاره و جنگ

به راه او چه گودی بزود حفر کنید — ورا به چاه بیندازید ای سپاه یزید

محمد اشعث :

ایا گروه بدانید امیر با فرهنگ — نموده حکم که آرید حمله بیدرنگ

کنید چاه به هر کوچه و به راه گذر — مگر به چاه فتد مسلم نکو منظر

ابن زیاد :

ایا قوم گیریدش از چار سو — ابا تیر و شمشیر آرید رو

دگر بعضی از کینه از بام و در — ز خاکستر و آتش او را بسر

محمد اشعث

زنید آتش کینه به فرق مسلم زار — که تا هلاک شود او به حال افکار

مسلم :

در شهر غربت ای خدا — آتش زنندم از چرا

(باز هم جنگ کند و در چاه افتد - در چاه بود)

خداوندا ببین احوال زارم — در این غربت بخواری جان سپارم

صبا از من بگو با شاه خوبان — که مسلم در رهت گردید قربان

محمد اشعث

بیاورید یکی اشتر ای هواداران — که تا سوار کنم مسلم خجسته بیان

(مسلم را سوار اشتر نموده نزد عبید زیاد برد)

مسلم ای بسته گروه ظلام — کن به تعظیم بر عبید سلام

مسلم :

زین سلامت بدار تسکینم — که سلامت در او نمی‌بینم

نکنم من سلام ای پرکین — به رخ حضرت امام حسین (ع)

حیف هستم به بند قید اسیر — ورنه کردم سلامت از شمشیر

گر سر من رود به نوک سنین — به سلامت سر امام حسین (ع)

ابن زیاد :

تو عمر خودت را بکن ناامید — اطاعت نما از امیرم یزید

هر آن کس که سر پیچد از حکم او — بریزند خونش ایا تیره خو

مسلم :

لب فرو بند ای زنا زاده — که خداداده را خداداده

آنکه از گردنت سر اندازم — نامت از این جهان براندازم

ابن زیاد — **مسلم**

چه فتنه کرده ای برپا در این شهر — تویی ام الفساد فتنه دهر

نمی‌ترسی مگر از کند و از بند — نترسم از کسی الا خداوند

نداری خواهشی گویا تو از من — مرا بعد آرزوی کوفه مردن

ابن زیاد

نمی ترسی مگر از ضرب شمشیر — کنون گویم زنندت بر دو پاره

سرت گردد جدا از خنجر من — شوی آزاد بزن کن تو بیعت

مسلم

نترسم گر شوم صد پاره از تیر — نمی ترسم شوم گر پاره پاره

به قربان حسین جان و سر من — من آزاری نخواهم بر تو لعنت

ابن زیاد :

ببر جلاد بردار الاماره — تنش را کن ز خنجر پاره پاره

مسلم :

بده تو مهلتم ای نامت از دو عالم گم — کنم وصی خودم یکنفر از این مردم

ابن زیاد :

وصیتی که تو داری بگو کنون با من — که تا بجای بیارم کنون به سر و علن

مسلم :

در این جا نبینم کسی نیک خواه — بجز ابن سعد آن لعین دغا

ابن زیاد :

تو ابن سعد بکن بر وصیت او گوش — که از وصیت او می رود ز سر او هوش

مسلم :

[illegible] — [illegible]

ابن سعد :

بگو نیست کارم که خلوت کنی — نخواهم که با من وصیت کنی

لعین :

کجا بر تو بودم من ای نیکخواه — که گردم وکیل وصیت تو را

[illegible]

ابن سعد : پسر عم فدای غریبی تو — به قربان این بی نصیبی تو — بیا کن وصیت فدایت کنم — به قربان مهر و وفایت کنم

مسلم :

بیا ای ابن سعد بی مروت — حمیت کن حمیت کن حمیت

به کوفه هفت درهم قرض دارم — به غیر اسلحه چیزی ندارم

تو بفروش اسلحه قرضم ادا کن — مرا فارغ تو از این ماجرا کن

نمی گویم ز کشتن من خلاصم — نمی گویم که میکن التماسم

دگر مطلبی با تو باشد مرا — خدا شاهد است و پیمبر گواه

پس از من وصی امین منی — نه ای دوست دانم به من دشمنی

چه نعش مرا سنگباران کنند — تنم را تو مگذار عریان کنند

که عریان نمودند دل چاک کن — مرا غسل ده گوشه ای خاک کن

سوم مطلبم بر تو فرض است عین — ع رقیه نویسی بسوی حسین

که آقا میا تو ز کوفه امان — از آن ترسم این بیکا کوفیان

بریزند خون علی اکبرت — ببرند بازوی آب آورت

نداری عمل گر چه گفت و شنود — وصیت مرا کی تکلیف بود

ابن سعد :

مخور غصه ای سید متقدا — نمایم تمام وصیت تو را

مخور غم نویسم کنون بر حسین — که ناید به کوفه همان نور عین

محمد اشعث :

به بام قصر روان شو تو ای نکو بنیاد — جدا کنم سر تو من ز خنجر فولاد

مسلم :

بده تو مهلتم اکنون دمی به شیون و شین — که تا سلام کنم بر رخ امام حسین (ع)

محمد اشعث

مرخصی تو اما برگزیده ثقلین — کنی سلام تو از دور بر امام حسین (ع)

امام حسین	مسلم
پسر عموی شه کربلا علیک سلام	زبان حال جوابم بده امام امام
کمن خیال پسرعم که از تو بی خبرم	اگر خبر تو نداری چه آمده به سرم
سرت فدای ره شیعیان گریان باد	سرم شکسته ز سنگ جفای ابن زیاد
علی اکبر من هم جوان شهید شود	جهان ز دیده که از عمر ناامید شود
مخور تو غصه که من تشنه لب شهید شوم	به کام خشک من از عمر ناامید شوم
عیال من سر عریان به شتر سوار شوند	عیال من به مدینه ذلیل و خوار شدند
کنم به حشر ز خونت شفاعت امت	بریزد خون من خسته دل به عهد ذلت

محمد اشعث

گو نهاده در ایدم سرت جدا سازم — بیا ز سر و تنت طرح دوری اندازم

مسلم

بروم ز برق تن جانب رسول الله — اقول اشهد ان لا اله الی الله

پایان

شبیه‌خوانان :

امام حسین (ع) - مسلم - طفلان مسلم (محمد - ابراهیم) - قاصد - صیاد - طوعه - پسر طوعه - هانی - پسر هانی - شریح - ابن زیاد - محمد اشعث - ابن سعد .

ملزومات مجلس :

قرآن	کاغذ و قلم	کماسه آب (ترغ نوشیدنی [illegible])	قاطر
۱	۱	۱	۱

اسب	بیل و کلنگ	طناب	چاه کنده شده	منبر
۴	۲	۱	۱	۱

تفنگ	نامه	نقاب	اسلحه شمشیر و خنجر و سپر	آتش و خاکستر
۱	۱	۱		

در آبادی زفره کوهپایه اصفهان رونویسی کردم

محمد حسن رجائی زفره‌ای

۲۵ دی ۱۳۷۵ = ۴ رمضان ۱۴۱۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

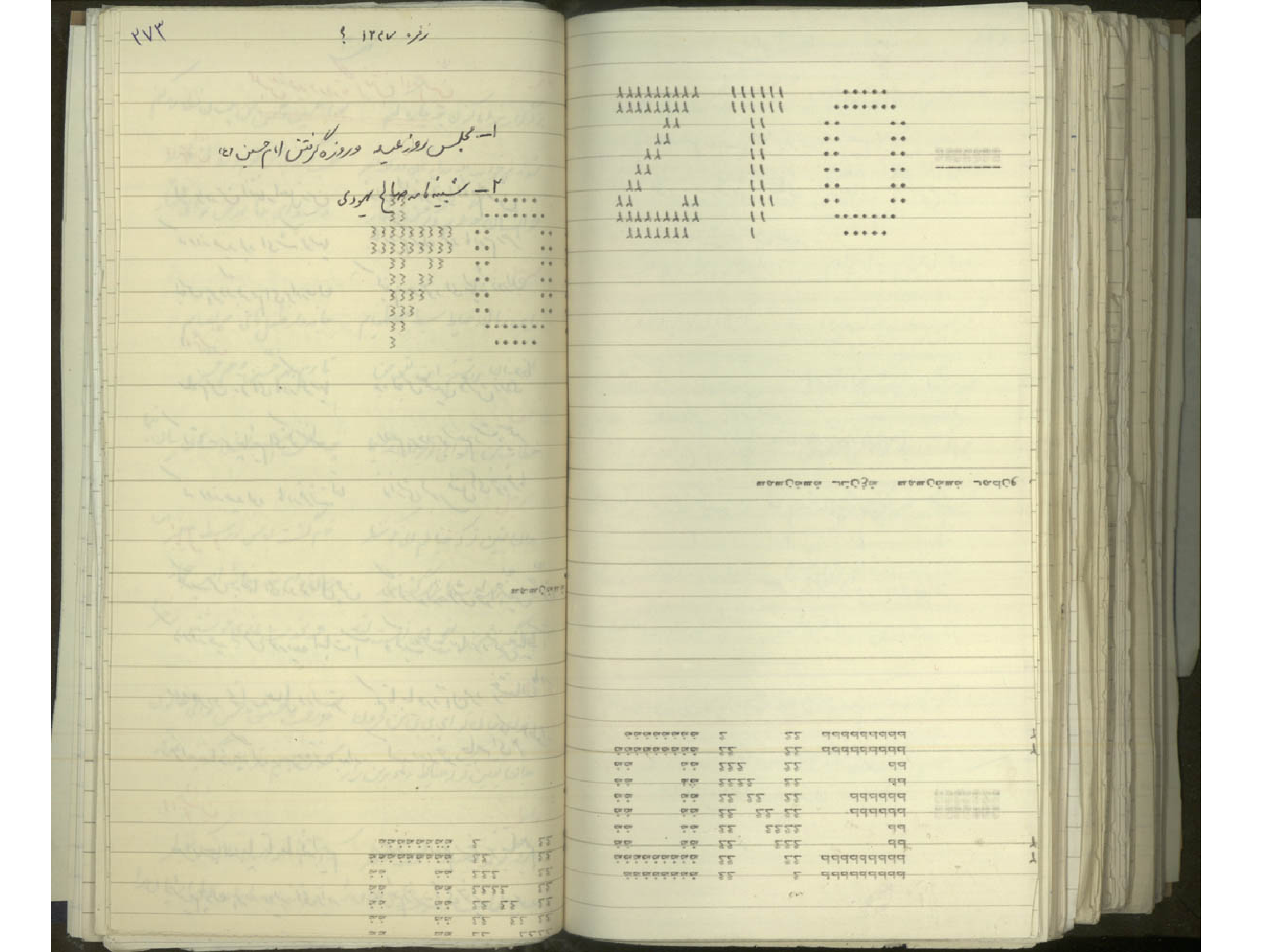
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رفره ۱۲۴۷ ؟



۱- مجلس روز عید و دروازه گرفتن امام حسین (ع)

۲- شبیه‌نامه صالح یهودی

مجلس روز عید در روزه گرفتن امام حسین(ع)

امام حسین(ع) :

ایا برادر من افتخار اهل زمن　　　فدای جان عزیز تو یا امام حسن(ع)

که روز عید بود ای شه نکوسیما　　　بیا رویم کنون نزد مادرم زهرا

لباس هر دو بگیریم ای برادر جان　　　کنیم در بر خود ای یگانه دوران

امام حسن(ع)

سلام من به تو ای مادر نکوسیما　　　بده لباس حسین و حسن ز روی وفا

که تا به بر بنمائیم ای نکو منظر　　　رویم هر دو ببوسیم دست پیغمبر

که روز عید بود مادر فرشته لقا　　　نوازشی بسوی طفل های خود فرما

فاطمه :

علیک من به شما ای دو نونهال چمن　　　دو گوشواره عرش خدا حسین(ع) و حسن(ع)

که روز عید به من نور دیده اثبات است　　　ولیک رخت شما نزد شخص خیاط است

روید هر دو بخوابید حال در بستر　　　که تا بیاورد آن مرد رختتان مادر

ز خواب باز چه گردید هر دوتان بیدار　　　کنید در بر خود جامه ای نکو اطوار

امام حسین(ع) :

برادر جان بیا تا ما بخوابیم　　　ز حرف مادرم رخ بر نتابیم

شویم چون هر دو بیدار ای برادر　　　نمائیم رخت های خویش در بر

فاطمه :

بزرگوار خدایا کنون چه چاره کنم　　　سوی حسین و حسن من چسان نظاره کنم

شوند ز خواب چه بیدار آن دو نور بصر　　　طلب کنند لباس نو هر دو از مادر

جوابشان چه بگویم دگر من افکار　　　رسید ای بنما بهر من تو ای غفار

جبرئیل :

این زمان خیاط سبط مصطفایم　　　جامه دار طفل های مرتضایم

از جنان برداشتم این بقچه من　　　تا برم بهر حسین(ع) و هم حسن(ع)

فضه :

خطاب من به تو ای نوجوان مه سیما　　　چه حالت است بیان این است بیان نما

جبرئیل :

بدان یقین تو که خیاطم ای نکو منظر　　　تمام گشته لباس دو سبط پیغمبر(ص)

به صد هزار ادب با هزار گونه نیاز　　　رسانده ام به در خانه امیر حجاز

بیا بگیر ز من بقچه ای فرشته لقا　　　ببر بخدمت بانوی خویشتن زهرا

فضه

فدای جان تو ای بی بی من محزون　　　بگیر رخت حسین و حسن تو ای خاتون

بدان یقین تو که خیاط داد بر من زار　　　که من دهم به تو ای برگزیده غفار

فاطمه :

برو بگو تو به خیاط فضه مضطر　　　که اشتباه تو فهمیدی ای نکو منظر

بده به صاحبشان رخت های الوان را　　　تو اشتباه به ما داده مال ایشان را

فضه :

بدان که قبچه جهان است ای نکوسیما — بداد و رفت و گفت ده به بانوی زهرا

که این دو جلوت نور دو چشم احمد است — ازان آن دو جگر گوشهٔ قمر است

یقین که شیر خدا داده رخت بر خیاط — چرا که بود به خیاط خانه اش اضباط

فاطمه :

یا حسن ای نوجوانم یا حسین بیدار شو — نوگل شاه جهانم یا حسین بیدار شو

یا حسین ای مه لقایم یا حسن بیدار شو — سرو باغ انمایم یا حسن بیدار شو

امام حسن (ع) :

خواب دیدم مرغزار با صفا گلزاشتی — باغ بود و جوی بود و قصرها گلزاشتی

حمزه هم عم پیمبر بود نشسته به تخت — بود بوطالب نشسته جابجا گلزاشتی

جدم ابراهیم در قصر جنانی نشسته بود — در برابر ایستاده حورها گلزاشتی

جعفر طیار عمویم نشسته رو بروش — حارثه و یاران نشسته جابجا گلزاشتی

جده ام آن دم خدیجه روی من بوسید و گفت — من فدای سرو قدت مجتبی گلزاشتی

خواب دیدم از بهشت ای مادر غم پرورم — جبرئیل آرد لباس از بهر ما گلزاشتی

امام حسین :

فدای جان تو مادر به خالق غفار — که من به خواب چنین دیدم و شدم بیدار

پیغمبر (ص) :

فدای جان تو ای فاطمه ابا دلبند — برای رخت حسین و حسن شدی خورسند

شناختی که چه کس بود آنکه رخت آورد — دل تو و حسنین را ز غم تسلا کرد

فاطمه :

سرم فدات خدا و رسول دانایند — به من حقیقت این حال را بفرمایند

پیغمبر (ص) :

بدان که بود همان شخص حضرت جبرئیل — به امر حضرت پروردگار رب جلیل

رساند بر در دو قصر ای مرعوب — لباس ای حسین و حسن ز راه ادب

فاطمه :

بزرگوار خدایا ز شوق گریانم — که داده ای تو لباس از برای طفلانم

هزار شکر به درگاه خالق کونین — که کرده لطف چنین بر من و حسن و حسین

امام حسین (ع) :

سلام من به جناب تو یا رسول الله — فدای نام شریفت حسین یا جداه

زبس که شوق خدای جهان به جان من است — مدام راحم و رحمی ابر زبان من است

همین نه شوق عبادت به جان و سر دارم — مدام خدمت معبود در نظر دارم

بدان که آرزوی روزه است مرا بر دل — که تا مقیم شوم نزد آن شه عادل

مرا است آرزوی روزه ای رسول امین — بده تو اذن که من روزه دارم ای شه دین

که شوق روزه به سر دارم ای رسول کبار — که روزه دارم و شب با شما کنم افطار

پیغمبر (ص) :

فدای جان تو ای گوشوار عرش خدا — که روزه نیست به تو واجب ای گل حمرا

کجا تو تاب و توانای تشنگی داری — کجا تو طاقت و تاب گرسنگی داری

یقین که تاب نداری ز شدت گرما — مباد آنکه شوی تشنه ای امام هدا

امام حسین (ع) :

شوم فدای تو ای پیشوای خلق خدا — پی اطاعت معبود جان کنم فدا

اگرچه نیست مرا تاب تشنگی بجهان   ولی تو اذن بده بر من از ره احسان
که تا قیام بدین امر کردگار کنم   ز تشنگی بهره دوست جان نثار کنم

پیغمبر (ص):

سرم فدای تو ای نور چشم دیده تر   گل ریاض علی جسم و جان پیغمبر
مرخصی که بداری تو روزه ای افگار   شود چه شام تو با جد خود کنی افطار

امام حسین (ع):

بزرگوار خدایا به کردگاری تو   بحق ذات صفات بزرگواری تو
بده تو تاب و توانی به من ایا غفار   که روز روزه بدارم بشب کنم افطار
مرا بده تو خجالت بنزد جد و پدر   بده تو صبر بحق جناب پیغمبر

فاطمه:

فدای جان عزیز تو گردم ای مادر   چرا شده است لب تو کبود ای سرور
چرا بخاک مذلت نشسته حیرانی   فدای جان تو گردم چرا پریشانی
چرا شده است رخ ارغوانیت مادر   بدل به غنچه زرد ای ضیاء دیده تر

امام حسین (ع):

فدای جان تو ای دختر رسول کبار   حسین تو شده از تاب تشنگی افگار
ز تاب تشنگی این لحظه در تب و تابم   فگار و زار و حزین بهر جرعه آبم

فاطمه: (کوزه آب بدهد)

شوم فدای تو ای نور دیده ثقلین   فدای نام شریف تو یا امام حسین (ع)
زمین بگیر تو ای نوگل همیشه بهار   بر آب دیده خوناب مادرت افطار

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای دختر شه اولاد   ز تاب تشنگی ار جان من رود بر باد
نمیکنم بجهان روزه باطل ای افگار   چه شب شود کنم همراه جد خود افطار

فاطمه:

که تشنه لب نتوانم تو را مشاهده کرد   چگونه رنگ تو بینم ز تشنگی شده زرد
تو نیز طفلی و واجب نگشته روزه بتن   بخور تو آب فدایت شوم مشو غمگین

امام حسین (ع):

بحق ذات خدا و بحق جد کبار   که آب من نخورم ای یگانه ابرار
شود تو مانعم ای مادر نکو منظر   که روزه را نمایم تمام ای مضطر

فاطمه:

شوم فدای تو ای پیشوای خلق خدا   فدای نام شریفت پدر شود زهرا
فتاده است حسینم ز تشنگی بی تاب   شده است مرغ دل او برای آب کباب
بیا نظاره بر او کن تو ای رسول کبار   به او تو آب رسان شاید او کند افطار

پیغمبر (ص):

فدای جان تو گردد حسین رسول خدا   بگیر آب تو الحال نوش جان فرما
تو کودکی و بتو روزه بلا واجب نیست   بر آستان فیاضت فریضه واجب نیست
مکن کباب دل فاطمه تو ای افگار   بحق ذات خدا روزه را بکن افطار
چرا که رنگ گل عارض تو آل شده   لب مبارکت از تشنگی خلال شده

امام حسین (ع):

سرم فدای تو ای رهنمای جن و بشر   بده قسم تو کنون بر حسین تشنه جگر
الطاعت همه واجب بمن من الله است   ولیک نیت من قربة الی الله است
چگونه قصد چنین شیئی را توانم کرد   خدای را به چه سان حیله توانم کرد

امیرالمؤمنین (ع):

فدای نام تو ای سرو بوستان مراد / پدر شود به فدای تو ای شه اوتاد

روا مدار که الحال بی حبیب شوم / ز آفتاب جمال تو بی نصیب شوم

بگیر کوزه آب ای ضیاء دیده تر / بنوش آب فدای تو باد جان پدر

امام حسین (ع):

فدای جان تو ای شیر بیشه ایجاد / رود ز تشنگی از جان من سکون بر باد

قسم بحضرت پروردگار کون و مکان / که روزه وا نکنم من مگر به وقت اذان

فاطمه:

بیا به دور تو گردم من ای امام بشر / فدای لعل لب تشنه کام تو مادر

بحق شیر که دادم ترا من ای فرزند / تو روزه را بگشا و مرا بکن خورسند

ترحمی به دل داغدار مادر کن / به آب دیده غم پرورم لبی تر کن

که من ترا بجهان تشنه کی توانم دید / گل عطش ز ریاض تو کی توانم چید

امام حسین (ع):

سرم فدای تو ای دختر رسول الله / از این زیاده مکن دلفسرده حال مرا

که این خیال محال است ای نکو مقدار / که غیر شام کنم وقت دیگری افطار

بحق ذات خداوند خالق اکبر / دگر بحق رسول و به حیدر (ع) صفدر

چه هست قصد تقرب ز روزه منظورم / خیار فسخ چنین نیست حال مقدورم

امام حسن (ع):

شوم فدای تو ای نوگل ریاض بتول / حسن فدای تو ای سرو جویبار رسول

مکن کباب دل جد و باب و مادر خویش / دل برادر خود را ز غم مگردان ریش

بحق سرور پیغمبران رسول خدا / بگیر آب ز دستم تو روزه را بگشا

امام حسین (ع):

سرم فدای تو ای نوگل ریاض چمن / ستاره فلک مصطفی (ص) امام حسن (ع)

اگرچه طاعت امر تو بر شما است واجب عین / ولی گشادن این روزه نیست کار حسین (ع)

از آن که قصد نمودم که قربة الی الله / ادای روزه نمایم من از برای خدا

جبرئیل:

سلام من به جناب تو یا رسول الله / رساننده است پیامت مهیمن یکتا

که چون امام حسین (ع) خالص از برای من است / نماز و روزه او موجب رضای من است

اراده کرده که این روزه را تمام کند / نموده عهد که افطار وقت شام کند

برای خاطر این روزه دار تشنه جگر / که هست نام وی از عرش و فرش بالاتر

چهل هزار ملک جمله ای رسول مجید / روان شدند به سرعت بجانب خورشید

که آفتاب جهانتاب را ز چرخ کهن / کشند جانب مغرب به نیم چشم زدن

به این اراده که گردد زمانه چون شب تار / که تا حسین علی این زمان کند افطار

پیغمبر (ص):

شوم فدای تو ای نوگل همیشه بهار / شده است شام بیا حالیا بکن افطار

بیا بهره جد خود ای نکو منظر / تو روزه وا کن ایا نور دیده حیدر

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای جد و باب و مادر من / دگر فدای تو یا حضرت امام حسن (ع)

ورق یا اوراق دنباله نسخه خطی افتاده تا اینجا که بود رونویسی نمودم

شبیه‌نامه صالح یهودی

پیغمبر (ص):

هزار شکر تو ای کردگار بی‌همتا   که کرده نور رسالت به من ز لطف عطا

اگر که هر سر مویم شود هزار زبان   ز شکر نعمت تو برنیایم ای سبحان

ندانم از تو چه فرمان بود ای ستار   چنان سلوک کنم با گروه کفرشعار

جبرئیل:

سلام من به تو باد ای رسول حضرت حق   برای معجزهٔ ذات تو قمر شده شق

رساننده است سلامت مهین متعال   غمین مباش تو در دل ملال هیچ ملال

برون برو ز مدینه تو ای سپهر وقار   بهمره علی و هم مهاجر و انصار

بکن جهاد به امر خدای لم یزلی   بده کلید همین فتح دست علی

پیغمبر (ص):

برای دین من ای شیر بیشهٔ هیجا   چنان پیام به من داده قادر یکتا

که با گروه شقاوت شعاری بنیاد   برون رویم ز شهر مدینه بهر جهاد

ندا نما تو به مردم به کوچه و بازار   شوند جمع تمامی مهاجر و انصار

حضرت امیر (ع):

ای گروه تمامی به حکم پیغمبر (ص)   سلاح جنگ بپوشید جملگی یکسر

برای حرب تمامی شوید آماده   که جبرئیل به ما وعدهٔ ظفر داده

به جد و جهد درآیید ای جوانمردان   که نیت الهی و امر گشته از یزدان

پیغمبر (ص):

حمیده دختر من مادر حسین و حسن / بیا به نزد من ای نور هر دو دیده من

بیا که سیر ببینم رخ تو جان پدر / که می روم بسوی جنگ زمره کافر

بیا که بوسه ز رخساره تو بردارم / عزیز کرده بابا سر سفر دارم

فاطمه:

جان بابا می رسد بوی فراق [از فراق] / می گذارد گفتگویت داغ بر بالای داغ

ای پدر از کوی ما داری چرا عزم سفر / من چه سازم ز هجران تو ای جان پدر

پیغمبر (ص):

ای پدر حکم خالق یکتاست / امر از خالق زمین و سماست

رو حسن را خبر کن ای مضطر / که بیاید حسین ضیاء بصر

که کنم من وداع ایشان را / می روم من به جنگ قوم دغا

فاطمه:

فدای جان شما ای دو زیب عرش برین / ایا دو بلبل گلزار باغ سرور دین

نموده است شما را طلب رسول مجید / به پای بوسی ای شاه هر دو بشتابید

حسنین:

سلام ما به تو ای جد برگزیده ما / تراب مقدم تو کحل هر دو دیده ما

خدا نکرده مگر عازم سفر شده ای / بگو برای چه جدا که دیده تر شده ای

پیغمبر (ص):

ایا حسین و حسن ای دو گل گلشن من / چه جان کنند رهائی چه گل به دامن من

حسن بیا که ز روی تو بوسه برگیرم / بیا حسین ز رخت توشه سفر گیرم

امام حسین (ع):

جان حسین فدای تو ای جد تاجدار / ما را ببر بهمره خود سوی کارزار

ما را ببر که جان به ره حق فدا کنیم / سر را فدای راه رضای خدا کنیم

پیغمبر (ص):

هنوز موسم جانبازی شما نشده است / هنوز موعد قربانی شما نشده است

به کربلا تو حسین جان خود کنی قربان / حسن ز کوزه الماس می سپارد جان

بیا تو فاطمه ای نور دیده های پدر / مشو تو غافل از این کودکان غم پرور

مباد آید حسینم دو دیده تر گردد / ز غم مبادا حسن زار و خونجگر گردد

فاطمه:

پدر تو می روی از هجر تو چه چاره کنم / ز دوری تو گریبان خویش پاره کنم

تو را حسین چه ز من میکند طلب چه کنم / حسن چه جویدت ای سرور عرب چه کنم

پیغمبر (ص):

غمین مباش تو ای نور دیده های پدر / که می رسم بر تو بزودی ای دختر

بیا به نزد من ای ابن عم غمخوارم / علم بگیر ز من یاور وفادارم

روانه شوید سوی جنگ ای برادران / که تا نبرد به اعدا کنیم از دل و جان

(پیغمبر و حضرت علی دور مجلس گردند و از مجلس خارج شوند)

فاطمه:

چه رفتی از نظرم ای جناب پیغمبر / ز هجر روی تو من می زنم به سینه و سر

بیا پدر بنگر حال نور عینت را / بیا ببر به بر همچو جان حسینت را

امام حسین (ع):

یاران کجاست جد من زار مبتلا / از دوریش رسیده به لب جانم ای خدا

جانم شود تصدق جان تو ای حسن / گیرم بیا به همرهم ای زار ممتحن

رو آوریم جانب که چون به صد فغان ‌‌ بهر سراغ پرسش ختم پیمبران

کز هجر باب دل به برم کباب شد ‌‌ از دوری رسول دو چشمم پر آب شد

امام حسن (ع)

ای زیب عرش حضرت حق نور هر دو عین ‌‌ جان حسن تصدق جان تو ای حسین (ع)

من هم کباب شد دلم از داغ اشتیاق ‌‌ بر سینه ام نشسته دو صد ناوک فراق

اکنون من و تو هر دو به چشمان اشکبار ‌‌ بیرون رویم در طلب جد تاجدار

فاطمه:

ای دو سرو گلستان گلشن جانم ‌‌ ای حسین و حسن نور هر دو چشمانم

دمی به خانه بگیرید در برم آرام ‌‌ که در کمین شمایند قوم نافرجام

مباد در کف اعدا شما اسیر شوید ‌‌ بدست قوم جفاکار دستگیر شوید

امام حسن (ع):

بدان که نیست به ما تاب هجر پیغمبر ‌‌ به جستجوی سراغش رویم ای مادر

به جان ما زده آتش فراق جد و پدر ‌‌ چسان به خانه نشینیم دیگر ای مادر

فاطمه:

ای دو بلبل گلزار باغ او ادنا ‌‌ کنید صبر ز هجر رخ رسول خدا

کنون بیا بنشین لحظه ای به دامانم ‌‌ بیا بیا که بقربان تو گردم جانم

امام حسین (ع)

خدا گواست که بی جناب پیغمبر ‌‌ دگر قرار نگیرم به خانه ای مادر

کجایی ای شرف خلقت زمین و سما ‌‌ بیا به حال حسینت ببین تو یا جدا

به جستجوی تو ره کرده است در کوی ها ‌‌ دو دیده اش ز فراق شما بود جیحون

(حرکت نمایند)

امام حسن (ع):

کجایی ای شه دین شیر بیشه ذوالمنن ‌‌ بیا پدر بنگر از وفا به حال حسن (ع)

پی تفحص تو رو نموده در صحرا ‌‌ بیا نظر تو به احوال زار ما فرما

امام حسین

بیا برادر من نور چشم اهل یقین ‌‌ پی تفحص احوال رو به سمت یمین

که شاید آنکه کسی را ببینی ای افکار ‌‌ که من روم به شتاب این زمان به سمت یسار

امام حسن (ع)

ای کریم خداوند کردگار احمد ‌‌ رسان کسی که خبردار باشد از احمد (ع)

رسول عزوجل جد من فدات شوم ‌‌ کجا شدی که به قربان خاک پات شوم

بیا نظر به حسن زار و ناصبور شده ‌‌ ز بس گریسته است از فراق کور شده

امام حسین (ع):

ای رسول حق کجایی در کجا ‌‌ از حسین خود چرا هستی جدا

از فراقت ای رسول عالمین ‌‌ می رود خون از دو چشمان حسین (ع)

امام حسن (ع):

ای پدر ای لنگر ارض و سما ‌‌ جان بابا در کجایی در کجا

غافلی از حال زار کودکان ‌‌ از فراقت می کنند آه و فغان

امام حسین (ع):

نهان چه از نظر من شدی برادر جان ‌‌ کجا شدی که شوم من تو را بلاگردان

صدا برآر حسن جان حسین به قربانت ‌‌ شود برادر زارت تصدق جانت

امام حسن (ع):

برادر جان حسینم در کجایی ‌‌ نهان از دیده ام جانا چرایی

شدی دور از برم جان برادر　　کنم از دوریت من خاک بر سر

امام حسین (ع):

در این اکنون شدم حیران و مضطر　　غریب و بیکس و بی یار و یاور

ز چشمم شد نهان خورشید تابان　　چه سازم ای خدا در این بیابان

امام حسن (ع):

کجایی ای برادر جان بجویم　　جواب مادرم زهرا چه گویم

از آن ترسم که قوم شوم غدار　　نمایندت اسیر ای کودک زار

صالح (خطاب به امام حسین)

ای کودک فکار چرا می کنی فغان　　از نسل کیستی تو ایا زار ناتوان

از بهر کیست ناله ات ای کودک حزین　　از چه بروی خاک نشینی چنین غمین

امام حسین (ع):

تو کیستی که نژاد مرا نمیدانی　　سؤال نسل مرا میکنی به نادانی

منم گل ز گلستان احمد مختار　　منم ضیاء دو چشمان حیدر کرار

بسوی جنگ عدو رفته است پیغمبر　　ز هجر اوست که من دست غم زنم بر سر

صالح:

ای سرو جویبار گلستان مصطفی (ص)　　ای غنچه شکفته بستان مرتضی (ع)

کن واقفم بحال خود ای نازنین جوان　　نام نکوت چیست بگو اندر این جهان

امام حسین (ع):

بدان نهاده مرا نام سید کونین　　ز روی لطف کنون حضرت امام حسین (ع)

از این سؤال چه می باشدت ترا مطلب　　بگو تو مقصد خود را به من جوان عرب

صالح:

ای جوان من دشمنم بر مصطفی (ص)　　میکنم اینـدم اسیرت از جفا

خیز از جا ای حسین ناتوان　　تو بسوی خانه من شو روان

امام حسین (ع):

ای خدا گشتم اسیر اهل کین　　یا رسول الله تو حالم را ببین

بر رخم سیلی مزن ای بیحیا　　رحم کن بر من تو ای شوم دغا

صالح:

سالها بود که این کینه مرا بود به دل　　شکر ایزد که بشد مطلبم اکنون حاصل

سوی زندان برمت حال به صد جور و ستم　　دست و پای تو کنم بند به زنجیر الم

امام حسین (ع):

سخت می ترسم که رو در خان این ملعون کنم　　حیرتی دارم به کار خویش یارب چون کنم

ای یهودی من حسینم نور چشم مصطفی (ص)　　ترسم آخر همچو لعل پیرهن گلگون کنم

ای یهودی رحم کن بر ناله های زار من　　شرم کن از جد و باب و مادر انگار من

صالح:

ذره ای رحم نباشد به دل من بخدا　　می زنم چوب ستم بر سر و دستت ز جفا

غافلی آنچه علی کرده به اهل خیبر　　عوض مرحب و حارث کنمت من بی سر

امام حسین (ع)

یا علی شیر خدای داور　　حال زار حسین خود بنگر

تو تمنیت ای لعین بخدا　　پا برهنه مرا بری به کجا

صالح:

ببرم پا برهنه ات ز جفا　　تا رود خار کین ترا بر پا

مادرت کو که ببیندت گریان　　کشد از بهر تو ز دل افغان

امام حسین (ع):

فاطمه یا در کجایی بی درکجا — کن نظر گشتم شهید اشقیا

دستگیرم در کف قوم ظلم — پا برهنه دست بسته از ستم

از عطش مرغ دلم گشته کباب — ای لعین بر من رسان یک قطره آب

صالح:

نیست ممکن که چشانم بتو آب — نوک خنجر ز نیست من ز عتاب

نهمت غل ز جفا بر گردن — کن چه لیک تو به زندان مسکن

امام حسین (ع):

مصطفی را نور عینم ای خدا فریاد رس — زینت عرش برینم ای خدا فریاد رس

همچو یوسف مانده ام در چاه زندان چون کنم — از غربت در کشور دشمنم ای خدا فریاد رس

من صغیرم طاقت زندان ندارم ای خدا — خون رود از هر دو عینم ای خدا فریاد رس

جبرئیل:

خاک بر فرق ملایک شد دگر ای دوستان — مهر برج مصطفی در کنج زندان شد مکان

ای ملایک جمله بشتابید با صد شور و شین — سوی زندان بهر تسکین دل زار حسین (ع)

امام حسین (ع):

مادرم زهرا کجایی بنگری حال حسین — کاندر اینجا می رود خون دل من از دو عین

ای خدا زنجیر سوده استخوانم چه آب — شد ز تاب گرمی زندان دل زارم کباب

جبرئیل:

لالر یعان ملایک جمله از خلد برین — رخت با خود جملگی در بر کنید ای حور عین

جمله بشتابید نزد نور عین مصطفی — جسم او از خاک بردارید یاران از وفا

جنیان جاروب از مژگان بزند آتش کشید — ای ملایک فرش استبرق ز فردوس آورید

ملائکه:

ای ملایک جملگی ریزید خاک غم به سر — گشته زندان جایگه بزرگزاده خیر البشر

کرده زنجیر جفا مجروح دست و پای او — آب گشته استخوان جمله اعضای او

جنیان:

جنیان جملگی به آه و فغان — رو نمایید جانب زندان

تا ز مژگان دیده پر آب — آب و جارو کنیم ما به شتاب

امام حسین (ع):

ای خداوند کریم دادگر — از کرم بر حال زار من نگر

مادرم کو تا ببیند حال من — کاین چنین برگشته اقبال من

خاک زندان کرده جسمم را نگار — چاره دردم نما ای کردگار

جنیان:

آب و جارو می کنیم اندیم به زندان غم مخور — خاک پایت را ز مژگان ما بروبیم غم مخور

ما غلامان توایم ای نور چشم فاطمه — جان خود را در رهت سازیم قربان غم مخور

امام حسین (ع):

خاک این زندان خدایا خورد جسمم چون کنم — از الم من دیده را از خون دل جیحون کنم

ای خداوند کریم خالق ارض و سما — نیست قدرت چاره ای در کنج این زندان کنم

ملائکه:

ای عزیز فاطمه غمگین مباش ای نازنین — فرش آوردم برایت من ز فردوس برین

جمله کروبیان از آسمان با شور و شین — بهر خدمتکاریت گشتند حاضر یا حسین (ع)

حوریان:

آه و واویلا عزیز فاطمه دارد فغان — کنج زندان است حسین آن سرو گلزار جنان

ای حسین نوجوان ما حوریان قربان تو　　جان ما گردد فدای دیده گریان تو

لاله و ریحان برایت از بهشت آورده‌ایم　　بهر تسکین تو ای نیکو سرشت آورده‌ایم

امام حسین (ع):

مادرم کو تا ببیند دیده‌هایم پر ز خون　　خار پایم از کرم آرد ز مژگانش برون

هر دو پای من شده مجروح از خار ای خدا　　بر تنم دیگر نباشد غیر آزار ای خدا

جبرئیل:

خار پایت را برون آرم ز مژگان بصر　　بر دلم از سوز آه خود مزن دیگر شرر

من شوم قربان پای نازکت ای نور عین　　خارکین پای تو را مجروح کرده یا حسین

امام حسین:

آهسته خار از کف پایم برون بیار　　رفت از دلم ز شدت درد و الم قرار

گر مادرم ببیندم اینم به حال زار　　ریزد سرشک و گیردم از مهر در کنار

حوران:

سر بنه بر دامن من ای گل باغ بتول　　ساعتی آرام گیر ای راحت جان رسول

ما به جای فاطمه گیریم جسمت در کنار　　اشک حسرت کم بریز از دیده چون ابر بهار

فاطمه:

دیر شد یاران نمیدانم حسین من چه شد　　کور شد چشمم ضیاء هر دو عین من چه شد

زینب دلخسته جان من به قربان سرت　　از فراغ کودکان شد کور چشم مادرت

کن نگه بر پشت بام و سوی کوه و کن نظر　　آر از بهر ز طفلان حزین من خبر

زینب:

در کجایید ای دو سرو بوستان فاطمه　　از غم روی شما شد داغ جان فاطمه

ای حسین ای راحت جانم کجایی در کجا　　ای حسین سرو روان من کجایی در کجا

فاطمه:

ندانم کودکانم در چه کارند　　عزیز ندای خدا یا خوار و زارند

فتاده اضطرابی در دل من　　گره افتاده کار مشکل من

زینب:

بریز ای جان مادر بر سرت خاک　　به تن جامه نما از غصه صد چاک

به هامون هر چه من کردم نظاره　　نشانی نیست زان دو ماه‌پاره

فاطمه:

بیار چادری از بهر من که جانم سوخت　　ز اشتیاق حسین مغز استخوانم سوخت

روم ز خانه برون از پی سراغ حسین　　ببینم آنکه کجا رفته آن ضیاء دو عین

زینب:

بمان به خانه تو ای مادر خمیده سیر　　که من برون روم ایدم پی سراغ خبر

بمان به خانه که من می‌روم به استعجال　　بیاورم خبر از آن دو مهر برج جلال

فاطمه:

زینب برو ز خانه برون با فغان و شین　　بنگر کجاست نور دو چشمان من حسین

زینب برو که گشته دل من ز غصه خون　　زینب برو که جان رود از جسم من برون

زینب:

کجایید ای دو طفل بی قرینه　　زنم از هجرتان هر دم به سینه

ز داغ هجرتان خواهر کباب است　　مدامش دیده از غم اشکبار است

فاطمه:

کجایی ای حسین ای نور عینم　　نمیدانم چه شد حال حسینم

حسن شد دیده‌ام کور از فراقت　　حسین مردم ز درد اشتیاقت

امام حسن (ع):

خدا چگونه روم من بخدمت مادر　　جواب مادر زارم چه گویم ای داور

بگیر جان مرا ای کریم لیل و نهار　　که بعد از این به حسن هست زندگی دشوار

زینب :

مادر گلگون مریز از دیده اشک نوبهار — حال طفلانت رسیدند در برت ای دل فگار

بر در خانه حسن هم آمده با شور و شین — نیست همراهش نمی‌دانم چه شد مادر حسین (ع)

فاطمه :

نیامده است چرا نور هر دو دیده من — سبب چه است که بر در ستاده است حسن

حسن فدای تو گردم حسین من به کجاست — انیس جان من و نور عین من به کجاست

چرا بهمره تو نیست زینب دانم — بگو به من که ز تن می‌رود برون جانم

امام حسن :

جان مادر من چه گویم نور عینم گم شده — خاک عالم بر سرم مادر حسینم گم شده

یوسفم گم شده به آمون بی برادر گشته‌ام — من بیکار خویشتن حیران و مضطر گشته‌ام

فاطمه :

کجایی ای حسین ای برودم ای رود — ضیاء هر دو عینم برودم ای رود

بیا زینب رویم از خانه بیرون — به جستجوی ولیف کوی و هامون

زینب :

کجایی ای برادر جان حسینم — چرا از من جدایی نور عینم

بیا بنگر که مادر از فراقت — زند بر سر ز داغ اشتیاقت

فاطمه :

به کجایی ای حسین جان که بمیرم از برایت — تو بیا که جان بمانم به نثار خاک پایت

امام حسین (ع) (در زندان خواند) :

به کجاست مادر من که ببیندم به زندان — ز دو دیده خون بریزد سر من نهد به دامان

فاطمه :

چه شدی عزیز مادر که نشانمت به دامن — ز فراق ای حسین جان شده خاک بر سر من

امام حسین (ع) (در زندان گوید)

تو برو صبا ز یاری بر مادرم گذر کن — تو چه آگهی ز حالم بر او حدیث سر کن

فاطمه :

تو حسین بیا و بنشین به مکان و منزل خویش — بخدا که از فراقت به دلم نشسته صد نیش

امام حسین (ع) (در زندان خواند) :

بخدا که روی من هم ز ظالم شده است نیلی — زده بس که صالح دون به رخم ز کینه سیلی

فاطمه (س) :

جانم رسیده است به لب از غم حسین (ع) — دستم به دامن تو حسن ای ضیاء عین

بیرون برو ز خانه تو با ناله و فغان — شاید ز یوسفم تو بیاری کنون نشان

امام حسن :

بزرگوار خدایا به کردگاری تو — بحق جاه و جلال و بزرگواری تو

رسان کسی که کند مخبرم به حال حسین — کباب شد دلم از حسرت وصال حسین (ع)

فاطمه (س) :

ایا کریم صمد کردگار بی همتا — بحق رتبه بابم رسول هر دو سرا

نگاه دار حسین مرا تو ای ستار — ز خوف خویش ز دست گروه کفر شعار

امام حسن (ع) :

ایا ملائکه آسمان بحق خدا — ایا جماعت کروبیان هفت سما

خبر دهید به من از حسین برادر من — کنید رحم شما بر دو دیده تر من

ایا جماعت جن از برای پیغمبر — ز حال زار حسینم به من دهید خبر

جنیان :

سلام من به تو ای نور چشم پیغمبر — تراب مقدم تو کحل چشم جن و بشر

بدان که صالح بی دین مرتد غدار — نموده است حسین (ع) ترا ز کین آزار

ضیاء چشم تورا برده جانب زندان   بسان گنج به ویرانه داده است مکان

صالح:

به من بگو تو ایا کودک نکو منظر   که بود حضرت امیدم مرا بکن مخبر

کیان بُدند که غمخوار تو ز جان گردند   که آب و جارو و فرش از ره وفا کردند

امام حسین (ع):

بدان تو صالح بی آبروی بد آیین   که آن جماعت اول بُدند حورالعین

همان گروه که کردند آب و جارو را   بُدند جمله ز جنتی مرکز سفلا

همان کسی که برون کرد خار از پایم   بدان حضرت جبریل مهد جنبانم

نگر که مرتبه ما بتو گشته عیان   که کرده ای تو مرا خوار و زار در زندان

امام حسن (ع)

بیا ز خانه برون صالح ستمکردار   بیا ز خانه برون ای لعین کفر شعار

برو بیار حسین مرا تو از زندان   وگرنه شکوه ات ایندم برم بر سلطان

صالح

سلام من به تو ای نوجوان خوش سیما   تو کیستی و چه مطلب به من بیان فرما

ز دیدن تو شده تازه جان من بر تن   چه خدمت است بگو ما فدای جان تو من

امام حسن

بدان منم گلی از گلستان باغ نبی   که است جد کبارم محمد عربی

برو بیار حسین مرا تو ای ابتر   که فاطمه ز فراقش زند به سینه و سر

صالح

بگو به من تو ایا زینب دامن زهرا   ز واقعی که نمودت مرا خبر فرما

که داده بر تو نشان از حسین غم پرور   به غیر من نبود کس از این قضیه خبر

امام حسن (ع)

ایا لعین ستمکار شوم کینه شعار   به ما خبر رسد از غیب خالق غفار

برو بیار حسین (ع) مرا ایا گمراه   وگرنه شکوه ز دستت کنم بر الله

صالح:

ببخش جرم مرا نور دیده زهرا   ز کرده بد خود نادمم من ای مولا

بیا که پای تو بوسم مرا مسلمان کن   بدین جد خودت آنچه بایدم آن کن

امام حسن (ع):

بگو تو اشهد ان لا اله الا الله   محمد است به خلق جهان رسول الله

ز بعد جد کبارم یقین بدان به جهان   علی است بر تو امام و ز نسل او تو بدان

صالح:

گواه باش تو ای نور چشم خلق الله   شهاده میدهم ان لا اله الا الله

بود رسول به حق جد تو ز روی یقین   شفیع امت عاصی به روز بازپسین

امام حسن (ع):

برو بیار حسین مرا کنون به شتاب   که مادرم ز غمش میکند دو دیده پرآب

صالح: (خطاب به امام حسین)

شوم فدای تو ای نور چشم پیغمبر   بگو به جد کبارت ز جرم من بگذر

ز گردن تو غل کین بیا که بردارم   که من ز کرده خود نادم و پشیمانم

امام حسین (ع):

تو چون که تازه مسلمان و نادمی و خجل   گذشتم از سر جرمت مدار غم بر دل

سلام من به جناب تو ای امام حسن (ع)   کجا شدی که شدم من اسیر رنج و محن

بیا که روی تو بوسم ایا برادر جان   ببین گداخت تن من ز گرمی زندان

فاطمه:

بیا بیا که به قربان و فدات شوم   صدا برآر که قربان صدات شوم

بیا که آتش هجر تو سوخت اعضایم   بیا که داغ فراق تو بر جگر دارم

فاطمه (نوحه خواند)

بیا ای جان مادر در کنارم به قربان تو جانم
که از هجرت ز دیده اشکبارم به قربان تو گردم

پایان

بند	بیت	تعداد نسخه
۹۹	۲۲۰	۱۱

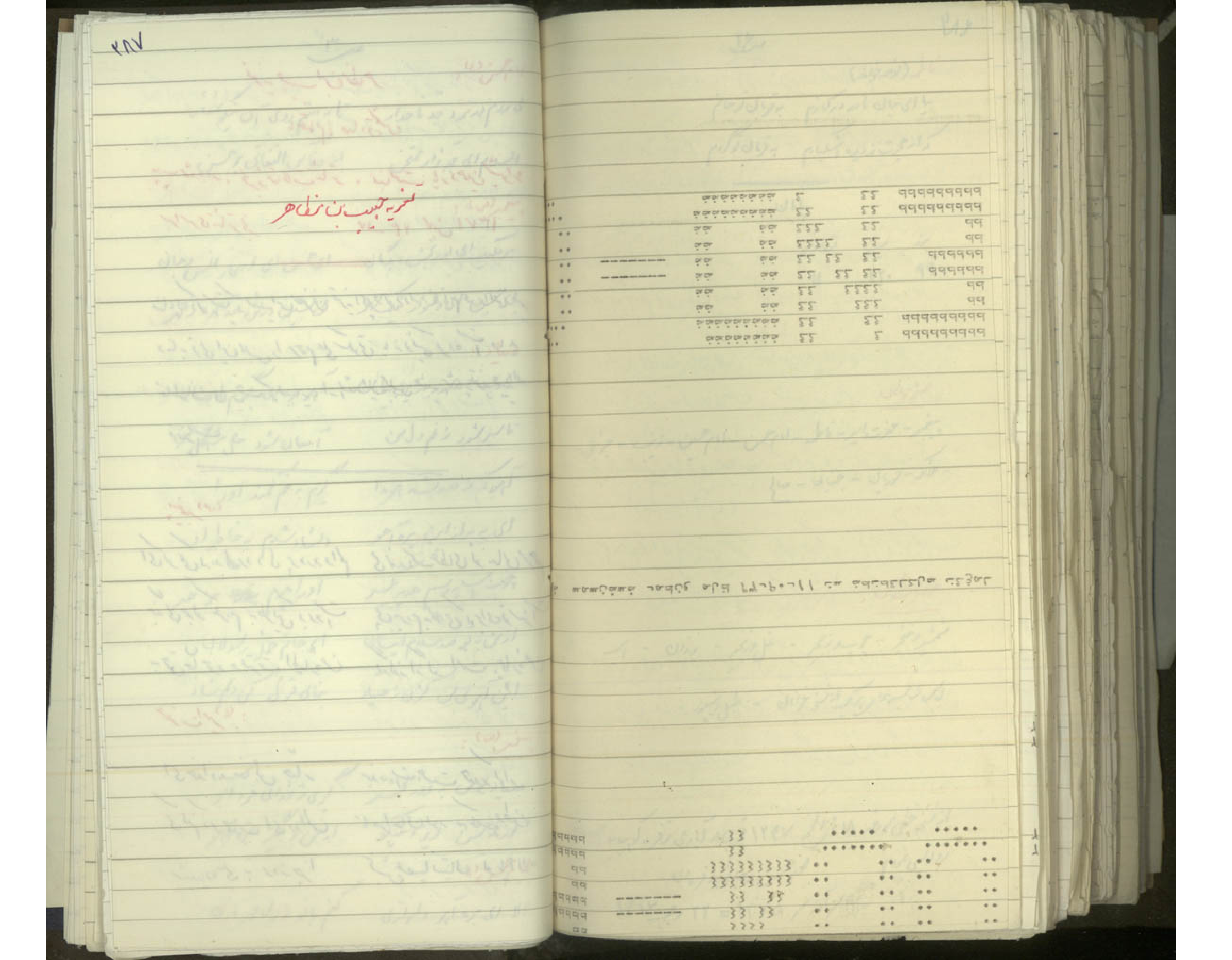
نسخه خوانان

پیغمبر - حضرت امیر - فاطمه - امام حسن - امام حسین - زینب - جبرئیل -
- ملائکه - حوریان - جنیان - صالح

ضروریات مجلس

شمشیر و خنجر - چوب و زنجیر - غل و زنجیر - زندان - اسب - علم -
اسب مناسب برای بزرگان از نسخه خوانان - طبل و شیپور -

از نسخه خطی مورخه ۱۸ ذی الحجه ۱۲۴۷ قمری در آبادی زفره کوهپایه اصفهان
رونویسی نمودم محمد حسن رجائی زفره ای
۱۴/ آذر/ ۱۳۷۵ = ۲۲ رجب ۱۴۱۷


۲۸۷
تعزیه حبیب بن مظاهر

تعزیه حبیب ابن مظاهر

باهتمام: صادق شمس

چاپ شده در: مجموعهٔ مقالات تئاتر، بمناسبت یازدهمین جشنوارهٔ سراسری تئاتر فجر ۱۲ـ۲۴ بهمن ۱۳۷۱

شایان ذکر است که شبیه این مضمون تعزیه‌ای وجود دارد با نام عبدالله زبیر و بنا به قولی این مجلس را مرحوم علی سکوتی بازنویسی کرده است و باید خاطرنشان ساخت که بسیاری از اشعار این مجلس شبیه اشعار تعزیه عبدالله زبیر است.

پیغمبر (ص)

ای کریمی که به بندهٔ درد دل پر درد و الم — می‌نهد دست عطای تو بپای مرهم

بندگی بر تو نکردم به طریقی درست — پی نبردم به کلامی که برای تو سزاست

به حق جان خود و عترت اطهارهٔ من — درگذر از گنه امت بیچارهٔ من

حضرت امیر (ع):

ای خداوند خالق جبار — بنده است حبیب حیدر کرار

می‌کنم ذکر رحمت ای ذوالمنن — تا مرا جان بود به ملک وطن

شیعیان علی به روز جزا — بخش عصیانشان تو یا الله

امام حسن (ع):

می‌روم در نزد جد تاجدار — تا ببینم روی آن نیکوشعار

السلام ای جد زار ممتحن — از وفات التفاتی بر حسن

پیغمبر (ص):

مرحبا ای نور چشم دیدگان — ای حسن ای افتخار انس و جان

ای حسن ای دلنواز نیک‌چهر — می‌نشین در نزد جد خود ز مهر

صیاد:

یارب چه شود در این بیابان — آهو بره‌ای بگیرم اینسان

تا سیر شود ز غم دل من — آسان شود حل مشکل من

آهو که ز دور شد هویدا — گیرم به خم کمند او را

ای به به از این بره آهو — دلشاد شدم به خاطر او

خوب است به رسم هدیه یکسر — او را ببرم بر پیمبر

از من به تو صد سلام ایشان — ای خاتم جملهٔ رسولان

این آهوی من کنون ز صیاد — بنمای قبول کن دلم شاد

پیغمبر (ص):

صیاد عوض به روز محشر — گیری ز خدای فرد اکبر

فرزند حسن عزیز دلجو — از من تو بگیر بره آهو

امام حسن (ع)

الا ای بره آهوی دلنوازی — کنم با تو ز راه مهربازی

امام حسین (ع)	پیغمبر (ص)
چرا پس بره آهویم ندادی	چرا با گردن کج ایستادی
ز سر عمامه بردارم من زار	مشو آزرده خاطر ای وفادار
پریشانی نمایم گیسوانم	نشین بر دامنم روح روانم
بده آهو که سازم دیده را تر	جوابش را چه گویم حق داور
به من ده بره آهو جان جدا	بیا بنشین که می آید ز صحرا

جبرئیل :

الا ای بره آهوی پریشان / ببر این لحظه طفل خود شتابان
به نزد مصطفی آن نیکزاده / حسین با گردن کج ایستاده
حسین گر تر نماید دیدگان را / بسوزد برق حسرت آهوان را
خدا بهر حسین آهو فرستاد / عزیزان گریه ای آمد فرا یاد
چرا پس در زمین کربلا آه / حسین گردد شهید قوم اعدا

پیغمبر (ص) :

حسین بردار سر از روی زانو / ز صحرا بهرت آمد بچه آهو
بگیر این بره آهو باش خندان / ببر نزد حسن می باش شادان
کنم حمد و ثنای حق باری / نشد اشک حسین از دیده جاری

تو را گیرم بغل با حال شادان / سرت بر سینه ام بگذار ز احسان
چرا ای بره آهو اشکباری / مگر از بهر مادر بی قراری

امام حسین (ع) :

چرا ای بره آهو دل دو نیمی / اثر کرده به تو درد یتیمی
برادر جان حسن ای یار مه رو / کی آورده ای این بره آهو

امام حسن (ع) :

برادر جان حسین ای سرو دلجو / ز جد خود گرفتم بره آهو

امام حسین (ع) :

روم من این زمان آزرده جانم / ز جد خویش آهو می ستانم

امام حسن :

دگر آهو ندارد شاه ذیقدر / بیا بازی کنیم با هم برادر

امام حسین (ع)	پیغمبر (ص)
سلام ای جد خوب تاجدارم	علیک ای نور چشم اشکبارم
چرا جدا به من آهو ندادی	چرا داغ الم بر دل نهادی
منم می خواهم از تو بره آهو	دگر آهو نباشد ای نکو رو
مگر من جان جدا خوار و زارم	تویی نور دو چشم اشکبارم
مگر جدا مرا کردی فراموش	تو هم هستی عزیز و زینت دوش
حسن باشد عزیز اندر بر تو	بود نیکو ز هر کس خاطر تو

امام حسین (ع):

گرفتم بره آهو ای برادر | ز جد خود رسول پاک و طاهر

بیا با هم زبانحالی گوئیم | به آهو رازهای خویش گوئیم

امام حسن (ع)

بیا ای بره آهو در بر من | ز تو آمد غمی بر خاطر من

امام حسین (ع):

بیا ای بره آهو با دل ریش | بگویم با تو من درد دل خویش

امام حسن (ع)

شده تازه تمام داغم از تو | که آید بوی قاسم طفلم از تو

امام حسین (ع)

چرا از دیده سیل خون نشودی | مگر یاد دل زینب نمودی

حبیب ابن مظاهر:

الهی ای کردگار عالمین | نالم از هجران رخسار حسین (ع)

عشق رخسار حسین نوجوان | آتشم زد ای خدا بر جسم و جان

عشق رخسار دلارای حسین | در جهانم کرده شیدای حسین

ای خوش آن ساعت که بینم روی او | جان دهم پیش قد دلجوی او

من حبیبم ای خداوند جهان | مردم از عشق حسین شاه جهان

مادر حبیب:

ای پسر بهر چه داری شور و شین | از چه ریزی اشک غم از هر دو عین

ای پسر حال پریشانت ز چیست | بازگو این چشم گریانت ز چیست

حال خود با مادر خود کن بیان | از چه ریزی اشک غم از دیدگان

حبیب بن مظاهر:

مادر محنت کش آزرده جان | دست بردار از من بی خانمان

ساعتی بگذار گریم زار زار | اندر این غمخانه با حال فکار

در کجایی ای مرا یار و حبیب | می سپارد جان ز عشق تو حبیب

ای خدا یکدم بمن نظاره کن | چاره درد من بیچاره کن

مادر حبیب:

بازگو ای کودک افکار من | ای حبیب ای نور چشم زار من

کیست کو ملک دلت تاراج کرد | روزگارت را چه شام تار کرد

راست گو با من ترا جانانه کیست | نام آن جانانه فرزانه چیست

حبیب بن مظاهر:

جان مادر ای ترا جسم و جان | از حبیبت دست بردار این زمان

مادر محنت کش غم پرورم | نور عشقی اوفتاده بر سرم

آتش عشقش [illegible] نهاد | داده خاک هستیم یکسر به باد

عشق آخر صبر از دستم ربود | زان سبب دارم دو چشمی همچو رود

در کجایی ای مرا یار و طبیب | می سپارم جان ز عشق تو حبیب

مادر حبیب:

ای پسر ای نور چشمان ترم | گو به که عاشق شدی ای سرورم

فاش گو نام همان تازه جوان | تا نمایم چاره دردت ز جان

حبیب:

هر کسی من عاشقم ای مادرم   عاشق است او بر خداوند از کرم

هر کسی من عاشقم اندر جهان   هست پیغمبر بر او عاشق بدان

عاشقم من بر علی زیبا پسر   فاطمه عاشق بر او ای مه سیر

ای خدا گویم به من نظاره کن   چاره درد من بیچاره کن

رحم بنما بر دل لرزان من   یا ستار ای حق سبحان جان من

مادر حبیب :

آتشم زد حرف ای زیبا پسر   این چه حرفی بود ای نور بصر

گوی نام یار خود را از وفا   تا بدانم کیست آن نیکولقا

نام یارت کن تو واضع بهر من   تا نمایم چاره درد تو من

حبیب بن مظاهر :

گوش دار ای مادر من از وفا   تا بگویم مطلب خود حالیا

روزی از روزان بدان در رهگذار   دیده ام من دو جوان شهریار

یک از ایشان رخت سبزی در برش   ای که من گردم به قربان سرش

یک از ایشان سرخ پوشیدی بدان   من شوم قربان آن سرو روان

عاشقم من بر جوان سرخ پوش   مادرا بر چاره دردم بکوش

مادر حبیب :

ای عزیز من بیان کن حالیا   نام نیکویش بیان کن نزد ما

اسم و رسمش گو به من ای نوجوان   تا نمایم چاره ای از بهر آن

اینقدر افغان مکن با شور و شین   نام او را کن بیان ای نور عین

حبیب بن مظاهر :

فاش گویم مادر با شور و شین   نام نیکویش حسین باشد حسین

فاش می گویم ندارم واهمه   عاشقم بر نور چشم فاطمه

جد او باشد محمد مادرا   نام بابایش علی مرتضی

ای حسین ای پادشاه انس و جان   در کجایی ای مرا آرام جان

مادر حبیب :

آتشم زد حرف ای زیبا پسر   پیر بودم باز گشتم پیرتر

می روم در خدمت بابت کنون   تا بگویم مطلبت بی چند و چون

(نزد مظاهر رود و گوید)

ای مظاهر فدای تو سر من   نظری کن بدیده تر من

پسرت را ببین چسان زار است   ناله اش برق آتشین بار است

بنما چاره ای که جانم رفت   از کفم این زمان جوانم رفت

مظاهر :

ای پسر برگو چرا نالی چنین   بر کشی از دل تو آه آتشین

حال خود را کن بیان ای نوجوان   در برم ای کودک آزرده جان

تا به زخم دل گذارم مرهمت   سازم از جان فارغ از درد و غمت

حبیب ابن مظاهر :

ای پسر بردار دست از دامنم   آتش حسرت مزن بر خرمنم

ساعتی بگذار گریم زار زار   اندر این غمخانه با حال فکار

مظاهر :

ای حبیب از ناله جانم سوختی — آتش غم بر دلم افروختی

بازگو راز دل خود ای پسر — رحم کن بر چشم گریان پدر

عاشق روی کدامین دلبری — بر کدامین زهره گشتی مشتری

حبیب بن مظاهر :

ای پدر من عاشقم بر دلبری — گشته‌ام بر ماهرویی مشتری

عشق او افروخته جسم و جان من — شد به گردون ناله و افغان من

گر نبینم عارض نیکوی یار — جان دهم من از فراق روی یار

حبیب بن مظاهر :

ای پسر برگو که باشد یار تو — یار شوخ اندام گلرخسار تو

بازگو بر من تو را جانانه کیست — نام آن جانانهٔ فرزانه چیست

حبیب بن مظاهر :

ای پدر ای مونس و غمخوار من — خواهی ار دانی که باشد یار من

آنکه باب تاجدارش حیدر(ع) است — مادر او دختر پیغمبر است

آنکه دارد عرش از او زیب و زین — نام نیکویش حسین باشد حسین

ای پدر دست من و دامان تو — چاره کن دردم شوم قربان تو

مظاهر :

چه گفتگوست که کردی تو ای پسر اطهار — که از کلام تو شد از دلم سکون و قرار

تویی گدا و حسین سید جوانان است — تویی چو شمع و حسین همچو ماه تابان است

اگر رضای مرا خواهی ای سعادتمند — مگو از این سخنان بعد از این ایا فرزند

گدا ز کوی خویش را تو با اکراه — که دیده است گدا هم‌نشین شود با شاه

اگر که دست نداری از این سخن اکنون — کشم ز راه جفا پیکر تو را در خون

حبیب بن مظاهر :

ای باب بزرگوار مگو اختر من — فرمان شما روا بود بر سر من

گویی که تو دل مدار از عشق حسین — این کار دل است نیست دل در بر من

مظاهر :

لب ببند از این کلام دلپسند — جان زار من نمودی درد مند

شو روان در مکتب اندر باشتاب — از پی تعلیم قرآن و کتاب

حبیب بن مظاهر :

پدر به حق خدا و به حق پیغمبر(ص) — به حق شاه ولایت کشندهٔ خیبر

اگر که منع ز دیدم پدر جدا سازی — تنم به صد الم و درد مبتلا سازی

اگر کشی ز جفا پیکر مرا در خون — کجا خیال حسین از دلم رود بیرون

ایا حسین نگر حالت فگار حبیب — نمانده است به تن با حسین قرار و شکیب

مظاهر :

چاره نبود ای حبیب اندر جهان — خیز رو در مکتب ای روح روان

ای ضعیفه رو تو با حال فگار — از برای طفل من قرآن بیار

تا برم در مکتب او را این زمان — تا بخواند درس قرآن این جوان

مادر حبیب:

ای مظاهر این زمان با حال زار　　گیر از دستم کلام کردگار

کن سفارش بر معلم از وفا　　نکند آزار این طفل مرا

مظاهر:

نیست لازم بر سفارش این زمان　　علم واجب هست در دار جهان

رو نما در مکتب ای زیبا پسر　　زین خیالات پریشان درگذر

حبیب بن مظاهر:

ای پدر جان ز من تو دست بدار　　من کجا علم ای نکوکردار

ای پدر من کجا و علم و ادب　　عاشقان را چه کار با مکتب

آن کسی را که من شدم عاشق　　خود کلامی بود به حق ناطق

علم من هست عشق روی حسین　　تا کنم جان فدای کوی حسین

ای پدر درس علم و فهم و حیا　　از حسین علی شود پیدا

مظاهر:

ای معلم حق ذات لم یزال　　درس ده این کودک آزرده حال

تا مگر از درس و کتب و قیل و قال　　از سرش بیرون رود فکر و خیال

معلم:

ای پسر بنشین به زانوی ادب　　بهر درست این زمان بگشای لب

بعد حمد قادر حی قدیم　　گوی بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از آن ای طفل زار خسته جان　　ابجد و هوز و حطی را بخوان

حبیب بن مظاهر:

مده اینگونه درسم ای معلم　　توئی مرد مدرس ای معلم

اگر دانی ز درس ابجد عشق　　به من برگو تو درس از هوز عشق

مرا زان ابجد و هوز چه حاصل　　که می باشد مرا جای دگر دل

معلم:

مگو اینگونه حرف ای کودک زار　　که می یابی ز دستم جور و آزار

ترا با عشق ای کودک چه کار است　　به طفلان درس علم و دین شعار است

بنه از سر برو از دست این خو　　ز ابجد هوز و حطی سخن گو

حبیب بن مظاهر:

الف من الف قامت رعنای حسین　　ب بود خلق خوش و لب دلارای حسین

جیم من جیم جمالش بود و دال بود　　دال من دولت وصل رخ زیبای حسین

ه - هلاکت من از او آید و اصل شد غم　　ز - بود زلف سخن سای دلارای حسین

ح - بود حسن حسین طای طریق ره عشق　　ی - بود یارب شبهای تمنای حسین

معلم:

مگو بیهوده ای طفل سخن سنج　　که می یابی ز دستم محنت و رنج

بگو اول الف تا کام یابی　　مراد خویش در ایام یابی

حبیب ابن مظاهر:

معلم گفتمت من اولین بار — از این بیهوده گویی دست بردار

الف کی چون قد جانانه ماست — الف قد حسین سرو دلاراست

الف زلف سمن سای حسین است — الف بالای رعنای حسین (ع) است

معلم:

بگذر ای پسر از این مطلب — بنشین جای خویشتن با ادب

گر تو را این رویه در کار است — بیقین زندگیت دشوار است

تو بخوان درس و علم پیدا کن — از سر خویش دفع سودا کن

حبیب بن مظاهر:

ای معلم ز درس علم بدان — مدعا معرفت بود به جهان

معرفت کامل است در دارین — بهر من آمد از خدای حسین (ع)

یا حسین ای عزیز عالمیان — بی تو مکتب بود به من زندان

معلم — **حبیب بن مظاهر**

ای پسر در کتاب رو آور — چه کتاب از رخ حسین بهتر

دل به درست بده تو ای ناکام — بی حسین نیست بر دلم آرام

بر سر جای خود بگیر قرار — بر دل من آگر نمانده قرار

بنشین ور نه ات فکار کنم — عاشقم عاشقم چه کار کنم

به که عاشق شدی بگو با من — به حسین نور چشم اهل زمن

معلم: — **حبیب بن مظاهر**

کیست بگو حسین ای نادان — نور چشم رسول عالمیان

بگذر از این سخن ای فرزند — چکنم اوفتاده ام در بند

معلم:

چون نباید قبول تو پندم — ای پسر دست های تو بندم

می زنم چوب کینه بر دستت — خوی بد دور گردد از شفقت

حبیب بن مظاهر:

ای معلم به خالق کونین — دست من بسته شد به عشق حسین (ع)

در تو انصاف بهر دل خستن — این چنین دست را توان بستن

می نشوی گر به این عمل خورسند — این تو این دست من بیا و ببند

معلم:

وقت آن آمد که از سودای تو — بر نهم کند گران بر پای تو

حبیب:

ای معلم این همه تدبیر چیست — گردنم را حاجت زنجیر نیست

زانکه باشد بهر خدمت گردنم — طوق فرمان حسین در گردنم

گر تو داری میل دل آزردنم — این تو این زنجیر این هم گردنم

معلم:

ای پسر قیل و قال دشمن و شین — کم نما و نشین به ذکر حسین

پای خود را به زیر بند بنه   زیر زنجیر و کُند گردن نه

چون تو غافل ز درس و کتب شدی   بهر عشق حسین به حبس شدی

حبیب:

ای معلم به این دو پا و دو عین   بارها رفته ام به کوی حسین (ع)

با همین پا برای حرمت او   بارها رفته ام زیارت او

ورنه این گنبد حاضر و ناظر   لیک از این ره منم تو را چاکر

معلم:

میدهم این زمان سزای تو را   بندم از کینه چشم های تو را

میزنم چوب کینه بر سر تو   خوی بد دور سازم از سر تو

حبیب:

ای معلم دو دیده ای که ضیاء   باشدش از حسین به صبح و مسا

بستن او اگر ضرور بود   کاش ای کاشکی که کور بُوَد

این بسی بی مروتی به حسین   چشم بندد کسی ز روی حسین

گر تو را جرأت چنین کار است   بنما آنچه را سزاوار است

معلم:

ای ستمکش حسین عزیز خداست   این سخن که برای او به سزاست

با چنین عقل ای ضیاء دو عین   می رسی کی به خاک پای حسین (ع)

که حسین زاده رسول خداست   لوح و کرسی ز یمن او برپاست

حبیب ابن مظاهر

کیستم من به آن شه اوتاد   خویش را دوست خوانم ای استاد

من یکی عبد و جان نثار وی ام   از غلامان و دوستدار وی ام

نشنیدی مگر که پیغمبر   بارها گفته در سر منبر

که حسین را خدای دارد دوست   دوستی با حسین بسی نیکوست

معلم:

تو را که شوخی و دیوانگی شعار بود   به درس و کتب معلم تو را چه کار بود

بیا برو تو ز مکتب به جانب خانه   که طفل های دگر را کنی تو دیوانه

برو برون تو درانیدم به جانب خانه   گمان من شده گردیده ای تو دیوانه

حبیب بن مظاهر:

یا حسین یا شه و پناه جهان   عشق تو چون کنم به دل پنهان

آتش عشق چون برافروزد   خشک و تر را به یکدیگر سوزد

تا مرا درس عشق داد استاد   من و عشق تو هر چه بادا باد

مظاهر:

صوت جانسوز می رسد ز کجا   رفت هوشم ز سر در این دنیا

بالیقین ناله حبیب من است   یا که از بلبلی که در چمن است

نور دیده چرا قرین غمی   از چه رو باز در غم و المی

ای حبیب از چه می کنی افغان   گو به باب خود از ره احسان

حبیب بن مظاهر:

بیا پدر به خداوند خالق اکبر   به حق شاه ولایت کشنده خیبر

مرا به درس معلم به دهر کاری نیست / به غیر عشق حسین دیگرم شعاری نیست

گذار تا که روم گوشه ای ز راه کرم / به حال خویش کنم گریه تا که جان دارم

مظاهر :

کنون که دست نداری ز گفتگو تو پسر / برهنه شو تو در اندم به پیش چشم پدر

برو برو که من از دیدن رخت سیرم / برو پسر که نمودی ز غصه ات پیرم

به روز ترک ادب کردن تو غمگینم / برو برو که سخن گفتن تو دلگیرم

حبیب بن مظاهر :

ای خدا بنگر به حال زار من / رحم کن بر دیده خونبار من

کن تیسر بر من آزرده جان / وصل رخسار حسین نوجوان

میکنم عهد ای خدای عالمین / تا که بینم روی نیکوی حسین

گر ببینم عارض آن مه جبین / جان دهم اندر نگاه اولین

مادر حبیب :

ناله طفل می رسد بر گوش / برده از سر قرار و طاقت و هوش

جان مادر ز راه مهر و وفا / از چه بنشسته ای به خاک سیاه

آه فرزند من ز دستم رفت / چکنم ای خدا من بدبخت

ای حبیب من ای ضیاء بصر / به کجا می روی به دیده تر

از چه رو سر به زیر پر برده / مگر امروز مادرت مرده

حبیب بن مظاهر :

گذار جان مادر که روم سوی بیابان / تو برو سوی خانه بنشین بچشم گریان

مادر حبیب :

تو بیا به خانه ما که به نزد من عزیزی / منما فغان و زاری تو مکن گریزی

حبیب :

پدرم برهنه کرده من زار در زمانه / به من حزین بگفتا که برون برو ز خانه

مادر حبیب :

منما تو گریه دیگر به فغان و شور و شینی / به فدای روی ماهت که تو عاشق حسینی

حبیب :

بنگر به دهر مادر به فغان و شور و شینم / بگذار من بمیرم که من عاشق حسینم

مادر حبیب :

صبر کن ای نور چشمان ای پسر / می روم من این زمان نزد پدر

ای مظاهر از چه رو اندر جهان / این چنین سنگین دلی ای ناتوان

حب فرزندی مگر نبود ترا / از چه بیرون کردیش ای بی وفا

مظاهر :

ای ضعیفه من انقدر عتاب مکن / بهر تو نام حسین در دلم کباب مکن

که من به کار پسر واله و پریشانم / کنم چه چاره که در کار خویش حیرانم

مادر حبیب :

بشنو از من ای مظاهر سر بسر / شو روان اندم به بالین پسر

شو ز راه مهربانی یاورش / ده تسلی بر دل غم پرورش

رو بیاور در برم اندم حبیب / رفته از او طاقت و صبر و شکیب

بعد از این رو ای مظاهر این زمان — خدمت احمد رسول انس و جان
میهمان دعوت رسول الله را — شادمان کن قلب نور الله را
کن تو مهمانی شهنشاه زمن — با علی(ع) و با حسین(ع) و با حسن(ع)

مظاهر:

خوب گفتی ای زن نیکو خصال — یاورت بادا خدای ذوالجلال
می روم اینَدم به بالین پسر — گیرم او را از ره یاری به بر
پاک سازم اشک چشمان ترش — شادمان سازم دل غم پرورش
سر برآر از خاک ای روحی فداک — تا نمایم اشک چشمان تو پاک
ای حبیب من مظاهر از چه راه — می کنی افغان به چشم پر نگاه

حبیب بن مظاهر:

ای پدر چو نداری به من لطف ای جان — گذار تا که بمیرم به درد خود پنهان
تو را که نیست به من مهربانی و یاری — گذار تا که بمانم به درد خود زاری

مظاهر:

مخور غم ای راحت جانم پسر — می روم من خدمت خیر البشر(ص)
احمد مرسل شه عالی نسب — سرور و سر کرده خیل عرب
وعده می گیرم از آن اسرار راز — تا کند ما را از آن جهان سرفراز
آرم او را ای گرفتار محن — با علی(ع) و با حسین(ع) و با حسن(ع)

حبیب بن مظاهر:

شکر ایزد مطلب من شد روا — از حسین نور دو چشم مصطفی
مطلب

زود تر رو ای پدر با حال زار — شاه خوبان را به مهمانی بیار

مظاهر:

السلام ای خاتم پیغمبران — ای نثار مقدمت روح و روان
ای فروزان از جمالت ماه و مهر — روشن از خورشید رویت نه سپهر
مطلبی دارم من ای شاه کبار — گر دهی اذنم نمایم آشکار

پیغمبر(ص):

ای مظاهر صد علیکم بر تو باد — آفرین بر صدق و اخلاق تو باد
مطلبت را گرچه می دانم عیان — لیک برگو ای مظاهر این زمان

مظاهر:

مطلبم این است ای فخر زمن — با علی(ع) و با حسین(ع) و با حسن(ع)
از ره الطاف فیض بیکران — از وفا گردید بر من میهمان
تا که من اندر رهت با صد نیاز — جان نثاری سازم ای شاه حجاز
رنجه کن شاها قدم در خانه ام — کن گلستان ارم کاشانه ام

پیغمبر(ص):

ای مظاهر چاکر آل رسول — عرض اخلاص تو را کردم قبول
روز دیگر بین تو از راه کرم — خانه ات سازم گلستان ارم
جان غمناک تو را شادان کنم — خانه ات را روضه رضوان کنم
می رسم من این زمان ای با وفا — با حسین و با علی با مجتبی

مظاهر :

اهل بیتم کنون ز راه وفا — فرش سازید خانه را یکجا

آنکه آید رسول سبحانی — منزل ما به عزم مهمانی

بر نثار قدوم آن سرور — نیست چیزی ز نقد جان بهتر

کودکم ای حبیب نیکو راه — باش خوشدل رسد رسول خدا

حبیب بن مظاهر :

شکر ایزد که سرفراز شدم — به حسین عبد و جان نثار شدم

مادر دل فسرده محزون — به تدارک در آ ز خانه برون

در و دیوار خانه جارو کن — فرش را از گلاب خوشبو کن

که مبادا غبار از طرفین — بنشیند به روی ماه حسین

مادر حبیب :

آب و جارو کنم ز راه وفا — از برای حسین عزیز خدا

حبیب :

خاک ای خاک روشنت عینین — چون که باشی به زیر پای حسین[ع]

مادر حبیب :

ای خوشا حال این زمین که دو پا — می نهد روی آن عزیز خدا

حبیب :

ای زمین شکر کن به لم یزلی — پا به رویت نهد حسین[ع] علی[ع]

مظاهر :

ای ضعیفه بیا این زمان ز راه وفا — ببین تدارک مهمانی رسول خدا

مادر حبیب :

به چشم ای مظاهر من ناتوان — به بینم تدارک من خسته جان

برای شهنشاه دنیا و دین — رسول خدا شافع مذنبین

پیغمبر (ص) :

شو روان با مرتضی همراه من — با صحابه با حسین و با حسن

چون مظاهر هست چشمانش به راه — شو روانه با حسین با مجتبی

چون که آن عمدیده با صد شور و شین — هست آنکه دیده در راه حسین

حضرت امیر (ع) :

ای نثار مقدمت نقد روان — شو روان ای خاتم پیغمبران

پیغمبر (ص) :

یکی خبر به مظاهر رساند از احسان — رسید نزد تو اینک رسول عالمیان

حضرت امیر (ع) :

شد خبر ای مظاهر از احسان — آنکه آید رسول عالمیان

مظاهر :

ای حبیب ای ضیاء چشم ترم — شادمان باش تو از این خبرم

آید اینک رسول عالمیان — حسنین و علی به همرهشان

حبیب :

جان بابا از کلام خویشتن — شادمان کردی تو حال زار من

می روم بهر تماشا پشت بام — این زمان ای باب گردم شادکام

سپر قد سرو شمشادش کنم　　جان خود ایثار در راهش کنم

شکر لله ای کریم کردگار　　شد نمایان عارض نیکوی یار

زودتر آی ای مه دیرینه ام　　پا گذار از مرحمت بر دیده ام

آری آری یار اگر اهل است اهل　　جان سپردن در رهش سهل است سهل

بهر پای انداز آن عالی مقام　　افکنم خود را به زیر از پشت بام

مادر حبیب :

این صدای چه بود واویلا　　که رسیدی به گوش من ز قفا

وای مادر چه ناگهان رفتی　　غافل از درد بیکران رفتی

ای مظاهر بیا به ناله و آه　　کن نظر بین حبیب زارت را

مظاهر :

وای شد جان ز تن مرا بیرون　　در تن او نبد قرار و سکون

طفلم از پشت بام افتاده　　در ره دوست جان خود داده

مادر حبیب

ای فدای حسین جان و سرت　　به فدای تو مادر و پدرت

مظاهر

ای ضعیفه بیا به حالت زار　　کن کمک نعش او ز جا بردار

مادر حبیب

جان خود بر حسین فدا کردی　　مادرت صاحب عزا کردی

مظاهر :

چکنم با خجالت بسیار　　این زمان نزد احمد (ص) مختار

مادر حبیب :

غم مخور گر تو رفتی از دستم　　عاقبت تخت شادیت بستم

مظاهر :

خیز از جا کنون بدیده تر　　ابدم آید حسین تشنه جگر

مادر حبیب :

حال بردار نعش تازه جوان　　بنمائیم گوشه ای پنهان

مظاهر :

ای ضعیفه من تو آه و فغان　　که مبادا رسول عالمیان

با خبر گردد از تباهی ما　　باش خاموش از برای خدا

بهتر است ای زن نکو منظر　　نشود با خبر چو پیغمبر

نعش فرزند خود کنم پنهان　　که نبیند رسول عالمیان

جبرئیل :

دوستان از کربلا یاد آورید　　آه از آن ساعت که می گردد شهید

یاد آرید آن شه دنیا و دین　　اوفتاد از ظلم اعدا بر زمین

جسم صد چاکش میان آفتاب　　همچو گل گردد در آن صحرا کباب

مظاهر :

ای رسول کبار بسم الله　　صاحب اقتدار بسم الله

یا علی ای کشنده خیبر　　شیر پروردگار بسم الله

ای حسن ای شهید کرب و بلا　　جان به راهت نثار بسم الله

(برود سر نعش ولید)

شوم فدای تو ای عاشق شه سرمد — زجای خیز حبیبم ببین حسین آمد

ای حسین جان من ترا قربان — از تو این برقرار بسم الله

(دوباره سر نعش رود و گوید)

نور دیده مگر نمیدانی — که حسین آمده به مهمانی

بشکند دستم ای پدر زجفا — که زدم سیلیت ایا بابا

وه چه داغی به سینه بنهادم — تا قیامت نمی رود یادم

(خطاب به امام حسین گوید)

یا حسین من فدای مقدم تو — شه عالی تبار بسم الله

امام حسین (ع):

ای مظاهر تجلی ذات خدا — نیستم میهمان تو ز وفا

میهمانم بدان به نزد حبیب — رفت از من قرار و صبر و شکیب

تا نیاید به خانه آن محزون — ننهم من به خانه پای درون

مظاهر:

ای خدا چون کنم من مضطر — چه بگویم جواب این سرور

رفته مکتب ضیاء چشم ترم — کن قدم رنجه تا رسد پسرم

امام حسین (ع):

ای مظاهر به ناله و غوغا — رو بیاور برم حبیبم را

ورنه از غم زنم به سینه و سر — ریزم از دیدگان خود گوهر

ای حبیب ای رفیق نیکوکار — در کجایی کوی تو با من یار

جبرئیل:

چون حسین در خاک و خون شد اکبرش — مادرش لیلا زغم زد بر سرش

مظاهر:

یا محمد برس به فریادم — که حسین برده بر فلک دادم

او نشسته به روی خاک سیاه — چاره کن دردم ای رسول خدا

جبرئیل:

شاه دنیا و دین سلام علیک — خاتم المرسلین سلام علیک

این جوانی که میزبان شماست — دانی از چه ز دیده ناپیداست

این جوان ای شه زمان و زمین — بوده عاشق به روی ماه حسین (ع)

چون جمال حسین ز دور بدید — آهی او از دل فکار کشید

جان خود را به امر ربانی — بر حسین تو کرد قربانی

امر فرموده خالق کونین — که کند زنده اش امام حسین (ع)

رو کند نزد خالق وهاب — که شود زنده آن دُر نایاب

پیغمبر (ص):

یا حسین زینتی تو بر دوشم — جان جدا بیا در آغوشم

برکش جان من ز دل فریاد — می رسد ابرت حبیب تو شاد

آگهم ای مظاهر از کارت — جان سپرده است طفل افکارت

رو بیاور برم تو نعشش را — تا کنم زنده اش به امر خدا

مظاهر:

ای جوان رشیدم ای بابا / نزد رفتی ز دستم ای جانا

ای ضعیفه بیا رویم کنون / نعش او را به حالت محزون

نزد احمد رسول هر دو سرا / راز پنهان ما شده افشا

ای رسول امین ذوالمنن / هست این نعش نور دیده من

پیغمبر (ص):

آه گشتم کباب زین غم و شین / که شده طفل تو فدای حسین (ع)

گر نداری خبر به دیده تر / پیش چشم حسین - علی اکبر

پیکرش پاره پاره می گردد / رنج او صد هزاره می گردد

یا حسین ای ضیاء دیده من / ای سرور دل رمیده من

بهر این نوجوان به دیده تر / روی آور به درگه داور

کن تمنا ز قاضی الحاجات / این جوان را دهد دوباره حیات

یا حسین جان من به قربانت / من به قربان جان نثارانت

کن دعا ای شه از دل غمگین / تا بگوئیم جملگی آمین

امام حسین / **همه با هم (حر و علی و امام و مظاهر و زن مظاهر)**

الاهی حرمت جدم پیمبر (ص) / الاهی یارب آمین یارب آمین

الاهی حرمت بابام حیدر (ع) / الاهی یارب آمین یارب آمین

الاهی حرمت زهرای اطهر / الاهی یارب آمین یارب آمین

امام حسین (ع) / **همه با هم**

بحق خون اکبر خون اصغر / الاهی یارب آمین یارب آمین

الاهی حق عباس دلاور / الاهی یارب آمین یارب آمین

که شد دستش جدا از تیغ و خنجر / الاهی یارب آمین یارب آمین

بده جانی دوباره بر حبیبم / الاهی یارب آمین یارب آمین

حبیب:

(زنده شود و گوید) لبیک لبیک

یا حسین جان من به قربانت / من به قربان لطف و احسانت

کاش بودی مرا بتن صد جان / می نمودم تو را بلا گردان

جبرئیل:

شیعیان یاد بیارید شما / از حبیب و به دشت کرب و بلا

می شود این حبیب با غم و شین / بار دیگر فدای کوی حسین (ع)

سینه اش را نشان تیر بلا / می کنند جمله لشکر اعدا

جان خود در اکند فدای حسین (ع) / که بود عاشق لقای حسین (ع)

مظاهر:

ز کوردلی بزرگان هیچکس نقصان نمی بیند

اگر بیند دمی بیند دم دیگر نمی بیند

جبرئیل:

شیعه بریزید اشک تر ز دو عین | یاد آرید ز کربلای حسین (ع)
نوجوان مرده که دیده تر | یاد آرید از علی اکبر
یاد آرید ز قاسم داماد | نعشش از ظلم بر زمین افتاد
حیف حیف از جوانی عباس | شد جدا دست آن سلاله ناس

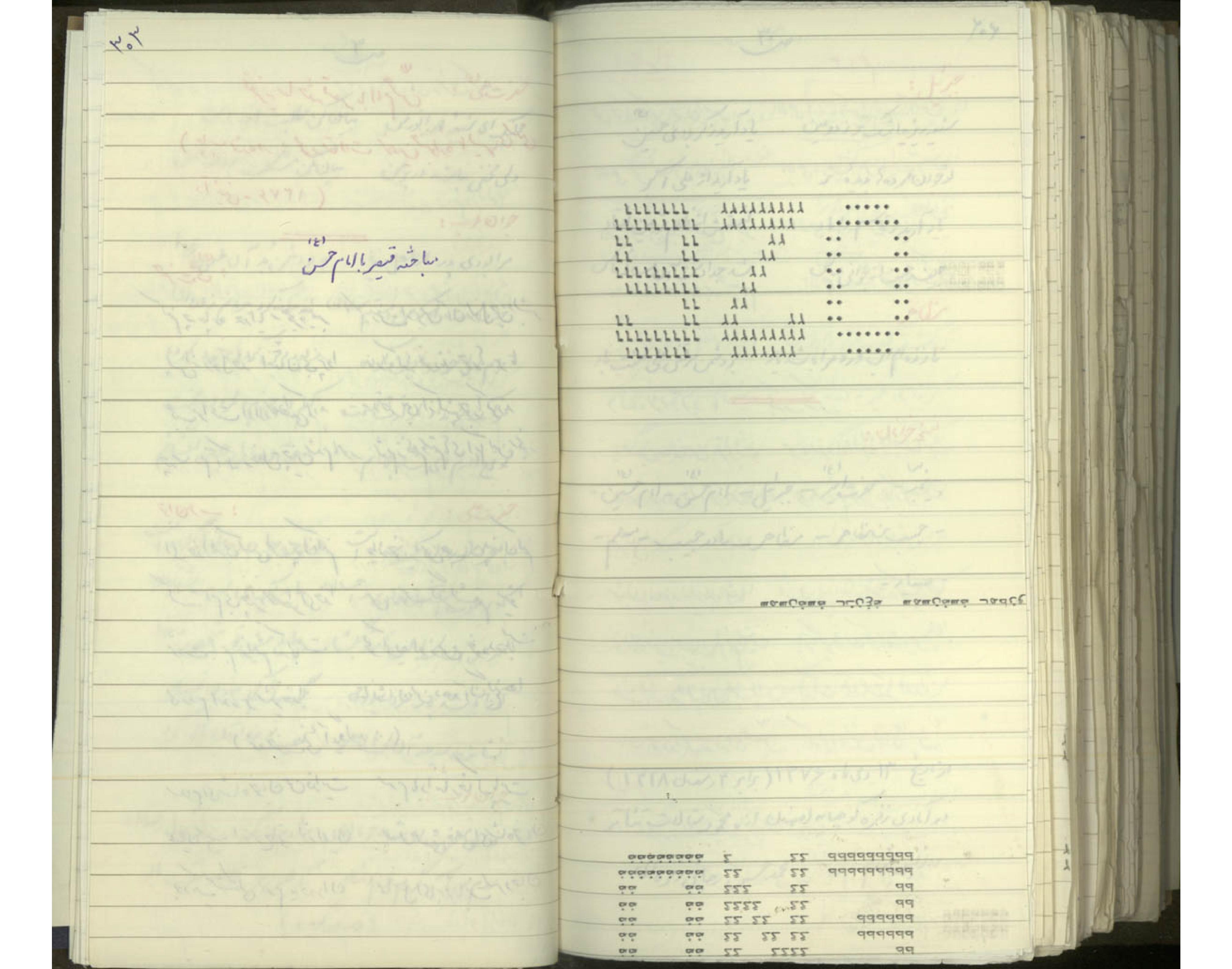
مظاهر

تا زنده ام این ورد مرا باشد یاد | بر دشمن مرتضی علی لعنت باد

نسخه خوانان:

پیغمبر (ص) - حضرت امیر (ع) - جبرئیل - امام حسن (ع) - امام حسین (ع) -
- حبیب بن مظاهر - مظاهر - مادر حبیب - معلم -
- صیاد -

در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۷۶ (برابر ۴ رمضان ۱۴۱۸)
در آبادی زفره کوهپایه اصفهان از «مجموعه مقالات تئاتر»
رونویسی نمودم محمدحسن رجائی زفره ای



مباحثه قیصر با امام حسن (ع)

تعزیه مباحثه قنبر با امام حسن (ع)

(چاپ شده در : مجموعه مقالات نهمین جشنواره نمایشهای سنتی و آئینی - ۱۳۷۶)

حضرت علی (ع) :

کنم چه چاره خدایا ز هجر پیغمبر — که رفت از بر من آن رسول جن و بشر

پس از رسول خدا امتان بی پروا — ز راه کینه نمودند جورها بر ما

عجب مراعت اولاد مصطفی کردند — به دختر نبی از کینه جورها کردند

چه سازم آنکه ز خالق چنین شدم مامور — شوم ز ظلم و ستم های اهل کین رنجور

جوان عرب :

ای خدا از بی کسی من چون کنم — راز خود را من چسان پنهان کنم

گشته ام بی چیز و مضطر ای خدا — من ز دست فقر گشتم بینوا

ثروت بابم ندانم در کجاست — محو کرده او ز من خود در بلاست

می روم اندر بر شیر خدا — تا نشان من دهد آن گنج ها

(نزد حضرت علی (ع) آید و گوید :)

سلام ای شاه خوبان من فدایت — سرم بادا نثار خاک پایت

عیان است از رخ تو نور ایمان — چه تو هستی وصی ای شاه خوبان

بود یک مشکلی بهرم به دوران — نما حل ای به قربانت سر و جان

حضرت علی (ع) :

علیک ای شیعهٔ حیدر انور من — بیان کن مطلبت اندر بر من

ولی مخفی نباشد در بر من — بیان کن مشکلت بر وجه احسن

جوان عرب :

مرا بودی پدر از اهل دنیا — به تو دشمن بُد آن ملعون رسوا

چه دانست او که من هستم مسلمان — ز خانه کرد بیرونم ز عدوان

تمام مال خود را دفن کرده — ز بعد دفن کردن خود بمرده

مرا یک جو نداد از ارث قسمت — کنم بی چیزم و محزون محنت

توقع دارم ای شاه جهانم — دهی آن مال پدر را نشانم

حضرت علی :

به صحرا شو روان یک سو سیاه است — در این جا دود خالی از گیاه است

که برهوت است آن وادی ز جان — بیاید یک تنی کو هست شتابان

مترس آن لحظه این نامه تو بش — بیاید پیش تو شخصی به تنها

تو را باشد پدر مرد یهودی — بگو زرها کجا پنهان نمودی

نشانت میدهد آن لحظه ای مرد — نصیب تو خدا آن مالها کرد

جوان عرب :

فدای حضرتت ای شاه خوبان — شدم از گفته ات خوشحال و خندان

روم صحرا که گردم خرم و شاد — که لعن حق علی بر منکرت باد

(بلافاصله گوید :)

کجایی ای پدر با حالت زار — جوابم را بده ای زشت کردار

ای بابا کجایی بیا بیا بیا

مرده:

چه می‌خواهی ز من فرزند دانا — شتابان آمدی نزدم در اینجا

جوان عرب:

بیان کن حال خود را ای پدرجان — سراسر با من محزون نالان

مرده:

خوشا بر حال تو فرزند دانا — که داری دوستی با شاه بطحا

من بدبخت ره گم کرده بودم — به اهل دین عداوت می‌نمودم

سزای خویش دیدم آخر کار — کنون می‌سوزم اندر بوته نار

جوان عرب:

بگو حالت به من از راه احسان — زر و مالت کجا کردی تو پنهان

نشانم ده که من آزرده جانم — عوض از بهر تو قرآن بخوانم

مرده:

برو فرزند در آنجا که بودم — در آن جایی که عشرت می‌نمودم

همان مالی که می‌خواهی در آنجاست — تو خواهی خورد داغش بر دل ماست

پدرجان لذت دنیا کسی برد — که هم بخشید و هم پوشید و هم خورد

هر آن کس جمع کردی مال دنیا — خودش مرد و ورثش با دگری خورد

جوان عرب:

روم آنجا که گفت زر را بیابم — که از بهرش به دنیا دل کبابم

(بلال مؤذن گوید)

الاهی شکر روز غم سر آید — پدرجان آتش از قبرت درآید

روم از بهر کسب و دودمانم — که شد لبریز دولت خانمانم

تیمر:

هزار شکر شدم بر سران سر تاج — گرفته ام ز تمام دلاوران من باج

هر آن کسی که نتابد سر از اطاعت من — ز ملک و مملکت خویش سازمش اخراج

که راست چه که نماید برابری با من — که راست قدرت و جرأت کند عناد و لجاج

مطربان سازی بنوازید — جایی از بهر در برم آرید

بلال گوید:

شده دلم غرق بحر لجه خون — صبر و طاقت ز کف برفته برون

درد دلم غم عجب نموده مکان — رفته برون ز دل قرار و توان

بعد فوت محمد مختار — مجلس دین او شده یکبار

که ابابکر بر سر منبر — گفته او جانشین پیغمبر (ص)

که عمر گفت بر سر منبر — که منم جانشین پیغمبر

گاه عثمان بگفت در منبر — که منم جانشین پیغمبر

بعد از این هر سه زاده سفیان — گوید او جانشین منم به جهان

حال حیدر شده سر منبر — خوانده خود جانشین پیغمبر

مانده ام من از این عمل حیران — چیست تکلیف من به دار جهان

ای غلام از وفا طلب بنما — اهل علم از یهود واز ترسا
که کنم مشورت به اهل علوم — چیست تکلیف من و مردم روم

غلام :

پیروان کلیم و هم عیسی — داده پیغام قیصرت ز وفا
زود تشریف آورید بر او — تا که منت نهید بر سر او

دو عالم :

سزاوار تاج و کلاه اسلام — به دل خسروا این جهانت به کام
چه فرمان بود بهر احضار ما — بیان کن تو مطلب ز راه وفا

قیصر :

علیک من به شما عالمان پر دانا — خوش آمدید به مجلس ز راه مهر و وفا
کنید تکیه شما مسندم به عزت و ناز — برای جمله شما را کنیم پا انداز
شربت بیاورید غلامان برای ما
تا جمله نوش جان بنمایند از وفا

(بلافاصله گوید)

فتاده مشکلی ای عالمان مرا در کار — که حل او است در اینجا به نزد من دشوار

دو عالم :

چه مشکل است بگو ما که تا ز راه وفا — به حل او بنمائیم سعی و کوشش ها

قیصر :

ای جماعت بشنوید از من کلام با صفا — بعد فوت مصطفی (ص) محبوب درگاه خدا

رخنه افتاده است اندر دین اسلام این زمان — که به منبر جا کند بوبکر از راه وفا
که عمر جانشین شده بر منبر او اکنون بدان — گاه عثمان می نمود اندر سر منبر قرار
این سه تن رفتند چون بیرون از این دار فنا — نواده سفیان نماید بعد آنها ادعا
ابن عم مصطفی حیدر به آواز جلی — خلق را در یثرب و بطحی زند از نو صدا
من نمیدانم که حق با او است یا شخص دگر — مانده ام ای عالمان الحال در خوف و رجا
حال پرسم از شما تکلیف من امروز چیست — بر معاویه کنم بیعت و یا شیر خدا

دو عالم :

این چنین آید مرا در خاطر ای سلطان روم — سر گر از هر در دو پیچی فارغ نایی از علوم
گر کند لشکر معاویه به این ملک از جفا — در جوابش گو کنون اول جواب مرتضی (ع)
حالیا از من شنو شاها که تو در این انجمن — از علی و از معاویه بپرسم ما شخص
گر جوابش داد آن یک بنما دینش قبول — ورنه در دین خودت می باش کم تر شو ملول
گر علی آید همی پاسخ بده فارغ نشین — این مرا آید به خاطر چاره بود غیر از این

قیصر :

ناپسندیده سخن خوب نکردی تقریر — دین رود از کف من خوب نکردی تدبیر
چاره این نیست تو کردی اگرت فکر دگر — هست بگو تو قربان بر دل و جانم آذر

دو عالم :

پادشاها این مرا آید خیال — بر تو گفتم من به نزدت این سؤال
گر تو داری در نظر فکر دگر — شرح فرما در بر ما سر به سر

قیصر :

ای عالمان علم مسیح و دبیر کلیم — شد قلب من ز غصه و اندوه و غم دو نیم

دارم چنین خیال بدانید در ضمیر — گویم که نامه‌ای بنویسند هر دبیر

یک نامه نزد زاده سفیان . یک دگر — نزد علی ولی خداوند دادگر

گویم که هر یکی دو نفر را ز منشیان — عازم کنند در برم از لطف بیکران

پرسم ز منشیان معاویه با علی — در دل اساس کیش به برم هست منجلی

زین هر دو هر که گفت سؤال مرا جواب — دانم که هست مذهب او مذهب صواب

وانگه کنم اطاعت او را به جان و سر — این است آنچه هست مرا حال در نظر

۲ عالم :

مسلکت هست پسندیده بسی — نظر و رای تو بهتر ز کسی

نامه بنویس و بیان کن مطلب — اهل علمی تو ز ایشان بطلب

گر جواب ز سؤال گفتند — در این راز نهان را سفتند

کن اطاعت تو و ما هم یکسر — نیست کس را سخن آنگه دیگر

قیصر : (نامه بنویسد و بگوید)

بگیر این نامه ز دستم تو غلام — ره سپر شو به سوی کشور شام

چون به درگاه معاویه رسی — پاسخش گیر و ز نزدیکش برکان

گیر یک نامه دیگر ز کرم — ده به حیدر شه خوبان امم

باز گو اهل علومی ز کرم — زود عازم بنمائید برم

غلام :

به چشم آنچه بفرمایی عبد دربانم — که من یکی ز غلامان و جان‌نثارانم

(نامه را بگیرد و از مجلس خارج شود)

معاویه :

ساقی هلال باده پر از آفتاب کن — دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

ساقی نقاب از رخ خاتون خم بگیر — خون در رگان سلسله بوتراب کن

(ابیاتی خوانده گوید)

عمرو عاص این دل من میل تماشا دارد

شور عشقی به سرم شورش و سودا دارد

باده و ساغر و عشق و صنم و مطرب و می

شده نزدیک که ما را همه رسوا دارد

گه بخور در برمش تار بزن شعر بخوان

بلبل اندر سر گل بین که چه آوا دارد

عمرو عاص :

ایا امیر مبارک بود به فرقت تاج — که نام توست گرفته به شرق و غرب رواج

نموده حکمت بقراط روزگار علیل — مریض بخت ملذت به روزگار علاج

تو صد سکندر و داراب و هرقل و فغفور — ز راه مهر و ارادت بسوی تو محتاج

معاویه :

گل از گلستان روی یار خرمن خرمن است امشب

~~[illegible]~~ چین زلف عنبربار دامن دامن است امشب

سبو بشکست عهد خویش بشکست دل اشکن

صنم طرف کله بشکن که بشکن بشکن است امشب

سخن گفتی و دُر سفتی رجا از عالی و دانی (۱)

به بزم و طبع موزون تو احسن احسن است امشب

عمروعاص :

بلی دل از غم دلدار لوزان لوزان است امشب

چرا گوئیش انگه بانگ رفتن رفتن است امشب

به گفت و گفت و حال و حال شاد و خرم از هر سو

بدان منما که از قلب دهر لوزان لوزان است امشب

هزاران رستم دستان ز دستان تو سرگردان

ز چاه قهر ظلم تو زکین نی زال زن است امشب

معاویه :

گویم به تو حال بارک الله   از من به تو صد تبارک الله

بنشین غم من ز دل روان کن   از گردش این زمان بیان کن

من بغض علی به سینه دارم   با او سر قهر و کینه دارم

عمروعاص :

بغض حیدر بیا ز سر بگذر   نیستی تو حریف آن صفدر

۱- اشعار بزمی معاویه و عمروعاص از نسخه مرحوم محمدعلی رجاء زفره ای برگرفته شده

خود مردم شهید مسازندش   از جهان نا امید مسازندش

مشکلی رخ داده بهرت ای امیر   باشد انگه بد خیالی در ضمیر

غلام قیصر : (حامل نامه بود)

الا ای معاویه تاجدار   نشسته بجای رسول کبار

ز روم آمدم در برت با شتاب   ز احوال قیصر شوی کامیاب

بگیر از من این نامه را از وفا   بخوان چه نوشته برای شما

معاویه :

مرحبا بر تو غلام کامکار   گیر اندر مسند عزت قرار

مرحبا بر قیصر و اعیان او   مرحبا بر حاجب و دربان او

نامه را بستان بخوان ای عمروعاص   ساز از اندوه این رقم خلاص

عمروعاص :

هست مضمونش چنین سلطان روم   خواسته از تو کسی اهل علوم

آن دو مقصد را کنی حل مشکلش   خار این عقده گشایی از دلش

گر جواب از تو برآید دلپذیر   بی شک و شبهه تورا خواند امیر

معاویه :

عمروعاص ای تو ثانی شیطان   خلق از حیله تو سرگردان

حال در پاسخ آنچه هست صلاح   شرح بنما هر آنچه هست فلاح

عمروعاص

ای به ناحق نشسته بر اورنگ   سخت زد به قلب زارم سنگ

این بدان آنچه آیدم به نظر — خفتنی خواهدت دهد قیصر

چونکه فهمیده حق بود به علی — تو به باطل نشسته‌ای ولی

زین جهت او روانه کرده رسول — تا نماید تو را ز قهر ملول

معاویه:

پس در این حال چیست چاره ما — باز گو عمرو عاص مطلب را

در جواب رسول آنچه رواست — من نگویم جواب بی کم و کاست

آیدم در نظر چنین به مزید — که فرستم بسوی روم یزید

چون سخنور و او سخندان است — عاقل و عارف بزرگان است

عمرو عاص:

خود تو دانی هر آنچه دانی کن — پسر خویش را تو راهی کن

بر تو معلوم می‌شود به یقین — سخنم صدق باشد ای بدین

معاویه:

ای یزید ای ضیاء دیده من — قوت قلب برازنده من

تن بیارا به زیور گوهر — منتخب کن تو نوکر و چاکر

تاج زرینه به سر کمر از سیم — تنگ بر بند ای پسر زرین

همره خود ببر تو لشکر روم — چون رسیدی به روم از این بر و بوم

گر بیعت تو از برای پدر — آنچه گویم بدار در خاطر

تو مبادا بترسی از هر باب — هرچه پرسد بده ز مهر جواب

تا بدانند جمله مردم روم — که منم جانشین برای عموم

یزید:

چشم ای پدر مهربان بکام شما — روم کنون بسوی روم اندر آن ماوا

چنان جواب بگویم به او مسائل را — که مستفیض کنم آن همه به جای شما

مدار خاطر خود جمع اندر آن کشور — که تا رسیدم بیعت بگیرم از قیصر

گمان کرده معاویه را نباشد کس — یزید هست برای هزارتن هم بس

روان شوید غلامان و چاکران همراه — مباد آنکه سقط من شوم در این صحرا

به احترام و به عزت مرا روانه کنید — مباد آنکه به من خندد از سیاه و سفید

کتاب مسئله‌ها را به من بده بابا — مباد آنکه شوم من خفیف در آنجا

اگر که سخت بپرسند من چه کار کنم — ز دست مردم رومی کجا فرار کنم

روان شوید عساکر شما به جانب روم — که من جواب مسائل بگویمش به علوم

معاویه:

بگیر این کتاب حرام و حلال — بخوان و ببر همره خود تمام

یزید:

ای غلام قیصر از راه وفا — آی نزدم ای نیکولقا

در نظر آید عجب شهر عظیم — هست این قسطنطنیه ای ندیم

این چه جا و چه ولایت آشکار — دیده من دیده کم در روزگار

غلام:

این بود شهر روم ای برنا — چیست مطلب به من فلان فرما

یزید:

رو تو اندر شهر ای نیکولقا — ده خبر بر قیصر از راه وفا

گو یزید ابن معاویه رسید   قفل اندوه شما را شد کلید

ده خبر از من به قیصر ای غلام   بازگو آمد برت والی شام

غلام:

السلام ای قیصر نیکو لقا   مژدگانی هم مرا بنما عطا

دان یزید بن معاویه رسید   قفل اندوه تو را باشد کلید

قیصر:

مرحبا بر تو غلام نیک کار   شاد بنمودی مرا ای نامدار

گو غلامانم بیارند آن یزید   داخل مجلس شود با صد فرید

غلام:

حکم شد از قیصر نیکو لقا   تا یزید آید بسوی بارگاه

ای یزید این بارگاه قیصر است   بر تمام رومیان او سرور است

با ادب میشو روان در بارگاه   در حضور قیصر ای نیکو لقا

یزید:

السلام ای آنکه باشد تکیه گاهت تخت زر   صد چه خسرو بر در و دربار تو بسته کمر

ای فریدون جاه بر درگاه جودت بسته صف   پادشاهان جهان از هند و چین و باختر

این یزید از شام در نزدت معاویه که هست   باب من کرده روان بینم چه داری در نظر

قیصر:

در جواب این ثنایت مرحبا و مختصر   باد از من ای یزیدا نخل عمرت بی ثمر

چند می گویی عجب دارم ز تو من این سخن   مدح کافر کی کند مسلم بگو ای بی هنر

حال بنشین بر سر اورنگ لب از گفتگو   بشنو اکنون از سؤالم گو جواب ای بی خبر

یزید:

بپرس از من سؤالاتی که داری   جوابت را دهم از روی یاری

منم در علم اعلم ای نکوشان   خبر دارت کنم از سر پنهان

قیصر:

ای یزید اول سؤال مختصر   از کلید آسمانم ده خبر

اسم آنها را چه می باشد کلید   ده جوابم حال بی گفت و شنید

یزید:

خیز از جا ای غلام دلفکار   آن کتاب جلد زردم را بیار

گیر از من این کتاب ای نابکار   آن کتاب جلد مشکی را بیار

هر چه می گردم میان این کتاب   حرفهای تو ندارد او جواب

پادشاها از تو می باشد عجیب   پرسی از من تو سخنهای غریب

هیچکس از آسمان نبود خبر   از سخنهای مزخرف درگذر

هرچه می خواهی بگو تو از زمین   تا جوابت را بگویم بالیقین

قیصر:

به از این عالم که در اول سؤال   عاجز آمد عذر خواهد زین مقال

عالمی کز آسمان نبود خبر   ادعایش هست بیجا سر بسر

مطلب دوم بگو با من چنین   تا بدانم من تو این سازم تعیین

چند شیئی بی پدر آمد وجود   گو به من آنها چه بودند و که بود

گیرند آنها وصی با شنبه چیز　　نیست بهرت این زمان راه گریز

یزید:

قیصر زسخن های تو بسیار عجیب است　　این مسئله ها در بر اصحاب غریب است

در هیچ کتابی ننوشته است چنین باب　　مخلوق نخوانند چنین درس ز اصحاب

می پرسی تو از لشکر و از گوهر و مرجان　　از اسب و دُر و تاج و کمر لعل بدخشان

این ها چه سؤالی است نه دانم به جوابش　　من درج نکردم نه به قرآن نه کتابش

قیصر:

زبان بند در کامت ای بی ادب　　نگویم سخن های دور از عجب

گشته معلوم که با این ادعا　　کاذب و غداری ای شوم دغا

ای سران بارگه چوبش زنید　　جملگی از بارگه دورش کنید

از علی آن صاحب تیغ دوسر　　در تعجب مانده ام نامد خبر

یزید:

جوابی نگفتم و گندش در آمد　　روم گویم چه بیچاره آمد

خدا حافظ که ما رفتیم و رفتیم　　مثال بادکنک ترکیده رفتیم

عجب کردم به خلق دون امامت　　که لعنت می کنندم تا قیامت

حضرت علی (ع) (آواز نوا)

داری چه فتنه ها به سر ای چرخ کجمدار　　هر لحظه طرح تازه بریزی به روزگار

آمد خبر ز روم ز قیصر برای من　　ای رب نظر نما به دل داغدار من

امام حسن (ع):

ای کریمی که گشته از تو عیان　　قلم و لوح و جمله کون و مکان

همه مار و مور و وحش و طیور　　ذکر حمد تو کرده ورد زبان

راحم و الرحیم تو را نامت　　من کمین بنده تابع فرمان

به حق اسم اعظمت داور　　شیعیان را ببخش باغ جنان

غلام:

سلام و علیک ای وصی پیمبر　　نثار قدوم تو باد این تن و سر

بدان ای برازنده تاج شاهی　　روانم به نزد تو بنموده قیصر

به خاک قدومت تو عرضی است او را　　نوشته یکی نامه لبتان و شکر

حضرت علی (ع):

مر علیک ای هدهد نیکو سیر　　شادمان کردی مرا از این خبر

قیصر از بهرم نوشته با شتاب　　گفته زر آکن روان ز اهل کتاب

مشگلاتش را کنم حل در جهان　　سازم او قلب غمینش شادمان

وانگهی گردم مسلمان از وفا　　با تمام اهل روم ای مقتدا

امام حسن (ع):

ای پدر ای پادشاه لوکشف　　خانه کعبه ز تو جسته شرف

در جواب قیصر ای باب نکار　　چیست منظورت بفرما آشکار

حضرت علی (ع):

ای دمی باشی تو ماهر از علوم　　بایدت رو آوری در ملک روم

ده جواب قیصر ای نیکو لقا　　کن مسلمانش تو از راه وفا

چون مشرف گشت در دین رسول　　تحفه ای آرد برت بنما قبول

چون که رزمی هست در آن تخته‌ها   ده نشان بر او تو دشت کربلا

امام حسن (ع) (در عراق خواند) (اسلحه پوشی)

گوش بر حرف پدر می کنم انشاءالله   بی خطر رو به سفر می کنم انشاءالله

بروم زود پی اسلحه گویم بشتاب   همه را حال سلحان کنم انشاءالله

حاضر آرید در این لحظه سلاح رزمم   این سفر فتح و ظفر می کنم انشاءالله

(بلافاصله - زره بردارد)

بهر این امر همین لحظه جبه‌یم در پوشم   اشتر مستم و از باده حق مدهوشم

زره حضرت داود نبی را پوشم   از پی امر پدر از دل و جان می کوشم

رزم گر شد چه پدر می کنم انشاءالله   تیغ بندم کمر خویش من از عون الله

برکشم از ته دل همچو علی شیر خدا   صوت لا حول و لا قوة الا بالله

تا کنم ظاهر گنجینه اسرار خدا   همه را عقده گشا می کنم انشاءالله

(کلاه خود بردارد)

خود ای خود مرا تاج لامرگ بر سر   می نهم سر که در این راه ابا فتح و ظفر

گنج معنی نهانی بنمایم ظاهر   به فتحنا لک فخر می کنم انشاءالله

(شمشیر بردارد)

ذوالفقار دو سر از عون اله بربندم   همچو حیدر پدرم راکب دلدل گردم

راه بر خصم خصان سد سکندر بندم   رزم خصمانه بشر می کنم انشاءالله

(خداحافظی)

ای پدر وقت وداع است خداحافظ تو   این سفر فتح و ظفر می کنم انشاءالله

حضرت علی (ع):

برو که حضرت پروردگار یارت باد   در این سفر گل مقصود در کنارت باد

امام حسن (ع):

ای شیر خدا وصی احمد شه دین   قربان تو می برم نشینم بر زین

حضرت علی (ع):

بنشین تو به زین زود برو تا مه شاه   فرمان علی بود روان شو در راه

غلام:

شکر لله که رسیدم به مراد   باب فرج ابن علی بر رویم بگشاد

ای نور دو چشم مصطفی شاه زمن   رو خود تو ز پیش از عقب آیم من

فرزند علی حسن به ره رو بنهاد   بر قیصر و اهل روم دولت رو داد

تا زنده‌ام این درد مرا باشد یاد   بر خلق حسن خوی حسینی صلوات

(به قاصد گوید)

السلام ای شه بلند افسر   ده به من مژده ایها القیصر

که رسید حضرت امام حسن   تا کند مجلس تو را روشن

قیصر:

مرحبا بر تو که کردی خوش دلم   خار این محنت برآمد از دلم

اهل مجلس نور چشم مصطفی   می رسد از راه در این بارگاه

آمد آن شه بهر تعظیمش تمام   زود برخیزید بیرون خاص و عام

(بلافاصله گوید)

ای نثار مقدمت جان و سر این دل دو نیم

السلام خوش آمدی فارغ شدم از خوف و بیم

گشت واضح بر من در بر این سران بارگاه

حق بود بر باب تو بر دشمن او لعن باد

خواهم از تو چند سوالاتی بر من گویی جواب

تا شوم محکوم احکام تو بی حد و حساب

امام حسن (ع):

در رضای ذات بیچون چون نگشتم مستقیم

می روم بالای منبر حالی بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد بر خداوندی که از یک لفظ کن

خلق عالم کرده از ارض و سما عرش برین

از ید قدرت سرای بی طناب افراشته

قدسیان بهر عبادت گشته اند در وی مقیم

عرش و فرش و لوح و کرسی آسمان و ارض را

با همه خلقی که خلقت کرده در آنها کریم

جملگی از نور جدم خاتم پیغمبران آفریده برتری داده به آن خلق عظیم

بعد حمد و نعت مصطفی مدح علی رتبت مستمع باشید می گویم سخن بی خوف و بیم

هست از فرمان حق بعد از نبی باب وصی جانشین مصطفی باشد چه در شرع کلیم

حال ای قیصر بیان کن آنچه داری در نظر تا کنم حل مشکلت از لطف خلاق حکیم

قیصر:

فدای جان تو ای نور چشم پیغمبر سه مسئله است مرا گوش کن ای سرور

کنم سوال جوابم بگو تو از احسان نخست مطلبم این است ای شه خوبان

بگو کلید در آسمان خدای ودود قرار داده بگو تا دلم شود خشنود

امام حسن (ع):

ایا قیصر ز الطاف الاهی کنم مخبر تو را از آنچه خواهی

بیان کردی بگویم من سراسر کنم حل مشکلات را حق داور

(بلافاصله)

از محمد چه بلندی ما کلش صلوات بر محمد است و آلش

(بلافاصله)

بدان کلید در آسمان بذات خدا بود بحکم خدا لا اله الا الله

کسی که کرده چنین ذکر در صباح و مسا گشوده در آسمان به آن مکین

قیصر:

مرحبا ای مخزن علم خدا بر تو و بر علم تو صد مرحبا

از سوالات دگر ای ممتحن گوش کن ای خسرو خوبان زمن

در جهانم بی پدر آمد وجود چند شئی هست گو آنها چه بود

امام حسن (ع):

سوالت گر برایت دل خراشه — مکن تشویش نزدم سهل باشد

بپرس از من تو دیگر ای وفادار — که من از جمله سازم خبردار

قیصر: چه شئی بود آنها ای نکوفر

امام حسن (ع): دو انسان پنج حیوان شد مقرر

که بود انسان بیان فرما تو مولا — یکی آدم یکی هم بود حوا

مکن زان پنج حیوانم تو تأویل — یکی هم مار یکی هم بود طاووس

کدامین مار و طاووسند آنها — بدان بودند دربانی جنان را

ز دربانی چرا رفتند بیرون — نمودند یاری شیطان ملعون

چرا ابلیس را کردند یاری — به خلدش برده اند از عمل یاری

ز حیوان سوم بنما تو تأویل — بدان او بود قرب دفن هابیل

ز حیوان چهارم کن خبردار — چهارم گوسفند ای نیک رفتار

کدامین گوسفند است ای نکوشان — ز حق آمد بر اسماعیل قربان

تو از حیوان پنجم ساز آگاه — بود او ناقهٔ صالح ایا شاه

قیصر:

ای ضیاء دو چشم پیغمبر — می‌نما گوش مطلب دیگر

صورت چند اندر این صندوق — هست شمع نزاو نیافت فروغ

گر دهی اذن آورم صندوق — شمع دل را نمایم از تو فروغ

امام حسن (ع):

امر کن قیصر ستوده سیر — تا که صندوق را کند حاضر

من به حکم خدای بی همتا — بتو گویم ز کیفیت صورتها

قیصر:

غلام باوفای نیک اختر — برو صندوق را بنمای حاضر

غلام:

هست این صندوق ای شاه جهان — گر که باشد مطلبی بنما بیان

قیصر: بکن ما را از این صورت خبردار

امام حسن (ع): بود آدم که چشمش گشته خونبار

چرا ریزد ز چشمان عقد مرجان — شده هابیل کشته گشته گریان

بگو از کیست این صورت ز احسان — بود این نوح دیده بحر و طوفان

خبر ده تو از این صورت تو ما را — خلیل الله بود ای نیک اسما

قیصر:

ای ضیاء دو چشم پیغمبر — زین سخن‌ها دلم زدی آذر

چون شما معدن کراماتید — واقف از علم وز علاماتید

جای دارد کنون برای نگاه — بنمایی تو دشت کرب و بلا

که ببینیم آن گروه پلید — به چنین اندر آن زمین چه رسید

امام حسن (ع):

بیان حال بود قنبر نکو منظر　　بیا میان دو انگشت من نما تو نظر

تو واقعات حسین و زمین کرب و بلا　　بکن مشاهده جور اشقیاء دغا

قنبر:

باش ای خلاق بر حالم گواه　　من گواهی میدهم با اشک و آه

نیست غیر از حق خداوند دگر　　مصطفی ختم رسل شد مختصر

بعد احمد مرتضی باشد امام　　هم چنین اولاد آن شه تا قیام

لعن حق بر بت پرست و بت تراش　　کو ز اشیان بر دلم بودی هراس

لعن حق بر قاتلان شاه دین　　از ازل الآن تا روز پسین

تا زنده ام این ورد مرا باشد یاد

بر دشمن مرتضی علی لعنت باد

نمونه مباحثه قنبر با امام حسن (ع) با اهتمام هاشم فاضلی چاپ شده در مجموعه مقالات - نخستین جشنواره نمایش های سنتی و آئینی -

در تاریخ ۱۴ دی ۱۳۷۶ = ۵ رمضان ۱۴۱۸ در روستای زفره کوهپایه اصفهان رونویسی نمودم

محمد حسن رجائی زفره ای

ص ۴۳

[illegible]

با اعتدال [illegible] گر نشد — بیا تا [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

دل ای [illegible] — [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] — [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

تا زنده ام این درد مرا [illegible] یاد

[illegible] مرتضی [illegible] باد

[illegible]

[illegible]

تاریخ ۱۴ دی ۱۳۲۵ = ۵ [illegible] ۱۳۶۶ در [illegible]

[illegible]

محمدحسن [illegible]

